

فرہنگ

از گان نشراتی وزارت اطلاعات و کتب

مجله دو ماہہ علمی - ادبی - تہذیبی

Accession Number

124803

Date 30.8.95

فهرست سندجات این شماره

یادداشت مدیر مسؤول

مقامات

استاد احمد علی کهزاد

تاریخ فرهنگ

چهره فرهنگی و سیاسی سیدجمال الدین افغانی

دانشمندی شیرازی تاریخی پس منظر معاون سر مطلق زامن عیوادیل

نگاهی به شیوه نگارگری تاریخ طبری و مسعودی

چهره امیر خسرو بلخی روزنامه امیر سیدالدین بلخی

چهره فرهنگی

چهره تاریخی

تاریخ و ادبیات

مرا م ما

پژوهش های دامنۀ دار اخیر ، مبین این حقیقت است که معیار های مردم شناسی و معیار های نژاد شناسی ، بر پایه یی اندیشه فرهنگی و تجربه های زنده گی فرهنگی اجتماعات بشری استوار بوده و همین شناخت هاست که راه را برای وصول به شناخت فرهنگ ملت ها هموار می سازد .

« لسانی وایت » راعقیده براین است که شناخت فرهنگ ها بر نماد ستکی بوده و بدون وجود نماد فرهنگی زاده نمیشود و استفاده از نماد است که فرهنگ را جاو یلانه می سازد برای آنکه فرهنگ مافوق انسان است و بیش از تولد یک انسان وجود داشته و بعد از مرگ او هم وجود خواهد داشت و این افراد یک اجتماعی هستند که درون هستی فرهنگی پرورش می یابند و شکل می گیرند .

بره پنا ی این استشهاد ، بیدریغ می توان گفت ، فرهنگ یکی از مفاهیم اساسی معنوی ادیان با اجتماعات بشریست که از لحاظ کلی حکم خمیرمایه را دارد . با به افادۀ دیگر ، فرهنگ چون درخت تنو مند است که انشعابات و شاخ و برگ های آن هر یک با بگاهی برای یک پدیده معنویست .

به همین اساس که فرهنگ همیشه در اجتماع جلوه می کند و با اجتماع حمل می شود و هیچ فردی قادر به فهم و دانستن تمام خصوصیات آن نخواهد بود با وصف آنکه جامعه مردم است و فرهنگ .
شجره های اعمال آنهاست .

دانشمندی اظهار عقیده می‌کند که: فرهنگ از لحاظ شناخت و تعبیر اشخاص کاملاً یکسان نیست. فرهنگی که مردم شناس. از آن سخن می‌گویند با فرهنگی که سید نظر یک فیلسوف و بایک هنرمند است و فرهنگی که دستگاه‌های اداری برای آن طراحی‌هایی دارند به ظاهر فرق بسیار زیاد دارد و هدف هر یک از آنها، نمایان دادن جنبه‌های خاصی از زنده گی اجتماعی انسان بود. هر یک در تحمیل تعریف خود از فرهنگ، می‌کوشد و تمایل به قبول تعریف دیگری ندارد. به نظر یک مردم شناس، جامعه انسانی بدون فرهنگ وجود ندارد و انسان بودن مترادف فرهنگ داشتن است. در حالیکه فیلسوف رسیدن به مدنهای نئی پرورش روانی را دارا بودن فرهنگ می‌داند و دستگاه‌های اداری تو سعه آنچه را که قابل عرضه باشد فرهنگ می‌خوانند.

مختصر اینکه، جامعه گوله تعاریف و تعاریفات خود فرهنگ، سیمایی واقعی زنده گی جوامع بشری است، قسمتی از محیطیست که سازنده آن انسان است که درازای نهاد های اجتماعی و باروری ها تحت تاثیر قرار گرفته است.

بادر نظر داشت آنچه که گفته آمد در پادی همین مطالب، ما مجله راز بر عنوان فرهنگ در دست چاپ داریم که آرزوست این مجله، تکیه به صیغاتی داشته باشد که بازتابی از فرهنگ جامعه پر از شنای فرهنگی ما باشد.

ما به این باور استیم که چنانچه نشین کردن کلمات و آوردن ترکیبات پر از تعقیدات و لغو رقص در یک مقاله فرهنگی، به هیچ وجه اعتباری به مقاله نمیدهد آنچه درخور تأمل و تعمق است همانا مایه ها نیست. بدون آزمون و با و تالاب های مدرسه ای که روی هر تخته چای، تحققی، علمی و بحث انگیز باشد.

التهجالی ما از فرهنگیان آگاه ، در زمینه فرهنگ به ناز می‌خیزد
ما این است که در بادی آسکان ها و اولویت‌ها ما را یاری برسانند.
در غیر صورت هر قدر که ما در بر نامه ریزی و طرح مسائل
فرهنگی موفق و پربار باشیم به دلیل توقع روز افزون و بیش از حدی
که معمول پیشرفت های کشور و اعتقاد مردم به توانستن هاست،
قدرت است نخواهیم بود .

ما میدانیم که راه دشوار و صعب العبوری پیش روی داریم .
ما در بحر بیکران فرهنگ ملی ، به روی قایق نیمه شکسته و بی
سکانی قرار داریم که با وجود این ، باید در این بحر بی پهنه
راه خود را با رکنم ، بهوئیم و بجوئیم و حاصل آنرا به عنوان
دست آورد فرهنگی به جا بیاوریم به طوری که ایحان صل
نار و دست آورد ، نزد اهل خرد و دانش و فرهنگ ، نازل ، نم
سطح و بی بها جلوه نکند .

ولی ما این راه دشوار را در پرتو دانایی و آگاهی فرهنگیان
می‌جوئیم . سکان ما قلم های خاصه بدستان توانا و اهل خرد دانش
است .

ما اطمینان داریم اگر این نیروهای عظیم و فرهنگیان فرهیخته
کشور ، ما را نیرو دهند و یاری رسانند از ژورهای این بحر عظیم و بیکر
انه ، داشته ها و دست آورد هایی خواهیم داشت سرشار از نکته
سنجی های لطیف و ظریف و عینی و لای خواه بود گویا که فرهنگ
به ناز خفته کشور ما را ، با مهارت و استادی از خواب ناز بیدار کنند
و چهره فروغنده و تابان آن را از پرده استعاره برون کشند به طریقی
که از یک طرف چشم جهانیان در آن تجربه بماند و از جانب دیگر ، در
نویسه بی این فراخ راه ما را از اقصا رو سرافکننده گی در امان دارد ،

فروغ فرنگ

استاد احمد علی کهنه

خاک افغانستان از نظر موقعیت جغرافیایی در دل آسیا افتاد
و نویسنده گان اروپایی غالباً حقیقت را با صفت «بهار راه» آن
تعبیر کرده اند.

شبهه‌ها بی نیست نه جریانهای فکری که از شرق و غرب و
شمال و جنوب از اینجا گذشته و ازین جا بهم تناس کرده و
بر خورد پایکند یگر و با آنچه از خود این سرزمین بوده جرقه
تولید شده که گاه بگاه تابش آن از سرزمینهای گذشته و تابدو
ها رفته است.

در صفحه بی نه بعد این میاید کوشش شده تا جایی که مقد
باشد خطوط بزرگ این جریانهای فکری و مدنی را بصورت ای
ترسیم کنیم و از پیرایه های سیاسی و تعصبات کثیف و جدل های لاف
و مناقشه های نظامی بکلی دوری جویم. باشد که فروغ آن ج
های فرهنگ این سرزمین که سال با تعلقاتی که روز کاران با
بامدنیتهای خاکهای همجوار داشته روشن تر شود.

* * *

تألیف: سیمورخ معروف معاصر انگلیسی که اینجا در
ما هم آمده و مستطرائی ها کرده و کتابی هم در مورد افغانستان

عنوان (بین اکسوس و جمنا) نوشته و در تحلیل مطالب تاریخی نظر خاصی دارد. به نظر این مورخ معمر انگلیسی تاریخ فقط همان تحول ذهنی و فرهنگی و مدنی بشر است که در اثر آن وضع فرد و جامعه و سرزمین از مرحله به مرحله بهتری میگراید. فرانسوی ها سلسله ای مفصل از تاریخ جهانی دارند که زیر عنوان عمومی (ارتقای بشریت) نشر شده و در ذیل آن برای هر ملت و کشوری جملدهای وضع کرده و هر جلد را یک یادویا چند نفر دانشمند به نام آن سرزمین نوشته و روی هم رفته علاوه بر وقایع تاریخی که شکل تحلیلی دارد هدف نهایی این دوره تاریخی معرف نقش فرهنگی و سهم مدنی و اجتماعی هر ملتی است در خانواده بشری که همه یکسان از آن مستفید میشوند.

* * *

آیا میشود مادم و لو بصورت ابتدایی باشد خطوط عمومی جلوه های مدنی و فرهنگی و ادبی سرزمین های دیار خود را در روزگاران باستان (این مطالبه تحلیلی محدود به دوره پیش از اسلام است) رسم کنیم؟ این کار هر قدر مختصر هم باشد، خالی از اشکال نیست و اسنادی که سخنان ما بدان تکیه کند، بسیار محدود اند و آنهم در اکثر موارد فقط از روی پژوهش های باستان شناسی و کاوش جای کم و بیش، بدست آمده میتواند.

* * *

درین کوه ها درین غارها، در کرانه های این رودخانه ها درین قهدها و دشتهای درین دره ها و بیشه ها و وادی ها نه پیرامون همه ما گسترش یافته چه وقت مرا تب شعوری بشری آغاز و چه سان تحول یافته است؟

سوالی است که از وضع حاضر هیچکس بدان پاسخ نمیتواند در آق کهر که و در برخی دیگر از راسنه های کوه ها، درواخان، و بدخشان

و پامیر، در نزدیکی های دره صوف و در (قره کمر) در نزدیکی سمنگان
 باستان شناسان امریکایی مانند (لوی دیویری) (کارلنتن کون
 در تپه های (سرخ داغ) و (سفید داغ) و ژرنج قدیم هیرمند سفلی
 علمای فرانسوی (گیرشمن) و (هاکن) و در حوره، ارغنداب در (د
 مراسی خندی) (مندگلیک) و (ششیرغار) باستان شناسان امریکایی
 و فرانسوی (پیر سرویس) (لوی دیویری) و (ژان هاری کزال
 کاوش ها کردند این چند جای در شمال و جنوب و جنوب غرب کشور
 پیش از چند نقطه ای نیست و بدان میماند که در صدها جریب زمین دور
 ضرب کلند زده شود معدن الکک چاره نیست جز آنیکه عجالت به هم
 چند ضرب کنند که به زمین خورده اکتفا شود و از حاصل آن نتیجه
 به دست آید.

* * *

دانشمندانی که ذکر کردم، در جاهایی که یاد آوری نمود
 میخواستند سرب اولی و قدم های اولیه زنده گانی شعوری بش
 را تمهین کنند و در تجلیات بسیار ضعیف آن پیش پای خود را به
 قرار یک در تمام جهان دیده شده جرقه های اولی ازها
 های سنگ چقماق دیده و دیده بشر را روشن کرده. اگر به اف
 های اختراع آتش گوش دهیم باقیمده های ساختن ابزار سنگی
 بخوانیم همه جاسر آغاز داستان از دوره قدیم سنگ یاد دوره حجر شر
 میشود پیش از آنکه انسان، با شعور خود سنگ را بشکند و از آن
 تولید آتش و برای بدست آوردن آله و ابزار کار بگیرد خود طبیعت
 شکستاده و پارچه های لیمه دار و پرنده و نیز نوک ساخته
 در (آق کهرک) و نقاط دیگری از دامنه های کوهسار طبیعت
 کاو را کرده و انسان با شعور ابتدایی از آن ابزار طبیعی،
 بردن و سوراخ کردن کار گرفته آنسانیکه در غارهای طبیع
 آق کهرک یا در غار قره کمر سنگان یا در ششیر غار در نزدیکی

قندها را بین ۳۰ هزار سال قبل زنده گئی میکردند (صرف نظر از مراتب اولی آقی که کهرک که طبیعت یا عوامل طبیعی خود هزاران پارچه سنگ را ترکانده و تاریخ تخمینی آن به دوره های طبقات الا رضی میرسد) در راه زنده گانی شعوری قدم های اول را به همین منوال برداشتند و از ابزار سنگی طبیعی استفاده کرده اند

غارنشینان هندو کش قاحدی که از روی شواهد باقی مانده ایشان در (قره کمر) معلوم میشود مردمانی بودند شکاری، آتش را می شناختند و حتی با زدن پارچه های سنگ چاقا به هم آتش می افروختند و از آنها پارچه های سنگ غیر صیقلی بوده و معتقلاها تبر های خشن سنگی حیوانات وحشی، بیشتر قوچ های کوهی را میکشیدند و این چند جمله بسیار کوتاه شرح حال بسیار محدود زنده گانی آنهاست زنده گانی، شعوری غارنشینان هندو کش است که بیشتر در پناه گاهای طبیعی سلسل جبال افغانستان زنده گانی مینمودند.

* * *

انسان بعد از هزاران سال در که کرد که سنگ را به سنگ دیگر بمالد و صیقلی کند. همین کار بسیار کوچک که امروز پیش پا افتاده معلوم میشود، مجاد یک دوره جدید ارتقای فکر بشری شد که آثار در تمام جهان دوره (نیولی تیک) یا دوره جدید حجر یا دوره سنگ صیقلی می نامند.

بد سجدی که انسان دارای ابزار سنگی صیقلی میشود (کارد و تبر و پیکان درفش وار سنگی و غیره) از غار های پرآلود در کرانه های رودخانه های بزرگ به خصوص رودخانه های که سواحل آن آب و هوای سلامت داشت مستقر میگردد. اهلی ساختن حیوانات و آغاز کشت زمین دو عامل مشخص این دوره است همانطوریکه قره کمر مراتب زنده گانی قدیم را به ما معرفی میکند، «مندیگالک» در ۲۰ کیلومتری شمال غرب قندهار و نواحی از غنای آب و هوای بسیار حاصلخیز فعل زنده گانی جدید حیرت را

و پاسیر، در نزدیکی های دره صوف و در (قره کمر) در نزدیکی سنگان
 باستان شناسان امریکایی مانند (لوی دیویری) (کارلنتن کون)
 در تپه های (سرخ داغ) و (سفید داغ) دژ رنج قدیم هیر مند سفلی
 علمای فرانسوی (گیرشمن) و (هاکن) و در حومه ارغنداب در (ده
 مراسی شندی) (مندیکلک) و (ششمیرغار) باستان شناسان امریکایی
 و فرانسوی (فیر سرویس) (لوی دیویری) و (گران هاری کزال)
 کاوش ها کردند این چند جای در شمال و جنوب و جنوب غرب کشور
 بیش از چند نقطه ای نیست و بدان میماند که در صدها جریب بین دوسه
 ضرب کنند زده شود معذالک چاره نیست جز آنکه عبارت از این
 چند ضرب کنند که به زمین خورده اکتفا شود و از حاصل آن نتیجه ای
 به دست آید»

* * *

دانشمندانی که ذکر کردم، درجا هایی که یاد آوری نمودم
 میخواهند مراتب اولی و قدم های اولیه زنده گانی شعوری بشری
 را همین کنند و در تجلیات بسیار ضعیف آن پیش پای خود را به پیشند
 قرار بکند در تمام جهان دیده شده جرقه های اولی از پارچه
 های سنگ که چقماق پدیده و دیده بشر را روشن کرده. اگرچه افسانه
 های اختراع آتش گوش دهیم یا قصه های ساختن ابزار سنگی را
 بخوانیم همه جاسر آغاز داستان از دوره قدیم سنگ یادوره حجر شروع
 میشود. پیش از آنکه انسان، با شعور خود سنگ را بشکند و از آن برای
 تولید آتش و یا برای بدست آوردن آله و ابزار کار بگیرد خود طبیعت آنرا
 شکسته اند و پارچه های لجه دار و پرنده و تیز نوک ساخته است
 در (آق کهرک) و نقاط دیگری از دامنه های کوهسار طبیعت این
 کار را کرده و انسان با شعور ابتدایی از آن ابزار طبیعی، برای
 بریدن و سوراخ کردن کار گرفته آنسانیکه در غارهای طبیعی در
 آق کهرک مادر غار قره کمر سنگان مادر شمشیر غار در نزدیکی پنجواپی

قندها ر بین ۵۰ هزار سال قبل زنده گی میکردند (عبری نظر از مراتب اولی آتی کهک که طبیعت با عوامل طبیعی خود هزاران پارچه سنگ را ترکانده و تاریخ تخمینی آن به دوره های طبقات الا رضی میرسد) در راه زنده گانی شعوری قدم های اول را به همین منوال برداشته اند و از هزار سنگی طبیعی استفاده کرده اند

غارنشینان هندو کش قاحدی که از روی شواهد باقی مانده ایشان در (قره کمر) معلوم میشود مردمانی بودند شکاری، آتش را می شناختند و حتی با زدن پارچه های سنگ چاقا به هم آتش می افروختند و از آنها پارچه های سنگ غیر صیقلی بوده و معتقلا با تبر های خشن سنگی حیوانات وحشی، بیشتر قوچ های کوهی را میکشترند و این چند جمله بسیار کوتاه شرح حال بسیار محدود زنده گانی آنهاست. زنده گانی، شعوری غارنشینان هندو کش است که بیشتر در پناه گاهای طبیعی سلسل جبال افغانستان زنده گانی نمیشودند.

* * *

انسان بعد از هزاران سال در که کرد که سنگ را به سنگد پگر بمالد و صیقلی کند. همین کار بسیار کوچک که امروز پیش پا افتاده معلوم میشود، پدیده یک دوره جدید ارتقای فکر بشری شد که آنرا در تمام جهان دوره (نیولی تیک) یا دوره جدید حجر یا دوره سنگ صیقلی می نامند.

به مجردی که انسان دارای ابزار سنگی صیقلی میشود (کارد و تبر و پیکان درفش و اره سنگی و غیره) از غار های پر ایدو در کرانه های رودخانه های بزرگ به خصوص رودخانه های که سواحل آن آب و هوای ملایم داشت مستقر میگردد. اهلی ساختن حیوانات و آغاز کشت زمین دو عامل مشخص این دوره است همانطوریکه قره کمر مراتب زنده گی قدیم حجر را به ما معرفی میکند، «مندیگلک» در ۵۰ کیلومتری شمال غرب آندلس هارتین وادی ارغنداب و هیرمندندارچ قعول زنده گانی جدید حجر را با

مراتب مختلفه آن طی دوره (کلکو لی تیک) ، (دوره ایست از دوره های حجر کب طس آن انزار سنگی صیقلی و ظروف سفالینی یکجا مسورد استعمال قرار داشت) دوره پرونزیا مفرغ راد رحد و دسه هزار سال ق.م. آشکارا میسازد .

اینجا مند یگلک (تهه) یاد کردم . در حقیقت اینجا کدام تهه بی طبعی نبوده بلکه آنچه که شکل تهه را بخود گرفته نتیجه تراکم گل و خاک و خشت و سنگ تسلسل آبادی ها و یرانی ها است که اقلا در طی ۳ هزار سال ق.م. و ۵ هزار سال قبل از امروز سیزده مرتبه تکرار شده است .

اگر تسلسل آبادی و یرانی (مند یگلک) و تهه های سرخ و داغ و (سفید داغ) زرنج را در حاشیه سیستان شمالی برای نشان دادن مراتب تحول دوره جدید حجر در تمام افغانستان بگیریم عملی به گزاره نکرده ایم بلکه ساحه تطبیقی آن از چو کات مرزی افغانستان کنونی وسیعتر است زیرا عین همین تحول زنده گانی که در حوزه ارغنداب و هیرمند نمودار شده در ساحل شاخه های افغانستان چه در حوزه (اندوس) سند چه در حوزه (اکسوس) (تهه ها و نورگان های سواحل راست آمودریا در خاک از بکستان و تاجکستان شوروی) و چه در تهه های ایران (سیالک) و (جیان) مشاهده شده است و دانشمندان ازین تشابهات چنین استنتاج کرده اند که یک موج تمدنی وسیعی سراسر خاک های افغانستان و ایران و هند و پاکستان و ماورالنهر و خوارزم را فرا گرفته بود و عین این تحول قرار یک خود دهم در ماورای کوبی در ساحل بیکن در خاک های بهنا و چین هم مشهود است .

* * *

مند یگلک :- با نشان میدهد که باهنده گان پنج هزار سال قبل از امروز که حیوانات اهلی در اختیار خود داشتند و به کرانه های رودخانه های بزرگ چون (اندوس) و (اکسوس) منجمد میگردیدند

سند که (نیل افغانستان) است و در قسمت های وسطی و سفلی خود هوای معتدل دارد ، فرود آمده و به گله داری مشغول بود و دواز سالداری و زمین داری و شکار اسرار حیات میکردند ایشان هنوز ساختن سربناه را از گل و خشت بلد نبودند بلکه در چپری هایی بر لب از ساقه و شاخسار درختان زنده گی میکردند ، ساقه های درختان را به اصطلاح امروز میسازند چپری در نقاطی دایره شکل در زمین گور میکردند و نوك های سراساقه های درختان را بهم با شاخه های دیگری میستند و روی آن خس و خاشاك و برگ و بوته انبار میکردند و بدین ترتیب چپری بدست می آمدند نه سربناه و بنیل آنها بود در آغاز هزاره سوم ق م خانه سازی با گل پخته در بند یکمک شروع شد و شبیه بی نیست که در سوز (ایران) و در جلگه بن النهرین (عراق) مراقب ساختن سربناه از گل و خشت خام قدامت دارد و به ۴-۵ هزار سال ق م میرسد) یکنوع ظروف گلی بسیار ساده و لطیف و خشن ایجاد کردند از حوالی دو نیم هزار سال ق م . در مرحله سوم اشغال تپه آبادی با خشت خام به در آفتاب خشک میکردند شروع شد دیوار های خشتی نمودار گردید ، ظروف گلی نازک تر و خمیره آن بهتر شد ادوات و افزار سنگ صیقلی بخصوص سرهای پیکان دندان دار بسیار ظریف از پاچه های سنگ چقماق و در تپه های (شاه مقصود) و (شکک نخود) به رنگ های قشنگ زرد و سرخ سوسود است میساختند با این سرهای پیکان دندان دار سنگی صیقلی شده که بسترهای نی و چوبی می بستند به سهولت حیوانات و مرغ های دشتی و پرند گان را شکار میکردند

در همین وقت اقزار مرغی هم نمودار شد و نمونه های آن مانند تارد ، چاقو ، درفش ، تیر ، جوال دوز (استخوانی) هویدا گردید به نحوی که در مرحله سوم اشغال مند یکمک به بعد قمری مرحله سیزدهم در تمام طبقات زنده گانی آثار و شواهد مشهود است و

سیتو ان گفت که دوره پرونز (مغرخ) در افغانستان بسیار طولانی و در حد ر سده هزار سال دوام کرده است

از مرحله چهارم آبادی به بعد از استخوان توسط دست و پا و قبرغه حیوانات برای اقرار سنگی و مغرخی خود دسته می ساخته اند که

* * *

از نظر معماری هنری در جریان هزاره دوم و هزاره اول ق. م. در زنده گانی مردم دروادی های ارغنداب و هیرمند تحول شایسته می نمودار شد.

از نظر معماری یکک آبادی نسبتاً بزرگ و یکک دست با قیل پایه نماها ظاهراً هر شده است. از نظر ساختن ظروف سفالی مراتب را پیمودند که چگونه کی مهارت ایشان در اشکال قشنگ آب خوره ها قدح ها و ذوق هنری آنها در نقوش نباتی و حیوانی نمودار است. تبارز الهام از محیط طبیعی رادر آثار حیرت انگیز (مار لیک) روی فیلمی در گنگره ایران شناسی در تهران دادم (مار لیک) تپه بیست در جنوب غرب سواحل خزر در استان گیلان. در میان آثار مکشوفه غیر از ظروف سفالی نفیس، اشیای طلایی زیبایی هم موجود است که به هزاره اول ق. م. مربوط میباشد روح الهام از طبیعت در نقوش و تزئینات ظروف سفالی «بند یکمکه» یکمال وضاحت منعکس گردیده است. در قندهار امروز هته های گل و چمکه در هر باغ و کنار هر جویاری دیده میشود. اشکال برگها و پیاره های قشنگ این گل و برگ روی قدح ها و آب خوره های بند یکمکه با کمال زیبایی ترسیم شده که معرف ذوق هنریست. هکذا روی جدار این آب خوره ها، اشکال یکنوع قوچ کوهی؟ باد شتی؟ یا بدن نسبتاً طویل و شاخ های بزرگ و یکنوع مرغ دشتی شبیه قیل مرغ وحشی یا اهلی نقش گردیده اند. نسل این

حیوانات و پرندگان امروز در وادی ارغنداب و هیرمند از میان رفته ولی در دوره پرونز (مفرغ بکثرت دیده میشدو سردم آنها را شکار میکردند ، سیگیر فتند و تریه میکردند . (روی ظروف سفالی ته های سیالک ، جیان « ایران » عین نقوش پرگهای پیچک و قوچ به سبک واستیل مند یگلمک دیده میشود)

مقصود از تذکار این مطالب معرفی تریه هنری مردمان دوره مفرغ در وادی هیرمند و ارغنداب است و اسناد تذکره نشان میدهد که مردمان این رمان در وادی های رودخانه های بزرگ افغانستان چه در شرق و چه در غرب چه در شمال چسبی در جنوب علاوه به مهارت در شکار و تربیه حیوانات و رسم داری و گله داری و کشت و کار و زمین داری از نظر تریه و ذوق هنری هم سراتبی خوبی را پیموده بودند و همان طوری که پیش اشاره کردم ، دامنه این مدنیت در ساحه های بسیار وسیعی در شرق گسترش داشت و شباهت های نزدیک قرآن را در شرق و غرب فلات ایران مشاهده میکنیم از اتاق قبل التاریخ سوزه کابل سرا نسالی حجاری شده در سنگ (مکشوف از سند یگلمک) دیده میشود که علمی العجا له اند قدیم ترین نمونه پیکر سازی در افغانستان پنداشته میتوانیم . این اثرات بت میسازد که باشد گمان حوزه ارغنداب در طی سه و نیم یاسه هزار سال قبل از امروز نه تنها در نقاشی بلکه در هیكل تراشی و حجاری هم مهارت حاصل نموده بودند

در (ده موری غندی) که تهه ییست در (پنجوایی جنوب قندهار) هیكل کوچکی از گل پخته پیدا شده است . البته پیدا شدن این پیکره (که اصلا رب النوع زمین و حاصل خیزی را نشان میدهد و آن را الهه مادر یا د پخ بانو « یا «انا هیتا» یا ناهید » و همچنان به نام های دیگر میخواندند) از نقاط مختلف آسیا از ما

ما وراى صحراى گوبى تاسو اهل بحيره روم از همه جاچه ازهند
به از با گستان چه از افغانستان وجهه از ايران وجهه عراق و بين-
لنهر و چه از شام و لبنان و جزيره قبرص پيدا شده و چيزى متعارف
ست و نشان دهمزده قسمتى از تشابه معتقلات مرد سان اين ساحه
جمع در روزگار ان قبل التا ريخ ميا شد . و لى وجود آن در
فغانستان بخصوص در وادى ارغنداب (عين نمونه آن در وادى
مند از مو هينجود يد د هره پروا به بلوچستان از نال و چاله وان
پيدا شده) نمايان سى سازد نه زراعت و كشت و ناز و زمين دارى
ر غنداب و هير مند كه اراضى آن تا امروز نهايت حاصل خيز است
موب مند اول شده بود و از هالى منديكك وده مسو راسى غندى
باشنده كان سرخ داغ و سفيد داغ (زرنج قد يم) از وادى هاى
ين دو رود خانه در طى سه هزار سال ق. م علاوه از ما لدارى
به زمين دارى و كشت و زراعت توجه بسيار داشتند و حاصل
زمين دارى و مال دارى ايشان را نسبتا آسوده ساخته بود و در
وره مفرغ ذوق قريحه هنرى به بخوبى پيدا كردند.

تا بلوچى كچه تا اينجا رسم كردم متكى بر اسناد باستان
نماست كه در اتاق قبل التا ريخ در موزه كابل جمع شده است .
بررسى ها به صورت رسايل و كتب در ديوار غرب انتشار یافته است
ر بهلوئى اسناد مند كره ادبيات شفاهى نيمه داستانى هم
اريم البته مقصودم عبارت از سرود هاى ويدى و اوستا است
كه مدتى شكل شفاهى داشت و بعد هم شكل تحريرى بخود گزاف
لى چه شفاهى و چه تحريرى فرق بار زو محسوس ميكند . چيز حرف
يجز شعر و جز داستان نشانه هاى مادى كه تا بت كشنده آن همه
سخن باشد تا حال از جابجى دستگيرى نكرده يعنى ذره بى از آنچه
سرود ويدى و اوستا بى ميگويد عملا از دل خاك ما و خاك هاى

کشورهای مجاور ما کشف نشده. سنتها در بعضی از جاها یا در ایران یا در ماورالنهر یا در نیم قاره هند و پاکستان بعضی لجام نهنگ سفرغی اسپ یا استخوان پندی اسپ یا برخی چیزهای دیگر را یافته و استناد میکنند که این اسبها را آریاها اهلی کرده اند و با خود آورده اند البته تا جایی در این سخنها حقا یقی هست ولی مقصودم اینجا از آریاها عصر ویدی و اوستایی و داستانهاست که در ادب این دودوره و دوسنج پشیم میخورد و بهگوش میرسد. پیش از اینکه آریاها از «اران و ج» یعنی شمالی آمودریا از حوالی فرغانه بر ساحه وسیعی بن سردریا و دریای مارندران (خوارزم به معنی وسع) پراکنده شوند و به خاکهای کنونی افغانستان و ایران پایان شوند چه در وادی سند و چه در کرانه های جنوبی حیرةخرم دینیت های عالی و پیشرفته وجود داشت که مدینت «سوهنجویدو» و «هره به» از یکسو و مدینت های «سیالک» و «جیانی» از سوی دیگر و مدینت «سند یکک» در نفس افغانستان مراتب آنها نشان میدهند و آثار تپه های «مارلیک» و «چراغعلی» و «کلار دشت» در وزکاران نزدیکتر در حوالی یازده قرن تا هزارق. م. کمال وق و نفاست هنری پیش از ظهور قبایل «اماری» و «پارسوا» را در ن حدود ظاهر میسازد.

متاسفانه مقارن ظهور قبایل آریا در افغانستان نظیر آنچه ز تپه های «مارلیک» و «چراغعلی» از گیلان و سازندران و کلار دشت نزدیک چالوس پیدا شده هنوز ظاهر نگردیده پس عجالتا از نام آنچه سرود های ویدا و اوستا بشکل داستان از روزگاران بیم آریاها نقل میکنند، میگذریم و بدان نمی پیچیم.

شکی نیست که پیش از «مادها» و «پارسیها» یعنی از عناصر دیگر ربای در غرب ایران ظهور کرده که شرح جزئیات آن، کار این مختصر نیست. مگر با اوایل ظهور قبایل «مادی» و «پارسی» ر

حواشی جنوب غربی بحیره خزر و برخورد آنها بطرف غرب با عناصر
سامی کاری نداریم.

* * *

در حوالی قرنهای ۷ - ۶ ق. م. قبایل آریایی «ماد» «پارسه»
در غرب ایران روی صحنه می آیند و به قدرت میر سهند. قلمرو سلطنت
ماد هادر نیمه غربی خاک ایران کنونی محدود می ماند، ولی
قلمروی دولت «پارسه» (هخامنشی) از خاک ایران کنونی و از
آنچه که در اصطلاح جغرافیای طبیعی فلات ایران گویند، همواره
سیعتر میشود و از سیحون و جیحون تا دانیوب و نیل در سه قاره آسیا و
اروپا و آفریقا گسترش پیدا میکند و طوریکه در صحنه های بعدی مختصراً
خواهیم دید در طی دو صد سال (قرنهای ۵ و ۶ ق. م) تحول اوضاع
فرهنگی و هنری وادی خاک های انسانستان یا خاک ایران پیوست
و مربوط است.

مقصود من اینجا نشان دادن ساحت و وسعت قلمرو و امپراتوری هخامنشی نیست بلکه باروش که در این اثر تعقیب میکنیم، شرح تحول است
که در زنده کانی بشری مخصوص در محیط خود مادر هر قوه فرهنگی و هنر
به عمل می آید

امپراتوری هخامنشی همدست دو صد سال دوام کرد. در پس
سلط طولانی در مراکز و ایالات باختر یعنی (باختر به مفهوم تمام
صنعات شمال هندو کش) ها ریوه (حوزه هری رود) ماراوتی (حوزه
ارغنداب و ترنگ (زرنک' حوزه سفلی هیرمند و سیستان) گندارا (نگر
هار به معنای وسیع کلمه که از کابل تا تاگز بلا تمام دره رود کابل
را در بر میگرفت) تا تا کوش یا دوت کوش یا کوهساران مرکزی افغان-
نستان تمامه های بزرگ با هاره و بروج برای رهایش «خشترهاون»
یا «شهربان» یا «استان بان» یا «ایالت حکومت» که یونانیان «اساتراپ»
میگفتند، به شیوه معماری هخامنشی یاد بود و آنها کنگره در و مرقد در که

های در «پرسه» تخت جمشید دیده میشود ساخته شده بود
 بهخشت خام و سنگه تراشیده و فیل پایه های حجاری شده در
 شهود است. شبیه بی نیست که هخامنشی ها، رسم الخط را نه از بابلی
 گرفته اند ولی اصلاحات فراوانی در آن کردند و بجای صدها
 میخی و «ایدواگرام» الفبای ساده بی فقط با ۳۶ حرف برای
 بارش فارسی باستان اختراع کرده بود نند معذالك
 یسوان و دفتر و سر اود و مسکاتیه مسورد استعمال
 داشت بیشتر در کتیبه های آبشار و عمارات و بکار
 ت و زبان اداری و دفتری و مسکاتیه زبان و رسم الخط آرامی بود
 و نهایت هخامنشی و در افکار قلمروی مربوطه، بهیث زبان
 و واسطه مفاهم بین اقوامی بسیار میرفت و چون این زبان
 بزرگه در فرهنگ افغانستان بازی کرده و کتیبه های
 زبان از دیار ما پیدا شده از آن مفصل تر صحبت میکنیم.

* * *

آرام ها، قومی بودند سامی نژاد که خویشاوندی قریب با
 ها داشتند. ایشان مانند اغلب اقوام سامی نژاد در واسط
 دوم ق. م. از صحرای عربستان شمال برخاسته به شمال سوریه
 نجابه خاك های بین النهرین پراکنده شدند و بعد از يك سده
 ها با کلدانی ها و آسوری ها و غیره در حوالی قرن دهم ق. م.
 وج قدرت رسیدند و بعضی مراکز سیاسی هم پیدا کردند و
 ان قدرتهای بزرگه بابلی و آسوری کسب سیادت نتوانستند و
 ۳ - ۴ قرن (از حوالی قرن ۱۳ ق م تا ۸ ق م) همه جا استقلال
 ی خویش را از دست دادند اما در ساحه بی که پراکنده شده بودند
 و رسم الخط ایشان موجودیت خود را حفظ کرد و تقریباً هزار
 دیگر دوام نمود که زبان و رسم الخط عربی جانشین آن شد.
 زبان آرامی مانند زبان آسوری و بابلی و فنیقی و عبرانی و عربی

نزد یکتر است. مبدأ اصلی رسم الخط آرامی به فنیقی ها میرسد که در حوالی هزاره دوم ق. م. که الفبای ۲۲ حرفی را اختراع کردند و آرامی ها قوری آنرا اتخاذ نمودند و چند حرف علت بدان افزودند. و باز هم از حروف الفبای زبان خود آن را اصلاح و تکمیل نمودند و در اواخر قرن ۸ ق. م.

رسم الخطه ایشان برتری خویش را به رسم الخط های سیخی آشوری و غیره ثابت کرد و به علت سهولت طوری در میان ملات دفتری و داد و ستد بازرگانی وارد شد که در اواخر قرن ۷ ق. م. شکل زبان سیاسی بین المللی را بخود گرفت و تکیه «کوروش» مؤسس سلاله هخامنشی بابل و خاک های طیلارا متصرف شد زبان ار اسی در دستگاه اداری ایرانی وارد شد و با روی کار شدن داریوش اول (۳۸۵ و ۳۳۱ ق م) در قلمرو وسیعی بین فیل و سند گسترش یافت چون امپراتوری هخامنشی مرکب از خاک های گوناگون ایالات متعدد و اقوام و ملل ستا یز بود و زبان های مختلفی در آن به کار میرفتند. برای استقرار روابط باهمی احتیاج به زبان و رسم الخط واحدی احساس می شد و زبان و رسم الخط آرامی این احتیاج را رفع کرد. هخامنشی ها در تمام ایالات مربوط حتی در داخل پادشخت خود از نشی های آرامی کار می گرفتند و بدین ترتیب آرامی زبان بین الاقوام و بین الملل داخل قلمروی ایشان شد چنانی که انگلیسی امروز زبان مشترک «کامن ولت» است.

زبان و رسم الخط آرامی طی قرن های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱،

که ارسفان ادبی عصر هخامنشی بشمار می رود، در دره های یونانی و سوریایی باقی بوده و دوم داشته و با انتشار زبان و رسم الخط یونانی (بعد از فتوحات اسکندر در ۳۳۰ ق م) همان در بهلوی آن موجودیت خود را حفظ کرد. این زبان و این دورسم الخط طوریکه بعدها خواهم دید قرنهای دیگر باقی میمانند و از آراسی رسم الخط دیگری در افغانستان میماند که نام «خروشتی» شهرت دارد و در جایش از آن صحبت خواهم نمود و خود رسم الخط آراسی علی العموم تا ظهور رسم الخط عربی دوام میبخشد. عصر هخامنشی (قرنهای ۵ - ۳ ق م) از دوره های بزرگ تاریخ ایران و افغانستان است مایه های سذنی و فرهنگی آن به سراث مشترک این دو کشور و دوسرزمین است. یکی از افتخارات این دوره نشیده شدن راه های سراسری شرقیست که از درانه های بهر روم «شوش» «پاساگارد» «پرسه» (تخت جمشید) را بهم وصل میکرد و از طریق «هکیتاته» (مدان پایتخت قدیم مادها) و «ری» - و گرگان بکشورما میرسید و بعد از هرات (مرکز هرايوه) شاخه شمالی بطرف سرلش باختریش (بلخ) میرفت شاخه جنوب به «ژرنکا» (ژرنج قدیم مرکز سیستان) و از آنجا به سرلش هرا ویتی حوزه ارغنداب و (معتلا به شهر قندهار) وصل میشد و سپس بطرف «گندارا» ولایت ننگرهار امروز و «پاراشاپورا» یعنی پشاور و «تاکزیلا» میرفت به حوزه سند وصل میشد

این شاهراه ناروان رود در ارتباط ایالات مختلف هند و مغا منشی در ارتباط سواحل دریای مدیترانه به سرزمین افسانهای هندوستان نقش مهمی داشت و داریوش کبیر یک نفر از سلاخان یونانی موسوم به «سیلاس» را مامور ساخته بود تا از طریق همین راه به گندار رفته منصب رودخانه ای اندوس (سند) و راه رسیدن به دریای هند را کشف کند و امتداد این راه منزلگاه ها ساخته شده بود و

سواران بسته ر سان منزل به منزل باعوض کردن اسپاين فاصله
های دو رو در از را طی میکردند و پیام های رسمی و سر کاری
را از يك نقطه به نقطه ديگر می بردند و راه سروا دات تجارتي و باز
ر گانی در خشكه همین راه بود

شبهه بی نیست آنكه قبل از هخامنشی ها در مجمع الجزاير
يونان قدیم و در سواحل آسیا بی در «لیدی» سکه ایجاد شده بود
وقارون و لئج او نكه قصه هایش سر زبانها است همان « نره سوس
باد شاهی ثروتمند «لیدی» است . در شهرهای مختلف يونان قدیم
مثل «آتن» «ل سی» «اکانت» جزایره اژه و جزیره قبرس سکه های
زیبایی با نموش قشنگ ضرب میزدند .

هخامنشی ها ضرب مسکونات را از لیدی ها تقلید کردند و سکه های
طلایی داشتند و هم نقره بی مسکونات طلایی آنها را «دوری» و
سکه های نقره ئی ایشان را «سیکل» میگفتند و ۲ سکه نقره بی
معادل يك سکه طلایی میشد سکه های آنها فقط در يك روی خود
نقش داشتند و شخصی را نشان میداد آنكه يك زانوی خود را
بسه ز سین زده و تیسری را در چپك لسان گذاشته است چون
مسکونات خود هخامنشی ها برای دادوستد و معاملات با زرگانی
و سیمی اسهرا توری کفایت نمیکرد قهر آ مسکونات قدیم ترا و عصر
خود و معاصر خود را كه در شهرهای يونان و جزایر حوزه شرقی دریای
مدیترانه و خاك های غربی آسیا بضررب رسیده بودند ، متداول
ساختند .

البته مسکونات یونان و هخامنشی از نقاط مختلف آسیای
صغیر و از خاك های ایران (سلاير نزدیک نهاوند) و از خود تخت
جمشید کشف شده ولی گنجینه مسکونات کول چمن حضوری كه
در سال ۱۹۳۴ از حصص شرقی شهر کابل بدست آمده و روشنی
بزرگی بدو وضع مسکونات اصیل هخامنشی و مسکوناتی كه در عصر ایشان

در داد و ستد رایج بودند، می اندازد. از روی تناسب تعداد مثلاً در مقابل (۶۴) سکه یونان قدیم قرن ۶-۵ ق م وجود فقط ۸ عدد سکه نقره‌ای هخامنشی ناچیز است. یکسال بعد از انکشاف گنجینه نابل از ملایر نزدیک نهاوند (ایران) مجموعه پیدا شده ۱ فقط (۳۰۶) عدد آن به سوزه ایران باستان رسیده و تقریباً همه آنها مسکوبات یونانیست. بین مسکوبات مجموعه نابل و ملایر شباهت‌هایی موجود است و قسمت اعظم مسکوبات هر دو مجموعه به قرن ۵ و ۶ ق ازم به ضرب رسیده از افغانستان مجموعه دیگری مسکوبات با عدد زیادی زیور-آلات از گراندهای آسودریادر حوالی ۱۸۸۰ الی ۱۸۸۱ پیدا شده به بنام گنجینه (ا ل سوم) شهرت دارد از روی مجموعه مسکوبات افغانستان ایران و آسیای صغیر معلوم میشود که در عصر هخامنشی مسکوبات ضرب خاک‌های غربی آسیا و شهرهای مختلف یونان بکسرت وجود داشت. در میان مسکوبات نول‌چمن حضوری نابل روی یک پارچه کوچک نقره‌دو سه حرفی دیده میشود که به اساس نظریه «سوسیوایات» ارتباط به الفبای سبخی فیلانی دارد. گنجینه مسکوبات افغانستان بقلم «نوریل» و «شلموم برژه» (چاپ ۱۹۵۳ پاریس) البته در مجموعه مسکوبات نول‌چمن حضوری نابل عده‌ای از مسکوبات محلی هم است که عموماً عبارت از مسطحات نقره‌ای دراز رخ و مدور نما سیاه‌شده و بزرگ روی آن اشکال برگ و گل‌های مختلف نقش است ازین نوع مسکوبات به تعداد زیاد از گردیز (مجموعه مسکوبات تات سرز که مشکوفه سال ۱۹۴۷) و بسیاری هم از تازیلا پیدا شده در اوایل این نوع سکه‌ها را «هندی» میخواندند، ولی از روی محل پیدایی (نابل - گردیز - تازیلا) شلموم برژه معتقد است که باید جزء مسکوبات محلی ایالات شرقی هخامنشی محسوب شوند

مقصد اساسی در اینجا شرح چگونه گی خود مسکوبات نسبت
 بلکه یا دآوری مطلبی است که در عصر هخامنشی مسکوبات خود
 آنها کمتر و مسکوبات یونانی قدیم و سکه های غرب آسیا بیشتر
 طی قرن های سه ق از مدرسه معاملات بازگانی دخیل بود و دود رسایه
 اینست آن عصر در امتداد راه های ناروان رو نه بد ان اشاره کرده
 ، روابط تجارتی بین خلك های غرب آسیا و خاکهای کشور ما ادایه داشت
 روی همین راه های ناروان رو محصولات نباتی و معدنی از
 گوشه یی به گوشه یی بگر آسیا میرفت و در داخل خاکهای مابین باختریش
 (بلخ) و (گندار) نابل و ننگرهار و «هاریوه» (هرات) و حوزه
 هری رود و (هارویتی) وادی ارغنداب و (ژرنکا) وادی هیرمند
 و سیستان و (تاقا لوش) نهستانهای مرزی مراد و اسوال و اجناس
 قایم بود و ناروان های اشتر بخدی (اشتر بلخی) از يك سو به
 سوی دیگر بین ترازه های دریای مدیترانه و قلمب آسیا حرکت
 میکردند و در بازارهای داخلی مسکوبات محلی چنان داشتند
 و ما نمونه هایی از آنها را که در نابل و ننگرهار و بکتیا به ضرب
 برسدند ، می شناسیم .

در تعمیر و تزئین مزارات سلطنتی تخت جمشید چوبهای درختان
 سرو ولایت ننگرهار و عاچ ولایت ارغنداب و لاجورد بدخشان
 بکار رفته و يك سر زیبا که مثل سبک پیکر سازی هخامنشی
 است و از لاجورد ساخته شده از خرابه های تخت جمشید بدست
 آمده است . این مواد و مصالح علی العموم ذریعه ناروان های
 بزرگ اشترود ووهانه یا اشتر بلخی حمل و نقل میشد . این اشتر
 نیز مانند قوی که در اروپا به صفت «اشتر بکتریان» شهرت
 دارد ، از روزگاران باستان که تعیین مراقب قدامت آن آسان
 نیست در حوزه آکروس (امودریا) و علی الخصوص در (باختریش)

معروف بود و در سایر ولایات غربی جنوب غربی از حوزة هری رود گرفته تا حوزة ارغنداب بکثرت دیده میشد .

در پلکان ناخ «پارانا» یا ناخ بار یابی و تشریفاتی تخت جمشید هئیت های نماینده گئی این نقاط یعنی بلخی ها، هراتی ها و قندهاری های قرن ه - ه ق م صحرای که شتر دو نوا هانه بلخی باخود دارند به استثنای اهالی «زرنکا» (حوزة سفلی ه - ر - مند و - ستان) و گندارا (ولایت) زنگرهار موجود ، که به معنی و - س - تر) باخود هر دسته گاوی آورده اند و این گاوها هم بن خود فرق دارند چنانچه گاوسستان نوهان بزرگی دارد و گاو گندارا دارای شاخ های بلند می باشد .

* * *

مردم دیار ماد و قرن های ه - ق م - علی و عموم لیبی های شبیه بهم می پوشیدند . لباس هم تفاوت زیاد نداشت قبای بلخی ها هراتی ها ، قندهاری ها ، زرنجی ها گنداری ها و هراتی ها کوس ها تهری ها شبیه بهم بودند و تا سرزنانو یا لری یا یان تر از آن می آمد تا آزاد تر حرکت بتوانند . علی و عموم لری ها می پوشیدند قبای اهالی گندها رای (زنگرهار) ثوباء تربود . همه شلواری می پوشیدند و شلواری بعضی نقاط مثل بلخ (باختریش) شاد تر می نمود .

کلاه و عمامه در هیچ جا رسوم نبود چون سوهای سر را علی و عموم دراز بعضی اوقات تا شانه می پوشیدند برای اینکه بریشان نشود بدور سر خود بکنوع (پتی) یا نوار می بستند چون موضوع سلا لعه چکوزه گئی لباس مسئله است بسیار مهم و خوبست تا نه در میان نماینده گان ملل در تخت جمشید بکره های اهالی نقاط مختلف وطن خویش را مشاهده می کنیم چه بهتر نه مختصر بزمینیات هر کدام را شرح دهیم .

هراقی‌ها قبایلی می‌پوشیدند که با کمر بند به بدن می‌چسبید پاچه‌های شلوار نسبتاً گشاد بود و نوک پاچه را داخل پا پوش می‌کردند بدور سر نواری پیچیده اند که قسمی از بغل روی و زنج را دره می‌پوشانید و احياناً در مقابل پاد گوش هارا محافظه می‌کرد .

باشنده گان حوزه ارغنداب قبایلی داشتند کمر بند دار، شلوار آنها چاک داشت و لبه آن داخل سوز می‌شد آنها از پا پوش ها اهل لی هری رود بلند تربود و به نعل سوز می‌بندید چرمی رو به پا هر گشته معلوم می‌شد به عبارت دیگر به چرمی های از یکی شجاعت زیبا داشت . بدور سر خود نواری می‌پیچیدند و کوس می‌پاچین نمده معمول بود که در این دو نیم هزار سال که آنان باقی مانده ا حال کنند ارا (ننگرها را) طبقاً به علت گرمی هوا قبایلی دوتا هتر می‌پوشید با آستین های نیمه ولی کمر بند آنها به ن تربود . روی قبایلی کنوع بالا درازی داشتند و پا پوش آنها چلی بو- که هنوز هم متداول است بلخی ها یا با ختری ها قبایلی کمر بند دار و شلوار گشاد می‌پوشید سوز نیمه ساق به پا می‌کردند گو شواره های دراز و به گوش هاسی زد برای جمع نگه داشتن سوبه دور سر هتی می‌بستند که انتهای آن درست راست سر محکم می‌شد.

اهالی زرنج و سیستان قبایلی داشتند کمر بند دار با آستین ها دراز روی قبایلی کنوع شال نازک حمل می‌کردند که در سنتها خود هوپک داشت و به شانه چپ می‌افتد و نوار ساده به سر می‌بسته این لباس ها علی اعموم از پارچه های پنبه یی و پشمی ساخته می‌شدند که در خود مجل می‌بافتند و می‌دوختند نگاهی به صف پگمان کاخ «ا پارانا» در تخت جمشید و صفوی هیت های نماینده

نقاط مختلف در حالیکه سهار اشتر های خویش را در دست دارند و بسا گاو های خود را همراهی میکنند یا بعضی ظرف های تعایف واسطحه را حمل میکنند مانند سهر های مدور و نیزه های بلند اهالی سستان همه چون فیلمی در نظر میگذرد و اهالی دونیم هزار سال قبل وطن را یکایک به ما معرفی میکند.

* * *

افغانستان در عصر هخامنشی آباد و اهالی در سنتهای آراسی و سعادت برسی بودند. زمین آباد و باغ بسیار بود. باغ های شکار نه آنرا «فردوس» میگفتند در جا های مختلف وجود داشت و سیستم آبیاری باجوی ها و ناریز ها و نثرز مین ها را اسیر و خرم ساخته وزیر لشت و زراعت آورده بود و شهرهای چند در شمال و جنوب و تفری و غرب بصورت دژهای مستحکم باد یوارهای بلند و باره و بروج ننگره در جانب نظر سکردند و از آنجمله یکی شهر «ارته کانا» بود که ناخ بلند» معنی داشت در حوزه هری رود و احتمالاً در حوالی همین جایی واقع بود که قلمه اختیار الدین در نقش هرات موجوده اشغال کرده است.

این قلمه حتماً در عصر هخامنشی آباد شده و حتماً قرارگاه نخسترا باون» با ساتراپ یا (استان بان) یا حکمران زمان بریکی یا بلندی های آن اعمار شده بود متأسفانه ازین قلمه میشد و شهر مستحکم آن اثری موجود نیست و اگر هم باشد زیر آبادی های هرات موجوده مدفون است و جز نام که از منابع یونانی بهمانسیده خبرد یگر از آن نداریم. مثل این قلمه و این شهر قلمه و شهرهای دیگر هم داشتیم چه در بلخ مانند «ازپاسیده» چه در حوزه قرا رود مانند

«فراد» چه در حوزه سفلی هیرمند مانند «درنگه» یاد رنج چه در گندارا چه در حوزه ارغنداب نه شاید روزی مانند شهر یونانی «ای خانم» سروصدای آن از زیر خاک و آوازه‌ها پراید و بلند شود.

در تعمیر و پلان این قلعه‌ها و شهرها حتماً سبک و روش معماری و هنری هخامنشی مراعات میشد. همین قسم در حجاری و پیکر سازی تا حال از خاک‌های افغانستان از قلعه‌ها و شهرهایی که در عصر هخامنشی‌ها آباد شده نشانی بدست نیامده. تا حال در دو جا یکی در شمال در «آی خانم» در محل تلاقی دو لجه و آودریا و دیگری در جنوب غرب دریای کوه «قیطول» در شهر لهنه قندهار سواجه باقیای شهرهایی هستیم که حتماً در جریان قرن سوم ق. م آباد بوده یا قلابی گذاری شده. در صورتیکه اسکندر خود آی خانم را بعنوان «اسکندریه اولیان» یا «اسکندریه آودریا» بنا نهاده باشد تا ریخ بنای آن به سال‌های ۳۲۹ تا ۳۲۸ ق. م تصادف میکند.

ر شهر لهنه قندهار نتیجه‌هایی به دوزبان (آراسی) و (یونانی) داریم که در عصر «اشونا» پادشاه سوریای هندی مقارن ۲۰۰ ق. م در سنگ حک شده. میان تاریخ احتمالی بنای شهر (آی خانم) و تاریخ احتمالی قرین به حقیقت نتیجه اشو کا هشتاد سال فاصله است. آیا درین دو شهر احتمال پیدا شدن آثار آبادی عصر هخامنشی نمی‌رود؟ جواب این سوال را عجالتاً در قید احتیاط نگه میدارم در آی خانم بعضی پارچه سنگ‌های تراشیده شده مکرر در آبادی را استعمال شده ولی احتمال دارد تمام سراقب تکرار مربوط به دوره‌های مختلف یونانی باشد که از زمان بودن خود اسکندر در باختر تا حوالی ۱۳۰ تا ۱۲۰ ق. م (سقوط دولت یونانی باختری در شمال هند و کش بدست اسکائی‌ها) را در بر میگیرد چون حفاریات این شهر تازه آغاز شده و اقلاً ۲۰ یا ۳۰ سال دوام خواهد کرد انتظار باید کشید

ناری مقدم بر دوره یونانی از آن پیدا میشود بانی. بهر حال
 و روش معماری هخامنشی که شکل سنت محلی بخود گرفته بود،
 ط، باطرز معماری یونانی در آنجا ثابت است.
 اب شهر که نه قندها هم جو اب عجالتاً در قید احتیاط است
 ترین نشانه‌ی که در دست داریم همان طور که گفتیم، کتیبه
 کاه است که در حوالی ۵۰۰ ق ۲ به دو زبان (یونانی) و -
 ی) نقر شده است.

در ست است که زبان و رسم الخط (آری) چنان که گفته آمد
 به هخامنشی هادر حوزه ارغنداب و در سایر نقاط افغانستان معمول
 و، و تیکه اشو کا کتیبه خود را به زبان و به رسم الخط یونانی
 بان و به رسم الخط (آری) می نویسد معلوم میشود که مردمان
 کهنه قندهار هم (آری) و هم (یونانی) یعنی زبان های رایج
 شده و میخوانند که در دوره هخامنشی و یونانی (سلوسی) (در
 ۳۰۰ ق م بین سلوکوس اول یونانی شاسی و «چندرا گوپتا» موریان
 سلاله موریای هندی بعد از تصادمی در کرانه های «اندوس»
 ن قرار دادی عقد شد) و مطایق آن جنوب هندو کش تا حوالی
 نداب و هیرمند بدست موریان افتاد و محتملاً این نفوذ نهجاء
 وام کرد. بهر حال بر شهر کهنه قندهار هم عجالتاً شواهد
 سادی در دست نیست که سارا ده به آبادی های عصر هخامنشی
 نی کند. آنچه تا حال مسلم معلوم میشود آبادی های است که
 بر موریان در آنجا صورت گرفته است. سال ها انتظار کشید
 ایک شهر یونان ای خانم در شمال کشور کشف شد شاید سا-
 ۱ ساله های دیگر بگذرد تا گوشه یی شهر عصر هخامنشی منکشف
 ایالت شرقی قلمرد هخامنشی آباد بوده روزی شواهد آبادی
 ری آن را هم خواهیم دید.

مقدمه

در مورد سید جمال الدین افغانی کتب و رسائل زیادی تا کنون نوشته شده است. شاید نوشتن اثر جدیدی در این باره هاری از مشکلات نباشد. با این معنی که ممکن اثر جدید تکرار مطالب گذشته باشد و یا فاقد مطالب جدید تلقی گردد اما از اینکه هر نویسنده و مؤلف در مورد زندگی و تاریخ نامه های سید، برداشت مخصوص دارد، بناء هر اثر جدید، ولو فاقد مطالب تازه بی هم باشد. شاید لااقل برداشت نویسنده در این سراغ شده بتواند و چنین برداشتها بدون شك برای ارباب که یکی برای شناخت بیشتر او باشد من در این رساله کوشش کرده ام که این روش را تعقیب کنم و در ابراز کار نامه های سید قسماً وظیفه یک کار تو نیست را انجام دهم و مطالب ذکر شده در کتب و آثار را، در قالب دیگری و با تعبیری دیگر عرضه دارم و ضمناً درباره بعضی کار نامه های علامه افغان برداشتها بی داشته باشیم که معنی سوا لهای بطور حقه را در مورد شخصیت سید، بطور غیر مستقیم جواب گفته باشیم. بطور مثال برخی از نویسنده گان نظر به تمایزهای سید با بعضی معارف غربی، او را شخصیت مرموزی میدانند. لیکن من در این مقاله که گنجایشش جزو بحث بیشتر را ندارد، بدون اینکه باصل موضوع اشاره کرده باشم. این مطالب را تبارز داده ام که زنده گی و کار نامه های سید روشن. هد دهند بوده. غبار چنین اتهامات آنها نمیتواند کافیت بگویم که سید پیرنبود و هرگز چنین ادعایی نداشته است اما بدون شك شکوه و جلال وی در برابر مستبدان معروف تاریخ به شکوه و جلال یک پیرمیانند امیدوارم این تلاش ناچیز را جع به معرفی سید مورد توجه خواننده. گان محترم واقع شود.

محمد شفیع وجدان

کابل ۱۳۶۷

چهره‌فرهنگی و سیاسی سید جمال الدین افغانی

نخستین مجلد

در معرفی شخصیت های بزرگ و دانشمندان معروف ، با این که دانش شان بهمه انسانها تعلق میگیرد و دانش برزو سرحدی انحصاری ندارد ، به نخستین سوال پاسخها ، طبق اصول ژورنالیزم ، پاسخ داده میشود :

ما وقتی از سید جمال الدین افغانی نام میبریم کسی که او را نوب نمی شناسد بیدرنگ می پرسد که او هر کی و از کجا بود ؟ نگارنده این سطور ، که خود عضو مطبوعات کشور خود هستم ، معرفی دانشمند و علاقه مند بزرگ کشور و جهان شرق سید جمال الدین افغانی ، در آغاز باین پرسشها پاسخ میدهم :

سید جمال الدین افغانی پسر سید صفدر (۱) است که در دهم شعبان سال ۱۲۵۴ ، دسامبر ۱۸۳۸ ، در ده کده شیر گریا یا اسد آباد کنر افغانستان به دنیا آمده است .

(۱) سید صفدر نواده جهان مصطفی پسر سید علی ترمزی (پهرا) ای پنهانی متوفای ۱۹۹۱ و همعصر همایون پهریا بود که از کندی به هند رفته بود .

از رساله « تلاشهای سیاسی سید جمال الدین » نوشته دکتر طیبی به نقل از کتاب « حیات سید جمال الدین اسد آبادی » تألیف محمد مین جوگانی ، ۱۳۱۸ .

او بنا بر نوشته اکثر تذکره نویسان و مورخان از ذکاوت
سرشاری برخوردار بوده و علوم سروج آن وقت را از استادان داخلی
و خارجی فرا گرفته بود .

سید جمال الدین افغانی به جهت يك عالم دين :

سید جمال الدین افغانی در خانوادۀ پرو رده شده بود که از
دانش دینی برخوردار بود . در عصر سید به خصوص در منطقہ
کثرت قرید اسد آباد مکتبی ، به مفهوم اسروزی ، وجود نداشت .
مردان دانشمند و علم پرور ، معمولاً ، فرزندان خود را نزد اساتید
مساجد و مفسران دین تادانش را از قاعده بغدادی و پنج سوره آغاز و با
ختم قرآن کریم به فراگیری علوم فقه ، صرف و نحو و منطق پرداختند .
این دانش آموزان در بهلولی آن علوم ، به آموختن خط و انشاء
نویسی پرداختند . این نوع آموزش در مساجد کشور و جهانی
بود . و پسران دارا و نادر یکسان از آن بهره می گرفتند .

اما خانواده های ثروتمند و ستاد دانش در روستا ها به این
نوع آموزش اکتفا ن نمود ، جهت تعلیم و تربیت فرزندان شایق
نزد استادان خصوصی استخدام میکردند .

بدون شك سید جمال الدین افغانی از همین نوع فرزندان بود
که دانش سروج را نزد علمای چید و قمت ، فرا گرفت و در سن هجده
ساله کی اجازه تدریس این علوم را ، طبق معمول آن زمان ، حاصل کرد .
سید جمال الدین بعد از فرا گرفتن علوم سروج در کشورش
سفرهایی به هند ، حجاز و ایران نمود و درین سفر ها از دانشندان
بزرگ اسلامی استفاده نموده ، بردانش و تجارت خود افزود .

در بازگشت به وطن ، در جلال آباد با اسیر دو بیت محمد خاں
ملاقات نمود و اسیر از صحبتش در یافت که وی استاد و سرخی خوبی برای
فرزندان اسیر شده میتواند . سید به جهت يك عالم و دانشمند از

فرصت و ازین قیاس با حلقه قدرت ، استفاده برد و موقف خودش را تثبیت نمود .

يك عالم دین در جامعه اسلامی ، طبق اصول و اساسهای شریعت اسلام ، چی خصوصیات و مشخصاتی را دارا است ؟

يك عالم دین در جامعه اسلام باید دارای اخلاق و سجایایی باشد که پیامبر اسلام از آن برخوردار بود . زیرا خود پیامبر این دانشمندان را ورنه انبیاء گفته است : « السلفاء ورثتنا لانبیاء » روی این اصل ، يك عالم دین در پهلوی دانش عمیق دینی ، باید از عقیده راسخ ، شجاعت کافی ، صراحت لهجه ، تقوی ، گذشت آسان گیری ، سدادار ، تواضع ، الحق نظر و سمیع و غنا بی نفس برخوردار باشد تا بتواند رسالت دینی خود را در فضای عاری از تعصب بی ضرورت ، و آزادی کامل انجام دهد .

این صفات شاید ، برای هرا انسان دانشمند ، ضرور باشد ، اما ذکر آن به طور مشخص در اینجا بغایر است که در دین اسلام بر آن تاءکید به عمل آمده است .

يك دانشمند دین اگر نیازهای خود را هنگام ضرورت ، زیر پا کرده نتواند و قدرت رهایی از برده گی نیاز را نداشته باشد از اظهار حق ، مخصوصا در برابر مستمکران عاجز میماند اگر صراحت لهجه و شجاعت نداشته باشد ، حق گرفته ، بروی دشوار میگردد .

اگر عالم دین تعصب را کنار نگذاشته و از سبکسری بهره یزد ، از عقیده خود و حقایق دفاع کرده نمیتواند . به همین منوال وجود صفات دیگری نیز در ادای رسالتش نقش سازنده دارد .

علاوه بر آن ، يك دانشمند دین باید ، در کنار آنند و خنثی های دینی خویش با دانش عصر آشنایی پیدا کند و واقعیت ها و

شوار بهای ساهیل روز را درك نمایند تا بتوانند ، باد بگران
يك جا در عصر خود زنده گی کنند .

سید جمال الدین افغانی ، به حدیث يك دانشمند دینی ، ازین
جایا کاملاً برخوردار بود . او بدین اسلام عقیده راسخ داشت و تطبیق
ساسات آن را بدون تردد باعث سعادت مسلمانان و بشر میدانست .

او میگفت : که دین اسلام ، در کنار ادیان دیگر ، بر صفای
قل و خرد تأکید میکند و اوهام و خرافات را سابع انکشاف و صفادی
مرد میدانست و عقیده بروحدانیت خداوند و توانایی عالم شمول آن
ات تسوانا را در صیقل کردن عقل و رهایی آن از بنده خرافات فوق العاده
و ثریبیدانست که او عقیده راسخ بر این داشت اسلام به شرافت و کرامت
را انسان احترام دارد .

در حالی که در دین برهمنی و عقاید گذشته یهودی در جامعه
بعضی از فرقه ها و گروه ها استوارا قبی قابل بودند و همچنان در
ردین مسیحی همه چیز در انحصار علمای دین مسیح و کلیسا قرار
اشت و این چیز در جوامع مذکور باعث رکود فکرو تاریکی ذهن
ر يك مرحله گردید تا این که مصلحین در زمینه قلم کردند
این انحصار را در دین یهود و مسیح درهم شکستند .

از نوشته های سید برسی آید که وی از عقیده راسخ درین
که شایسته يك مسلمان دانشمند است ، برخوردار بود .

شجاعت و صراحت لهجه یی سید جمال الدین افغانی به حد يك عالم دین
ر لایه آثاری که راجع به او نوشته شده ، ذکر گردیده است . او از
ظواهر حقیقت در برابرین گترین مستبدان معاصر خود چون ناصرالدین
ناه در ایران ، قزار روس و سلطان عبدالحمید در ترکیه هراسی به خود
اه نداد و از شرکت مردم ، در قدرت دولت ، با آنها صمیمت ها کرد (۱)

(۱) « تلاش های » جمال الدین دکتور طیبی

« سید جمال الدین افغانی » پوریه .

زیرا او از جسد پسر گواش می‌دانست که «بزرگترین گناه ترس است». تقوا و غنا ی نفسی او را می‌توان در رویداد های زنده گی او جستجو نمود او بزرگترین متعصب رادرد وری از وطن رد کرد. بهال نا سوس کسی دست درازی ننمود. وحتی از گرفتن پول‌های کمک‌های بعضی اشخاص نیز اباور زید و بالاخره در مسایل اساسی دین به مخالفت و تعصب متهم نیست اما جهان بینی سید و دانش معاصرش همیشه مورد حمله متعصبان و تنگ نظران قرار گرفته است او دوستانی از هر کیش و این در شرق و غرب، داشت و برای ادای رسالت خود آن را ضروری می‌دانست.

سباده های شغاهی و کتبی هستند. لوی بادا نشنندگان غرب پر دانش و افق نظری دلالت دارند. او در هند، ایران، مصر، ترکیه و کشورهای غربی، با تعصب به جای مذهبی مردمان مبارزه کرد رنجها و آلامی را درین راه تحمل نمود.

اوازی خبری سالمانان بخصوص در کشور خودش رنج بی‌برد و قاجایی که در توانش بود، بار کود ذهنی و بی خبری از اسلام با زبان و آلمش و با هر وسیله مشروع مبارزه میکرد و را در با معرف و انسانهای المنکر که خاصه و وجیهه دانشندان مسلمان است، کوتاهی ننمود.

اینها همه، گواه بر آن است که سید جمال الدین افغانی بهیچ يك عالم دین از اخلاق و سجایی بیامیزان بهره داشت و به حق یکی از وارثان پیامبران است که در ادای رسالت دینی خود با نقضانی هانمود.

سید جمال الدین بهیچ يك مبار زد لیرد برابر استبداد و استعمار

سید جمال الدین افغانی روزی که مسوولیت تعلیم پسران سر دوست محمد خان را بنابر توصیه او، به دوش گرفت به این ند. پشه افتاد که جامعه اسلامی چه در افغانستان و چه در جوامع

بگر، با اسراض مزمن بی خبری، رکود ذهنی و عدم اعتماد به خود
 گرفتار است و در برابر استبداد و استعمار در ساندیده است و باید
 زنان را هائی باشد. او به حیث يك دانشمند و سالمند و وظیفه
 مسود میسرانست تنها به مقتضای ارشادات قرآن به حیث
 يك تفسیر از وارثان انبیای کرام (ع) جنبشی را برای
 آمیختن این هدف راه اندازد طوری که از قیامتها پیش بر میاید
 را بندها با این فکر بود که این کار را از راه اصلاحات دردستگاه و یا
 دستگاههای سیاسی و قدرت حاصل کند، انجام دهد و يك کشور و جامعه
 حومه را به وجود آورد و از راه ایجاد جاذبه این کشور و جامعه
 پیش خود را در سایر جوامع اسلامی گسترش و سازمان دهد و به
 این وسیله در کشورهای اسلامی و حتی شرقی به استعمار و نالدانی
 آنها تمهید دهد.

نظمت این پروگرام را در کشور خود آغاز کرد و از خلیل
 نجر به درسی و تماس با شاگردانش دریافت که محمد اعظم خان
 بسور و به شهابت، در میان پسران امیر، شا بسته آن است که بعد
 از سرگ پدر جانشین وی گردد، ولی این کار صورت نگرفت و امیر
 شهر علیخان جانشین پدر شد. باز هم سید اسیدو ار بود که روزی
 محمد اعظم خان به کمک عبدالرحمان خان برادر زاده دلیرش زمام
 امور را به دست گیرد. سید بعد از این واقعه، از افغانستان
 بهرون رفت و به سفر مکه و عراق مصروف بود که خبر شکست امیر
 شهر علیخان و به قدرت رسیدن امیر محمد افضل خان را شنید
 و در سال خود را به شهر هرات رسانید و از آن جا به کندهار، نزد
 محمد اعظم خان رفت.

در سال محمد افضل خان در گذشت و امیر محمد اعظم
 خان زمام قدرت را به دست گرفت. وی مردی بود که سید به گفته
 دکتر طیبی میخواست چون ارستو، از او اسکندری بسازد و پسر

نامه جنبش خود را در سایه قدرت او به پیش برد ولی امیر محمد اعظم خان بیشتراز یکسال دوام نکرد و در اثر رقابت پسران دوست محمد خان برای کسب قدرت و دسایس انگلیس سلطنت او خاتمه یافت. سید با نوعی از نا اُمیدی از نقشه ها و ارزوهاى دامنه دارش وطن را ترك گفت تا محیط مناسبی را برای دوام مبارزه خویش در یابد. دانش و تجربه بشری نشان میدهد كه يك شخصیت مبارز باید دارای چنان او صفاتی باشد كه بهار گران مبارزه را در دشوار ترین اعطالات آن به دوش کشیده بتواند. يك مرد مبارز قبل از همه باید به قدسیت هدفهای مبارزه خود ایمان قوی داشته باشد، در برابر زور گویان قاجاری كه ايجاب میکنند، شجاع باشد. از دانش معاصر و بخصوص از دانش مربوط به مبارزه بر خور دار باشد از تاریخ فرهنگ و تمایلات فکری جامعه با خبر باشد، وسایل مبارزه را تشخیص داده بتواند و بالاخره از تقوای سیاسی و اجتماعی بهره کافی داشته باشد.

سید جمال الدین افغانی این همه او صفات را داشت و به حیث يك مرد مبارز در برابر بزرگترین مستبدان معاصر خود و بر ضد نیرومند ترین قدرت های استعمار گر و قوسمه طلب و در دشوار ترین دوره های تاریخ جهان به مبارزه پرداخت و سادًر سطور آینده نمونه بی از مبارزه سالست آموخت كه شخصیت آواره ولی مجهز با دانش معاصر و هنر سیاست را كه هر لحظه با سرگ اهانت، آزار و تبعید دست به گریبان بود بررسی خواهم كرد.

سید در نخستین روز های مبارزه خود با دسایس درباریان فرزندان امیر دوست محمد خان روبرو گردید. چنان كه قبلاً ذكر نمودیم او برای تأسیس يك دولت نمونه بی اساسی بر نا مه بی داشت و میخواست در سایه قدرت امیر محمد اعظم به تطبیق این برنامه بپردازد. اما شكست محمد اعظم خان و به قدرت رسیدن امیر شهر علی-

خان، سوانمی دربر این برنامه ایجاد کرد و در هاریان حسود و تنک نظر و رقابت‌های مینی بر تقرب به ذربار، که غالباً باشیوه‌های زشت جورت می‌گرفت، این سوانع را قوت بخشید و همکاران نزدیک عسید با امیر محمد اعظم خان کافی بود که روابط او را با امیرشیر علی‌خان به تهره گی کشاند. این کار در جواب عقب مانده و بی خبر از تعلیم و دانش اسیست طبیعی، و لازم دیده نمی‌شود، در مورد همچو قضایاء دلایل بیشتری ارائه گردد.

با اینهم سید جمال‌الدین افغانی باشجاعتی که داشت، به خاطر امانت علم و وفا در پیش بوطن و جامعه این برنامه را به امیرشیر می‌خان ارائه داشت (۱) اما حامیان دربار و رقبای قدرت طلب این راه را نپسند کردند و سید باذکاء و در که عهده‌اش بود و باش خویش را در کشور با خطر همراه دید. لذا تصمیم گرفت که وطن عزیز خویش را با مرارت و ناسیدی ترک گوید. این سرارت و تأثر سید در کلیات نامه‌ای روشنتر منعکس شده است که عنوانی ریاض‌الاشای مصری از پورت سعید فرستاده است:

«اگر به ملک خود برگردم با دشمنان پراز اشک، صدای پراز شکایت و قلب پراز سوژ و آتش است. در اینجا مسلمانی پیدا نمی‌شود که به مصیبت من دلخون شود، زیرا مسلمانان در برابر استبداد تقابله نمی‌کنند و به حال مظلومان واقعی نمی‌گذارند. ازین باعث است که من بدون دارایی دینا بر زمینهای سردی مبروم که فکر عالم گوش شنوا دل پراز عاطفه دارند و میتوانم بایشان شرح هم که در شرق با انسان حاجه نوع معامله را روا میدارند. پس

(حمیات سید جمال‌الدین افغانی تألیف امین خوکامی) ص ۱۳.

از شرح حال و اتش درد و مصیبتی که در وجود من شعله وراست
یقین دارم که پارسنگین من سبک خواهد گردید» (۱)

سید باوصف این که مثل هروطندوست کشور خود را دوست
داشت. اما هدف، مقصود و آرزوی خویش را که عبارت از اتحاد
کشورهای اسلامی، ایجاد یک کشور نمونه اسلامی که در آن اسلام
حقیقی حکمفرما باشد و مبارزه در برابر استعمار بود، چون دل
جان دوست داشت.

سید برای رسیدن باین هدف، در دشوارترین شرایط، دلیرانه
و سرسختانه مبارزه کرده، از کلیه وسایل که برای مبارزه درین
راه ضروری بود، استفاده نمود. رهنمای او درین راه نبوغ،
دانش و تجارب او از سفرهایش و تماس وی با معارف و حلقه های
پادانش جوامع دیگر بود.

او به هند وستان سفر کرد و از بسا مناطق نیم قاره دیدن
نمود و با دانشمندان آن جا تماسهایی داشت. بعد در سال
دروسم حج به مکه معظمه مسافرت کرد. سید درین سفرها با حلقه
های مختلف این جوامع از قبیل دانشمندان، آزاد بخوانان،
سیاستمداران و دیگر اقشار صحبت ها کرد و این یکی ازان تجارب
و وسایلی است که یک انسان مبارز و صاحب پیدا، برای تحقق
اهداف و مبارزه خود ازان استفاده می کند.

ناگفته نماند که مبارزه فردی در هر عصر و زمان یک مبارزه
فوق العاده دشوار است و نمیتوان یک عقیده و یک پیدا را به تنهایی
با آسانی در جوامع رسوخ داد

بنابراین سید راجع به یک وسیله فوق العاده مؤثر دیگر مبارزه که
عبارت از تشکلهای جمعیت و حزب است فکر کرد. نخستین جمعیتی

به سید به تأسیس آن پرداخت، در مکه مکرمه پنجم «ام القری» بود. وجود
این جمعیت در مکه معظمه، از نظر سید فوق العاده با ارزش بود. زیرا
ای اعضای این جمعیت مؤثر بود که همه ساله با هزاران تن از
ججاج تماس گرفته افکار و اهداف خود را از راه ایشان به مسلمانان
همان برسانند. سید چنین جمعیتها و احزاب را در کشورهای هند
ایران، مصر و ترکیه نیز بطور مستقیم و غیر مستقیم بنیاد گذاشت که
نشانهای ریشخند دعوت سید و قضایای سیاسی و ملی آن کشورها فوق-
عاده با ارزش بود و در پیداری مسلمانان سهم پر ازنده می داشت.

سید برای پیروزی مبارزه سیاسی و نشر افکار خود به تأسیس
راید و روز نامه ها نیز پرداخت و این کار را برای پیروزی
مبارزه و پیچ افکار عامه و نشر دعوت و اندیشه ها سوء اثر تشخیص
اده بود سید عملاً ازین وسیله در شرق و غرب به صورت اعظمی
استفاده میکرد و وجوه مقاله ها و نوشته های او در جراید و روز
اسه های شرق و غرب و بخصوص در جریده «عروة الوثقی» شاهد این مدعا
ست سید از راه این وسایل، منا برقهوه خانه ها حلقه های تدریس
سخنرانیها، در برابر استیلا و استعمار تا آخرین رمق زنده گی
مود به مبارزه پرداخت. حقایق را پوست کفنده و با صراحت لهجه
در حضور بزرگترین مستبدان زمان خود بیان داشته است و درین

راه هراسی را به خود راه نمیداد. من در این زمینه چند مثال از
جرات و صراحت سید که در اکثر نوشته های مربوط به بیعت و ذکر
کردیده است، اکتفا میکنم و قبیل از آن لازم به تذکر سید/انم
که سید باین کار وقتی بیادرت ورزیده است که از اهل و دین
خود دور بود و یار و یاور بی جز ایمان و خدای خود در کنه
خود نمیدید و از همین لحاظ میتوان جرات و صراحت او را واق
پنداشت زیرا او در آن لحظات دوران هر نفسی در دین بود و

خدا، حقیقت جوینی و ضمیر زنده خود، هیچ کس و هیچ چیز از تکلیف نداشت.

سید هنگامی که وطن را با نوعی قاطعکامی و ناسیدی ترک گفت وارد هند بریتانیایی شد و در آن جا خلاف انتظارش با پذیرایی گرم رسمی روبه رو گشت و در اثر اصرار بر سران هند بریتانیایی ناگزیر به مهمانخانه دولتی رفت. در آن سنجارفت و آمد مردم زیاده شد این اسلو شده های شخصیت های بزرگ زیر سراقبت ماسورین انگلیس قرار داشت. در جمله این اشخاص کسانی هم بودند که حکومت آنها را از رفتن نزد سید منع شده نسبتوا نیست و از ثبت جریان چنین ملاقاتها عاجز نیز بودند. بناحکومت وقت یک نفر ماسور عا لسترتبه را نزدوی ارستاد قانوا قبل از موعد معین له دو ماه بود به ترک هند مجبور سازد این ماسور هنگامی نزد سید آمد له عده پی از راجه ها و انشمندان هند در مجلس او نشسته بودند. ماسور مذکور به وی گفت: «حکومت هند به شما اجازه داده تاد و ماه در این جا اقامت نماید اما حالا مجبور گردید به شما بگوید له اوضاع جاری اجازه نمیدهد شما پیش ازین در هند بمانید.»

این تهدید و اخطار نامه و مذکور حاضران مجلس را برا فروخت یخواستند اجاج نمایند. اما سید میان ماسور و آنان حایل گردیده زانان خواهش نمود له سالت باشند.

سید در پاسخ به ماسور گفت:

«من برای این به هند نیامده ام که حکومت بریتانیای بزرگ

تهدید نماید یا مردم را به خدائان تحریک نماید و یا بر کارهای آن

تأد کنم. لیکن از مسافروسیاحی چون من رسیدن و حتی بر رفت

مسافران ضعیفتر از من قید و شرط گذاشتن پرستی عزم حکومت

انگلیس ضعیف شوکت، بی عدالتی و باور نداشتن براداره آن

است میکنند و در تاریخ حکومت بریتانها ثبت میشود و این حقیقت
به اثبات میرساند که قدرت حکومت در خاک پهناور هند نسبت به
دولت مردم این سرزمین به مراتب کمتر است»

بعد خطا به حاضران اظهار داشت «ای مردم هند !
عزت و عدالت خداوند قسم که اگر شمار حالی که تعداد قاب
را به دایونها شما میکنند مگس می بودید و بر ضد حاکمان
نسلگایها) و آن فرزندان خود که تعداد آنان از ده هزار نفر تجاوز
می کنند و آزادی شما را باز و رشمشیر از بدن می-
برند و ثروت تا نرا به بهرون میفرستند . قیام میکردید پشنگی شما
سوشهای بریتانها را گرم میکرد و نهروی شنوایی رهبر بزرگ آن
گلاد ستون) را از میان می برد .

و یا اگر خداوند شمارا بسخ میکرد و به قالب سنگ هشت در
آورد و شما از راه بحر وارد جزیره بریتانیای سی شدید حتماً
توانستید آن جزیره را در آب غرق کنید و خود آزاد واپس برگردید»
سید هنوز کلمات خود را پایان نداده بود که گریه و فغان
مردم بلند شد. در این هنگام سید به آواز بلند گفت :

« گریه محصلت زنان است . سلطان محمود غزنوی با گریه به
ند نیامده بود ، بلکه با شمشیر به هند داخل گردید . شما باید
با نود ، قوسی زنده گفته نمیشود که در راه آزادی خود با سینه
راخ به استقبال سرگ نروند . »

بعد سید با سرعت برخاست تا به هر جایی که ما مور خواسته
ا شد برود . با مور گفت « کتون صبر کنید . فردا خواهید رفت .)
بد . گفت : شما چی میخواهید به کجا بروم ؟

او با سخ داد « بعد از این که از هند بهرون میشوید ، بهرجایی
که خواسته باشید میتوانید بروید . »

کلمات آتشین سید قبل از هر چه ز بر جرأت بی نظیر وی بعثت يك انسان مبارز دلاله دارد . و مبرسانند که او يك انسان عبادی نبود و بانووغ و ذکای خود درك میکرد که درجی مقامی چی نوع تعبیر را به کار برد .

اودر بی تحقیق مبداء و ثا بمن اهداف عالی خود ، درین اندیشه نبود که مسافر است و دور از وطن ، بدون یار و یاور زنده گمی نکند . او هر جا که پاسیگر داشت ، از انسان ظالموم دفاع میکرد و استبداد و استعمار را شدید آید با دانهتقاد میکرد . سید این کار را از راه جرأید ، منابر و مجالس در شرق و غرب انجام میداد و از همین لحاظ مستبدان و استعمارگران آن زمان در صدد آن بودند که در برابر زبان ، قلم و تدبیر سید به وسایلی دست زنند .

انگلیس ها باها را خواستند او را مصروف سازندد و قلمروهای استعماری آنان جنبشهای ضد استعماری را برپا میدادند . از این روشها شاید نبالش میکردند . و در هر جا که از وی احساس خطر میکردند ، او را از آنجا بهرون میدادند . زمانی خواستند او را پادشاه سودان بسازند تا جلوه فعالیت های ضد استعماری او را باین وسیله بگیرند ، اما سید که هیچ گاه در پی جاه و جلال نبود ، این پیشنهاد را با لهجه بی آلوده باخشودت ، رد کرد و بدلارد سالزبری گفت :

داین تکالیف عجیبست ! و يك غلطی و بی خبری دیگر سیاست شما را مبرسانند . اجازه دهید ا ز شما بهر شم آید و دان سرزمین شماست که میخواهید سید پادشاهی را به آنجا بفرستید ؟ انگلیسها که درین راه موافق نشدند و نتوانستند سید را مصروف سازند تا از مبارزه دست کشد ، خواستند او را بدینگونه یکی از مستبدان شرق

زیر نفوذ بریتانیا پیدا نگند و درین تلاش خود موفق نوزشیدند .
 سید در سال ۱۸۸۲ میلادی پاریس بوده که تلگرافی از ناصرالدین
 شاه پادشاه ایران بدست آورد . ناصرالدین شاه او را به تهران
 دعوت کرد . سید این دعوت را پذیرفت و در آن جا با اعزاز
 و اکرام استقبال شد و بیعت و وزیر دفاع مقرر گردید . اما دیری
 نگذشت که سید طرحهای اصلاحی خود را با ناصرالدین شاه در میان
 گذاشت نه اساس آنرا پیداری مردم و شرکت آنان در قدرت تشکیل
 میداد . از طرف دیگر نفوذ سید در میان رجال دولت ، دانشمندان
 و سرشناسان رسوخ پیدا کرد و آنان همه طرفدار آن بودند که سید به سرعت
 مفکوره های اصلاحی خود را تطبیق نماید .

اما سید به آنان میگفت که چنین اصلاحات باید به تدریج صورت گیرد
 اما چون ناصرالدین شاه ازین برنامه سید که مردم در قدرت شریک شوند
 ، دل خوشی نداشت ، وضع او در برابر سید تغییر کرد . سید سیاست
 را درک کرده از وی اجازة سفر خواست .

او این پیشنهاد را قبول نمود . سید از ایران جانب روسیه رفت
 مردم در اینجا از شهرتش در جامعه بین المللی آگاهی داشتند . بنا
 از وی پذیرایی گریسی به عمل آوردند و قیصر روسی نیز او را به حضور
 پذیرفت و به طور مفصل با وی صحبت نمود و در خلال آن از وی پرسید
 که مخالفت او با ناصرالدین شاه چیست .

سید راجع به حکومت مشروطه با وی صحبت نمود و به ضرورت آن
 اشاره کرد و افزود که ناصرالدین شاه ازین نوع حکومت نفرت
 داشت .

قیصر بدوی گفت : .

« من شاه راحی به جانب سیدانم زیرا هیچ پادشاهان
 هنوز راضی نیستند که دهقان کشورش بر وی حاکم باشد .

سید با صراحت و جرأت تمام جواب داد : « اعلی حضرت قیصر !
 به عقیده دارم نه برای بقا و دوام تخت و تاج به تر است که سواران
 زارع کشورش دوستان و مغضبان او باشند نه دشمنان او نه
 بادلهای پراز کینه در انتظار فرصت انتقام بنشینند . »
 آنگاه در سیمای قیصر آثار غضب هویدا گشت و صحبت را با وی
 قطع کرد با سردی با وی خدا حافظی نمود و بلافاصله به پولیس
 خود دستور داد تا هر چه زودتر او را از خاکشرو سیه بیرون کنند .
 حال میرویم به دربار یکی از مستبدان دیگر تاریخ آن زمان
 و سیه پنجم که سید در برابر این مستبد یعنی سلطان عبدالحمید ترکی
 در سپارزه بود و چطور بهرام او را در برابر حقایق قرار داد ؟
 سلطان عبدالحمید سیدانست نه سید در هر گوشه و کنار جهان بر
 خداستبداد و استعمار سپارزه میکنند و در ضمن نوشته های خود ، در روز
 نامه ها و جراید به اصطلاح هیچ کس را زیر سر نمیگذارد . و همچنان
 از مخالفت سید با ناصر الدین شاه پادشاه ایران بیخبر نبود .
 براین اساس ، سلطان عبدالحمید سیکوشید نه سید را از راه لطف
 به ترکیه فرا خوانده و در قفس طلائی نگاهش کند ! سلطان ترک
 این کار را کرد و او را با اصرار از اروپا فراخواند و از وی استقبال
 گری به عمل آورد نزدیک قصر یولدوز منلی برای او تهیه دید
 و معاش خوبی برایش تعیین نمود و حتی خواست دختر را به نگاهش
 در آورد ، اما سید که برنامه بی را برای وحدت مسلمانان در پیش
 داشت و میخواست این شیوه را به استعمارچیان پایان بخشد و
 با طرح نظام مشروطه به استبداد چنانچه مسلمانان
 سالکان دهد گاهی این اسید را در وجود سردار محمد اعظم
 خان میپرورید ، گاهی در چوکات امپراتوری ایران (ناصر الدین شاه)
 و زمانی در خلافت سلطان عبدالحمید از مابعد ترک و خلیفه مسلمانان .
 اما این آرزوی وی در آن وقت برآورده نشد ، ولی این جنبش

فکری که معقولیت آن در آن زمان ، قابل ستایش نبود ، زنده ماند و پیهم از طرف شاگردان و روشنفکران دیار اسلام دنبال گردید. و بالاخره به استعمار خاتمه داده شد و نظامهای مشروطه و سرزمین‌هایی که سید آرزو داشت جای نظامهای استبدادی را گرفت درواقع مبارزه سید اداسه دارد و تا هنگامی که استعمار انسان توسط انسان قانده ممکن ، محدود گردد ، آزادی‌های مدنی و حیاتی انسانها قائم نمیشود ، ادامه خواهد داشت و در هر مرحله روح پسر گرسنه خواهد گشت سید همان گونه که استبداد را در قلمرو ناصرالدین شاه مجسم میدید ، برنامهای برای اصلاحات اساسی در آن جاذب طرح کرد و با صراحت به شاه ایران گفت که وجود دهقان ، تاجر و پیشه‌ور سودمند تر از عظمت او و دربار پادشاه است ، سلطان عبدالحمید را نیز به چنین اصلاحات تشویق میکرد . اما استبداد در هر جا استبداد است و سرخودت طلبی بیچون و چرا در همه جا و هر زمان همان است و همان .

برخی از دانشمندان میگویند که مستبدان پس از این که در قیافه دایران زنده گسی میکنند در حقیقت بزدلان اند ، زیرا اگر مستبد قهرمند ، کسی را بی‌موجب بکشد نمی‌کند ، شکنجه و آزار نمیدهد و نمی‌کشد . سید با این که این حقیقت را میدانست با جرات بی‌نظیر بزدلان را در برابر حقایق قرار میداد و مستبدان نمی‌هراسید ، بلکه مستبدان بودند که از وی هراس داشتند ثبوت این ادعا در آن است که سلطان عبدالحمید نامه‌ای از ناصرالدین شاه به دست آورده تا سید را ازید گوئی بازدارد . سلطان از وی خواست که این آرزوی شاه ایران را پسر آورده سازد ولی سید در جواب گفت سیخو ستم‌ور را روانه قبرستان کنم اما حالا به خاطر شما و مرا غم نمیکنم . سلطان گفت :

تا هوای قعماً از شما بسیار هراس دارد .

سلطان عبدالحمید بنا بر این که سید را مورد هر نوع نوازش راز سید داد و لسی این نوازشها برای آن نبود که سید انسانی بهمار در شناس بود، به مکلفیتهای دینی و بشری خود بسیار پابندی داشت هیچ چیز او را ازین راه منحرف ساخته نمیتوانست یک وقت او در مورد یکی از دوستان مصری خود به سلطان عبدالحمید سفارش نمود و او عده داد که آن کار را انجام خواهد داد لیکن مدتی گذشت و امیر سلطان رآن مورد عبادت نشد . او بار دوم موضوع را طی نامه بی یاد اوری مودودی باز هم آن کار صورت نگرفت . این وضع سید را بر آشفت و به وی مصیبت دست داد که سلطان چرا به و عده خود وفا نمیکند .

آنوقت از سلطان درخواست ملاقات نمود (این اولین بار بود که از سلطان وعده ملاقات خواسته بود) و او این درخواست را نپذیرفت و به وی اجازه ملاقات نداد . سید درین اثنا فوق العاده قهر بود و بهم آن میرفت که مناسباتش در یک ساله کوچک با سلطان بهم خورد . سلطان به هنگام ملاقاتش همیشه با گرسی از وی استقبال می کرد و گفت «خیر باشد، چی پیش آمده است ؟»

سید جواب داد : چیزی واقع نشده است فقط میخواهم با اجازه سلطان بیعت خود را پس بگیرم و من از بیعت خود با شما بشیمان استم سلطان از شنیدن این سخن تکان خورد و گفت : «سید، سیدانی میگوید سید گفت بلی ، من به شما بیعت کرده ام و سلطان را با پشته نیست که به وعده خود وفا نکند . . . چند روز قبل من مورد شخصی سفارشی کرده بودم و شما وعده کرده بودید که آن کار را انجام میدید اما بوعده خود وفا نکردید .»

سلطان درین اثنا حالت طبیعی خود را بازیافت و گفت : شما بر راین چنین موضوعات کوچک میخواهید بیعت را نقض کنید ؟ لازم

بود با فضل خود سوقف و مبر و فتهای سرادك میکردند. ممکن است
من بعضی چیزها را فراموش کنم. شما باید به من بازهم تذکره بدهد
آن گاه سلطان امر کرد تا آن کس را انجام شود و بعد با خوش
طبعی با سید صحبت نمود و سید نیز بنوبه خود اعتراف کرد: حقیقت
این است که من اشتباه و عجله کرده‌ام و لطف شما مرا به این امر و
داشت.

سید جمال الدین بدون هر اسبابی به سلطان میگفت که ماحول
خود را از خائنان و ظالمان پاک کنند و با مردم آسایش نماید تا
خو استهای آنان را از نزد يك بیدارند از جسد خود سلطان
محمود پیروی کنند. اجل انسان يك لحظه به تاخیر نمی
افتد. سلطان عیدالاحمد معنای کلمات سید را خود
درک میکرد ولی میگفت که اصلاحات باید بتدریج صورت گیرد
و وقتی باید به آن سیادت شود که خطر دسائیس کشورهای اروپایی
برطرف شده باشد.

سید با این جرات و بی نیازی به خاطر وحدت و آزادی مسلمانان
به دوريك سرگز مبارزه کرد و این مرکز را بعد از این که در دربار
سردار محمد اعظم خان و ناصرالدین شاه بدشواریهایی مواجهه
گردید، در دربار سلطان محمد احمد جستجو کرد. ولی در زنده گی
خود به این روزی نرسید. اما بعد از مرگ او گلیم ستم آهسته
آهسته بر چیده شد و این مبارزه بازهم در شرق ادامه یافت.

سید به حیث يك زورنالیست

گرچه سید جمال الدین افغانی را «زور نالیست» پنداشتند و در
این راه او را يك شخصیت زور نالیستیک حرقه می گفتند تغییر است
که شاید دقیق نباشد، اما چون او عملاً در این ساحت فعالیت
داشته و به تأسیس جراید به طور مستقیم و غیر مستقیم پرداخته و

مقالاتی را به نشر سپرد ، لذا او را «ژورنالیست» گفتن بی‌مورد نخواهد بود . علاوه بر آن او خود را «ژورنالیست» گفته است . لذا در انتساب او به «خانواده ژورنالیستان» تردیدی وجود ندارد . يك وقت دا نشمنه از شام بنام شیخ حسین جسر را جمع به با موضوع مطبوعات از وی پرسش نمود و خواهش کرد که در ارائه جواب صدای خود را بلند نکند تا دیگران احساس نکنند که ژورنالیست هستیم سید با تعجب پرسید که چرا از انتساب به ما به ژورنالیسم اجتناب می‌ورزد و افزود :

«این يك شغل شریف است . من خود ژورنالیست هستم د هاریس جریده می‌داشتم و در آن می‌نوشتیم .» (مقصدش جریده العروة الوثقی است) .

به هر حال ، انتساب سید به خانواده ژورنالیستان از عظمت دانش او چیزی را کم نمی‌کند . حقیقت این است که دانش او عمیقتر از دانش يك ژورنالیست بود و شکوه و جلال او بیشتر يك علامه و فیلسوف میماند تا به يك ژورنالیست .

سید جمال الدین افغانی مردی بود رسالتمند و یکی از وساطتی که توسط آن این رسالت را انجام میداد ، مطبوعات بود . سید با تشفیص این راه در هر جایی که قدم گذاشته با جرایدها روزنامه‌ها سروکار داشته به طور مستقیم و غیر مستقیم در تأسیس جرایدها سهم گرفته است . در این سلسله جرایدها «العروة الوثقی» جریده می‌باشد که خود آن را تأسیس نمود و از راه نوشتن مقالات در آن شور و هیجانی در جوامع انروز بخصوص کشور های اسلامی ایجاد کرد . اما جرایدی هم در آن زمان وجود داشت که سید به طور غیر مستقیم در تأسیس آنها سهم داشت . جریده «کابل» ، «شمس النهار» در زمان امیر شیرعلایخان ، جریده «ام القری» در مکه معظمه که او در گنج جمعیت «ام القری» بشمار میرفت ، جرایدها «ابونظاره» «مصری» ،

الشرق» و «التجاره» هم در مصر به کوشش سيد قاسم شدند.
 ن حساب ، سيد جمال الدين افغانی پدر مطبوعات مصر پنداشته
 د . شاگردان مخلص او چون يعقوب بن صنوع ، ابراهيم
 هودالله ندیم ، ادیب اسحاق ، سليم العنوری وغيره ، همه در
 مطبوعات آن وقت مصر به رهنمائی او درخشیدند . بناء سيد
 ها ژور نالستی بود که به نوشتن مقالات سی پرداخت بلکه
 چنان که در بالا به آن اشاره شد ، در انکشاف ژورنالیزم
 هم خود را اداء کرده است . او برای این کار کشور بخصوص
 نگزید ، بلکه این خدمت را در هر جای که میزیست ، انجام
 د . او در فرانسه جریده قاسم نمود ، در کشور خود افغانستان
 به این کار سجاد رت کرد و بالاخر این خدمت را در هند و
 نیز انجام داد .

بعد علاوه بر جرایدی که خود به مورت مستقیم و یا غیر مستقیم در قاسم
 سهم داشت در سایر جراید و روزنامه های کشور ها نیز مقالاتی
 ، ، سیاسی ، اجتماعی و فلسفی می نوشت و به نشر افکار خود
 پرداخت و با ژورنالیستان ، نویسنده گان ، سیاستمداران و
 شمشدان کشورهای جهان سرو کار داشت . بناء با این تجربه
 طولانی در ساحه مطبوعات ، در بهلولی دانش عمیق فلسفی ،
 بی ، دینی ، وغيره ، از دانش ژورنالیستیک نیز برخوردار بود
 همین نوع بررسی او را درین رساله به حدیث ژورنالیست هم
 یاد کرده ام .

سيد جمال الدين به حدیث يك اندیشمند و سیاستمدار

سيد جمال الدين با فراگیری علوم سروج زمان خود ، از استادان
 نامور وقت ، ادر بر تو استمداد و نبوغ فطری . و در اثر تمامین بهاد ان شمشدان
 کشورهای جهان به حدیث يك اندیشمند زمان خود عرض وجود کرد

و در باره مسائل حادث زمان اظهار نظر نمود . دانشمند آن ،
 ناسوران و سیاستمداران معاصرش به این مقام وی اعتباری داشته‌اند .
 او با بررسی اوضاع مسلمانان و شرقیان ، به صورت عموم که در آن
 زمان در زیر سلطه مستقیم و یا غیر مستقیم استعمار قرار داشتند ،
 نظریات خورا درباره کلمه مسائلی سهم مظهر وحده ، در طول قرن
 نوزده عیسوی ، تار و زوفاش (۹ مارچ ۱۸۹۷) ابراز نظر کرده است .
 سید درباره ادیان و اتحاد اهل ادیان ، درباره الحاد و ملحدان ،
 درباره دولت ، وظیفه علما ، انحطاط مسلمانان ، تعصب احزاب
 سیاسی ، شرق و شرقیان سوسیالیزم ' ربا ، ازدواج ، حجاب و حقوق
 زنان ، استثمار ، تربیه ، اصلاح وضع مسلمانان ، زبان و غیره نظریاتی
 مشخص دارد که شرح و تفصیل آن در این رساله کوچک گنجایش
 ندارد .

علاوه بر آن سید در ادای رسالت خود به حدیث یک سیاستمدار
 نیز قید علم کرد . زیرا سید شخصیتی بود رسالتمند و مردی بود
 مبارز و این دو چیز بدون دانش و اندیشه سیاسی میسر نشده نمی‌تواند .
 لب و لباب مبارزه او این بود که کشورهای اسلامی و جوامع شرقی
 با اصلاح دانش مجهز شوند و در هر تو اتحاد و اتفاق ، عوشتن را از بند
 استعمار رهایی بخشند تا یک نمونه عالی دولت اسلامی به میان آید و
 دیگر مسلمانان از آن پیروی نمایند . او برای این کار مستعدان را
 دعوت می‌نمود تا اکثریت جامعه را در قدرت شریک سازند و سطح
 دانش را در جوامع خود گسترش دهند . این نوع مبارزه قبل از هر
 چیز به دانش و بصیرت سیاسی نیاز داشت و سید از این صفات
 برخوردار بود .

پروفسور بیرون موهلف کتاب « تاریخ انقلاب معاصر ایران »
 می‌گوید : « . . . سید از سال دنیا به جز زبان و قلم فصیح و علم وسعت

لروئهم سیاسی واقف از روضاع و عشق خالصانه و پر شور برای
سلام چیز دیگری نداشت . . . پادشاهان را روی تخت شان به
زه درآورده و نقشه های دول ارو پای را بهم زدو قوت های
معلوم را بکار انداخت . . .

سید بعد از اینکه از راه مسافرت ها به کشور های جهان تماشای
رد با شخصیت های سیاسی و اجتماعی و معانی و ملامی و از راه
به تن مقاله ها با عالم مطبوعات معرفی گردید شهرتی اکسب نمود
سردم جهان او را شناختند ، به نفع اهداف و مقاصد سیاسی خود که
صورت عمومی به دور جنبش آزاد یخواهی در کشور های اسلامی
شرقی و ایجاد اصلاحات سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی در آن
بهر خیمه ، به یک سلسله فعالیت های سیاسی پرداخت و درین
نالیتهای خود بادر ک این مقوله که « سیاست هنر بررسی اسکانات
ست » ، به تا کتک های خاص دست میزد و بمنظور تحقق اهداف خود
دوست و دشمن نگار می آمد .

به طور مثال او بآدانیش ، تجربه و درک سیاسی به این نتیجه رسیده
ید که قدرتهای بزرگ استعماری وقت ، با و صف این نه در میان
و دشان بر سر مستعمرات و تاه بین مصالح استعماری رقابت دارند ،
گاهی در مورد مصالح مشترک خود سازش مینماید . براه کوشش
ن کرد که از یک طرف در مورد کشورهای اسلامی و شرقی جلوساؤش
نهارا بگیرد و از طرف دیگر قایمهار در میان آنان دامن وند .
به جان همه دیگر افتاده نیروهای نظامی و اقتصادی آنان به تحلیل
ود تا کشور های اسلامی و شرقی بتوانند بچار ذات ضد استعماری
و در ا شدت بخشند و فرصتی برای اصلاحات پیدا کنند . براه سید
وی این تشخیص گاهی با انگلیس گاهی با فرانسه گاهی با آلمان
گاهی با روسیه تزاری کنار می آمد و از این راه اهداف سیاسی خود
اتجایی که میسر بود بر آورده مینمود .

در خلال سالهای نیمه دوم قرن ۱۹ عیسوی، دو قدرت استعماری
 با یعنی انگلیس و روسیه تزاری بر سر تقسیم مستعمرات و راه‌های
 رقی شرق و غربی در رقابت بودند بعدتر فرانسه و آلمان وارد
 می‌شدند. چون کشورهای شرق بیشتر تحت اسارت دو قدرت اولی
 ر داشته‌اند سید در پی آزادی این کشورها و اتحاد مسلمانان تلاش
 کرد. لذا هم ازین رقابت‌ها به سود جنبش و مبارزه خود استفاده
 نمود. اما بعضی اوقات کشورهای رقیب برای حفظ مصالح
 دوحده زدن به مصالح رقیب دیگر با یکی از رقبای خود کنار
 آمدند و سازش می‌کردند. چنان‌که وقت انگلیسها و روسها بر سر
 این مرزهای میان افغانستان و روسیه تزاری در قسمت دهانه
 افقار مرو و پنجه اختلاف پیدا کردند، انگلیسها و آلمان
 اضای حکمیت کردند. درست در فرصتی که انگلیسها و روسها
 بیات جنگ را گرفته بودند، و آرزوی سید نیز همین بود. نه
 ن این دو کشور برخوردی صورت گیرد. آلمان برخلاف توقع
 طرفدار جنگ میان این دو کشور بر سر موضوع سرحدات هندو
 د (۱) همچنان سید تلاش داشت تا انگلیس از مصدست بردار
 د و به ترکیه نزدیک شود. و توقع داشت آلمان ازین طرح
 پشتیبانی نماید. اما آلمان برخلاف توقع او مایل نبود انگلیسها
 را ترک گویند و فرانسه را بعد از این که تونس را اشغال کرده
 در آفریقا فکه قازمیدان سازند. بدین وسیله نگذارند تا وزن
 به نفع فرانسه برهم‌خورد. سید با درک این نوع سازشها
 ن قدرتهای استعماری تلاش داشت از راه تماس با دانشمندان
 متمداران وقت فرانسه از قدرت فرانسه که با انگلیس و آلمان در
 بت بود استفاده کند. چنانچه جریده «عروه الوثقی» را به همین

(۱) تلاشهای سیاسی سید جمال الدین افغانی تألیف دکتر طیبی

منظور در پاریس تأسیس و نشر نمود . ولی بدبختانه که فرانسه نیز از برنامه «اتحاد اسلامی» سیددل خوشی نداشت . زیرا این کارها مصالح آن، در کشورهای مسلمان شمال آفریقا خدیت داشت (۲) . خلاصه ، سید به حیث يك سياستمدار زیرك و با درك ، به منظور رسیدن به دودهای عمده (آزادی کشورهای شرقی و اتحاد مسلمانان) از قدرت دوستان و دشمنان هر دو استفاده میکرد و یگانه کوشش او چنان که قبلاً تذکار یافت این بود که جلوسازش کشورهای توسعه طلب را در مورد کشورهای شرقی و مسلمان بگیرد . و نظریه ایجاب از یکی از این قدرتها برضد دیگری استفاده کند . او برای همین منظور دوستانی در انگلستان ، روسیه ، فرانسه و سایر کشورها داشت که عندالضرورت از این اشخاص که برخی ژورنالیست و ادیب و برخی دیگر دانشمندان فیلسوف و سیاستمدار بودند ، با مسغولان اسرار کشورهای تمام برقرار میکرد . و این جمله می توان و لفرد بلنت سیاستمدار انگلیس از نست ربان فیلسوف فرانسوی و کتکوف ژورنالیست روسی را نام برد . سید در کشورهای شرقی نیز دوستان زیادی داشت که در وقت ضرورت او را یاری میکردند . این شیوه کار سید ناملاهی شیوه کار يك سیاستمدار زیرك بی تعصب ، بردبار ، صاحب نظرو وسیع و فرصت شناس است . اگر سیاستمداری چنین اوصاف را نداشته باشد ، به یار اسکان دارد نه در راه تأمین اهداف سیاسی خود با نا کامی مواجه گردد .

سید به حیث سفیر سیار و غیر رسمی کشورها

وظیفه يك سفیر و دیپلمات چو کات محدودی دارد که میتواند در آن محدوده به فعالیت های دیپلماتیک خود بپردازد . این وظیفه قبل از همه به در و این نقطه میبهرد که مناسبات کشورش را با

کشوری که در آن وظیفه اجرا میکنند ، با نظر داشت مصالح ملی خود ، بهبودی بخشد و معمول خوبی برای کشورش باشد. از وظایف مهم دیگر يك سفیر این است که امکانات تجارتي اقتصادی و فرهنگی طرف استفاده کشورش را در کشوری که کار میکند مطالعه کند و برعکس چنین امکانات را در کشور خود نیز بررسی نماید . تا به این وسیله بتواند روابط تجارتي ، اقتصادی و فرهنگی را به نفع مردمان هر دو کشور بهبود بخشد و گسترش دهد .

روی این اساس سید روزی که از روی مجبوریت کشورش را ترک گفت ، در بهلولی دیگر وظایف برای کشور عزیز خود بهیث يك سفیر غیر رسمی و بسیار عمل میکرد . چون او يك شخصیت نمونه کشورش بود ، شکی وجود ندارد که احترام به شخصیت سید در ساحه چهارمی در حقیقت احترام به کشور و هویتانش است .

گویند « که نحاس پاهادر مراسم تاج پوشی جارج ششم به سفیر کبیر افغانستان در لندن این مطلب را یاد آور شده بود که مصر بدون افغانستان است ، زیرا افغانستان جمال الدین را و سید جمال الدین ، سعد زغلول را به مصر بخشیده است . و او بود که به مصر آزادی بخشید . » (۱)

ایا بالا تر از این افتخاری هست که آزادی مصر برهون اندیشه و تلاش سید جمال الدین باشد؟

او نه تنها مصر را آزاد کرد ، بلکه مکتب فکری و ما گردان او را آزادی هند و اکثر کشورهای شرقی سهم براننده داشته اند . وقتی سید تلاش میکرد که مسلمانان متحد گردند و به پای خود بایستند ، قبل از همه در فکر کشورش بود و آنرا از این اتحاد فکر میکرد . هنگامی که موضوع سرحدات کشورش میان کشورهای

اسپرهای لیستی وقت مطرح میگردد ، سید پلاوقسفه دست بکار میشد تا تعیین سرحدات به نفع کشورش انجام شود و در این راه چنان که قبلا گفته آمد ، گاهی با روسیه تزاری در تماس میشد و گاهی با المان و فرانسه و انگلیس . هنگامی که سید شنید ایرانیها سردار محمد ایوب خان فاتح میوندرا تسلیم انگلیس مینمایند ، فوراً (۲۰ گشت ۱۸۸۷) در «نیو تاینز» و «سکوگزیت» چاپ روسیه حکومت ایران را نکوهش کرد و از روسیه تقاضا نمود نگذارد این شخصیت ملی افغانستان ، که دشمن بیرسخت انگلیس است ، به انگلیسها سپرده شود .

علاوه بر آن سید نقاط قوت و ضعف انگلیس را تشخیص داده بود و هر وقت که سیاستمداران انگلیس روی قضیه یی پای کسار نمیآمدند ، ایشان را تهدید میکرد که با افغانستان خواهد رفت و مشکلاتی برای شان خلق خواهد کرد .

گذشته ازین ، سید در نامه های خویش در مورد اتحاد اسلام به سلطان عبدالعزیز و سلطان عبدالحمید تاکید کرده بود که افغانان در میان مردم مبارزه با استعمار و اتکای بخلافت میباشد . بطوری او همیشه به افغانستان و دلیبران و مردم افغانستان و به دانش افتخار داشته اند و قایم بر روی افتخار خواهند داشت . از همین لحاظ است که امروز بنای مرقدش ، چون فکر و قامت رسای خودش در کانون دانش یعنی پوهنتون کابل قد برافراشته است .

آری ، مردم ما به شخصیت وی ، براندیشه والای وی ، بردانش و حافظه علمی وی ، برصراحت لهجه و دلیری وی ، بر مبارزه وی و بالاخره بر سفارت وی سی بالند ، زیرا او بود که به حیث سفیر سیار و غیر رسمی کشور و مردم مادر هرجا و هر نقطه دنیا از دفاع افغانستان نیک دفاع کرده است .

د پښتو متن خپرنی تاریخی پس منظر او پر مختیایي بهیر ونه

معاون سړمق زلمی هوادمل

کله چې موږ د تحقیقې متن اصطلاح کاروو، نو د انځر په بڼه
څرور ورسره وشي، چې پدې غېږنه کې ژموږ کار له هغو متونو سره
دی، چې په تحقیقې ډول د پوهانو له خوا پراخ شوی دی، او بیا
په داخل او خارج کې د علمي موسسو او نورو څېرو د ټکو غاښکوله خوا چاپ
او خپاره شوی دی.

دا انځر هم د څېړلو نه ده چې د پښتو په زیاته پیمانه ستون د کتاب
پونو د تا جرانوله خوا هم چاپ شوی دی، مګر موږ هغه ډول ستون
پدې لړۍ کې نه شو حسابولای، او دا لکه چې دا ډول ستون زیاتره
د یوې واحدې نسخې له مخې پرته له کومه اهتمامه او علمي دسه واری
پوازی د کتبي او تجاری مقاصد وپرېنا تهیه، چاپ او خپاره
شوی دی. له مخې متن پوهان دا ډول ستون بازارۍ ستون هم بولي،
خو کله چې موږ د تحقیقې متن نوم واخیست، نو بیا پدې صورت کې
دغه بازارۍ ستون ژموږ د مطالعې له ساحې وځي، او موږ کولای شو،
پوازی پر هغو متونو خبرې وکړو، چې د یوې واحدې او غونډې خوله
مخې معاصرې متن غېږنی له اساسا توره پراخ تهیه شوی دی

پردی مشخصه موضوع د تحقیق په مهال باید سوږ د اخیږه هم هیره نه کړو، چې زموږ مقصد په دې برخه کې پرسیره پردی چی باز اری ستون نه دی، د معاصرو شاعرانو اولیکوالو د ایجاد یا تو مجموعی هم نه دی. سره له دې چې د متن د تعریف له مخې (۱) وروستی کتیکوری آثارو ته هم متن ویل کیږی، خو دلته مقصد یو ازی هغه زاړه ستون دی، چې په تحقیقی ډول تهیه شوی دی.

کله چی سړی په پښتو کی د ژبو ستونود تحقیق پرسایلو اود متن غیږنی پر پر اېلمونو بحث کوی، په عام ډول دری سماعلی سړی ته د مخی کیږی.

۱- د پښتو ستونو تحقیقی غیږنه او پلټنه کله پیل شوه؟ چاپیل کړه؟ ښکته پیل شوه اوغه ډول بی د پرمختیا پر اوونه ووهل او د چار په کومه طریقه تر ننه راو رسیده؟

۲- ستونو په تحقیقی او هم چاپ ته د یوه قلمم متن په برابر ولو کی زموږ مشرانو او پامعاصرانو د تصحیح له کومو روشو نوڅه کته اخیستی ده؟

۳- د پښتو متن غیږنی عام پر اېلمو نه کوم دی. د غوږ پر سماعلو ته په پام مارنه سړی کولای شی په عام ډول په پښتو کی متن غیږنه و غیږی او کړه کتنه پری وکړی.

دلته د یوې بلې خبرې یادونه هم لازمه ایسی، چې په دغسی غیر نو کی د برابر شوو ستونو پر تیر و تنو او ناسمو بحث نه کیږی، بلکه پښتو متن غیږنی پر روشو اذتقادی بحث ښایي وشي.

د پښتو متن غیږنی د پرمختیا بی بهیرونود غیږنی لهاره چی مالور کوم دری عنوانه وټاکل د اهر عنوان د یوې لځا نکرې مقالې د لیکنی اېجاب کوی، او په یوه مقاله کی پر ټولو موضوعاتو بحث او پدې اړه اود مجلې او مقالې له موصولی د پاندي وځي، نو ښکته ژده ددی غیږنی لوسړنی مقاله د پښتو متن غیږنی له تا، مگر د غږنه پیل کوم:

دورن (۱۸۰۵-۱۸۸۱ع) ترټولو دمنځه دی. خواته منځه کړه، او په ۱۸۳۵ع کال کې یې د پښتو آثار وپوه، دمنځته مجموعه ته په کړه، چې لوړې یې د سنت پتر زبور که داسپېرال اکاډمۍ په علمي بولتن (۳) کې نشر کړه، او بیا یې د لمانځنې مجموعه په ډول هم ترتیب کړه، اوله یوې کوچنۍ آلماني مقدمې سره د اروپا فرهنګي د پلوه وړاندې کړه (۵).

دی مجموعه (وړې غوښتنو، اتی) ترنشر وړ کاله وروسته نو سوری دورن (پښتولو په لویه خړه توماتی) پشور کړه ستون یې پکې متنوع او ډېر کړل. د مجموعه په پای کې یې (پښتو انګریزي) فرهنګ هم ورسره مل کړ، او په انګریزي ژبه یې یوه مقدمه هم ورسره راوړه. دا مجموعه په ۱۸۴۷ع کال په سنت پتر زبور کې لیک چاپ شوه، او په ۱۳۵۶ هجری کال د و هم محل په کابل کې د پښتو ټولنې له خوا چاپ شوه، او مقدمه یې کاندېدا کاندېمین روحي په پښتو ترجمه کړه. د پروفسور دورن د منلو په انتخاب، ترتیب او اوډله کې تر نومه لمانځه چې له یوه ختیځ پوهه توقع کیدې شي زیار اړینلی دی. د رحمان باپاد د یوان منځته یې د دوو نسخو له منځه ته په کړې دی او د منځته اختلافی پرې یې په لمن لیکنو کې هم ښوولی دی. (۶)

تر پرنهارد دورن وروسته بل ختیځ پوه چې د پښتو منونو نشر ته یې توجه کړې ده هغه هانری جارج راوتی (۱۸۲۵-۱۹۰۶م) دی. دده گلشن روه په نامه د پښتو منظومو او منثور و آثارو یوه مجموعه ته په کړه، چې لوړې محل په ۱۸۶۰ع کال د و هم محل په ۱۸۶۲ع کال په لندن کې او دریم محل د فاضل استاد اکاډمۍ د رشاد په زیار په کابل کې چاپ شوه.

تر هېر هانری جارج راوتی وروسته دا کتر پیلود خوشحال د کلیات یوه نسخه چاپ ته آماده کړه، چې په دوو برخو کې ټویه

شوی ده، لومړۍ برخه یې ۸۹ مخه په ۱۸۶۹ ع کال او د وسمه برخه یې ۶۰۶ مخه په ۱۸۷۰ ع کال د پښور د جیل په مطبعه کې د سلطان بخش دارو له په اتمام چاپ شوی، او د وړې برخې یې په یوه مجله کې صفای او نشر شوی دی.

په ۱۸۷۲ ع کال هادری هیوژد د ابد افغانی بحیثیت مجموعه په لاهور کې چاپ کړه، او په ۱۸۹۳ ع کال کې دوهم لږل یې په لاهور کې او په ۱۳۰۶ هـ ش کال درېیم لږل لپاره په نابل کې چاپ شوه، چې سره محقق عبداللہ پختانی پری تعلیق چاپ وایکل.

په ۱۸۸۸ ع کال چیمندار مستتر (۱۸۳۸ - ۱۸۹۳ ع) د پښتو د اولس ادبیاتو بیلایل ضبط کړی متون سره راولول او (د پښتو نڅواد هار وېهار) مجموعه یې په هاريس کې چاپ کړه، چې په ۱۳۰۶ هـ ش کال د دویم لږل لپاره په نابل کې چاپ شوه.

س. بېلف په ۱۸۹۰ ع کال د خوشحال منتغیات لسه انگریزي ترجمې او کراسری غرگندو نو سره په لندن کې چاپ کړل (۷). تر بېلف وروسته هاول او لیرو، دخو شحال د اثارو منتغیات له انگریزي ترجمې، سرایزی، او نور تو لو سره چاپ ته آماده کړل، او په ۱۹۶۳ ع کال د پښور د پښتو نادیمي له خوا چاپ شول، ددی منتخب په یوې لسی پښتو متن او په بدلېځ کې انگریزي ترجمه راغلی ده. (۸).

په سمسره دوره کې جونا نوله سن دخو شحال د نلام له برخې له دئمار کې ترجمې سره (۹) او د عید الرحمن یا با سو مند پنځوس غزلي یې له انگریزي ترجمه سره چاپ کړي دي (۱۰) او اوس اوس د لیننگراد د ختیځ پوهنې دانستیتوت علمی کار کوونکي ولادیمیر واسلوویچ کوشیک دعلی البرور تزی د کلشن افغان پښتو متن چاپ ته آماده کړې دي د ختیځ پوهانو د متن غورځنګ په کارونو کې مایوازی هغه کارونه یاد کړل، چې د پښتو ادبیاتو

زاده ستون بی چاپ ته پکی اما ده کړی دی ، او دلته ما هغه مذهبي ستون او نور ستون یاد نه کړل ، چې د نو لمبې پېړۍ له دوهمې لسیزې را پدې خوا د محفو ختیځ پوهانو له خوا په پښتو ترجمه شوی ، او د عیسوی مذهبي قولونو له خوا په آسیا او اروپا کې چاپ شوی دی ، لکه د ژبو تورات ، انجیل ، او د نور آسماني صحیفو ترجمې پکې شاملې دي ، چې دا انجیل په ترجمو کې تر ټولو قدیمه چاپ شوی ترجمه د د لئو جان لیډن (۱۷۸۵-۱۸۲۱ ع) ده چې په ۱۸۱۸ ع لال (دخدای قسامی خیري) (۱۱) په ناسه د هندوستان په سیرا پور کې چاپ شوی ده .

دغه رنگه دها نری چا رج را ورتی له ترجمه شوی (دایسپ حکیم قصی) د ۱۸۷۱ ع کال د لندن چاپ او نور ترجمه شوی آثار لکه : سیرالما لکین او نور د ختیځ پوهانو له خوا د پښتو ترجمو پکاره نمونې دي . که څه هم دغه آثار ستون دي ، خو ما د ستون شپړنې په پس منظر کې ونه ښوول او تشی می یاد کړل .

ددغسې ترجمو ترڅنګه د پښتو د لږنو آلا رو متفرقې ترجمې هم لږنو اروپايي لیکوالو لري دي ، چې په هغو کې د الفنسټون (۱۷۷۹-۱۸۰۹ ع) د خوشحال د لږنو پښتو نو ترجمې کاپو ، ۱۸۰۰ لمانه سابقه لري (۱۶) په ۱۸۳۳ هـ ش کال منشي موهن لال په خپل کتاب د پنجاب ، افغانستان او... روز نامه کې درحمان بابا له دیوان څخه یوه غزله چاپ کړې ده ، او ورسره یې انګریزي ترجمه هم ورته راوړې ده (۱۳) دغه رنگه په ۱۸۳۶ ع کال د کتر پرنهار- د دورن درحمان بابا غزلي له آلمان ترجمې سره د امپریال اکاډمۍ په علمی بورلتن کې چاپ کړې ، او هم په ۱۸۳۹ ع کال کې د میجر لېچ له خوا درحمان بابا د غزلي څپل او ترجمه د

د ترجمو د لړۍ پخوانۍ بولگۍ دي .

خو د مټن غږېزنی په پا ب د ختيځ پوهانو اساسي کارو نه هغه دي ،
چې ياد دې ليکنې په لومړيو برخو کې ياد کړل ، ترجمو اجمالي بحث
سي په دې اساس په دې مخې لې راوړل ، چې پخپلې ژباړلي وټه وایي
چې د مټن غږېزنی له اساسي نارونده مخه پخپلې نو رهم شته ، چې پخپلې بي
د مټونو له ساحې وټلي نه شي ، خو په اساسي بحث دې نه شي دا پيدا ي .
له د ختيځ پوهانو د مټن غږېزنی کارونه او ژباړې کړي ، بايد
دواړو چې په نولسمه پېړۍ لې د ختيځ پوهانو په حلقو تو لې د پښتو
مټونو د نشر خوا ته توجه ژباړه ليدل شي ، په سلطه پېړۍ لې
په سره له دې چې پرمختيا نه ده کړې ، مخ په مخوړه ، روان شوی دی .
د ختيځ پوهانو د نولسمې پېړۍ د مټن غږېزنی کارونه په ژبه
پورې دي ، په خاص ډول هغه علومو مجموعې ، لکه : پښتو د پښتو
کامېد انگاني ، کلشن روه . او د پښتو د خوا د شمرا رو بهار خورا
مهمې دي . هغه وخت چې زموږ مشرانو فرهنگيا نو پرمختياد پاتو
تعلقات پېل کړل ، نو د ژباړو ماخذو د نشتوالي له امله پې له دې
مجموعو مخه ژباړه کتنه اوچته کړه . نه غم هم دغه مجموعې او
د ختيځ پوهانو دې ساحې نور کارونه مټنې غلطې ضرور لري ، خو د
چې د پښتو پخپلې ډير کړا نښه آثار پې خوندي کړي دي ، نو لکه
د پښتو ادبياتو لپاره د پوي منځ اوږت لرلای شي ، اوسو د قدر
په ستر کد ورته کورو .

افغانستان:

په افغانستان کې د پښتو کلاسيکو مټونو د نشر لړۍ په ۱۳۱۰
هـ ق کال پېل شوې ده ، اولو مړني پښتو ژور مټن په کابل کې چاپ شوی
دی ، هغه د عبدالقادر خان خټک يوسف ذليخاده ، چې په هاشم لور
ياد شوی کال د کابل د دار السلطنې په مطبعه کې چاپ شوه .
اما زموږ په هېواد کې مټن غږېز نه په اوسني علمي معنې د روانې مهمې

غور لسمی پیری همدوهمه لسیزه کی به کندهار کی دلولی استاد
 مرحوم علامه عبدالحی حبیبی له خوا پیل شوه. لوی استاد په ۱۳۱۷
 هـ ش کال خوشحال سرغلاری له یوی مفصلی مقدمی سره چاپ کړی،
 چی دتن یی له غلوړو خطی او یوی چا یی نسخی له مخی تهیه شوی و
 (۱۳) په ۱۳۲۸ هـ ش کال نوموړی لوی استاد، د عبدالقادر خان
 دیوان چاپ ته آماده اوله غلوړو غوړنو سره یی چاپ کړ. د ابتن
 استاد د دوو نسخوله مخی تهیه کړی و (۱۵) داد وړه تحقیقی متنه
 د کندهار د طلوع افغان په مطبعه کی چاپ شوه.

په ۱۳۱۶ هـ ش کال په کابل کی د پښتو ټولنی ټاوه میسر لږغونو
 دتونو د تحقیق او نشر لپاره ژمنه مساعده کړه. په ۱۳۱۹ هـ ش
 نال لوی استاد مرحوم حبیبی د پښتو ټولنی مشر شو، استاد د پښتو
 ژبی او ادبیاتو په باب د نورو اساسی تحقیقی کارونو د دستن
 غوړنی هغه کار چی یی به کندهار کی پیل کړی و، دلسی یی پشی
 تعقیب کړ، او په همدی ۱۳۱۹ هـ ش کال کی یی د لوی احمد شاه بابا
 (۱۱۶۰-۱۱۸۶ هـ ش) دیوان له پلانو علمی غوړنو سره چاپ کړ،
 چی دتن یی د دریو خطی نسخوله مخی برابر شوی و (۱۶) استاد حبیبی
 په ۱۳۲۳ هـ ش کال د پښتو ادبیاتو غوره تذکره پتسه خزانسه په
 تحقیقی ډول چاپ کړه، او د متن غوړنی کارونه په دی ډول د استاد حبیبی
 له خوا پیل شول، د پښتو ادبیاتو نورو استادانو هس تعقیب کړه.
 مرحوم استاد پښتو (۱۲۹۲-۱۳۶۳ هـ ش) په دی لړ کی کتور
 کارونه وکړل، په ۱۳۲۵ هـ ش کال کی یی د پیر محمد کا کړ
 دیوان د دریو خطی او یوی ژبی چاپی نسخی له مخی (۱۷) او په
 ۱۳۲۸ هـ ش کال کی یی د رحمان بابا دیوان د دریو نسخوله مخی
 (۱۸) په ۱۳۳۱ هـ ش کال کی یی د شیدا (۱۱۹۳ هـ ش) دیوان د
 دریو خطی نسخوله مخی آماده (۱۹) او د پښتو ټولنی له لپاری
 چاپ کړل.

تراستاد بیتون و روسته د استاد رښتون د پښتو ټولنې
 د مشرۍ په دورو کې د پښتونو نوډ نشر په لړ کې ډېر کارونه
 و شول ، په دې لړ کې دده خپل کارونه د یادونې وړ دي .
 ده په ۱۳۳۰ هـ ش کال د عبدالحمید مومند دیوان ، په ۱۳۳۲ هـ ش کال
 د خوشحال بازنامه چاپ ته آماده کړل ، اود د هغه څیرنو سره پښتو
 ټولنې چاپ کړل ، استاد رښتون د پښتو ټولنې د مشرۍ په لویه پړۍ
 دوره کې د شمس الدین نا لړ (۱۳۳۸ هـ ش کال ژوندی) دیوان
 هم پښتو ټولنې چاپ کړ ، چې یوه تحقیقي سربزه پرې ښاغلی واصفی
 لښلی ده . د استاد رښتون د تصدی په دوهمه دوره کې پښتو ټولنې
 د پښتون نشر کړل ، چې پخوانی د استاد رښتون په خپل ژباړه شوی
 دی ، اولخینی د دې موسسې د ادبیاتو د ځانګې د علمي غړوله خوا پرې
 شوی دی ، خواستاد رښتون کتلی او سریزې یې هم پرې لښلی دی . د دې
 دورې نشر شوی ستون دادی : پښتو عروض ، د ستار نامه طب نامه ، د
 خوشحال رباعیات او نږنګه عشق . یاد شوی ستون کړده په تحقیقي
 ډول چاپ ته آماده شوی دی .

د استاد رښتون د تصدی د وړ و دورو ترمنځ استاد السفت
 (۱۲۸۸ - ۱۳۵۶ هـ ش) د پښتو ټولنې مشر و . په دې دوره کې د
 پښتونو نوډ نشر ته پښتان توجه نه ده شوی ، او یوازې د سیراز
 عبدالعنان باز کړی دیوان دغه مهال چاپ شوی دی . په ۱۳۵۲
 هـ ش په پښتو ټولنه کې تحول راغی ، د دې تحول په نتیجه کې د
 پښتو د څیرنې لارونو ته هم توجه وشوه . د خوشحال د کلیات د
 تمهې په کار کې چټکتیا راغله . په ۱۳۵۳ هـ ش کال د دولت دیوان
 اود واصل خوشحال ونه چاپ شول ، په ۱۳۵۴ هـ ش کال د سیراز
 دیوان په ۱۳۵۵ هـ ش کال روڼایي رساله ، په ۱۳۵۶ هـ ش کال د
 رحمان بابا دیوان اود قلندر دیوان چاپ شول . د دې دورې کړده
 ستون په تحقیقي ډول یا په کولو لکتیفي ډول او یاد یوه یاد و کولو

علمی گروه مرسته تهیه شوی او چاپ شوی دی .

د پښتو ټولنې په دې دوره کې داوړ وپادو شو وپوستو نو د چاپ
ترڅنګه د څو څو روښانو نو د ټولنې او ترتیب لپاره مهم اساسی کار و
پیل شول ، او ډیر ځله ستون چې له ۱۳۰۷ هـ ش کال را وروسته
د دې - موسسې له خوا چاپ شوی دی ، زیاتره د پښتو ټولنې د ۱۳۰۲
۱۳۰۶ هـ ش کلو نو په دوران کې تهیه شوی دی .

په ۱۳۰۷ هـ ش کال د افغانستان د علمو سوا کادېمې جوړه شوه
او پښتو ټولنه پکې د پوهانګړې علمي واحد په توګه د ژبو او ادبیاتو
د مرکز په چوکاټ کې پاتې شوه ، چې د همدې پښتو ټولنې د اد
بیا تود - ځانګړي له خوا د ۱۳۰۷ هـ ش کال نه تر اوسه دغه لاندې
ستون چاپ شوی دی : د سره غره ، کلونه ، د سکندر لیلی و سجنون ،
د صدیق دیوان ، سوات نامه ، د خوشحال کلیات لوستی ټوک ، د کامکار
دیوان ، د رحمت لای و سجنون ، د حاجی جمعه یار کزی دیوان ،
د حبیب الله دیوان ، تذکره الاولیا د ځانګړل خلیل غو شعر و نه حسن
و دل ، دمید الحمید سینه دیوان ، د واصل دیوان ، د مست مینځیات ،
کلزار روه ، د سکندر ځمایل نامه او پښتانه د خوشحال با ژنامه د علم
رساله او د ملال لټا - دیوان . دغه رنګه له لوړ و چاپ شوو ستونو
سربېره دا کادېمې د ژبو او ادب بیا تود مرکز د پښتو ادبیا تو په
د بهار تمدت کې ځینې نور ستون هم چاپ ته آماده شول ، چې ځینې یې
چاپ ته آماده او ځینې یې تر چاپ لاندې دي ، لکه : د پېدا لقا در
خان خټک کلیات (دیوان ، کله مته او یوسف زلیخا) د خوشحال
کلیات دوهم ټوک ، د خوشحال د ستا ر نامه ، فضل نامه ، طب نامه
او سوات نامه بیا چاپ ته آماده شوی دی . دجا نان غنوی کلیات ،
د جدید توغی دیوان ، او د عبد النبی پوتنی دیوان چاپ ته آماده
کړی .

دا کادېمې له نورو مراکز و څخه د پښتو څېړنو ټولنه لاندې

مرکز هم دوه مټنه په آفیسټی ډول چاپ کړی دی، چې یو پکې
د احمد شاه بابا غورچاڼ، او بل شرعۍ الاسلامی دی، د ادو مټنه
غیرنی غیږنی هم لری.

په افغانستان کی بل مرکز چې د پښتو متونو د نشر خواته یی
توجه کړی ده، هغه د کابل پوهنتون د ژبو او ادبیاتو پوهنځی
دی. دغه پوهنځی دغه لاندی متن چاپ کړی دی: د شمس الد
غلیجی سخلاصه المریدین، دېا یزید روچان خیراللبیان، د میا
فقیر الله اسماء العسلی او قواید فقیر الله، د غو شعال خان قرافنامه
اونور... د افغانستان د اطلاعاتو او کلتور د وزارت د سرپوټو
ساستو او پیاوړو مټه له دغه وزارت څخه د جوړ وهو یو کټوله
خوادلغه لاندی متون چاپ دی: پښتو مثنوی، د احمد شاه بابا
دا شعارو پښتو شرح، معرفت افغانی، د پونس غیږی دیوان، د رب
حمان بابا دیوان، د نور محمد غلیجی نافع المسلمین او نور... په
۱۳۶۸ ش کال د سرحد ونوچا رو وزارت د نشر کټوله لیاړی
د هجری منتخبات چاپ شول، او سو کال د اسلامی پوهنتون له لیاړی
د پښتو متونو د چاپ خواته توجه وشوه، چې ددی موسسې چاپ کړ-
وستو یو څخه یا قوت السیر او کیهیای سعادت د توجه وړ دی. اوس-
ددی موسسې په غوڅه د حاجی زبردست روضه التعمیم او دوست
محمد خټک په املوم هم چاپ ته آماده لیری.

په افغانستان کی د متن غیږنی په لړ کی دا کادیمین استاد
رشاد نارونه د توجه وړ دی. ده د خپلی پوهاندی لپاره په کلشن
روه کی د پوچان منتخبات تنقیح او چاپ ته آماده کړل، اوله
دی سر پیره ددی وی تر نظر لاندی پوهنمل بحرین د نیر لکه عشق
انتقادی متن او جلال علی جلال الدین د شاه وکدا متن تیار کړل،
دغه رتکه استاد رشاد خپله د معزن الاسلام بیلابیل رسایل په
تحقیقی ډول چاپ ته آماده کړی دی، چې تراوسه لانه دی چاپ شوی.

حمد اول د انشمه حبیب الله رفیع درخت داوی او عبدالرحیم هوتک مستغنی هزلی داخوند احمد بیلابیل رسایل ، ورک ژوی لښکته پیدا او د ژوی قربانی ، د واصل الفنا سی ، د خوشحال خان قال نامه ، معرفه الافغانی او نور چاپ ته آماده کړی دی ، چې د کتابل مجلی او نور نشر بوله لپاری چاپ شوی دی . ژسوه په هیواد کې وروستی تهیه شوی د متن د محمد رسول د یوان دی ، چې باغلی مهیم د خپلی ماستری تیزس لپاره تهیه کړی دی .

ژسوه په هیواد کې چې پښتو متن غیږ نه په نوم شون او ذوق شروع شوی وه ، بلکه کله نا کله یی بازار لږ سول شوی دی . خواوس یی پرستیا یی یون په دسی مخ په بره روان دی . اما د احتیاط او د متن - صحت لپاره د عائد وختی له پلوه د متن غیږنی لومړنی دروی په زړه پوری . دی ژسوه سترانو ، لکه : استاد حبیبي ، استاد رشا داواستاد پختین په دی برخو یی دیر زیارونه کاللی دی . د سر معقی دوست شینواری او عینو نو رو کا رو نه هم په زړه پوری دی ، اما په اوسنی دوره کې عینی متن غیږونکی د متونو په صحت یی ډیر دقت نه کوی .

ژسوه د متن غیږنی په دی پنځوس کلنه دوره کې ډیر په زړه وږی متون هم چاپ شول ، چې عینی یی پکې ژسوه د ادبی تاریخ لپاره د متنو ارزښت اری .

پښتو نسخو او

په پښتو نسخو د متنو نوچاپ کا پر یو نیم سل کلنه سابقه لری او دغه ډول متون پښتو نسخو د کتابونو جبران اوس هم کا پوی . خو سوه دلی پری بحث نه کوو ، اوله هدف - سه اصلی موضوع ته ورد اخلو . په پښتو نسخو کې د متن غیږنی کار د مولوی احمد (۱۲۶۱) ۱۳۰۰ هـ .

د لکې دی . د د رحمان باهاد یوان دغو نسخو له مخی تهیه کړی دی .

داستن یادری هیوزیه ۱۸۷۷ع به لار هور 'ی خور نه' (۲۰) اوله
 نویسی چاپ نه سل لاله وروسته نه ۱۹۷۷ع لاله د سپدرسول رساله
 ۷۸۰مخزی مقدسی سره درېو نوریستی بک ابجنسی له خو اباجاپ شو. نه
 دوهم داستن دخو نسخو له بخی نه ه سوی دی، خود نسخو وربا نته
 نه بی پکی د نه دی ښوونې.

تړلو نوی احمد وروسته بل سېتی جی لارو نه بی مور به منن هم نه
 'ی برطالامی لاندی نولای شو هغه مرحوم قاضی عبدالسلام زبارتی دی.
 ده د علمی خان او حافزا نوری د لوانو نه جاب نه آماده شپي، شروع
 بی پری لیکلی او چاپ شپي دی.

د منن خبرنی له دغو نویسی لارو نوجی تړنو د ښمو نخوا به
 شمال مغربی سرحدی صوبه (پېښور نخوا) نی دین خپنی اساسی لار
 ونه دروانی عسوی نویسی د دویمې زحابی نه نویسی لارو نویسی
 سوی دی او نه دوو نسخو ساحو 'ی بی انکشاف شپي دی چی یوه
 پکی د تفرده وانشخا سود نار ساحده او بله ددی س هی درسمی اودا لاله
 دمی د لاله ساحه ده. دین خپنی دغه لارو نه به دی سحه بی
 نویسی، انده خا صوله خوا بل نول او نویسی شخص چی به دی لار نی
 بی اسوار او دین لاسونه او جب لاله همد سرخوه اسناد دوست محمد
 خان لایل (۱۹۸۱ع) وده نه ۱۹۵۲ع لاله دخو نحال لایات چاپ
 لاله چی دین بی درېو نسخو نه بخی نه ه سوی و. دا لایات بی دوهم
 لاله به ۱۹۹۰ع لاله اباجاپ شو. نه ۱۹۵۲ع لاله بی د سکن دردیوان
 چاپ ته آماده شپي، اود اداره انعام سرحد له خوا خور شو. دوهم لاله
 بیا هم چاپ شو. داستن لایل دین خپنی تړلو مهم لار د تاریخ
 مرصع ترتیب او چاپ ته آماده لول دی. چی داستن بی د سپر ونه مخو
 له نسخی چاپ ته آماده شپي و، او نه ۱۹۷۳ع لاله یو نوریستی بک
 ابجنسی له خوا چاپ شو. د نویسی استاد لایل داستن خپنی وروستی
 لار د رحمان باباد لایات چاپ ته نیاورل و، چی داستن قلندر سوند

اوسر حوم نا لاجی صنو برحسین بهرسته پی قهیه لپی ، اودده
ترسپینی وروسته چاپ شو.

دستن غیږنی په لپی شی په همدی دوران کی دسرحوم نصرالله
خان نصر ناروبه یادونه پی وردی. ده معرفه القرآن (۲۱) دجهاندار
قصه اودعبدالعظم رانیزی دیوان چاپ ته آماده کړل. دسرحوم
نصراواستاد نایل په لار پوونه اومرسته دستونو د نشر او تحقیق په
لپ کی دیادونی وړ نارونه شاغلی همیش خلیل لپی دی. ده دسرزا
دیوان، دهجری دیوان، دعبدالقادر دیوان، د شهاب دیوان،
د سعید دیوان، د معزالله دیوان، دبیدل ایوان، درحمت داوی دیوان،
د قنبر علمی دیوان، دحسین دیوان، شاهو خدا، خوشحال بازنامه،
طرب نامه، سواتنامه، قرطنامه اوخوشحال ته سنسو به اخلا قنامه، او
د فدا دیوان چاپ ته آماده لری اوچاپ لپی دی دی، اوورسره پی
دور نی خزانی به واوروتو کی هم دیر متون خوندی لپی دی.

داستاد نایل د نارونو سره سوازی په ۱۹۵۲ع کال کی دپنښور
سوزیم دهغو وخت منتظم محمد عبدالشکور د خوشحال دستار نامه، او
فضل نامه چاپ ته آماده کړل اوهمغه کال دادره اشاعت سرحد پښور
له خوا چاپ شول.

د محمد ایوب له خوا د محمد بیاض ندانه د دیوان ترتیب به دی
سیمه پی ددی لپی بل لاری. د دانتور الحق له خوا دعبد
لقادر، عبدالحمید اوشیداد دیوانو ترتیب اوچاپ ته سپارل، هم ددی
سبحی دستن غیږنی په نارونو کی نه شی هیریدای. د پرو فیسور تقویم
الحق نا نا خیل له خوا د علمی خان د دیوان ترتیب اودخوشحال
د طب نامه چاپ ته آماده کول اوهم د تنیم الحق نا کاخین له خوا
د ناکار د دیوان ترتیب، اود سید رسول رسا له خوا د ارمان
خوشحال ترتیب دپښتو نخوا په سیمو کی دستن غیږنی په عمومی
بهر کی داستاد قلندر مومند متن غیږنی کارونود پښتو نخوا د غیږنی

نارونو ته خاص رنگور لري دی. ده د محمدی دیوان، د ابوالقاسم دیوان اود بایزید خیرالبیان په تحقیقی ډول چاپ ته آماده لري، چې په وروستیو لاندو ئې د چاپ ښی له لباری چاپ شوی دی.

د ښاغلي قاسم بنوی له خوا د خبرالبیان دیوی برخې، د سر زاد یوان، د عبدا لحد دیوان اود علمی خان دیوان له چاپ ډلو خورولو څخه هم نه سو لولای ددی لري په نارونو ئې ستر ئې پټې شو. د مټن څپرکي د منفرد و نارونو بل نار د پوره طح المهدد دیوان چاپ نه آماده کول دي، چې ښاغلي اقبال قناده نار لري دی. اود دین نه ۱۹۸۶ع کال چاپ شوی دی.

د منفرد واته خاصو تر څنګه په پښتو نڅو ئې د ښوونو د تحقیق په لاره ئې منظم نار له ۱۹۵۵ع کال د پښور د پښو ادب ډیجی له قاسم سره ددی ا نادیمي د علمی نا نوونکو له خوا پیل شو. ددی نادیمي له خوا دغه لاندی مټون چاپ شوی دی: خبرالبیان، مغزن، توارېخ حافظ رحمت خانی، د خوشحال منځنځات، د عبدا الرحمن موسند دیوان، د سسری خان، د نجیب دیوان، د احمد شاه بابا دیوان، احمد شاهي شاهنامه، د خواجه محمد ښکښ دیوان، د لریما د دیوان، د مهزله دیوان، دل وښو برېهرام گلنداسه، آدم خان درخانی، دلی او شهی، گلده سته، مناقب جمیل بکک، سمدس حالی، دیما نهم سټی زی دیوان، د شاد محمد خان دیوان، اوهد ارنگه ددی ا نادیمي د خوشحال ریسرجسل له لباری، د خوشحال طب نامه، بازنامه، فالنامه اونور چاپ شوی دی. په دغو لورو یادو شویو مټونو ئې نوموړی اکا دیمي ځیني مټون بیا چاپ لري دی، لکه خیرا لبیان، مغزن، د عبدا الرحمن دیوان توارېخ حافظ رحمت خانی، آدم در خانی، بهرام گلنداسه، گلده سته او گل وښوور.

د پښتو اکاډمۍ د ستونو د تحقیق په برخه کې سر حوټ
 سولانا عبدالقا در، پروفیسور تقویم الحق، پروفیسور عبدالقدوس
 قاسمی، پروفیسور محمد نور طایر، پروفیسور پریشان خټک، د نشر
 خیال بخاری د نثر راج ولی شاه خټک او نورو پر غه اخیستی ده.
 د پښتو نځوا په بله سیمه (کوټه) کې د ستونو نشر او تحقیق ته
 چندان توجه نه ده شوی، په دې سیمه کې نشر شوی درې متنونه باقی
 معلوم دي، لکه: خبرالدوام د لوتی پښتو اکاډمۍ له خوا، د علامه
 غبدا لملي شاخ گل، د گلستان د مجلې د ادارې له خوا، او حافظ
 خان محمد دیوان دده د زوی له خوا.

له چیرې د پښتو نځوا په سیمو کې سوډستن غېړنۍ او د تحقیقې
 ستونو د براولو او چاپواو بهیر ته یوه لټنه و لټو، نور اښکاره په
 شپې په شمال مغربی سرحدی صوبه کې دغه نارمخ په بره روان ویځو
 پښتو نځوا په بله سیمه (کوټه) کې یې چندان د ستونود نشر خیال نه دی
 ساتلی په دې نشر لټو ستونو کې لږ نایاب ستون هم دي، چې ژموز
 ادبي محققین قری هیڅ خبر نه وو، لکه: مسری دیوان، دیوان،
 د بیدل دیوان، د سعید دیوان، د قنبر علمي دیوان (۲۲) د محمدی
 دیوان او لږ غښتې نور. خوددی ترڅنگه د تکراری ستونو د چاپ او
 هغود کاراکو لوڅه کمی هم پکې نشته.

ددې سیمې د ستون غېړنۍ د کارونو په باب بله عمده خبره داده،
 چې لږ غښتو د محدود وکسانو، لکه: استاد کامل، پروفیسور تقویم
 الحق، قلندر او یوډوه نورو د ستون غېړنۍ له روشنو سره سم کارونه
 کړي دي. د نورو کارونه زیاتره د معاصرې متن غېړنۍ له روښانو
 سره سمون لري.

ماخذونه

- ۱- هیواد مل، زلمی، فرهنگ ادبیات پښتو جلد دوم، کمیته
 دولتی طبع و نشر، کابل مطبعه دولتی، ۱۳۶۶ هـ ش ص ۱۸۵.

۲- مېواد بل ، زبني ، داسې له حسني د-ن لار پورې ، ابل-
پوهنيزون ، د نورو مسلکي محصلينو لخوا ، ۱۳۵۹ هـ ، الف-ص-خوځه .

۳- هیو، دیل، زلمی به بشونخوائی دعلمی اوادی خیرو، پر۔
پشتا پی یون، جرنلہ (مجله) ۱۳۶۷ هس ال اگنه ۳۵-۳۶ مخونه .

پہلے سال اعلیٰ علمی بولن، سنہ پتر زبور ک، د ۱۸۳۵
عالم دیارح، سنہ ۶۴۲ ۵۸۱ مخونہ .

- عوادیل، زلمی، بختو و خجیات، سیاوون، دد ۱۳۶۷ هـ ش ال
- لاند، ۵۳ - ۵۴، ص ۸۰.

۶- دوران د شریز نهارد، خریسو مانی، سنب در ز بور "ک-
۱۸۳۷، ۲۸۵، ۳-۳۵۳ بخونده.

۷- سی پدلف، افغان پوریټری لنډن، ۸۹، غ، ۷۳- مخونه.

۸- درویش و مولی، دی پو همز آف خورشید خان خنک، زنبور
 ۱۹۶۳-۱۶-۷۳، بیخونده

۹- طاریر، بروفسور محمد نواز، روی ادب، دویم ٲوک، دہلیور،
پنہوا، ندیمی سہ بن زردیس ۱۹۷۸ ع ۱۹۳۱ ٲخ.

۱۰۔ انولہ سن، جو نیز، عباد الرحمن، دینی مہمندی، انہا رک ۱۹۷۷ء
 ۱۱۔ مہمندی

۱- رشاد-۱ ماد حسن غیو- اسکور ۱۰۰ در جان آمدن ۱۰۰
قابل مجامه ۱۳۵۹ هـ ش مال و گمده ۱-۱۶۶ بخونه

۱۲- رسالہء مادہ بن حیدر السکور ۱۷۰۲ء بمطابق ۱۷۰۲ء بمطابق
د نظموں کو انگریزی ترجمہ، آرناٹا ۱۳۵۸ھ بمطابق ۱۹۳۹ء بمطابق ۷۰
۸۳، بخونہ .

۱۳- موهن لال (میش) د پنجاب، افغانستان و... د ژوند روڼا .
لندن ۱۸۴۳ع - ۲۳-۲۴ مخونه .

۱۴- حبیبی، پوهاند عبدالحی، د خوشحال مرغاری د طلوع انسان
اداره کندهار، د طلوع مطبعه ۱۳۷۶ هـ. ۳-۴ مخونه.

۵- حبیبی، پوهاند عبدالحي، د عبدالقادر خټک ديوان، د طلوع

افغان اداره، کندهار د طلوع، مطبعه، ۱۳۱۸ هـ ش، ۱ مخ

۶- حبیبی، پوهاند عبدالحي، لوی احمد شاه بابا، پښتو ټولنه

کابل، عمومي مطبعه، ۱۳۱۹ هـ ش، ص - ف مخونه .

۷- پښتو، عبدالروف، د پير محمد نانا، ديوان، پښتو ټولنه،

کابل، عمومي مطبعه، ۱۳۲۰ هـ ش، ۲ مخ، ۱۳۱ مخ

۸- پښتو، عبدالروف، درحمان بابا، ديوان پښتو ټولنه، کابل

عمومي مطبعه، ۱۳۲۸ هـ ش، ط مخ.

۹- پښتو، عبدالروف، د شيداد ديوان، پښتو ټولنه، کابل، عمومي

مطبعه، ۱۳۳۱ هـ ش، رمخ.

۲- سيکنزي، د پريتا نيا پښتو خطي نسخو فهرست، لندن، ۱۹۶۰، ۷۳ مخ

۱- ماد اسماء الحسنی د متن لارښود، په (ف) مخ کې معرفته

القرآن د شاغلي هميش په کارونو کې شميرلي دي، د يوه تيرونه

ده، د کار بايد د مرحوم نصر په کارونو کې حساب شي .

۲۲- د قنبر علي خان اور کزي (۱۲۰۷ هـ ق) يو بل

اثر اشک قنبر د سيد حسين نوسي په زيار په ۱۷۱ مخو نوکي په

۱۹۶۴ع کال په پښور کې چاپ شوی، چې د متن غبرني په پير کې

بي ياد ضروري دي.

کتابخانه تاریخ نگاری طببری و هندو

نیدرلند

تاریخ بیان روشنی از کار درد های انسان هویا و هونده در روند تکامل هستی است و وثیقه ی راجهست که انسان و دهنه آورد ها یش را برای آینده گان معرفی میکند و ایشان را برای شدن در مسیر حرکت جهان هستی تنویر و تشویق مینماید . نظر به همین ویژه ای های سازنده است نه هر جامعه در هر حالتی که بوده از داشتن و شناختن ، نگرش و نگارش تاریخ ، خود را ناگزیر یافته است . چون تاریخ نقش آموز گاری را ادامه در سر نوشت جوامع بشری روشن ساخته است بنا بران اقرار بشر به ویژه کسانی که کار بدهای شان در سر نوشت یک جا معه تعیین کننده بود ، برای فرا گیری شیوه ی پیش رفتن امور اعم از فرهنگی ، سیاسی و اجتماعی به تاریخ استناد کرده اند . (۱)

نگارش تاریخ در حلقه های علمی جوامع انسانی پیشینه چشمگیری دارد و این شیوه در قدیم ترین جامعه کار برد مثبت داشته است . در اوراق کشف شده سو مری و مصری و السواح بابل و آشور تاریخ نگاری به روشنی دیده میشود . هیردوت را پدر تاریخ میگویند و این بدان سبب است که وی به تالیف تاریخ بدون درباره مراکز متمدن روز گارش توفیق یافت . در عرب پیش از روم نوعی ملت

تا ریخ نگاری بنام « ایام العرب » موجود بود، بگفته اشهر لرجز نبات واقعی بزودی میان دو یا چند قبیله و اقد ابات قهرمانانه رهبران شان در آن توصیف می شد (۲). در دوره اسلامی تاریخ نگاری به نحوه بهتر و تکامل یافته تری طرف توجه قرار گرفت. قرآن کریم ملاک روشنی برای شناخت ارزشهای تاریخی نگاری می باشد که بخاطر تحکیم بخشیدن و مستند گردانیدن رسالت حضرت پیغمبر بزگوار اسلام (صلعم) از تاریخ، استفاده مزید صورت گرفته است.

دوره حیات پیامبر اسلام و خلفای را شدین تا بنات ترین و درخشانترین دوره اسلام است اما هر قدر که روزگار حضرت پیامبر برحق اسلام و یاران یا انبیا و با امانش زمان فاصله می گرفت به همان بسیمانه به شناختن اوضاع و احوال آن زمان و نحوه مبارزه پیغمبر و جانبازی و فدائاری یا را نش احساس ضرورت می شد. زیرا در دوران خلافت اموی به همه ارزشهای اخلاقی و اجتماعی خلافت اسلامی پشت یازده ند و طرح های نوین حکومت داری که بر دانتی از نحوه سلطنت با رس و روم بود، پی ریزی گردید، این بدعت سیاسی پر روه حیه تعدادی از دانشوران و عاقبت نگران گران زده و آنان رای به سهما نگاری زمان حضرت پیامبر و یاران نش واداشت. همان بود که حده از آگاهان و پنهانیان دست به نگارش سیره حضرت پیغمبر اسلام و اصحابش یازید ند و بدین وسیله مصبان خود را علیه خلافت بدعت گذار اموی اظهار نمودند. چون اسلام نبرد میان حق و باطل است و همیشه از مستضعفین در برابر مستکبرین حمایت میکند، لذا گروهی از سالتمدان هوشمند برای تحقق بخشیدن اهداف اسلام، دست اندر کار مبارزه شد ند و تعدادی از مهم ترین افراد جامعه رایه پیروی از پیرثا مؤسازنده و مشی انسانی خود کشا نیدتد، رهروان راستین راه حضرت پیغمبر

نیز صاحب دقانه آن روش را که معتوای رسالت حضرت رسول اکرم را تشکیل میداد در عمل پیاده کردند و در توفیق یابی آن از دل و جان کوشیدند. بخاطر جلو گیری از تخییر راه و رسم اسلامی و نادیده گرفتن آداب و رسوم صدر اسلام، هد قلمندانه برای پیدار کردن مردم تلاش کردند و به سیما نگاری زمان حضرت پیغمبر و پادشاه پرداختند. از همانیکه درین راه چسورانه گام برداشتند و دایره پهلوانی رفتند. ابان بن عثمان بن عفان (متوفی ۵۸۶) - عروه بن زبیر بن عوام (متوفی ۵۹۳) - و هب بن مسنیه (متوفی سال ۵۱۰) و محمد بن اسحاق (متوفی سال ۱۰۲ هـ) میباشند. (۴) ایشان قلمزنان باشماست روزگار خویش اند و برای حمایتی رادر آثار خویش روشن کردند. ندهد پیرش آنان برای خلفای اموی و عباسی سخت دشوار بود. ایشان در نسبتن سوره و مغازی لعل همت به خرج داده راه را برای سوره خان بعد از خویش هموار نمودند. سوسی بن عقیقه بن ابی العیاش که به لقب امام السغازی شهرت دارد کتاب خود را در اواخر خلافت اموی نوشت. (۴) نظر به روزهای قلادانه دانشمندان، اثر وی در سوره مغازی متکی بر حقایق میباشند.

پس از اینکه قلمرو اسلام وسعت پیدا کرد و اعراب بر سر زمین های زرخیز خراسان و هند و پارس و روم و مصر دست یافتند و قاصد در اثر بروز حوادث و رویداد های نظامی و سیاسی و فرهنگی روز قارون افزونی گرفت، جنگهای بزرگ و جنبشهای سترگ زدو بند ملل را افزایند و دگرگوئیهای قابل توجهی را سبب گردید همه این رویداد ها منجر به بروز تحولات عظیم سیاسی و اجتماعی شد و مورخان نوشتند پش و هش گری را به ناوش و نگارش تاریخ در تمدن اسلامی پرا نگه داشت و در رخان بزرگی چون محمد بن سائب الکلبی (متوفی ۵۱۶) - عوانه بن الحکم (متوفی

۸۱۴۷) - ابومعقل (متوفی ۱۰۵۷ هـ) - سیف بن عمر اسدی (متوفی ۸۱۷۰ هـ) - قاضی ابویوسف (متوفی ۱۸۲ هـ) - هشام بن محمد بن سائب الکلبی (متوفی ۲۰۶ هـ) - محمد بن عمر لواتی (متوفی ۲۰۷ هـ) - ابومحمد عبدالملک بن هشام (متوفی ۲۱۳ یا ۲۱۸ هـ) - ابوالحسن علی بن محمد عبدالله الحمد اثنی (متوفی ۲۲۰ هـ) - ابومحمد عبدالله بن قتیبه دینوای (متوفی ۲۷۶ هـ) احمد بن یحیی یلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) ابوحنفه احمد بن داوود دینوری (متوفی ۲۸۲ هـ) و ده ها نویسنده دیگر با تالیفات گرانقدری در نگارش تاریخ جهانمایی کردند و نام ناسی خویش را در تاریخ نرنگه و دانش اسلامی مسجل و مغلد گردانیدند.

هر قدر که عمر خلافت عباسی طول کشید به همان پیمان رویداد ها و حوادث، گسترده تر و خونین تر گردید. ضعف روز افزون خلفا روز بروز از وسعت قلمرو خلافت میکاست و ساحه آنرا بیشتر از پیش محدود تر میکرداند تا اینکه قرن سوم هجری فرا رسید و این زمانی بود که سهل حوادث در بنیامین خلافت عباسی رخسند کرد و مردمان در بلست گرفتن سر رشته امور خویش کوشیدند. دودمان طاهریان که اوضاع خراسان را بصورت کج دار و مریزه نفع حاکمیت بغداد حفظ کرده بود از حکومت خراسان کنار رفت و ابر مرد شمشیر و سواست یعقوب لپ صفا مرد مردانه ای که در پرقوه ها متودر - ایت خود از کوخ به کاخ رسیده نخستین ضربت نورو مندانه را بر دیگر خلافت عباس وارد آورد. و روی هم رفته در اثر کاربرد های خود سرانه و رقابت های دژخیم منشا ند تر کان تسلط بر امور شیر ازه سیاسی و اداری خلافت از هم میپاشید و از ارزش و حیثیت خلفا که دست نشانده گان همین ترکان بودند بصورت چشمگیری کاهته میشد.

قاسمی دولت مستقل صفاری به سال ۲۴۴ در سیستان و خراسان و ایجاد حکومت سامانی به سال ۲۴۳ در سواد النهر، غنهور و ولت

لهاوند در طبرستان تحکیم یافتن حکومت قراستبه سال ۸۲۸ در
 رین - اساس گرفتن دولت قاطبی سال ۸۲۹ در شمال افریقا
 استقرار حکومت نبی طولون سال ۸۳۰ در مصر و دیگر دودمان
 ای مستقل که ذکر کلیه آنها به تطویل کلام می افزاید (۵) از یک
 ی در تضعیف خلافت عباسی نقش و مالانها بازی کرد و زجانب دیگر
 ردها، شورشها، قحط و قازها، تاجگذاری ها، خلع شدن از ستا...
 با، کشتار ها و به شهادت رساندن هازندانی کردنها، میل نشید...
 با، قاراج کردنها و دها حادثه خونین دیگر در در قاسر سرزمین
 ی خلافت شرقی، مصر و عراق و شبه جزیره عربستان و آسیای صغیر
 ب گردید. قیام با نژده ساله برده کان در نواحی خلیج فارس به
 ادت صاحب الزنج، قیام حسن بن زید در طبرستان از جمله وقایع
 امل همین قرن است (۶) این گرو دارها و زد و بندها و تهمیز به
 نها، همه و همه انکیزه های نیر و سندی رنشتن تاریخ های طولانی
 بزر که بود ند که طبری و مسعودی از لیا بنده کان با اصلاحیت این
 بخت به شمار میروند و مادر این مقاله بگوئیم که به شیوه تاریخ
 کاری هردو سورخ بزرگ نگاهی گذرایما بکنیم و تاریخت دار
 شان را در پویه فرهنگ و تمدن اسلامی مورد ازمایی قرار دهیم
 بژه گی های کار آنان را تا حد مقدور نمایان سازیم .

ابو جعفر محمد بن جرید طبری بدون هر گونه تردیدی از دانشمندان
 ها و مورخان فراوان باید و بزرگ فرهنگ و تمدن اسلامی است، بآیه
 گفته صمانی او و تجربواقعی بود هیچ یک از معاصر نبش و دست ماسی
 را دارا نبود. این بزرگ مرد تاریخ فرهنگ و اندیشه سال ۸۲۳
 رآمل از توابع طبرستان بریضا طهتی یا نهاد و علوم متداول روز...
 اوش را فرا گرفت، قرآن را حفظ کرد و در قرائت و تفسیر استاد...
 کالایی زمان خویش شد. در علم حدیث چهره دستی خود را در نظر معار
 ان خویش روشن کرد، احادیث را بر طبق مواضع آنها تصنیف نمود

او شخصیت پر تلاش داشت و راه فراگیری دانش مناعی حیرت انگیز
 به خرج داد (۷) آنگاه که باوج شهرت علمی رسید، وارد بغداد شد و در
 آنجا به تدریس علوم پویزه فقه و حدیث پرداخت. و در فقه قاضی
 اجتماع و تاسیس مذهب هبت کماشت. این ندیم هفتده اثر را در
 رشته های تفسیر، حدیث فقه تاریخ و فنون ادبی به وی نسبت میدهند
 و او را علامه باعمل و امام عمرو دورران می خوانند. (۸) او پس از
 هشتاد و هفت سال کار و بیکار در عرصه دانش و فرهنگ اسلامی و قلم
 فرسایی در علوم مختلف روزگارش به روز پنجشنبه ۲۶ شوال سال
 ۳۱۰ هجری از جهان فروست و بمجاویدان پیوست. (۹)

طبری از دانشمندان بزرگ در علوم سده اول زمان است، حوادث خوانین
 بغداد، از یک طرف و روشن کردن پیشینه بشریت از جانب دیگر وی را بر
 آن داشت که به نگارش تاریخ دست یازیده و نام میرودت اسلام
 را برای خود گماهی نماید و بدون تردید سزاوار شهرت است که
 نسب کرده است تاریخ بزرگ او را از جستار بیشتر در شخصیت
 علمی اش بی نیاز میسازد. فضایل و کمالات جهان شمول طبری در قرن
 سوم و (چهارم) هجری سر تاسر خراسان را فرا گرفت و تا آنجا
 که تیرش پیدا کرد که پادشاه داتق پرور و فرهنگ دوست سامانی
 ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد (۳۰۰ - ۳۶۵ هـ)
 را، که خون اصیل اربائی در عروق و شرائینش جریان داشت،
 بدان داشت که تاریخ بزرگ او را بزبان دری ترجمه نماید چنانکه
 در مقدمه ترجمه تاریخ طبری در باره این جریان چنین میخوانیم:
 «بدانکه این تاریخ بختنامه بزرگی است که گرد آورده بی ابی محمد محمد
 بن جرید طبری رحمت الله که در شهر خراسان ابو صالح منصور بن نوح
 فرمان داد دستور خویش ابوعلی محمد بن محمد ابوالحسن را که این
 تاریخ نامه را که از آن سرچشمه است با زبانی که آن هر چه نمیکند
 در چنانکه اندک و عاقلان و ...

کردم و به دیدم اندروی مله‌های بی‌سار و حجت‌ها و آیه‌های قرآن و شعور
 های نیکو و اسثال خوب و سرگذشتهای پیغمبران و ملوک ماضی و دارای
 فوائد بسیار. «(۱) مهم ترین اثر طبری که نفوذ شخصیت
 او را در حلقه‌های علمی افزایش داد کتاب «تاریخ الاسم
 و الملوك» است نه بنام‌های «اخبار الرسل و الملوك» - «تاریخ
 جعفری» و «تاریخ طبری» هم شهرت دارد. «این کتاب از اسهات
 کتب تاریخی به شمار است و منبع گرانمای برای مورخان همه
 اعصار و قرون بعد از وی بود است مخصوصاً ابوعلی ابن مسکویه و
 ابن اثیر بیشترین استفاده را ازین شاهکار هیرودت اسلام در آثار
 خود برده اند. این کتاب دربرگیرنده رخدادها و وقایع جهان
 از خلقت آدم تا سال ۴۰۲ هجری است. این کتاب شاهد روشنی
 از اطلاعات وسیع و معلومات گسترده و آگاهی‌های مربوط و علمی
 بطبع و تلاشی بشر این جرید در گردآوری و ضبط و تسایع و حوادث
 تاریخی میباشد. طبری با سادگی و سادگی و علمی اسلام و سوره با بصیرتی
 است که رسالت خود را با نگارش تاریخ بزرگش در برابر آیندگان
 ادا کرده است و مسودی سوره بزرگ دیگری نه در همین مقاله
 روی شخصیت علمی و اثر بزرگ تاریخی‌اش سخن خواهیم زد، آنجا که
 از مورخان پیش از خود نام میبرد و آثارشان را نقدانه مورد از
 یا پس فرار سید هد در باره ابو جعفر طبری چنین میگوید: «تاریخ
 ابو جعفر محمد بن جرید طبری از همه کتابها و تالیفات دیگر سراسر است که
 اقسام حوادث و سرگذشتهای گوناگون را فراهم آورده و از علوم
 مختلف سخن دارد و کتابی بسیار سودمند و نافع است و چرا باشد که
 که مولف آن فقیه عصر و زاهد و زاهد بود که فقیهان بلاد و داناها
 سنت و اخبار، علم از او گرفتند.» (۱) پژوهنده گان اتحاد شوروی
 باین باور اند که طبری در تاریخ خویش از بسیاری منابع اصیل
 و دست اول و از آن جمله آثار مدائنی و هم چنین تاریخ بغداد

که در قرق نهم میلادی بزبان عربی بقلم مردی از خراسان بنام
اجمدرین ابوطاهر طغفور نوشته شده و کتب فراوان دیگر که از
دست رفته و پدید آمده ، استفاده کرد است . طهری بدون
تغییر و تعریف اطلاعات فراوان و مهمی را که در منابع مفقود وجود
داشته در آثار خویش با کمال اسانت نقل کرده است و معمولاً این
اطلاعات را با کمال بیغرضی بدون اینکه تغییری در آن بدهد و حتی
در رفع تناقض میان منابع دست اول بکوشد نقل کرده است . اثر طهری
از لحاظ فراوانی مطالب و دقت آنها بخصوص شرح تاریخ داخلی
بعضی از نواحی ، در میان تاریخهای عربی آغاز قرون وسطی نظیر
ندارد و از لحاظ تاریخ اسلام منبع مهمی شمرده میشود « (۱۲) در
باره شخصیت علمی و توانمندی او در علوم متداول روزگارش همه
مفسران علوم و نقادان و تذکره نگاران یکسان نظر تأییدی دارند
مورخ دیگری که بدون هرگونه تردید بعد از طهری مقام
والای را در زمره مورخان بزرگ اسلام داراست ، مسعودی میباشد
مسعودی در آغاز التمهید والاشراف و پایان کتاب مروج الذهب ،
نام و کلمی خود را چنین یاد آورده شود : « ابوالحسن علی بن حسین
بن علی مسعودی » (۱۳) این مورخ بزرگ که او را از جاه نگردان
معروف نیز به حساب آورده اند ، در عرصه های مختلف علوم روز
کارش ، بویژه تاریخ وارد گردیده و از آمو نگاه آن سوفی و سایر فر-
از بهرون شده است . وی به منظور اندوختن معلومات و شناخت قلمرو
اسلام ، به پیگردی در کشورهای اسلامی مبادرت کرد . از ایران ، سوریه
مصر و عربستان و هند بدین نمود . او سیروسفر خود را در قاره آسیا تا
سیلون و در افریقا تا سواحل غربی آن ادامه داد و مطالب سودمندی
در جریان این سیروسفر فراچنگ آورده . وی نسبت به مورخان روزگارش
دوامه تا زید را بود ، یکی دست معلومات او در باره تاریخ و
جغرافیای کشورهای زمانش بود و دیگری زبانی قالیقات در علوم

قانون مختلف آن روزگار. از ۲۸ اثر وی آثار خودش و تألیفات دیگران ذکر شده است.

مرحوم سعید قسروی را با سمودی مروزی اولین شاهنامه - و در تاریخ حماسه سرایی خراسان اشتباه کرده است. وی ایاتی را که بطهر بن طاهر قدسی در آغاز پادشاهی کیومرث و پایان سلاله ساسانی در اثر خود البرز و تاریخ آورد از سمودی صاحب مروج الذهب دانسته است (۱۴) در حالی که نظر به جستار ذبح الله صفا اشعار مذکور از سمودی مروزی میباشد (۱۵) و این نظر درست میباشد زیرا سمودی سورخ عرب گمان نمی‌آورد که بزبان دری تا حد سیرایش شعر تسلط پیدا داشت.

سمودی کتاب مروج الذهب را از خلعت جهان آغاز میکند و تا سال ۳۲۶ هجری ساند و چون میگوید: «وهم چنان تا سال سیصد و سی و پنج عمر بن حسن با مردم حج میکرد و هم اکنون نه حمادی الاخری سال سیصد و سی و ششم است عهده دار قضای مکه است و قضای مصر و ولایتهای دیگر نیز با او است.» (۱۶) پروفیسور پارتولد این کتاب سمودی را به نظر قدرنگریسته و از آن به نیکی یاد کرده میگوید: «فهرست اسامی سورخان عرب را در دائرة المعارف شهر سمودی مروج الذهب میتوان یافت. سمودی نامهای چندی را که در الفهرست این ندیم وجود ندارد. بدست میدهد.» (۱۷) سمودی خورا از اعیان عبد الله بن سمود (رض) صحابه - به بزرگت حضرت رسول (کرم صلی الله علیه و سلم معرفی می‌شاید و به همین منظور تخلص سمودی را انتخاب کرده است.

سمودی این سورخ پر تلاش پس از شهری کردن عمری با ورو ترمینف در جمادی الاخر سال ۳۴۵ هجری با کشته شد. وی در تاریخ نگاری زهره داستان روز به حساب می‌آید و اولین نویسنده و مورخی است که آثار سورخان پیش از خود را نقدانده و ارزیابی

سینما و نحوه کار کرد آنان را ژرفنگرانه به بررسی میگیرد. این شیوه کار را فقط در روزگار ما مشرقان، به ویژه دانشمندان بزرگ و پر مایه پروفسور بار تولد در ترنستاننامه عالمانه و آگاهانه رعایت کرده است. اما سعودی نخستین سوره خست که باین بار بار چ دست باز و ژرف نگری و تعمق کافی را درین مورد بکاربرد.

این بود مختصر بروری بر ترجمه حال هر دو سوره نامدار همه شده ها و اعطاسار فرهنگ و تمدن اسلامی پیش از آنکه به ویژه گی های شیوه تاریخ نگاری طبری و سعودی به برد ازیم لازم است که گفته بکی از دانشمندان صاحب نظر و آگاه از رموز علوم اجتماعی معاصر را بیاوریم که در باره شیوه تاریخ نگاری ابراز نمود و میگوید: «تاریخ شمرست نه سوره سی سراید، نه واقعیتی در خارج که آنرا کشف کند لذا من بگو نهی سیر ایم و دیگری بگو نه ای دیگر. هر کس آنچنانکه بخواهد و بتواند، «شبهه این حرف را رومن رولان بطور جدی تر میگوید: «تاریخ عبارت است از کوهستانی که من مانند هر کس دیگر، برای بنای ساختمانی نه طرحش را با خود دارم در آن به سنگ تراشی می پردازم، یعنی به گذشته میروم و هر چه دلم خواست و به هر شکلی که میل داشتم از آن انتخاب میکنم و بر میدارم و بعد می تراشم و تغییرش میدهم. پس این قطعات انتخاب شده و تراشیده را در یک بنای تاریخی، که خود بانی و معمار آنم و نیز طراح شکل و اسیتل بکار میبرم.» از نظرات عالمانه بالا این نتیجه بدست میاید که بیکه نگارش تاریخ پیوند بلا فصلی به چگونگی برداشت سوره از قضا یا حوادث دارد.

در شیوه تاریخ نویسی مسلمین مخصوصا مورخان بطح نظر ما دو شرط عمده همیشه رعایت گردیده که آن عدالت و ضبط است (۱۸) طوریکه از یک طرف از جانب داری و کرایش بیکه چانه

رد داری میکنند و از سوی دیگر همه وقایع و رویداد ها و روایات با حوصله مددی هر چه فراختر ضبط می نمایند. در سبک تاریخ ناری طبری ازین نحوه کار بیشتر از مسعودی رعایت شده است و ظمان در تحقیقی که در باره ارباب این اثر و طبری بعمل رده با این نتیجه دست یافته است که هدف طبری گردآوری این اطلاعات اعراب در تالیفش بوده است و غالباً به نقل مطالب ارجح خویش اکتفا کرده و از نقد و ارزیابی روایات خود ذاری رده است (۱۹) اما برعکس مسعودی در گردآوری مطالب شیوه نقاد را سرعی داشته و حتی مدارک دست داشته اش را نیز دانه بررسی نموده است. چنانکه طبری در باره خلقت و هیبوط برت آدم همه روایاتی را که بدست آورده بدون داور و ضبط ده و در صحت و سقم آنها هیچگونه نظری اظهار نکرده است. اما مودی مطالب فراهم شده اثر طبری را مورد مذاکره قرار داده عده ای که فکر بر به نظرش رسیده اقتباس نموده در تالیفش درج رده است. طوری که طبری نامهای «تین قاسمین و قاتین» را برای هل پسر آدم (ع) آورده است که از جمله فقط مسعودی به ضبط این تمنا نموده است.

چون طبری مردی فقهی، مجتهد و صاحب مکتب است، از انرو در روایات چنان احتیاط را بیشتر مراعات می نماید و به این باور است. شناخت اخبار گذشته گان برای کسی که زمان آنها را درک ده است. جز از راه نقل و خبر ممکن نیست. چنانکه از راه فکر و بیاط نمی توان به شناخت اخبار گذشته دست یافت و خاطر ن میکنند که منشای تاریخ روایات است و به خاطر آنکه در صحت بات تردیدی باقی نماند به شیوه مددشان میگردانند نحوه کار آنان را باین تالیف خویش قرار میدهند و به پیروی از روایان حدیث من تاریخ خویش را پیروی می نمایند و به کار و رویداد تاریخی

را از زبان چند راوی میاورد و به تاریخ خود ارزش تشریحی می‌دهد. تاریخ طبری در برگیرنده جزئیات مطالب در باره وقایع و حوادث است و در تعیین رویداد های که در قید زمان و مکان معینی به قوانین هستی در ساختار پیوندهای جوامع انسانی پدید آمده‌اند، طبعی اثر داشته‌اند، کوتاهی نکرده است معیار های که در نظر طبری اعتبار بیشتر دارند قرآن کریم و حدیث حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم است. چنانکه میگوید: « گفتار درست به نزد ما این است که خدای تعالی... » (۲۰)

و در جای دیگر با و ر خود را در این باره، روشنتر می‌سازد و میگوید: « گفتار درست به نزد ما همانست که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت زدیم. » این شیوه طبری مارک به یاد گفته انداز گیسیون نگارنده « تاریخ سقوط و انحطاط امپراطوری روم » می‌اندازد که نحوه تارش چنین می نماید: « سعی کرده ام همیشه آب را از سر چشمه بردارم حتی شجاکاوی و هم چنین احساس وظیفه من همواره مرا وادارسته است که آثار اصلی را مطالعه کنم. » (۲۲) مطالعه آثار اصلی در نزد طبری منابع اصلی دینی است و مسعودی نیز در نگارش تاریخ خویش به عقاید وادمان بیشتر توجه می‌پذیر کرده است. « (۲۳) طبری در تاریخ خویش سلسله روایات را به طریق علمای حدیث دنبال و در شرح وقایع توالی سنین را رعایت نموده و حوادث را که از آغاز فریاد تا پایان تالیفش بر حسب سنین متوالی ذکر کرده است. اما مسعودی وقایع تاریخی را به سبب سنین متوالی بیان داشته است، مثل عهد ساسانی عهد اسوی و عباسی و غوره و سعت معلومات مسعودی در باره سلسله جهان محصول پیگردی ها و مسافرت های بود که به نقاط مختلف به عمل آورد و اندوخته های فراوانی را در زمینه های تاریخی، جغرافیای، اقتصادی، نژاد شناسی از جوامع بشری جمع نمود و به تاریخ پهلوانان و پادشاهان

یهودی ، مسیحی و هندی توجه وافر به بذول کرد (۲۴) مسعودی در
 تدوین تاریخ خویش بویژه سروج الذهب نه بیشتر جستارهای
 تاریخی نگارنده گان از آن مایه نگیرد . در باره دوره اشکانیان
 راسا نهمان از ما خذی چون آیین نامک و گاهنامک پایه عقیده
 لرستن ستی ، فهرست رجال ساسانی ، بهره برده است و راجع به
 آئین نامک نه این سقذ از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود
 چنین میگوید : « این کتاب سرب از چند هزار صفحه بوده ، نسخه
 کامل آن جز در نزد مردمان و سایر اشخاص صاحب قدرت بدست نمی
 آید . » (۲۵) ازین گفته بخوبی پیداست که وی در ستون پهلوی نه
 به عربی برگردانده شده بودند ، مطالعات مبسوطی داشته است .
 حقیقتی را که بایست بدون تردید پذیریم این است که هر دانه شدنی
 در نمادی سده ها بادم بدسه امر بزرگ زنده گی نه عیار قند از
 حقیقت بایی حق طلایی ورستگاری از روزگار و نسب فضیلت و
 سعادت توجه عمیق می بذول کرده است . هر انسان آگاه پیرو هر
 مذهب و مشرب و هر مکتب و فلسفه ای که بوده نوشیده است نه در
 نوشتار و گفتارش این سه اسر بزرگ راه مشا به میثا و معرر همه خواه
 ستها و آرزوهایش تبارز دهد . طبری و مسعودی نه مردان آگاه و
 هدفمند فرهنگ و تمدن اسلامی اند درین راه و بختا طری ایدای دین
 بزرگ و رسالت مترکک انسانی نه آگاهی جامع از گذشته
 و حال بشریت اند دست اندر دارن پشته تاریخ شدند و نار مایه های
 شان برای قلم زنان بعد از آنان قاحدا زنده ای پیرا ج و تعیین
 کننده است . آنان از فریخته مردان روزگار خود و بعد از خودشان
 به حساب اند ، آن مرد و بروفق این حدیث پیغمبر بزرگوار اسلام
 عمل کردند که گفته دعلم راه نوشتن سهار نئید . » (۲۶) و اگر

ایشان از بعضی روان این ریه پر خیم و هیچ و دشوار نمی بودند امروز
 با از آن همه روایات و نظرات و از آن همه رویداد ها و حوادث آید تا
 آگاه میبودیم . این است که چراغ پر فروغ زنده گی به بار هر دو مورخ
 تاریخ ساز خیز قرار داد . نقش پژوهان قرار خواهد داشت و در دانش و پیش
 تاریخ راه ایشان را روشن خواهد کرد . وفات روایات در
 تاریخ طبری و نقد آن ها در اثر مسعودی مورخ روزگار ما را اگر بخوانیم
 این تاریخ بشریت را پس از تاریخ اجتماعی بنگارد باری می نماید .
 زیرا هر دو مورخ به مثابه درختان کهن پیشی اند که نه تنها میوه
 بلکه سایه و شاخ و برگ آنان نیز در روان راه تحقیق و پژوهش را در
 مواقع لازم به کار می آید .

در واپسین بخش این مقاله یکبار دیگر میگویم که شیوه
 تاریخ نگاری طبری به شیوه محدثان بوده و همه روایات تاریخی
 را از زبان اشخاص نقل کرده و بدون آنکه سر و ناسره
 آنرا تفکیک نماید برای خواننده عرضه میدارد و زمینه را برای
 داور خواننده مساعد می سازد و حوادث و قضایا را در هر سال که
 واقع شده اند بیان میدارد . مسعودی قضا یا را نقد اندر از یابی
 میکند و آن چه را که صحتش بیشتر طریقی تا یدش قرار میگیرد در
 تاریخ خویش ضبط می نماید . شیوه تاریخ نویسی مسعودی بنا بر نقد
 ارزشها به سبب نگاران روزگار ما نزد یک تر است نسبت به
 شیوه طبری اما تاریخ طبری از لحاظ داشتن مواد و ز غنی ترین
 آثاری است که تا حال در فرهنگ نقدن اسلام عرض وجود کرده
 اند . و روی هم رفته از هر دو مورخ از آثار غنیست و بهر آنکه تاریخ
 اند و در نزد اهل فرهنگ و دانش برای همی سلام و لا و بر او نه
 شان محفوظ خواهد بود .

۱- دکتر زرین کوب، تاریخ در ترازو، طبع تهران، سال ۱۳۵۴ ش، ص ۶۶

۲- شهولر، تکامل تاریخ نگاری در ایران، مجله سخن، شماره دوم دی ماه سال ۱۴۰۲، ص ۲۱۲

۳- دکتر مشکور - مقدمه ترجمه تاریخ طبری، طبع تهران سال ۱۳۳۷ ش، ص اول

۴- مجله دانش، سال اول، شماره پنجم، مرداد ماه ۱۳۳۸ ش، ص ۲۷۷

۵- بوسورث - سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، طبع تهران سال ۱۳۴۹ ش، ص ۷۶ تا ۱۶۲

۶- مهنوسکی، ایران در سده ها نزد هم - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، تابستان سال ۱۳۵۱ ش

۷- مجله دانش - شماره ۸، سال ۱۳۲۸ ه - طبع تهران ۸ - این ندیم، الفهرست - ترجمه رضا تجدد، طبع تهران ص ۴۴

۹- مجله دانش، شماره ۹، سال ۱۳۲۸ ش، ص ۴۹۶

۱۰- طبری، ترجمه تاریخ الرسل والملو که، مترجم ابوعلی محمد باطنی، با اهتمام دکتر مشکور، طبع تهران سال ۱۳۳۷ ش، ص

۲-۲

۱۱- مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده طبع تهران سال ۱۳۴۴ ش ج ۱ ص ۶

۱۲- تعدادی از نویسندگان - تاریخ ایران از اوان باستان قاسم مؤدبه ترجمه کریم کشاورز طبع تهران سال ۱۳۴۹ ش ج ۱، ص ۱۵۵-۱۶۶

۱۳- مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده طبع تهران سال ۱۳۴۷ ش، ص ۷۲ - انجبه والاشراف

۱۴ - مجله دانشکده ادبیات تهران ، هماره اول ، بهار

۱۳۳۷ ش ، ص ۲

۱۵ - دکتر صفای تاریخ ادبیات ایران . چاپ هفتم تهران

سال ۱۳۶۶ ش ، ج ۱ ، ص ۳۶۹

۱۶ - رگه مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۷۷۱

۱۷ - بار تولد - ترنماینامه ، ترجمه نریم کشاورز ، طبع

تهران سال ۱۳۵۲ ش ، ج ۱ ، ص ۴۰

۱۸ - رگه ، تاریخ در تراژو ص ۶۸

۱۹ - رگه ، ترنماینامه ج ۱ ص ۳۶ - ۳۷

۲۰ - تاریخ طبری ج ۱ ، ص ۴۹

۲۱ - رگه ، تاریخ در تراژو ، ص ۶۲

۲۲ - رگه تاریخ ایران ، از نویسنده گان شوروی ، ج ۱ ص ۱۰۸ - ۱۰۹

امیر خسرو بلخی فرزند امیر سیف الدین بلخی

به قلم: د. ر. ی.

امیر خسرو و بلخی شاعر بزرگ زبان دری به حساب شمس ۷۲ سال زیست، مگر این مدت دراز را در بسبب ادب، نگارش، شعر سرایی، اطاعت به مادر، ادای خدمت رسی، و پابندی به عرفان و ارادت به سرشد، و استادی و توجه به حال فرزندانش و خانواده خود، و خدمت خدای و خلق خدای سوری کرد.

وی در گلزار سخن و ادب چون باغبانی بود، نه تحمل و شکنجایی مرد خار کشی را داشت، و هرگز به تن پروری نردن نهاد، و این بیت مصداق حال خود اوست:

زان تن ناهل نه گل نازک است خار کش سوخته صد بار به
بین الدین امیر خسرو، نه در ۲۲ سال زنده گی او، حال و سامی بهوده گذشته نمی یابیم، این صفات نیکو را، از جد سادری خویش حماد الملک (یکی از سران سپاه دربار دهلی) و پدر خویش، امیر سیف الدین محمود لاچین، به میراث گرفته بود. پدرش به همراهِ «هفت اقلیم» (امیر امین احمد راوی) و شهادت «گلزار ابراهیم»، و «سفینه الاولیاء» دار اشکوه، و «خزانه عاصره» آزاد بلگرامی از اهل بلخ بود، و برای رهایی از محلات چنگیزیان، از خراسان به

ندیده بود. دولت‌شاه سمرقندی، در «تذکرۃ الشعراء» و وی او، لطف‌نمای آذر، در «آتشکده» پدر او را از اهل کیش ماوراءالنهر پیدا کند.

سلاطین الهی قزوینی، صاحب تذکره میخانه (۱۰۲۸ هـ) با اله به کتابی ده اکنون ناشناس است (بنام «مخزن الاخبار») نگارد که تولد امیر خسرو، بعد از مهاجرت پدرش از شمال، در رهند که از اعمال ناپل است واقع شده است، اما حقیقت را امیر رو خود در «نه سپهر» که یکی از مثنوی‌های اوست بعد از وصف گفته است:

«هست مرا مولد و ماوای و وطن» (سپهر سوم). البته دیگر نکات سن تذکره میخانه قابل توجه و شایسته قبول است مینگارد نه شاعر امیر محمود از حدود قرشی به ولایت بلخ آمده در «سان چارک» نگه چارک (سروزی) اقامت اختیار کرده بود، و از آنجا به قبیله کوچ نموده در غور رهند قوطن کرد و بعد از حمله چنگیز خان بی هند رفت.

استاد محمد وحید میرزا، دانشمند هندی صاحب تحقیقات عمده نده گانی و آثار و عصر تاریخی امیر خسرو و اظهار عقیده میکنند که ش از اهل بلخ بود. و شاید چه او از کیش به قرشی و از قرشی به بلخ ده بود و از آنجا به هند سفر کرده است و امیر خسرو در هند به ان آمد. درین مختصر، سندها را به هجری قمری آورده ایم تا ابق ذهن خواننده امروزها شد.

نخستین ثمره شاعری

امیر خسرو و تاریخ ۵۶۵۱ ق (مطابق ۱۱۶۳ م) در تیمالی جهان ده است و آن از توابع «آگره» در ناحیتی بود که نام مؤمن اد را نیز داشته و از کراغه رود گنگه دور نبود.

پدرش سابقا در خدمت سلطان شمس الدین التمش بود و از نام سلطان لقب و شهرت شمس و سلطان را نیز گرفت. در سپاه م پیر گزیده داشت. مرد دلاور و جوانمرد بود. وی خود، از ادب بردری، بهره‌ی نداشت بلکه اسی بود (رجوع به مقدمه ص ۸۴ حال). مگر قدر دانش و هنر را میدانست، و کودک را به مکتب نهاد. مادر امیر خسرو «دولت ناز» دختر یکی از بزرگان هند اب عماد الملک بود که مقام «راوت عرض» را داشت (میانند بر سپاه) و صاحب ثروت و سکنت و سخاوت بود. از اینرو، مادر و خسرو، در خانواده‌ی یکی از اهل دانش تربیت شده از آداب و بیگانه نبود، و امیر خسرو نقش او را در تربیت خویش میسرود و با پوسی او خود را سرافراز میدانست.

امیر خسرو، در هفت سالگی، از پدر یتیم ماند. تربیت او را جد پدرش به عهده گرفتند (سنه ۶۵۸ هـ). درین زمان، بر تخت دهلی، برالدین محمود (فرزند رکن الدین فیروز شاه) نشسته بود. سرد سپاهان و اربابانش و شایق خط خوش و شعر داری (مگر فاقد به وضبط و ربط) بود. در زمان او غیاث الدین بلبن (الخ قتلخ) عهده دار همه امور کشور بود، بعدی که، بعد از ولایت برالدین (۶۶۳ هـ) غیاث الدین بلبن بر تخت دهلی نشست. این بلبن دهلی، با اهمیت و شایق عظمت، و زرق و برق بود، بعد بکه و افغان سیستانی پیشاپیش موکب او با شمشیر برهنه میرفتند. امیر خسرو، از آغاز کودکی، شوقمند شعر بود. چنان بنظر آمد که از آغاز، نظامی گنجوی (متوفی در حدود ۶۷۰ هـ) را چ گذاشته، نسخه او را بارها خوانده و اشعار آنرا از بر کرده است. درین زمان غزلیات سعدی شیرازی (متولد ۶۰۵ تا ۶۱۰ هـ) دست بدست استادان و ادبا و آموزنده گان شعر بود و معلوم بود که امیر خسرو آنرا دوست میداشت چنانکه تا ثیر آن در

اولین دیوان شعر او مشهود است. امیر خسرو، اشعار خاقانی (متوفی ۵۹۰ هـ) و ظهیر قاریایی (متوفی ۵۹۸ هـ) را نیز خوانده بود چنانکه از اینها ذکر کرده است. بعدها امیر خسرو از اشعار فردوسی (متوفی ۴۱۶ هـ) و سنایی (متوفی ۴۴۰ هـ) نیز ذکر میکند. رویهم رفته از نبشته های امیر خسرو آشکار میشود که در غزل از سعدی، در مثنوی از نظامی، و در قصاید از رضی الدین نیشابوری (متوفی ۵۹۸ هـ) و در موعظ و حکم از سنائی و خاقانی به روی میکند این همه در اشعار سالیان مابعد زنده گئی و آشکار میگردد. هیچکس در تاریخ ادب دری، قدرت جمع آوردن همه این تاثیرات را در شعر خویش نداشته است. شعر امیر خسرو مانتقای معاصر همه اشعار گذشتگان شعرای زبان دری است.

دوازده ساله بود که استادش خواجه اسدالدین را اشعارش پسند آمد، خواجه اسدالدین (یا سعدالدین یا علام الدین چنان که در نسخه های خطی آمده است) ادیب و خطا طبود و با سربلندی، شاهگرد خود را در مجالس بزرگان به اهل ادب معرفی میکرد. امیر خسرو در قدیمه اولین دیوان خود «تحفة الصغری» حکایت میکند، که روزی استادش خواجه اسدالدین او را برای نوشتن نامه ای نزد خواجه اصیل احضار کرده بود. آنجا، خواجه عزالدین نیز حاضر بود و کتاب شعر به دست داشت. خواجه اسدالدین باو گفت کتاب شعر را به کودک بدهد، تا بخواند. کودک آنرا با فصاحت خواند. خواجه اسدالدین گفت: شاهگردم، شعر نیز میگوید، و حاضر است استعان بگذراند. خواجه عزالدین از روی تعجب و تامل باوری گفت: یک رباعی بگوی که در آن نام زلف و تخم سیرخ و خربزه و تیر همه بیاید! کودک قلم برداشت و پس از ساعتی این شعر را تقدیم کرد:

هر موی که درد و زلفه آن صنم است

صد پشه عنبهرن بر آن موی صنم است

چون تیر، مدان راست دلفی را، زیرا

چون خرپزه، دندانش میان شکم است !

حاضران متعجب شدند، و استاد اوسر اقرار کرد بد. پرسیدند: ناست

چیست ؟ گفت خسرو. پرسیدند: بدرت چیست ؟ گفت مرحوم امیر -

سپه الدین سلطانی شمس. گفتند: تخلص تو هم سلطانی باشد (و در

آغاز تخلص او چنین بود).

امیر خسرو گرچه زبان عربی، و شعر عربی، و صرف و نحو آموخت

مگر همیشه اعتراف میکرد که اوزان و بحرهای شعر را از روی علم

نمی شناخت میگوید که چون تحصیل معلوم را میکرد، ذهن او قافیه

می شنید.

می نویسند که هانزده ساله بود و مفتی شعر الدین عربی هنوز

زنده بود. امیر خسرو این بیت را به پیروی کمال اصفهانی سروده

به مفتی داد. وی پس پسندید:

در خنده چو چشم مست تو نا ز کند

از روی تو گل ریختن آغاز کند:

یکی از دوستان مخلصوی تاج الدین زاهد، پیوسته امیر را میکرد

تا امیر خسرو، اوراق اشعار خود را گرد آورد و از مجموع آن

دیوانی بسازد.

در بیست سالگی دریاات که مجموع اشعارش کتابی شده است.

(فایده پیروی از سعدی)، خواست اولین کتاب را به شکل دیوان

مردم در صفات بسازد. این کار را اجر نکرد. و نام آنرا «تطه

الصفر» نهاد و در آن اشعار ۱۶ تا ۱۹ سالگی را جمع کرد. (تحقیق

علمی نشان میدهد بعضی از اشعار را بعد خود را بیژن همین دیوان

اول خود شامل کرده است).

در اینجا غزلی را از «تحفة الصغر» نمونه می‌آریم ، تا خواننده از
روی آن بر نفیستون اشعار او حکم بکند :

شمع ملك برآمد ، با آتشین زبانه

ساقی نامسلحان ، درده می‌مفانه !

کشتی من روان کن ، ما تا کناره یابم

دریای هم ندارد ، چون هیچ جا کرانه

نی نی که از رخ خود ، بیهوش کن که باری

یکدم خلاص یابم ، از سخت زمانه

روتا رویم بیرون ، دستم بگردن تو

تو به خود صیوحی ، من بیهوش زمانه .

ای به غلام حسنت ، چون درخمار باشی

نی روی خوا ب فست ، نه سوی کرده شبانه

مطرب ، هرود خود زنی ، دستی با هر باران

وین زهد خشک سارا ، تر کن بیک ترانه

خسرو خراب مطرب ، تو مست ناز و سرخوش

هان در چنین نشاطی ، یک رقص عاشقا نه

این بار چه غزل مشهور سعدی را از بخش «طبایع» او به خاطر می‌آوریم :

هد که امیر خسرو از آن پیروی کرده است :

بر می زند ز مشرق ، شمع ملك زبانه

ای ساقی صیوحی ، در ده می شبانه !

امیر خسرو خود گفته بود :

جلد ستمم دارد ، شیراز شیرازی !

۲- آغاز جوانی قاسی سالگی

امیر خسرو ، درد پیاچه «مرة الکمال» می‌نگارد ، که چون خود

بیست ساله بود ، چشمداد الملك (د رعدو سیزده سالگی) از جهان

ت. امیر خسرو نزد یکی از اعیان، یعنی برادرزاده سلطان دهلی ۳۵
م خان معظم کیشلو خان (یا کیشلی خان)، معروف به جهجو (بضم
: وجیم) مقرب شد، و دو سال شاعری و دهم او بود (چنانکه قصایدی در
ح او سروده است). میتوانست که در خانه خان معظم، مجلس
ود (البته مخفی از سلطان پارسا پیش) برپا بود و شاهزاده خورد
. اخان (ابن عم خان معظم) نیز (نهان از پدر) آمده بود. در آن
لمش همش و انبساط، و ادیب بزرگ آن زمان، شمس الدین دیورو
نی اثر (هر دو دوستان مهربان امیر خسرو) نیز حاضر بودند. امیر
سرو، اشعار خود را بخواند، و همه را پسند آمد. شهزاده بفرا
ان (که سهمان بود)، به وی يك سکه سیم بخشش داد. امیر
سرو بنگاردار که خان در مزاج به غایت خجور بود، و در سیاهی
اثر رجعی نمایان گشت، و پس از آن شب، امیر خسرو در خانه خویش
نداد. امیر خسرو ترسیده از کیشلو خان آسیب دیدگری پوی برسد، و عازم
سارسانه (واقع ناحیه ملتان) شد و بخدمت شهزاده بفرا خان
(که به امر پدر در آنجا سپر حمله همه ساله مغولان به فی
بلاف چنگز شده بود) رسید.

واقعۀ دیگر سبب حوادث نوین در زنده گانی امیر خسرو شد. در
رقی القمرو هند، والی بنگال برچم استقلال بلند کرد، و خود را به نام
خیت الدین ملقب ساخت (۸۷۶). سلطان خود، از دهلی برای
او شمالی و با سپاه گران رفت، و شهزاده بفرا خان فرزند خود را
بزاز سارسانه طلب کرد.

امیر خسرو جوان ۲۹ ساله در کتاب شهزاده بفرا خان، عازم
بنگال شد از آن سفر، و دشواری گذشته از ابهای بنگال حکایت.
یکند. سلطان، طفل را شکست داد. طفل در جنگ کشته شد.
سلطان، بیای وی، فرزند خود بفرا خان را والی بنگال مقرر کرد.
ه این گونه، امیر خسرو در محضر بفرا خان، مدتی مقام سرو سون بنگال

شد. یارین او، ملک شمس الدین دیرو قاضی اثیر، اصرار داشتند تا آنکه در بنگال با ایشان بماند. مگر امیر خسرو را (چنانکه خود می نویسد) «فراق عزیزان» گریبانگیر بود. رخصت گرفت، و به دهلی سفر کرد. یکی از این عزیزان، مادرش بود: «دولت ناز»، دختر مرحوم همدان ملک. دوبرادر و برادرزاده از روی آثار امیر خسرو می شناسیم: یکی برادر بزرگ او که جانشین پدر خود، بنام عزالدین علمه شاه، و دیگر امیر حسام الدین قتلغ مبارک، برادر کهنتر او که در سپاه قاسمی یالت. از آثار امیر خسرو در نیافته ایم که ازین سالهای بیست و شش و بیست و هفت سالگی، زوجه بی (بازوجهها) و کودک کان داشت و داشت قافراق ایشان نیز او را گریبان گیر باشد!

و سال «عزیزان» بسیار دوام نکرد، زیرا، امیر خسرو در خدمت سلطانزاده بزرگ محمد قان، به سلطان رفت. سلطان ثبات الدین بلبن، ولیعهد خود محمد آقا قان را به سلطان فرستاده بود، تا تنظیم امور را بکنی گرفته، سلطنت را از حملات بیهم مغولان، یعنی اخلاف چنگیز نگهبان خود. در محضر شاهزاده محمد قان در سلطان، شاعران و ادبا بسیار بودند. محمد قان یک رساله چنگک (مجموعه) اشعار دری حاصل بیست هزار بیت داشت. شاعران چندند نجم الدین حسن سجزی که ناسی را معمولاً سجزی نوشته اند) یار و دوست امیر خسرو، نیز آنجا بود. خسرو «مصحف دار» و حسن «دواستدار» سلطانزاده بود این دو «معاون» لقب های اهل دیوان و انشاء امور دپیری بود.

این اقامت سلطان چهار سال دوام کرد. امیر خسرو، در رکاب سلطانزاده محمد قان، در آن حوالی، و بسوی پنجاب، سفرها کرد. در این گشت و گذار دستهای افغانان را، که در قلمه حاجا یگزین بود، سلطنت هند را از حرات مغولان پاسبانی میکردند، ملایکی گردید. آنان که از روی گمان، ملایک سعدی شیرازی و امیر خسرو را ممکن شمرده اند (بشمول جامی هروی و دولت شاه تبریزی، و لطفعلی

آذردر «آتشکده» و صاحب جواهرالا وار) باشد، این ملاقات را در این عهد قرار دهند. در این صورت عمر سعدی شیرزای مدین و هفتاد سال با زیاده می شد. اما چنان که استاد و حید سیرزا، بعد از تحقیق تاریخی شرح می دهد، وقوع این ملاقات صحت تاریخی ندارد، امیر خسرو، سر تاسر زنده کی از سعدی تمجید کرد مگر او که وقایع کوچک را درج می کرد گاهی نفوخته است که بدیدار سعدی رسیده است در اواخر ۶۸۳ هـ، حمله مغولان، از جانب خراسان تکرار شد. ایشان، از نهم قرن به آنسو بلغ، بدخشان، بادخوس غور، هری، باسیان غزنین و کابل را بدست داشتند، چنگ پزر که در نزدیکی آب لاهور واقع شد در آغاز سپاه مغول حمله نکرد. مگر در اثر یک تصادم ناگهانی و غیر مترقب سلطان زاده محمد قاتان، پشاهان رسید. امیر خسرو که در رکاب شاهزاده بود، بدست دشمن اسیر شد. در طی راه، باسیان مغلی او، که او را در تجارت سی داشت، در اترزمان قاپش شدید خورشید و تشنگی و ناگهان آب یافتن و زیاده نوشیدن، سرد. امیر خسرو، با همه عطف اند کسی لب تر کرد و نوشید زنده ماند و فرار کرد. (این حکایه را بعدها در مثنوی خضرخانی آورده است) شاعر جوان که از هلاک نجات یافته بود، بدیدار عزیزان بدلی و هتایی برگشت.

این ایام گوشه نشینی را، برای گرد آوردن دیوان دوم غنیمت شمرده باشد، چنانکه در ۶۸۳ یا ۶۸۴ یعنی (۳۱ سالگی) دیوان خود را به نام «وسط الحیاء» جمع کرد. اینک از آن دیوان، که دارای دیباچه و مقدمه، حدود نعت و قصیده هاست، چندیتی را از یک شعر آن می گوینیم، تا نمونه همروا تدبیر ازین زمان جوانی او خواننده شود و درک گردد که عقاید او چون خردستان جهان دیده موسع بود :

اهل خرد که از همه عالم بریده اند

دانند خرد که از چه بکنج آوریده اند

داننده گمان که وقت جهان خوش پدیده اند
خوش و آتشان که گوشه عزلت گزیده اند

برتر جهان جفازه هست که کاهلند

آن بختیان که سدره وطوبی چیده اند
جان نیز نیست با دگران این گروه را

کز بهر عزم عالم وحدت چیده اند

نارفته ره رونده به جای نمی رسد
ناچار رفته اند ره آنکه رسید ه اند

و آن جان کنان که در غم مالست جا نشان
جان داده اند و پاره خاکی خریده اند

خسرو مگوی بد که درین کنید از صدا
خلق آنچه گفته اند همان را شنیده اند

اینکه نمونه دیگر ازین دیوان :
ما و عشق یار اگر در قبله و در میکده

ماحقان دوست را با کفر و ایمان کار نیست

یکقدم بر جان خود نه یککلام بر دو جهان
زین نکوتر، ره روان عشق را در فتار نیست

۳ کمال جوانی تا چهل سالگی

آغاز مثنوی نگاری

شهادت سلطان زاده محمد تا آن سبب اندوه بیکران سلطان نجات
الدین بلبن گردید. خود به یار سالخورده بود نواده خود، پسر
سلطان زاد شهید را و لیموسد ساخت (و نه پسر) بیکر خود
پسر اخان والسی بنکال را که با سلوک و مصلوب پادشاه آزرده کی
آورده بود.

دره ۶۸ سلطان وفات یافت. ملک الایرا که در دربار قدرت داشت وصیت سلطان را رعایت نکرد و کیکاووس پسر پسران خان نواد شاه متوفی را بر تخت دهللی نشاند وی جوانی ۱۸ ساله و میاش بود. در عهد او مردم ناقابل اعتماد در دربار دهللی غلبه یافتند. امیر خسرو به پدر عزیزان خود در دهللی و بتیالی رسیده بود سلطان او را پدر بار خود خواست مگر وی شانه خالی کرد و به خدمت ملک اخیترالدین علی بن ایبک ملقب به حاتم خان رفت که سرچا ندار بود.

پسراخان در بنگال و ن از وفات پدر و از جلوس پسر نوجوان بی تجربه و تن پرور خویش باخبر شد قیام کرد. وی خود را وارث پدر می شمرد.

سپاه پدر از بنگال و سپاه پسر از دهللی به حرکت افتاد. هر دو سپاه در کنار رود گهاگره (از معان و نان رود گنگک) بهم رو برو شدند. مگر پدر و پسر از جنگ دست گرفته، مصالحه و موافقه نمودند که پسر در دهللی و پدر مستقل در بنگال بر تخت حکمرانی برقرار باشند. شمس الدین دیر از همسران پسران خان بود و در عملی شدن این موافقت مصلحت آمیز کوشش نمودند. نزد امیر خسرو به دعوت حاتم خان جز سپاه دهللی بود. و با کمال هادمانی دوستان مهربان و ادب خود ملکه شمس الدین دیر و قاضی الایرا در جمله همراهان پسران خان در یافت این آهنگی را نزد یکی دوا ختر نیک یعنی «قران السعدین» نامیدند.

امیر خسرو بعد از این مصالحت در خدمت حاتم خان بود. در او دهاء (به فتح الف و و سکون دال و هاء متصل هندی تلفظ هود) چون لراق عزیزان دایمگیر او گردید از حضور حاتم خان رغبت خواست و به سپاه دهللی شد. در آنجا بعد از دیدار عزیزان احضار به سلطان از وی خواست کرد تا حکامه ملاقی شدن و مصالحه

خودش و پدرش را بنظم پیارد امیر خسرو باخشنو دی پذیرفت زیرا
کیه پاد (پاهمه عشرت طلبی) جوان باسواد و دوستدار ادب و شعر بود
امیر خسرو از چند گاهی به آنسو آرزو داشت مجموعه اشعار و در
وصف همه چیز که نیکوست به نام «معج الاوصاف» تصنیف کند این
فرصت را گرامی شمرد تا مشغولی شامل و اقامه محالعت پدر و پسر و نیز توبه
صیغ همه چیز بنکارد یعنی سفته شعر که شامل هر دو مطلب باشد
چنین بود که در سال ۸۶۸۸ (یعنی در ۳۶ سالگی) کتابی را که
اکثر اهل نظر شاهکارش می شمارند یعنی قرآن السعدین را سرود
اینکه در اینجا چند بیت از آن شرح آشتی پدر و پسر و لحظه دیدار
می آید:

یکه دگر آورد به آغوش تنگه

هر دو نمودند ژمانی درنگه

از پس دهری که به خویش آمدند

همد گرازه نذر به پیش آمدند

گفت پسر با پدر اینک سرور

جای تو من بنده فرسان پذیر

باز پدر گفت که این ظن سیر

کافور پسر افسر پر باید پدر

چنانکه دیده می شود، امیر خسرو در این مشغولی، پیرو استاد گنجه
است و این اشعار او، ابیات «معین الاسرار» نظامی را به خاطر می دهد
و امیر خسرو از این پیروی نظامی، اظهار سرافرازی میکند.

عهد سلطنت معین الدین کیقباد کوتاه بود در ۸۶۹۰ فیرو ز شاه
جلال الدین مؤسس سلطنت خاجی بر تخت نشست. وی پیر مرد هفتاد ساله
مهربان دلاور و شایسته مقام خود بود امیر خسرو همچنان در دربار مقام
همده داشت، و «مصحف دار سلطان» یعنی متکفل امور دهری و

نگارش و اسناد و اوراق بود. سالانه دوازده هزار «تنگه» بواجب داشت.

امیر خسرو، دو سال پس از تألیف «قران السعدین» در سال ۸۶۹ (یعنی ۳۸ سالگی) مشنوی بسیار نوظاهر از «قران السعدین» بنام «مفتاح الفتوح» سرود چون تعداد اندک اوراق آنرا شایسته شیرازه بندی بعیت کتاب جدا گانه نیافت، مشنوی را شامل سومین دیوان خود «غرة الکمال» نمود. در «مفتاح الفتوح» شرح قبام ملک چه جو کیشلی خان (برادرزاده سلطان بلین و فتح جهان) نزدیک رنتمهور آمده است کیشلی خان مشلوب سلطان گردید، نه اورا غزو کرد و والی ملتان ساخت.

دیوان «غرة الکمال» در سال ۸۶۲ هـ، یعنی در چهل سالگی جمع کرد. بران دیباجه مفصل و غرایبی به نثر نوشت که منشای معلومات ارز شمند راجع به زنده گی وی و وضع شعر و ادب دری در آن زمان و نظار و درین زمینه می باشد. این دیباجه را معقن بعیت بک اثر مستقل ارج می نهند.

ایسک سطرپی چند از دیباجه غرة الکمال که نمونه نثر او درین عهد است: از تاریخ سده خمس ثمانین و ستمائه، نه سی و چهار ساله بودم تا نهایت هجده بر سر را این دیوان جمع آمده بود همه درین دفتر ثبت افتاد. و بعد ازین هر چه جمع گردد درین کار خانه خرج شود. ان- شاک الله بزرگانی که من گدا، این خرده چند را، از رویزه درهای یشان یافته ام ایشان اند... و ایشان اند که این قدر انیکو شناسند و هر نا قدری نشانند.

یکی از ایشان مولانا شهاب الدین و الحق، شهاب ثالب که در لطافت طبع آتقی پاره آب است و در دل هب روشن رو را انوار

غیب خبر آرد . . دوم قاضی راج السطحة که نور راج استی
از زبان او بطق فلک سر کشیده است . . سوم برادر تاج الدین
زاهد ، که میان پادشاهان سخن ، آن سرآمده رافرق مسلم است . .
چهارم برادر حلا الدین علی . . دوستی موافق و واقف و منصف که
نه روی من نگه دارد ، و نه پشت به انصاف کند ، از آنجا که راستی
قلم اوست ، در صحیفه من کذاب جز قلم را سستی نکند از می علی
مدق زبان از خلق معدی حکایت می کند !

ازین کلمات به تواضع و فروتنی اسیر خسرو ، به محبت او به دو -
ستان و یاران (که ایشان را درین اثر « برادر » نامیده است) به
نیکویی می توان پی برد .

الپته علامه لدین یاعزالدین علی شاه برادر واقعی او بود
قصاید غزلیات ، رباعیات و ترجیع بند ، غره الکمال قابل توجه و نمونه اشعار
زیبای اسیر خسرو در کمال جوانی است
و اینک چند بیت را اینجا نمونه می آریم تا بشعر سراپی او درین
عهد کمال نظری افکنیم

بهار ، بی رخ گلرنگ تو چه کار آید
در اینک آمدنت به که ده بهار آید

مرا چو موی سرت ساخت چشم جادویت
که موی سر ز بی جادویی به کار آید
هزار کشته بفتراک گیسو آویزان

همی رود چو سواری که از شکار آید
غم تو بهار گران است لیک چون از تست
دلم گران نشود گر هزار بهار آید
تو بی مراد دل و کی بود ز آمدنت

مراد خسرو به چاره دو کنار آید

۳- پایان جوانی و آغاز پیری

عهد مثنوی های خمسه

درین سالها ، جنگ های علاء الدین (داماده برادرزاده سلطان) در « دیو گیری » ، (۸۹۱ هـ) و حمله ارغو خان مغول (۹۹۲) جالب توجه بود . علاء الدین از « دیو گوری » گنج و غنیمت آورد و در قلعه « کره » جاداد . در سال ما بعد ، ارغو خان ، مغلوب سلطان دهلی گردیدند . وی با سپاهیان خود مسلمان شده همه ما کن حرکت پور گردیدند . بتاريخ ۲۳ ذی الحجه ۹۰۹ هـ علاء الدین هم خود سلطان را به قلعه « کره » دعوت کرده در پیکارانه و ستمگرانه به قتل رسانیده و سپس دهلی را گرفته بر تخت نشست . در اشعار امیر خسرو ، ذکر بعضی این وقایع در ضمن اشعار مدح و غیره آمده است .

عهد سلطان علاء الدین محمد شاه خلجی ، با حمله دیگر مغول از سوی خراسان و غزنین بسوی هند ، آغاز شد .

الاس خان ، ملقب به الغ خان ، برادر سلطان ایشان را مغلوب کرد ۹۹۷-۹۹۸ هـ ، سلطان ، خود در جنگ و فتح کجرات اشترک کرد . در همان سال ، حمله شد به مغول واقع شد ، که دهلی را دو ماه محاصره کردند . از در آمدن ایشان در پایتخت چیزی نمانده بود ، اما ناگهان ، محاصره را قطع کرده به خراسان برگشتند . مردم این واقعه را نتیجه کرات با کان و نیکان (واژ آنجمله نظام الدین اولیاء) دانستند .

قابل توجه است ، که در عهد سلطان علاء الدین محمد خلجی امیر خسرو (بجز چند مدح در دیوان « بقیه النقیه » و در آغاز مثنوی های خمسه) مثنوی با کتاب نثر خاصی ، در شرح فتوحات ننوشته است . آیا ملوک سلطان را طوری دانسته است ، که نگارش وقایع

آن سالها را شایسته شعر سرا بی خود نشمرده است ؟ شاید این حالت فکری بود که شاعر را در سن ۷۷ سالگی ، آرزو مند و متوجه داستانسرایی ، و تالیف مثنوی های خمسه (در جواب خمسه نظامی) کرد . استاد گنجه ، مثنوی های خمسه را به فواصل ، و در عرصه بسیار طویل تقریباً نیم قرن سروده بود (مخزن الاسرار ۵۰۲ هـ - خسرو و شیرین از ۵۷۳ هـ تا ۵۷۶ هـ - لیلی و مجنون ۵۸۵ هـ - هفت پیکر ۵۹۳ هـ - شرف نامه در حدود ۵۹۴ هـ - اقبال نامه در حدود ۵۹۹ هـ) اما امیر خسرو ، در مدت اندک ، کمتر از صد سال ، خمسه خویش را تالیف کرد (مطلع الانوار - خسرو و شیرین و مجنون و لیلی هر سه مثنوی در ۶۹۸ هـ آورده سکندری در ۶۹۹ هـ و هشت بهشت در ۷۰۱ هـ) در یکی از این مثنویها ، (مجنون و لیلی) شاعر از مشاغل رسمی خود شکایت کرده است که مانع و قف شدن فکر و اوقات او به شامری و ادب می شد نخست از نظامی گنجوی ذکر می کند :

آن گنج فشان گنجه پرورد	بودت بدین متاع درخورد
و آنکه ز جهان فراغ بسته	و ز فعل زمانه دست بسته
باری نه بدل ، مگر همین بار	کاری ندد گرمگر همین کار
گنجی و دلی ز سعادت آزاد	آسوده گسی تمام بنیاد
اؤ هر ملکی و نیک نسامی	اسباب معاش را نظامی
مسکون من مستمند بی قوش	از سوختگی چو دیک در جوش
شب تاسع و ز صبح تا شام	در گوشه غم نگیرم آرام
باشم ، ز برای نفس خود رای	بیش چو خودی ، ستاده بر پای
گرازیس هفته ای ، زمانی	بایم ز فراغ دل نشانی
سهل است به فرصتی چنان تنگ	کاوند چه زربار د از سنگ ؟
بالینهمه ، هر که بیند این گنج	معلوم کند حد سخن سنج

امیر خسرو ، اگر چه باری گفته است که شعر او « زبانه در کور نظامی می گفتند » ، اما این مصرع را بمعنی ستا یا نه نظامی

نگفته است. در چندین جا به استادى نظامى، و به پیروى خود از وی اعتراف مى کند. اگر صعویت های زندگى رسمى و کار دولتى در بار سلاطین دهملى را در نظر بگیریم، درسى یابیم که تالیف خمس، درین عرصه ضیق زمان، قابل قدر بوده است (چنانکه این مطلب را نورالدین عبدا لرحمان جاسى، دو قرن پس از امیر خسرو در هفت اورنگ تصدیق مى کند).

امیر خسرو (به پیروى نظامى) با آوردن مدح و ذکر بعضى ولایع زمان و نصیحت به فرزند، و مرثیه ها، در اشعار خمس، ما را از رویدادهای زندگانی شخصى خود درین عهد با خبر مى سازد. چنانکه درسى یابیم فرزند او عین الدین خضر، در ۳۳ سالگى او متولد گردیده، و در سالهاى دشوار جنگهاى گجرات و حمله مغول (۶۹۸) مادرش در دولت ناز و پرا در کهنش حمام الدین مبارک قتلغ (که سرد نظامى بود) از جهان رفته اند. وفات مادر مهربان، که امیر خسرو دست بوسی او را پیوسته مایه بغتبارى می شمارد، شاعر ۶۶ ساله را مبتلای اندوه گران کرد. افساروى در وصف مقام مادر قابل توجه است. بعداً در ۷۳ سالگى تولد دخترش «حفیظه» سبب شادمانى او گردید. اگرچه امیر خسرو در آن عهد، غزلهای زیبا سروده مادرین بخش مقاله او هر يك از ششوی های خمس امیر خسرو، عهد بیت راسى ازیم تا خوانده، نمونه اشعار او را در این عهد زندگانی قدر دانى کند:

از مطلع الانوار (۶۹۸) این چند بیت را در علوم مقام انسان نمونه مى آریم:

ای ز اول گویا که آمده	گوهر تو زبور خاک آمده
خود ز پدر گرچه کنون آمدی	باید از حجله برون آمدی
نور تو هنگام انجم شکست	دست تو تسبیح سلاک گشت
چان و جهان همه عالم تو بی	و آنچه نگنجد به جهان هم تو می
کنج خدا را تو کلید آمدی	نه زهی باز به پدید آمدی

هیچکسی ره سوی بالا نیات

تا قدم از همت والا نیسات

بر نروی یکقدم از جای خویش

تا ننهی پردو جهان پای خویش

از مثنوی شیرین و خسرو (۵۶۹۸) چند بیت را در عشرت کردن

خسرو و شیرین می آریم :

گاهی سر پیش بکند بگر نهادند

گاهی در پای بکند بگر افتادند

که او در زلف این هیکل کردی

بگر دن زلف را زنجیر کردی

گاهی این جمل او بگشادی از ناز

دل در مانده را کردی گره باز

که آن جستی از و بخون دل تنگه

بدین دعوی زدی درد اینش چنگه

که آن، با این عتاب اندیشه گشتی

سفاست خواه جرم خویش گشتی

که این افسا نهای ناز گشتی

ز هجران سرگذشتی باز گشتی

در آن مجلس که بود از عشق بازار

مرد در خواب بود و لفته بیدار

ز بس عشرت همه شب تا صبح گاه

بوست این جهانی بودی بحر گاه

از مثنوی «هشت بهشت» (۵۷۰۱) اینک چند بیت را که اندر زوره

دخترش «عقیقه» است می آریم :

ای زلفت نگنده بر رخ نور

هم عقیقه بنام وهم مستور

ای تنت را بجان من پیوند
 که همم مادری وهم نرزند
 ار عروسی شوی چو در خورتخت
 عصمتت خواهم اول آنکه بهخت
 از منت آنچه اولین بند است
 چه در طاعت خداوند است
 پاک آن باش همچو آب سهر
 بلکه با نهنه ترا ز چشمه سهر
 گرچه زربا شدت فراخ به چنگ
 قائدا ری زد و ک وسوزن ننگ
 دو ک و سوزن گذاشتن نهان است
 نالت پرده پوشی بدن است
 ذات بی جفت بایدت به نهفت
 با همه طاق باش جز با جفت
 بو فایا حلال یاری کن
 نعمتش را حلال خواری کن
 از عروسان خزینه داری به
 راست گوئی و راستکاری به
 مرد اگر یک قراضه کار کند
 زن ، به کدبانویی ، هزار کند
 چون ز شوهر ج زن عزیز باشد
 حال سامان خانه چون باشد ؟
 در پایان هشت بهشت از ختم مثنوی های خصمه ذکر کرده ،
 جواب خرده گیران بیخود را از زبان سزدا را پشان میدهد ، اما به .
 استادی مولانا شهاب الدین دانشمند و ادیب بزرگ عصر خویش
 با کمال فروتنی اعتراف می کند :

شکر حق را که از خزاین غیب
 ریخت چندان جواهرم در جیب
 که از آن نقد قیمتی به سه سال
 کردم این پنج گنج ما لا مال
 بک یک این پنج نامه تا پایان
 عرضه کردم به چشم دانا بان
 هر کسی را چنان که روی نمود
 در بدو نك گفت و گوی نمود
 زینهمه ناقدان نکته شناس
 هر کسی ز دومی بهم وقیاس
 لیک ، آن کا ندرین خزاین پر
 سهره قلمب دور کرد ز در
 نیست الا که آن جهان علوم
 که شدش هر چه در جهان معلوم
 بسکه در علم راست قدیر است
 راستی هم شهاب و هم قیر است
 راستی ما ن اندرو به صواب
 چون الک راست در میان شهاب
 او شهاب و دل و قش ز اختیار
 نیرین مشا رق الا نوار
 من بدو مرصه کرده تا به خویش
 او ، با صلاح را نده خامه خویش
 د بده هر بیت را رقم به رقم
 رنج بر خود نهاد و نیست هم
 شمع من یا فقه ضیاء از وی
 من من گشته کیمیا از وی !

اکادمیسین داکتر جاوید

نقش افغانیان در تلفیق ، ترکیب فرهنگ التقاطی و مختلط هند

افغانستان امروز با آریایانای باستان نظریه وضع جغرافیایی و طبیعت خاص خود، همواره گذرگاه کاروانهای تجارتی، تجلیگاه اندیشه های ملل مختلف ، نقطه تلاقی فرهنگه ها و ثقافت های گوناگون بوده است .

این کشور که سال با استمداد، خصوصیت و ظرفیت ویژه ای که داشته در این کشاکش ها ، با آن همه مظاهر مدنیت و حضارت را در خود حل و ملوج کرده و با جوهر مایه آن همه تهذیب هارا با آیین و فرهنگ معلی در آمیخته و در طول روزگارها به آن رنگ و آهنگ تازه داده است .

سایه روشن های از افکار و عقائد بودایی ، برهمنی ، مانوی ، زردشتی و نظائر آنها ، آثار و صنادید هخامنشی ، کوشانی ، سکاوی ساسانی ، یونانی ، هندی و امثال آن در هر گوشه و کنار سلطت فاعل و زنده بدهای ماست .

مقارن ظهور اسلام که مسلمانان تبلیغ و نشر دین مبین اسلام را وجه همت خود قرار داده بودند توجه بسوی هند و رخیز و برهمنیم بخش از پیش معطوف گشت . سوازی به آن عماره این فرهنگ قوییم و قدیم با پرداز و اندازی از آداب و شعائر اسلام ، عرفان عمیق و

برحرارت آن از مجرای تنگه هاو سبیرهای افغانستان توسط جهان
کشایان ، تاجران ، مهاجران ، وعارفان وازد هندی کبیر (هندو
باکستان) شد و به مرور شمشه آن به اطراف واکتاف این سامان
بر توافکند . در تمام این ادوار از آغاز تا انجام ، حامل ، سفیر
و مبعوث این پیام و رسالت زبان سحرآفرین فارسی دری بوده است .
زبان شیرین فارسی که هنوز تازه روبه بالنده گی وشگوفایی گذاشته
بود در قلمرو هند از وجاهت ومقام والایی بر خوداری یافت . جامعه
هند این زبان را ، نه بعنوان زبان غلب و فاتح پذیر آمدند بلکه آنرا
بعنوان یگانه زبان بر حلاوت ولطافت ، ساده وآسان استقبال کردند
ودر پی تحصیل و گسترش آن برآمدند . بر اثر توجه وعلاقه مندی باین
زبان ، نخستین بار شهر لاهور ملجا وملاذ شعرا وعلماء گردید . دیری
نگذشت که سخن سرایان نامداری از میان هندیان اعم از مسلمان
وهند وبرخاستند که تا امروز سائمه نا ژنش وبالش فارسی گوهران است
شعر و ادب دری که گرانبار از اندیشه وعواطف والای انسانی
بود با طبع ملایم واعتدال پسند هندی برابر افتاد و در نتیجه آمیزش
با سنن ، ثقافت وتهذیب ملی ومحلی هند غنی تر وبرمایه تر شد . یکی
از عناصر بکه درختناو گسترش این فرهنگ نقش عمده واساسی داشته
فروغ جان سرور وانسان ساز معارف ومعالیم اسلامی است . زبان
دری با الهام ازین سرچشمه زلال ومنبع بر فیض ولایزال خود را برای
بهان هرگونه فکر و ذکر ، تصویر و خیال آماده ساخت و در اندک
زمان بر اثر همت دانشمندان وحماست بسی از شاهان واسرا قدر و
رواق به بزمایافت ودانسته بخش و اشاعه آن وسیع تر شد .

زبان ، ادب و فرهنگ ما که بیاسی از صلح و صفاء ، مهر و وفا ،
برادری وبرابری کمال روحانی و انسان دوستی وبالاخره شناخت
حقیقت ومحبت بخدا داشت ذهن هندیان را به حیات اجتماعی ، فکری
وقیام معنوی معطوف ساخت و اسباب وسو جبات پیوستگی عمیق و

همبستگی درونی دسته هارا ارائه کرد. به عبارت دیگر زبان فارسی چون فریادی بیداری در بدن بیخ بسته هند با اعجاز سیعهای خود روح نودمید و چون شمس بهاری هوای تازه بار سفان آورد مقصود از زبان دری بحث در باره سرگذشت يك زبان نیست معرفی يك فرهنگ و تهذیب متعالی يك مكتب گرانقدر انسان دوستی و حدیث عرفان روح و اشراق دل است.

صوفیان اسلام و عرفای بیدار دل سا که مصلحان و سلفان روحانی بوده اند این زبان را که اغلب زبان ما دری شان بود بهترین و آسانترین کلید و وسیله برای بیان افکار و عقاید، تعالیم و آداب خود تشخیص دادند و آنرا به منظور تربیت سخن و دماغ مردم بکار بستند ای بسا که خود شاعر بودند و از سر ذوق و استعداد طبع آزمایی می کردند. در تمام احوال نقش صوفیان در تر و بیج و تصمیم این زبان به مقصد آموزش و پرورش روحانی، تزکیه نفس و صفای قلب بسیار پرارزش، سهم و هوپا بوده است از اینکه این روشن ضمیران در بین مردم پسر می بردند بزبان عامه سخن می گفتند ساده و روشن می نوشتند در نتیجه ذوق سلیم و سلیقه مستقیم آنان و دیگر سخن سراهای زبان دری پاکیزه تر و لطیف تر شد. افاضات و ارشادات، معارف و حکم مکتوبات و مسفوظات صوفیان بسایر زبان نزاقت و ظرافت، توانمندی و معنویت بیشتر بخشید. چون که ارشان سرشار از سوز عشق در درد و کداز بود بیشتر به دل های نشست و دراز ها و نفوس ائرو نفوذ می کرد باین ترتیب طرز فکر، نحوه اندیشه و سبك اطوار و معاشرت خراسانیان آزاده در ذهن و دماغ هند که خود مجموعه کثر المذاهب بود راه یافت و بپای تصوف اسلامی که چاشنی از قند فارسی داشت با مذاق هندیان سازگار افتاد.

تأثیر اعجاب آمیز زبان دری از لحاظ لغات، مفردات، تعبیرات، سبب الاشغال، نحوه بیان و انواع کلام در تمام زبانهای هند ناملاچ

و شن و مشهود است. رشد و نمود برج باشاء زبان معلی دهلوی و مرتبه تولد
بان شیرین ریخته با اردو، ثمره تماس با نتیجه اثربخشی زبان فارسی و ترکی
با سنکریت با پراکرت است از آنجا که رونق عروج و ارتقای ادب و فرهنگ
اردو از همین سحر و سبب پرفیض صورت گرفته میتوان گفت که پیشرفت و
واندندی زبان اردو و گسترش و ارتقای حق زبان فارسی است مستقما بر یو و یونوط
به کیفیت و مقدار استفاده و پرداخت از زبان فارسی و غورو و محض
در درمای بهکران ادب آنست. خلاصه زبان دری با نداد یکه از لغات
ثل و سکرام انسانی داشته در این برهینه خاص زمانی مدار و مایه بی
برای فرهنگ و تهذیب سراسری هند گردید و با اختلاط با پیش و دانش
هندی در هم پیوستگی ملی و فرهنگی هند، یکدلی و یک جهتی ملل مختلف آن
طرح همزیستی مسالمت آمیز این شبه قاره نقش عظیم داشته است
چنانچه در نتیجه همین اثر پذیری ها و تماس های مستمر و مستدام یک
ترکیب اجتماعی نوینی بوجود آمد.
زبان و ادب فارسی دری در طی پیش از نیمه صد سال نفوذ و سطره خود
در سرزمین هومند از شان و وجاهت، اقبال و مقام خاصی برخوردار بود.
سمبول تهذیب، نشانه تشخیص و اعتبار و مظهر اشرافیت به ساری رفته
است. خواص و عوام به آن یک نوع قدسیت قائل بودند. برای روشنفکران
ان مقبول ترین و محبوب ترین زبان و یگانگی و وسیله تحصیل علم و کمال
و نیل بر منصب و مال بود. امرا و اعیان به داشتن نسخه های مرغوب و
معتبر افتخار می کردند و به نوازش و پرورش همرا و علمای پرداختند.
یکی عامل و عوامل بیوطان ستاره رخشان در افق هند آنست که پس
از تسلط انگلیس دیگر این زبان نرد بانی برای ترقی و تعالی و وسیله
بی برای ثروت اندوزی، اسرار معاش و شرط ورود به خدمات دولتی
نبوده است. تنها کسانی که به امر تحقیق در تاریخ و فرهنگ هند اشتغال
دارند خود را نیازمند تحصیل این زبان میدانند. حقا که مطالعه و
پرسی اسناد، آثار و مآخذ فارسی برای درک و شناخت اصالت و با-
هیت زنده گانی جامعه و گذشته هند امر عمده و اساسی است.

تأثیر متقابل نشاند و سروده های کهن و بدایی، هندی و سنسکرت
دب وسیع و پر بار آنها اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی اساطیر،
ستائنها و الهانه های آنان خواه مستقیم و یا توسط ترجمه ها به قوت و
ی زبان دری افزود. هندیان با نحوه تفکر ژرف، آرام اندیشی
متمم دادی خاصی که داشتند به این زبان آب و تابی دادند که یکی
جلایات آن ظهور سبک معروف هندی است که برای سه قرن بر ادب
ی سایه افکنده بود. این دیستان با طرز و اسلوب خاص خود از
ل تلازم معنوی الفاظ و جواز بکاربرد کلمات، تعبیرات و اصطلاحات
با اقتاده و عاسیانه موج دقیقه یابی، نکته پردازی، خیال بازی
شکافی، بازیچه اندیشی، تازمجویی، تازک سخنی و مضمون
یخی را با وج رساند و تار و پود آن در نسج ادب مادوید، شاه فرد-
بیت الغزل های این شیوه که در سوارد مقتضی ایراد میشده قهرآ
زیت و تهذیب افراد و میزان تأثیر جوش و جذب کلام گوینده
پسند و اثر شکفت و ستایش انگیز دارد.

قول و غزل فارسی علاوه بر محافل بزم و دربار در خانقاه و مجال-
ساع طریقت چشتیه که مشرب مسلط و مستند اول روز بود با موسیقی
آهنگ، ترانه و تصنیف آن با ساز و آواز مطربان و رامشگران هم
آه گشت. شغرا که خود اهل ذوق و شور بودند موسیقی با نلام
به خاص داشتند و حتی کسانی چون امیر خسرو صاحب نظر و تألیف
نویسنده بوده است چنانچه اهداعاتی مانند قوالی و اختراع سه تار
نیز نقل میکنند. امیر خسرو با سرودن نغمه ها خواسته تا پیوند
یخی پرشته مؤدت هندو و خراسان بدهد و باب تازه ای برای علاقه
ان بگشاید.

نجا که در گاه صوفیان بر روی هر صنف و نشر گشاده بود موسیقی
مانی با موسیقی محلی هند و ساز و همخوان گشت و از آمیزش این
نه در واقع دو نوع از یک اصل بوده اند موسیقی هند و نق

تازه و نوین یافت. آلات و سازهای جدید، نقشه‌ها و برودهای بدیع
 بظهور آمد و کتا بهای درین زمینه ها نگاشته شد.

رقص برج‌لال و تجمل‌هندی با تنوع و طنازی که داشته همواره
 هویت و اصالت خود را حفظ کرده است. این رقص اغلب در مسابقات
 با موسیقی توأم بوده با حرکات، کمرشده، ناز، اشارات و کتا با ت
 خاص خودشود قانق و ظرائفی را با مهارت و هنرمندی به آن می‌کنند
 که اعجاب انگیز است. چرخش نرم و سلاطین اندامها، چم و خم بدنهای
 نقش آفرینان این هنر از گویی نمایش نامه ای را ترسیم می‌کنند
 پیونده را با حرکات، ضربات و سرعت باهامی سازد. آهنگها و پا-
 یگویی‌های که از فراسرژها با این عنصر در آمیخته قابل تعقیب است.
 در قسمت بنا و ساختمان باید گفت که سلاطین غور و سما لیک
 آنان نخستین کسانی بودند که هنر معماری و حجاری خراسا نزمون
 را بهند معرفی کردند. طرح، نقشه، گچ بری‌ها، کتوبه نویسی و
 اسامی‌های قطب منار و نقش و نگارهای دافریب آن که هم‌طرزو
 هم‌ساز و منارجام است ره آورد همین تمدن‌ها و ار تباطهاست.

آرامگاه انبش از لحاظ گنبد سازی، مقرنس کاری و گلدسته
 بندی زاده و یادگار همین اختلاط و استزاج دو فرهنگ، کهن و ریشه
 دار است. درواز و علابی که خود انگیز و آسوز ای از هنر ایر-
 انزمین و هند دارد از لحاظ نفاست عمرا نی و عنوان کمال نمونه و
 مثل اعلادر دوره‌های بعد سورد پیروی و تقلید قرار گرفته است
 در عهد آل بابرین معماری باربزه کاروها و ظرافت‌های هنر هندی
 آموزش بیشتر یافت و با نقوشی از گل نیلوفر، صاب شکسته، چرخه
 زندگی و لانه عنکبوت ترکیب بدیمی بر جود آورد. شاهان این
 سلسله که اغلب ذوق لطیف و سلیقه نفیس داشتند بر ژیب و زیانت
 این عروس انزودند و با این‌سهار تما، سفاهیم و معنویت تازه به‌آن
 بخشیدند. در دوره زرین این حکمرانان در تمام ابواب هنر و صنعت

بشمول نقاشی، سیناتور، رنک آمیزی، چهره پردازی، خاتم کاری
خود نویسی، تذهیب، ترصیع جلد سازی، پوشش های چشمگیری
بنظر میرسد. بناها و کاخهای آراسته و پیراسته این دودمان در میان
باغهای مزین و منظم، باخیا بناها، جویها، فواره ها و سنگ فرش های
متناسب و تناظر آن جلوه دلکش و نازنین دارد. درین زمان تزییناتی
از قبیل نقش گل و پرگ، ششک، کاریهای دقیق و ظریف بر روی چوب
و عاج، منبت کاری و جواهر سازی رواج و اقبال بیشتر یافت. فن
سنگ تراشی، بیکر سازی، نگاره پردازی، نقش خطوط و نقوش بر
الواح و پارچه های مرمرین، کاشی سازی، نشاندن دیگر همین
تعلقات ثقافتی و روابط باهمی است. اثر و نفوذ طرحهای نساجی،
زری دوزی و بالاخره قالیبافی خراسان درین سرزمین مشهود
است. ادب دوستی، شاعرانوازی و هنرپردازی سلاطین و امرا، افغانی،
تهموری، نوابان و راجه های هندی و دربارهای پراپشت و شکوه
شان از یکطرف، بهم حمله چنگیز خواریز و هراس از ترکتازی
تیموری سراز طرف دیگر و همچنین کساد بازار آن از ایران سبب
شد تا عده ای از دانشمندان، هنروران و صنعتگران از خراسان،
عراق و ماوراءالنهر به مرز و بوم پر نعمت و ثروت یا عبارت دیگر
به دارالامان هند بصورت متداوم و مستمر رو آورند و مشعل این
نهضت و تعالی را فروزانتر سازند. خلاصه یکی از عناصر یکدعای
تمام ارزشها و وجوه و ابعاد مختلف و مشترک مدنیتهای بشمول
تمدن فنی و صنعتی بوده در ایجاد و تکوین ثقافت مختلط هند که
ترکیب آمیخته ای از چنان رویدادها و پدیده هاست نقش ارزنده
و پرارنده داشته زبان، ادب و فرهنگ فارسی دری است که باید
آنها به نظر قدردان و تکریم، سهام و ستایش نگریست و از آن حساسیت و
بصاحتی قیاسه نمود.

حسنت با اتفاق صلاح جهان گرفت آری با اتفاق جهان میتوان گرفت

ده فرهنگ

حمید الله صید

به اتریش نهاد کشورهای عضو در کنفرانس جهانی، پالیسی های فرهنگی در سال ۱۹۸۲ در شهر مکزیکو به اسامس مصوب و اعلامیه اساسیه عمومی ملل متحد بتاريخ، ۸ دسامبر ۱۸۸۶، تصویب شد که دهه جهانی انکشاف فرهنگی از سال ۱۹۸۸ رسماً آغاز و تا سال ۱۹۹۷ قبل از هزار سوم میلادی انجام پذیرد.

چهل سال بعد از اعلامیه جهانی حقوق بشر و به وجود آمدن سازمان ملل متحد خصوصاً سازمان فرهنگی علمی و تربیتی (یونسکو)، جامعه بین المللی در تکاپوی اهداف و تمایلات تازه برآمده است که این اهداف و تمایلات با سرعت رشد مداوم اخیراً در راس مسایلی قرار گرفته نه در استراتژی انکشاف فرهنگ دنبال میشوند.

در نتیجه دودهم انکشافی ملل متحد و پیشرفت های تاز در این زمینه محدودیت ها و خلاهای طرز تفکر پیرامون انکشاف که بر مبنای نظریات اصل تقدم کمیت و افزایش مواد استوار بود آشکار گردید. بعد از سال های ۱۹۷۰ نظریات خلاق و انتقاد یسی تازه یی برد به گاه فوق وارد آمد که این نظریات در کنفرانس بین المللی پالیسی های فرهنگی در شهر مکزیکو وسیعاً انعکاس یافت در این کنفرانس بعد از تبادل نظریات و بررسی همه جانبه موضوع، چنین فیصله بعمل آمد:

فرهنگ به بخش اساسی زنده گی هر فرد و جامعه بوده و آرزوی تیل به انکشاف در نزد هر انسانی که دارای زمینه های فرهنگی سیجا شد تمرکز یافته است. بناء آرزو های با این خصوصیات عالی، تحقق

امدهای معین و فعالیت های همگانی را به مقیاس ملی و بین-المللی ایجاب مینماید.

امروز سرعت اینگونه رشد اقتصاد، ماینس و تکنولوژی مسایل به وسع دگرری رادربراپرشیت تبارز داده است که بارزتر از آنها، درک مشکلا قیست که جهان معاصر و بشریت با آنها اجدهاست از قبیل عدم موجودیت توازن بین کشورهای صنعتی و کشور بیرویه انکشاف، خطرات تازه تبعیض نژادی، تخریب محیط زیست، ایش نا برابری ها، معیاری شدن سبک زنده گی، تخریب و زوال بت عدّه از فرهنگ ها و غیره. همچنان نظریات و خواسته های زمینی پیرامون رفاهیت، پیشرفت و خوشبختی عمومی که آنها سورت تصادفی به اساس پلان های قیلا تنظیم شده و یا نمونه های اری زمینه های شان بوجود آمده نمیتواند بروز نموده است. در خصوص تجارب زنده گی و انمود ساخته که هیچ پروژه انکشافی مد رعرصه های فوق نمیتواند از مشخصات اساسی محیطی، زمینه فرهنگی، نیازمندی ها، علایق و ارزشهای مردمی که پروژه های روحه به آنها تعلق میگردد جدا بماند.

روی این اصل است که اندیشه انکشاف عمیقاً بر علایق زنده گی و تنگی استوار میشود و بدون آنها م و تردید ملاحظه میشود که ده گی فرهنگی جامعه از طریق و نحوه زیست، راه های آموزش و خود رزی، نمونه های سلوک، سیستم ارزش ها و عقاید انسانی مایه بگیرد. در جای که انکشاف دوام دارد بالاترید تاثیرات و مظاهر اصر فرهنگ در آن جلوه مینماید.

اگر زمینه های مختلف، هر پروژه انکشافی ای که نمایان میشود به مورد بحث و بررسی قرار گیرد دیده میشود که کاستی های محیط طبیعی و فرهنگی جامعه مربوطه در تصور آن نقش مهمی داشته است. در این بیان مبعقا ریشه های اساسی استراتژی پیشنهاد شده

از طرف شرکت کننده کان کنفرانس مکسیکو در خصوص دهه جهانی برای انکشاف فرهنگی نهفته است. به این اساس اندیشه آن اقدامات که به سر رشد و انکشاف فرهنگی ارتقا یابد، در میان دول و حکومت در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین المللی قویا تبارز یافت.

در واقع از اواسط سالهای ۱۹۶۰ بدینسو بسیاری از کشورهای عضو یونسکو تصمیم گرفتند تا منسبیت وظیفه دولتی بخش فرهنگی را در کشورهاشان بشکل وزارت‌هایاد بهار تمت های فرهنگی بنیانگذاری نمایند. اما این انکشاف به هیچ وجه صرفاً سهم فرهنگی را در پالسی پروژه های انکشافی تضمین نمیتوانده بنا در بهاری از نقاط جهان تعدادی از انجمن ها، سازسان های دولتی و شهرداری، محققان و سایر دست اندرکاران این عرصه بر به فرهنگ انکشاف تا به بیش تر به عمل میاورند و یونسکو با عرصه کار فرهنگی - اش در سرا کز این سازمان ها وساحت قرار میگیرد.

یونسکو با طرح اسناد موافق برای همگانی، کسب تجارب از دهه های انکشافی گذشته و جمع بندی نظریات اعضای شرکت کننده در کنفرانس های پالسی های فرهنگی، نقش فرهنگی را در اسر انکشاف برجسته ساخته و با لاثر تصویر و اعلام دهه جهانی انکشاف فرهنگی، اهداف و رهنمودهای کارهای عملی را برای همه آنها ای که در تمام سطوح بخش های فرهنگی بشمول عرصه های کار های سازمان یافته یا غیر سازمان یافته قرار دارند و یا ساده گی هایی را برای انجام فعالیت های دهه اتخاذ کرده اند یا ترکیب نموده و بودجه خاصی را به منظور تحقق برنامه ها و پروژه های پیشبینی شده شان تدارک دیده است.

از اسناد یونسکو در این زمینه بر میاید که اهداف اساسی دهه انکشاف فرهنگی بصورت عمومی عبارت است از:

اول - تاکید وسیع بر ایجاد فرهنگی در عملیات انکشاف، تحرک خلافت ماهران و زنده گی فرهنگی در مجموع.

دوم - انکاس مسوولیت مشترک چهار نی که مشغله قرن ۲۱ را تشکیل خواهد داد.

بخطرات اینکه اهداف فوق جنبه عملی پیدا کند و تطبیق گردد (یونسکو) به اثر تقاضای بیست و سومین کنفرانس عمومی یک ساله مشورهایی را با کشور های عضو موسسات بین المللی دولتی در میان گذاشت که در نتیجه این مشوره ها برنامه کار برای دهه ترتیب گردید. این برنامه هم جدی است و هم انعطاف پذیر هم میتواند در عملی شدن پروژه ها کمک کند و هم اهداف تازه را مطرح سازد برنامه دهه همچنان یک دستور العمل است جهت تحرک فعالیت های دوامدار، بارور و سود مندی که بر چهار موضوع مهم ذیل بصورت عام تمرکز یافته است :

الف - آگاهی بر بعد فرهنگ در پروسه انکشاف.

ب - اثبوت و برجسته ساختن مشخصات فرهنگی.

ج - توسعه سهم گیری در زنده گی فرهنگی.

د - انکشاف همکاری های فرهنگی بین المللی.

همچنان برنامه کار دهه بر آزادی عمل همه اعضای هر کت کنند و تاکید میورزد و به هیچ صورت چیز شخصی را برای کشور های عضو پیشنهاد نمیکند و اعضای اشتراك کننده میتوانند این دهه فعالیت های غیر محدودی را طرح و عملی نمایند.

یونسکو به منظور انجام برنامه های دهه از لحاظ منابع مالی انواع فعالیت های ذیل را پیشینی مینماید.

- فعالیت های شامل برنامه دو ساله یونسکو کادر کنفرانس عمومی به تصویب رسیده و مشترکاً از جانب کشورهای عضو پذیرفته شده از طریق ریگولر و گرام تمویل میشوند.

- فعالیت های که هم از جانب یک کشور عضو و یا یک دسته از کشورهای عضو، نمایندگی های سازمان ملل متحد و یا سازمان های دولتی که با کمک مالی یونسکو پراست می افتند در بعضی حالات بصورت مشترک تمویل میشوند .

- فعالیت های که از جانب خود کشورهای عضو بصورت جداگانه یا مشترک اما بدون کمک مالی یونسکو پراست می افتند .

در زمینه های مالی به علاوه مساعدت های سازمان های بین المللی کشورهای عضو نیز باید فوئدهای ملی را که از اشتراك، حمایت و تضمین مردم برخوردار باشد بنیادگذاری نموده و منابع مختلفی را با متود های خاصی سراغ نمایند .

جهت عملی شدن پروژه های شامسل دهه، سعی همه جانبه و هدفمند به خرج داده شود تا به اثرتحقق آن به سوالاتی که بشریت در امر انكشاف با آن مواجه است پاسخ گفته شود از قبیل: برنامه ریزی در زمینه تاکید بر بعد فرهنگ در مرکز عملیه انكشاف و در نظر داشت ساینس و تکنولوژی بهیچ یک فکتور انكشاف و فرهنگ تعریف و ارج گذاری به هویت فرهنگی، حفاظت دارایی های فرهنگی، منعمات و عملیه بازسازی، انكشاف و توسعه سهم گیری در زنده گی فرهنگی، توضیح بیشتر اشکال بیان هنری، مناسبات فرهنگی بخاطر اشکال تازه همبستگی و غیره .

سوالیت دهه، قبل از همه وابسته است به مکلفیت های دول عضو و آنهای که ابتکاراتی را در زمینه های مختلف برنامه این دهه پراست میدارند و همچنین اشخاص معین فعالیت های دهه انكشاف فرهنگی به مثابه یک فکتور تحول، نه تنها صرفاً با چها راصل رتد کره بلکه با است با انواع فعالیت های پیشنهاد شده در اسناد یونسکو هماهنگه گردد . مثال های زیادی از فعالیت های ممکنه در این

خصوص نيز در اسناد ورهناي كارهاي عملي براي دهه كه از طرف يونسكو ترتيب شده توخ گريده است. انواع فعاليت هايي كه ميتوانند پايخوامته ها واهداف دهه هماهنگ گيرد متنوع بوده شامل پروژه هاي عملياتي، تربيو، معلوماتي، تحقيقاتي وغيره كه معدوديت ندارند، ميگردد.

طرح و اجراي فعاليت ها و پروژه ها در اين دهه از مرحله جمع بندي نظريات، مطالعات و جمع آوري نتايج، شوره ها با بهره برداران پروژه ها مردم ذيعلاقه، نمايندگان انجمن ها و چنيش ها آغاز ميگردد و كميتي هاي ملي ميتوانند با يكار انداختن اسكانات مالي به سطح ملي، منطقه اي و بين المللي، جابه كك هاي سازمان ملل متحد، استفاده از وسايل وقواي بشري، ساهران و همچنان از طريق هماهنگ گ ساختن عرصه هاي فرهنگي كه با تعليم و تربيه، كسوكيشن، ساينس و تكنولوژي ارتباط ميابند فعاليت هاي دهه را سازماندهي نمايند.

در اين صورت به كميتي هاي ملي لازم ميافتد تا فعاليت ها و پيشرفت هاي پروژه هاي كشورها، سازمان ها و ساير مراجع ذيعلاقه را از طريق وسايل اطلاعات جمعي، مواد سمعي و بصري، پوسترها، تكت هاي پستي وغيره به آگاهي ديگران رسانند و همواره به اثر تماس ها و تبادل نظريات با سكرترت دهه كه وابسته به يونسكو، پياشدد رحل پرويلم هاي خويش تساعي بخرج دهند.

سكرترت دايمي بحيث يك كانون مركزي دهه در يونسكو به منظور تامين انسجام فعاليت ها و تدارك برنامه ها و ايجاد تعرك جهت تعتي آنها، مساعي همه جانبه مبدول داشته و علاو تا از طريق مختلف براي كشورهاي عضوا سازمان ملل متحد و ديگر سازمان هاي ملي و بين المللي دولتي همكاري هاي لازم و مشمري را انجام ميدهد.

با در نظر داشت اهداف و استراتژی ترویج دهه انکشاف فرهنگی امکانات مالی و مشوره های متودیک که در رهنمود کارهای عملی از جانب یونسکو توضیح شده از تمام موسسات، سازمان های دولتی و غیر دولتی کشورهاییکه مشاغل فرهنگی و تربیتی دارند و همچنین از تمام دانشمندان، فرهنگیان، هنرمندان و دست اندرکاران عرصه فرهنگ در مجموع، توقع برانست تا با استفاده از این فرصت در طرح و تعقیب پروژه های انکشاف فرهنگی و سهم گیری در فعالیت های این دهه دست به کار شوند.

این سهم گیری با است با ابتکار و تازگی و بروقی رهنمود های یونسکو در خصوص طرح پروژه ها پیشنهادی، هرچه زودتر از طریق کمیته ملی، سازماندهی گردد. زیرا سهم گیری فعال کشورها، به حیث يك عضو و قاعده به پرنسپ ها و خواسته های یونسکو در برنامه فعالیت های این دهه، بنا بر شناختی وسیع فرهنگی مانده تنها از لحاظ انکشاف فرهنگی و حفظ میراث های گران قیمت مادی و معنوی فرهنگ باستانی کشورها، بلکه در شرایط کنونی انکشاف اقتصادی تکنیکی و تربیتی بر طبق استراتژی دهه، در همه عرصه ها دست آورد های عظیم و برتری را به سطح ملی و بین المللی پیار خواهد آورد.

د بیداریاد

عبداللہ بختانی

«اخلاص» د ننگرهار د لوړو و غرو نو ښه ویده ده .
«بیدار» او «ملنگ جان» ښه آهنگونه خوښوی (۱)

* * *

«بیدار» ښه ویده قام شی په نغمو د بېلا نو
پاڼه د چهرمار کښی شاعران مونږه لرو (۲)
پاس په ۱۳۳۰ هـ ش کال کښی ویل شوی بیتونه دی .
د بیدار صاحب سره زما پېژندگلوی د پینا صاحب په ذریعه
د نن نه پوره غلو رڼت کال د دغه شوی ده هروخت په سره
کښینا ستلو . د پشته سندرې نه په موخو د دواخیست شوی نه په سو ویل
او شاعری په مو کولی .

وروستی لس کلونه د فراق او هجران لسیزه وه . زه به نابل
کښی ایسار شوم بیدار صاحب پیچورته ولاړ او هملته پاته شو . .
ما ، مرحوم سید طا هر پینا ، گران پر کت الله کمین او پناغلی نصرالله -
حافظ په سره کښینا ستلو او د بیدار د دوستی او آشنا یی ، هنراو
شاعری کیسې په مو کولی او اندوس په مو کاوه چه کشکی هغه کابل
ته راغلی وایی چه مونږی خدمت کړی وای .

پروېز کال محترم غلام رحمان جرار له ننگر هاره کابل ته
راغی . د دغسی خبرو په ترڅ کښی هغه د «ننگر هار» تر عنوان لاندی
نمونه یوه - پوښه را واوروله . دی بیت ته ور سید :

زما گیلې قیصی دی وشی چه . یی مخامخ نه وی .

په مونږ کښی څو که دی حال احوال چی د بیدار : اخلی ؟

زه ورته ژره هونى شوم . دايت مى ترى راقلل كړ . درى
پيتونه سى ورهسى وليكل . بيا وروسته نورو ننگرهارى پخوا شاعرانو
په اغلو حافظ ، كمين او قتيل هم ورهسى نور پيتونه وليكل او يوه
رنگينه پاڼه ترى جوړه شوه .

غو ورغى د سغه ، د ۱۳۶۷ د جدى په ۲ مه ، په اغلى حافظ
په ژغورنى لهجه راټو وېل چه په همدى ورغو كى بيدار صاحب
په پېښور كښى وفات او هاته پېغ شو . «انا لله وانا اليه راجعون»

* * *

اوس نو ، د بيدار استاد د ادبى هدرى او تعليمى خدمتونو په
نمايشنه ژسونيز وظيفه ده چه يو محل پيا د قام او اولس په وړاندى ددى
خوږ ژبى شاعر ياد تازه كړو .

بيدار صاحب خو وفات شو ، مگر خلك او اولس دى ژوندى وى او فو
سونود او لسى او سلى شاعرانو ياد ، نو "م او انارقل ژوندى باقه كېرى
په همدى هيله بيدار ياد او دهغه د ژوندانه هنر ، فعاليت او خلايت په
باره كى څه ووايو :

په اغلى سيد محمد سلام بيدار د سيد محمد ا كيرزوى د ننگرهار د چپر -
هارد ميرانو د پاندى او سيدونكى وده ده . معلوما قوله سغه په ۱۳۳۲ هـ ش
كال په خپله يوه ليكنه كى دى څلويښت كلن جو دلى و . (۳) هغه ليكنه بيا
استاد عبدالروف پيتوا هماغه او سنى ليكوال كى راا خيستى ده . (۴)
مرحوم سيد محمد طاهر پينا په ۱۳۶۲ هـ ش كال ليكلى دى چه بيدار
صاحب اتميا كاله پخوا پدلى دى (۵) ماته اوس د نورو قراينو او
معلوما قوله سغه د پينا صاحب صاحب نسبتاسم چكاوى او په دى توگه
وېلى شو چه بيدار صاحب ده ۸ عمر وفات شو

سيد محمد سلام دخپلى سيمى دهغه وخت د مشهور د وښى عالم او -
د فارسى ادب اتود ناظم (معلم) سولانار كازالدين او پخينو نورو استاد -
الوتنه د قهقري صريف او نصر د فارسى ادب اتود اوليك لوست ږده

کړه کړې ده په پخواني طب کښي يې هم ضروري معلومات ترلاسه کړي دي. کله چه يې له ماسره آشنا يې وشوه پيانودهغه د علاقې او غوښتنې له مخه ما الفاروق (۶) سيره اليثني (۷) د اسلام او د افغانستان د تاريخ او د پښتو ادبياتو نور کتابونه ور کړل او هغه يې په شوق مطالعه کول. تردې وروسته يې له جرېدو، مجلوونو و کتابونو مطالعه جاري ساتله.

پيدار صاحب د سيرانو د ستانه کورنۍ يود روڼدېا اعتباره غړي د زسکي اوجايدا د خاوند د چارهار هوسعز او په پنځو تنو کښي يادسړي و دخپلو زسکو وارسۍ يې کوله پخپله د پره کسۍ ناست او د گلو نسو خدمت به يې کاوه پخوان طبيعته، سيمه پال گل دوسته کلهال شاعر و. گل بازن او گلپاران يې خوښ وو. په هر پسرلي کښه به يې نوي گلونه بوټول او په ديسره کسۍ يې هروخت گلونو څښل او پليلو نغمې اورولې.

د پيدار صاحب د پخواني په دوره ددوي په سيمه کښې ښوونځي نه و. چيرته به د ديني علومو چهرته به د نظم (فارسي دتونو وليک اوست وچيرته به ددو او مدرسي وي. د نظم استاد به (ناظم) بلل کيده. پيدار صاحب به د پير کلاونه په خپله د پره او حجره کښي دخپل کلي او شاوخوا کليو شاگردانو او د نوروسيمو طالبانو ته، د خدي يې په جات (۸) پرته له حق الزحمې د نظم او فقهې او سواد درسونه ويل. ځاغلي پيدار له ملي موسيقۍ سره علاقه درلودله. د پښتو موسيقي د آهنگونو په سور او تال څه پوهيده. د پير څه رها ب يې غږ او و. د موسيقي او سندرو په برخه کښي يې هم شاگردان روزل. هغو به دده شعرونه يادول اړه معافلو کښي به يې اورول. دې اولسي شاهرد پښتو په اولسي آهنگونو او لورمونو: رباعي گانو (مقامونو)، غزلو چهار بيتو، داستانونو، لوبو او پگتو په زرگونو پارچو شعرونه

وېلي او سندرغاړو ته سپارلي دي. دی سندر وسره دختيځو ولاياتو: ښارهار، لغمان او کونړونو، همدارنگه د پاجور، سوندواو تيرا دسيمو د ښاديو محفلونه قاوده شوي او اوازې تر پېښور او مردانه پوري رسيدلي دي. يعني دغه سندرې دکا بل راډيو په سټديو گانو کښي هم ثبت او وخت په وخت خپرې شوي دي. ښاغلي بيدار په خپلو شعرونو کښي د پښتو د شفا هي سندرو عنعنې ساتلي، پراخه او بډايه کړې ده. له پخوانو اوسوجود وشکلو نونه يي هم استفاده کړې ده او پخپله يي هم پکښي ابتکارات کړي دي. د همدغو ايجاداتو له امله، په دغه وخت کښي دده شهرت دده تر همصرو اولسي شاعرانو ملنگه جان، زرجان پناه او نورو کم نه و.

نوموړي د ۱۳۱۰ هـ ش کال په شاوخوا په شعرونو پيل کړي دي. لومړنيو شعرونو يي عشقي او کله اخلاقي محتوا لرله. په هغو وختونو کښي به يي د شعرونو په کسر کښي، خپل نوم (محمد سلام) پاتې (سلام) ياداوه. په ۱۳۲۰ هـ ش کال د وېش زلزلې او حزب جوړشو. دی پکښي شامل نه و مگر د دې نهضت تر اړي نائورلاندې نو سړي محمد سلام، چه په (سلام جان پاچا) يي هم شهرت درلود، په ملي او وطني موضوعاتو د پو ترانو په ويلو پيل وکړ. د بيداري نهغې يي غزولي اود (بيدار) تخلص يي هم بخانه غوره کړ. ده په همدغو وختونو کښي، سربيره برسندر غاړو، خپل ملي، اجتماعي او انتقادي شپړونه، اتحاد مشرقي ته هم استول. د پښتو او بلوڅو د داعيې برخه کښي يي ترانې جوړي کړې. د علم او معارف د تشويق په باره کښي يي چهاريته شهوري دي د ښارهار د طبيعت او د هيواد د ملي وياړ نوډه ستاينوي سندرې وويلي. دودونو په دودونو او بې لگېتونو باندې يي انتقادي طنزي چهاريته ډيره مشهوره شوه او د هغې د سر کړي دستل په شان د هرچا په خوله کښي ولوېدله چه:

واده والا مجبور دی

د ټنگرهار په چهار بېټه يې د ټنگرهار (ټنگرهار ، لغمان ، کونړ)
پکلی سيمې او د رانه خلک ستايلی دی. دا سندر د هر ټنگر هاري د زړه
د خوښی سندر ده چه د سپن بادام په اواز غو غولمه د خټيو ولا
پا توبه د پرو او حجرو کښی او رول شوی او په کابل راډيو کښی ثبت
شوی ده داسی پيلیږی :

ای پکلی ټنگر هار .

را پاته - يې لر پلاره

و رو ورو د ټنگرهار له پوو پښ زلسو شاعرانو لیکوالو سره
یې روابط زیات شوو. د پره او حجره یی سر پوره پر نورود پوهانو
استادا رشاعرانو لکه : استاد قیام الدین خادم، پوهاند صدیق الله
رښتن، داود شاه لیوال، غلام حبیب توفان ، گلشاه ساهي ، ظهور الله
همدرد عبدالله روفی قتیل نصیر الله حافظ، پرکت الله کمین ، غلام رحمان
جرار ستا سوخدر ، ټنگر بختانی او نورو ددی غای شو .

د بیدار اصحاب عادت وجه خپل شعرونه ولیکي او ویی ساتي .
۱۳۵۵ هـ ش کال په ژمی کښی د گروال تانهدار خان (۹)
درخصتی په توگه غوړلې ټنگرهار ته ولاړ . چه بیرته راغی ماته یی
وویل : بیدار استاد ناروغه و . په سرگه او ژوند اچا ر (.) نشته . ژه
په هره ورځ ورتلم او د سهار نه تر پامه پوری په سی دهغه شعرونه
پا شو پس لول . لته لس کتابچي می د کی کړی او نور پاته شو .
د بیدار صاحب زامن پناغلی سید محمد اسلم او پناغلی سید محمد
صادق خو باسواده کسان دی . دخپل پلار د شعرونو په ارزښت پوهیږی
پوښه چه خطی نسخی ، کتابونه او کتابچي یی په غای پاته وي ،
تلف شوی نه وی او نه شی .

ما وادریدل چه د بیدار د شعرونو یوه مجموعه په پېښور کښی
چاپ شوی ده . که داسی وی مرحبا لاری ته گورو چه د هغی ده

لیدلو او کتلو موسترگی رو پنانی شی . دهیواد د دب او فولکلور
 دراتولولو ، پلانونو او غورنود موسسو داووظیفه ده . چه دسیدمحمد
 سلام پیدار په شان اولسی شاعرانو آثار را تولول ، خوندي او چاپ
 کړی . دغه آثار دنوموړی له کورنی ، د مطبوعاتو له پانو ، د سندرو
 خاړوله ، حافظو او درادپوله ارفیف نه لاس ته را تللی او را تولیدی
 شی . نوم لخواڼ به وی چه دتی و نغاړی اوور پی و گرځی او کوم
 شعر یا موسسه به وی چه داسی غه پرونکی پلانو نکي لخوا نان به شاو
 تپوی او وی هغوی ؟- ددی ډول سند رېز و شعر ونو و پات ارزښت
 به دی لږی دی چه به دی لږی سر بیر ه پرستوا او ژبني ذخیرې ،
 ژمور دملی سندرو د راز راز آهنگونو ، وژنونو ، شکلونو ، او غور
 مونو ستره پانگه پرته ده چه باید تر لاسه شی او دپی پروا پی له
 خاورو سره خاوری ، د نا پوهی د اوړا پری د کپړاو هوا یا هوا او هوس
 به هوا لږی پر پاده او دپی یا کی به سیند کښی لاهونه شی .

دلیکنی به دی پر څه کښی ضروری ایسی چه ووايم : د پاندي
 مهران ستانه روحاني کورنی پوری اړه لری چه لمانځونه دا خوند
 موسی صاحب پتی کوتی اولاده گڼی . د پید اړ صاحب به دی هزیزانو
 کښی در انسه سپین هسری ، تکړه لخوا نان او مستعد کسان واور ،
 شته او وی به . خدای دی پی لری . مگر پید اړ صاحب
 ته تر ټولو عزیز ، دوست او زړه ته ټو دی همزولی ،
 هماغای ، همکار ، همدم ، همدم او هم قلم شخصي ، پناخلی
 سید محمد طاهر پوناو . د دواړه اولسی شاعران ، د موسیقۍ په راگ
 اوقال پوه کسان ، دکور ، دیری ، حجری اوجومات ، اولسی اوصحرا
 ملگری دتره زامن وو چه یوازی یوازی دپولی او پتی ، پول او افغانی
 اودرم اودینار به حساب ددواړو ترمنځ دژمکی او اسمان فرق و او پس
 نور ددوی تعلقات دومره سره نژدی و چه دپی مورخان او تذکره
 لیکونکی حق لری چه به دواړو پاندي یو لای و غزیری . د کار په

زه هم و کسرم او په دې ترڅ کې د پینا صاحب د پوی لیکنې مخنی
داستی برخې وړاندې کړم چه له هغو غنچه د دواړو شاعرانو ژدی
روا بطهم غر گنډیږي او د دواړو له مخې پېژندنې سره مرسته هم کوي.
بناغلی پینا د ۱۳۶۲ هـ ش کال د جوزا په ۲۶ مه نیټه د بیدار صاحب
په یاد په خپل پوځياداشت کې لیکلی دی:

« محترم بیدار زما د تره زوی او مانه نهه لس کاله

مشر دی »

بیدار ما سره په یوه مدرسه کې تحصیل کاوه او د پو استاد مرحوم
ملار کا زل دین مخی سو درس اخستلو . پیاوړا او د بیدار په منځ کې
داسې دوستی او رفاقت وچه شوه ورځ په سره یوځای و او هر طرف په
چه تلو بودل نه نه پیلیدلو . بیدار زمونږ د هالن مشر په انسان
او میلمه بال آشنا پرور انسان دی زه کابل ته راغلم .
ژدی غلور کاله وشول چه بیا د بیدار په دین مشرف شوی نه يم .
د جوزا په ۲۲ مه نیټه محترم نصرالله حافظ د بیدار یوه پارچه شعر
واکه راوړه چه پاید هغه د موسیقي په غږو کې ثبت شې (۱۱) (چه
پارچه یې په خپل قلم لیکلې وه ما حافظ صاحب ته وویل چه دا خو
د بیدار په قلم لیکل شوی ده . زه پدې دېو کار یې یاد کار د پاره
پسه خپل کتاب کې وساتم (۱۲) لکه مسرگه اوسرگسي
راپسې دی . نه شم ویلی چه زه به بیا هم په ژوندانه کې خپل پلاونی
قاتوبی ورشم او بیدار په ژوندی وگورم او که نه ؟ - مگردلوی
خدای په دې امر چه « و لا تقفلوا من رحمه الله » (۱۳) کلکه عقیده
او ایمان لرم . ناسیده نه يم . ولسی خبره داده چه په عمره
اعتبار دی ؟ موافق چه نن سبا زمونږ ترمنځه هر ټی دی ددی
خبری تضمین نه شم کولی چه به په ژوندانه کې بیا د چهره ربه
چنتی هوا او خوړو ساحول کې د ژوند ښې ورځې سبا او پېلگا کړم او بیا نه
د پلارنې د پری اوباخ په خوړو خواړو هادر و خوړوم او پری ویدم

شم . یابه دپسرلی په شهو ورځو کې د خپل کور کلی په گلالي منطقه کې قدم ووهم . یابه په لوړو چنارونو د تورو پلپلو او اوزونه واورم . یابه د پاندي د چټو خوږی او بده وځم . یابه پرچو د غونډی په سر کېښم . یابه د پسرلی په شهو ورځو کې د خپلو چمليو او ژو کندک د غوړلو د پاره درب لاسی ناشکی ته بوژم . یابه د جدي او د لوی په میا شتو کې د ماخ ته د لو کا ټو د گلو نو فوښو ای ری راسی . یابه د تورو کندهار پو انگو رو و ټکی را و ښکوم او یابه د پاندي د کلی په منځ کې په خپله سغه کې د نا کو په ونو کې نا کوته کڅوړی واچوم او په بی سغه او آزاد زړه په ویده شم . په هر صورت د پلپلو وړ یاد کارونه ډیر دی چه نن سبا زما په زړه لکه د لاله د گل داغونه دی . بیا هم د خدای رحم ډیر زیات دی . کولی شی چه د ستر گو په رب کې ستونزی او تباری په ونا بدلی شی او هغه غه چه نن ماته نامسکن ښکاری امکان پیدا کړی . په نتیجه کې د حافظ صاحب له شکره کوم چه د بیدار پوه نښی یی را کړه او ماته یی د دغی لنډی هرڅی موقع مساعده کړه . د چهر هار او بیدار د بیا لیدلو په امید . سید محمد طاهر پشا - ۲۶/۳/۱۳۶۲ (۱۴)

زه ډیر افسوس کوم چه د پنا صاحب هیله تر سره نه شوه . زه یی بیدار ولید او یی چهر هار هغه خوا په دتره زا من دابد لپاره سره پیل پاته شوو . لکه چه د پنا صاحب ژانډو د نور تر انقلاب وروسته په کا پل کې کار کاوه . هغه لاسخه د هغو له خاطره هغو سره کا پل ته کډه کړی وه او دلته یی خپل ادبی او هنري خدمت ته دوام ور کاوه . د بیدار صاحب ژان پیا پیژورتی کلی وو بیدار په خپله ناچار ، ژمیر ، کمز وړی رنځور او سپین پوړی وه چه هار ناچالان یاد کېږی یی کسه یوازی ژوند هم نه هوای ټیرو لاند . د ژانډو په اغزار د هغوی له خاطره هغو سره پیژورتی

ولار. پينا او بيدار د ترو نو ژا من وو، مگر د سكه ورونونه هم زيات خواړه، يو بل ته گران او يو پر بل سهربان وو. د ترهگينۍ بوى په يوه نښى هم نه و. د پينا سترگو او بيدار وسخزو په برکت له دې بد مرض نه پizare هم وو. مگر د تاريخ دچپر كړشمه داسې راغله چه د ژوند د پتيز و ترو پيرونو دمحر كاتو د فعل او انفعال په نتيجه اښى، يو (پينا) دېرى پښتو نخوا د لوړو غرونو نظر ماتى، د كابل په يوه لويه غونډۍ د غرنۍ خاورى سهربان غيږى ته وسپارلى شواو بل (بيدار) د لړۍ پښتو نخوا د پښتنۍ سيمه پالۍ خاورى د گرانۍ غيږى اېدى سيمه شو. . . .

د پيدار د ټولو دوستانو اشنايانو د زړه ارمان دى. د ټولو زړونه توبونه وهى چه كه د زمكې لارۍ د پيلانته غمازانو نېولى وى، نو دوى پاس په هوا والوزى (۱۰) او د پيدار زيارت وكړى. **﴿ ونيو دعا داده چه دا لانجى دى خداى پاك په خپل فضل او كرم ژر اواري كړى دلارى ټول خنډونه او بندېزونه دى ورك شي. د سېلى روغۍ جوړى سوله ييز پروگرام دى وروستى مښتى سوله ييزى نتيجه ته ورسېږي. ژمونږ جگړه د پلۍ هيواد ته دى سوله او امنيت راشي. . . پيا په مونږ و كولى شوو چه د پيدار صاحب مزار ته د كابل د سرو او رخامو تمويزو ورسو. پيا به پرهالى شوو چه د پيدار په هديره د قرآن كريم ختم او تلاوت وكړو د گلو هادر پرې وغوړوو پښتو مشاعره وكړو او كپړسۍ او ښكلى پرې توبى كړو هغو سره چه تر بل پهلۍ پورې، درحمان پاپا دروايتى مشاعري تروخته، ژمونږ په اوښكو د سلا عيدا لرحمان اوسيد محمد سلام بيدار په خاوره ريدى كلو نه و غوړ پړى. د لته او هاته، په كندهار او ننگرهار، پدچارىكا ر اوچرهار، په نابل او پېښور، په سمن غراو اشغرف كڅې د گورو گټونو په سرو نو د د روه» پلېلان نارې ووهى: .**

سبحان الله

سبحان الله

گل به داما نونه

بيا پسرلى راغى . . .

چينكو دك لړل پلوونه

گل به داما نونه

بيا پسرلى راغى . . .

(او)

چينكى سر په صحرا لارې

قطار قطارشوې لكه زانى

گل به داما نونه

هاته به نړۍ د شهيدانو زيارتونه .

(تر)

نجونې ووتې ياغچوته

پيداره خيړدې وى غنچوته

گل به داما نونه

پدېن چمن گدشو داسره سره لميسونه .

گل به داما نونه

بيا پسرلى راغى . (۱۶)

ياداسې نورې سندري :

مقام

عاشقى كښى ناقرار كړم تا پخپله

دې مرض كښى گرفتار كړم تا پخپله

اوس لاوايې جدوزگى نړۍ رانه صبر

دوست عالم كښى فرسار كړم تا پخپله

ددې رنځ علاج مې نشته پدجها ن كښى

درد دل باندي پيمار کړم تا پخپله
 تاد ناز خندا کوله زه سين شوم
 د خندا دې خريدار کړم تا پخپله
 زه سلام دعا شقی نه خبر نه وم
 له خواړه خوږه بیدار کړم تا پخپله
 غزل

متر گې دی ډکې د ژړا خندا گیلې وړو ی
 مینه دې راغله زلزله د زړه پیکلې لرزوی
 ما تاته وې چه آرایش او خال دې نه ستا چه
 خدا پیرو په پیدلکه نېتر په زړه خنجر لگوی
 ستاد لباس په یادو و مې ژر تسل نه نوی
 ستا نزا کت او ادا گانې مې مرض رغوی
 سینه دې پرینې او تبه نه ده چه علاج یې و نرم
 لکه دانه ده د سرطان په زړه پنځې خنبوی
 بیداره پیکلې خند وه جفا یې مه یاد ده
 شفیق د شونډو یې مژه کاچه پرینا جوړوی
 لویه

تاله نه پایی چه مې آخلې ازار ونه
 مه توه ظلمونه

راشه دلچره ژما

د زړه کی سره ژما

په حال خبره ژما

ستا په هاری کنې مې اختی تو متو نه

مه توه ظلمونه

په زړه مې اور لگوی

په زور لگوی

چا تون پرې نور لگوی

د اسو پلوسره راخیژی ترې دودونه

مه نوه ظلمونه

زخمی په دل شومه زه

سوی کو گل شومه زه

چه یار د گل شومه زه

لکه پتنگ وهم په شمعې غورژنگو نه

مه وه ظلمونه

وایی بیدار چیچه

زما درنځ طپیچه

وونځی سې ساقریچه

درب د پاره پاره راوړه دیدنونه

مه نوه ظلمونه

تاله نه پایی چمدی اخلی ازارو نه

مه وه ظلمونه

د ټولو مینه والو له خوا، د مرحوم بیدار د غوږدورو آثارو د

راتولولو او خپرولو په هیله .

یادونسي :

(۱) - د ژبه راز - ۱۳۳۵ هـ ش نابل - ۵۹ ام مخ

(۲) - پورته ماخذ - ۶۶ ام مخ .

(۳) - عبدالله بختانی - محمد، سلام بیدار - نابل ، مجله - د

۱۳۳۲ هـ ش نال ۱۱ مه گڼه .

(۴) - عبدالروف بینوا - اوسنی لیکوال ، درهم توک - کابل

- ۱۳۴۶ هـ ش - ۹ - ۱۱۶۶ مخونه

(۵) - سید محمد طاهر بنیا - گل د مجدمې د خطي نسخې پا؛

(۶) - علامہ شبلی نعمانی۔ د علیاجذاب فارسی ترجمہ۔ القاروق
دہلی۔ ۱۳۱۱ھ ش۔

(۸) د خدای په جهت، د خدای لپاره، خدایي، وړیا، بی اجوري.

(۱) - ایچ پار .

(۱۲) - همدارچند بیفایده صاحب به محفل کتاب دد «گل» به نامه

وحیت بہ اواز) - حافظہ لیکلی دی: و کتل شو، دیر بہ شعر دی، دیو

نوخور به ثبت شوی وی. ددی هزل لودی مصرع: «ترگی دی دی

دژ را بخند اگیلی و روی .

(۱۳) یعنی: اومه یا امید • کپری • د خدای لسه رحمت غنډه.

(قرآن) دے بارگاہ آیت ہو۔ پر خدہ۔

(۱۳) سید محمد طاہر علیہ السلام گل خطی نسخہ .

(۱۰) - ہاں یہ دعواِ راشدہ جائز ہے

ذات کوزي لاري بمطالعہ نیوٹی دیندہ . (پتو ابدی)

(۱۶) دلوئی لہار۔ کھلی مہم :

دنگرمار بچہ مد ۱۹۶۶ء دھوکہ دیا گیا کہ ۔

[illegible]

عقود الفوائد المعمولة في دار التجميع والادارة من سنة 1342 هـ إلى سنة 1347 هـ - (م)

... یاد بلخ در سرود های مذهبی هرات (۲)

دکتور محمد بن الدین ظریف مدنی (رح)

۱- مبلغ و مدت اقسامات قرضهای دولتی که تا حد صد ریال و فوق تاریخ تاریخ بازپرداخت
را از سر نو ثبت تقریباً همگونی داشته باشد و در صورت لزوم از طرف دولتی که قرض را

لای باستان قاروز کار خراسان اسلاسی از جمیع شهرهای (برآزاده)
و آنگاه پادشاهان و گردن گران متعددی آنها را با پشت

ی سوال پیدا از مردم ساحلهاى گولاکون فرزندى که مردم او چمله

لکھنؤ (۱۴ فروردہ) - ہمایوں (پنجاب) کے ایک پریس میں شائع ہونے والے ایک اخبار میں ایک مضمون شائع ہوا ہے جس کا عنوان ہے "پنجاب میں لکھنؤ کے حالات"۔

در این کشور در بعضی ایالتها و بخشهای مختلف کوکلو را ایشان جلو گرفته که

در اینجا بطور نمونه از دوسرود هر آتی که یاد بلغ در آن ما آمده است

ت که به احتمال زیاد در قرن نهم، ش در هرات افزیده شد. و با آرزوی
ربط به انجام رسانیده شد. است. روزی کاری که مذکور است (۶۱)

ات در اوج شکوفائی بود مزار سخی فیضی مرزبان (علی ابن ابیطالب)
(س) خلیفه چهارم در اوج حیران باخ گشت شد: (۱) باخ

(1) ۴۷ از ۴۸ نفر از دانش آموزان در این کلاس درس شرکت کردند.

دېدې ۱۳۶۹ د مې ۱۵ نېټې په کابل کې د سولې د نېټې په اړه خبرې کولې.

[illegible]

جان و عایشه مورد پسند مردم واقع شد و نقل به جالیس گردید و قاروز-
گار با دراست گردید یکی از وارثت های این سرود که نظر به
خصوصیت های فولکلوریک قرین و اصل می نماید چنین است :-

بیا که بریم به مزار ملا محمد جان

سپل گل لاله زار واه واه د لبر جان

به در بار سخی جان گله دارم

پنهن باره ژدست تو نکسارم

بس از سر کم بیا نی در مزارم

مد اما دارد عا در انتظارم

بیا که بریم در مزار ...

به تن کردی گلم رخت سیا را

کنم تعریف بار سی بشارا

به دنیای من ا که غم خورند ارم

ببگورم دامن شیر خدا را

بیا که بریم در مزار ...

بیا زیارت کنیم شیر خدا را

به چشم سالیم قلمشای طسلا را

به دو عالم یکم آمین بگوین

خدا کامیاب کند هر دوی ما را

سرود ملا محمد جان یک سرود لطیف عاشقانه و پر نشاطی است

که آرزوی پیوند همسری را در دل یک دختر جوان پرورش داده

این سرود بخاطر یک آزدهان یک زن عاشق وارزون شده سرود شده

لطف خاصی دارد لازم به تذکر است که مهم ترین عنصر این سرود

آرزوی نظر به مزار شریف و ریح مشکل جزو معروف است یک دختر

جوان عاشق را تنها رزیدند درین سرود خطاب به ملا محمد جان

آرزوی نیاهای گل لاله زار و مزار شده است بهر مزار شریف

در موقع نوروز خرق در شقایق سرخ و داغ بسته میگردد این بوی
از زیبایی را در صحرایا و دشت ها بوجود می آورد خیابان هرات
که نزدیک ترین محل مرا ایشا این سرود بوده است همچون ازل و ابدی
و لطف بهار بر خورد ارمی شد ند و شقایق نورسته و فرش زمردین
سبز ه های نو خاسته بهترین انگیزنده احساسات عاشقانه انسان
بوده میتواند.

ترتیب سرود و ترانه های آن بسیار منطقی و استوار است. از
کله آغاز می باشد طبیعت زیبا بخاطر می آید سپس راه و چاره پیدا
می شود عاشق و معشوقه به زیارت میروند قفل های طلا بسته
راه داده می مانند تا کشایش آنها مرادشان بر آورده شود و انگاه
برای پیروزی که گویا نزدیک است دعا میکنند و سرود بهایان
می رسد چنان می آید که هر دو داده بهم رسیده و نصه عشق
شان باد لغوش و توجه دلخواه منتهی شده است.

یاد بلخ و سزار شریف درین سرود و افسانه منسوب به آن است.
بان گریه وند عمیق و گسترده مردم هرات نسبت به آن ولايت در
قرن ها نزد هم سیلادی می باشد.

یکی از سرود های دیگر هرات که در این یاد بلخ پیوند دارد
سرود رزمی و حماسی نصر و نصر جان است در سرود و افسانه نصر و جان
از سفر يك جوان هراتی به بلخ تذکره شده است و از زیارت سخی
جان شاه سردان در بلخ یاد آوری شده است تا جایکه به بلخ و
هزلی و نقاط دیگر نیز انتقال یافته و به شهرت رسیده است.

از افسانه و سرود نصر و جان دو وارایت بدست آمده است در
وارایات اول گفته شده است که نصر و جوان مجامع و دلاوری بود
که در روستای پروانه واقع شمال کوه الله اکبر خیابان هرات زنده گی
میگرد. نصر و به توحید و تعالی مادرش با قنچه دو سله اش به
چنگه دزدان و قطاع الطرق می رفت یک روز و قفس کاروانی که

[illegible]

تفنگه نبرو، دومیله داره نبروبه خو وچین چیز ی نداره

نگه دارا او باشد معنی جان

سر سر پشته دو او خورداره یکدختر خوب سیرا و خورداره

ا زخم نبرو هستم بر پشان

سر سر پشته تنیا کو کشته تنیا کو قلعه نبروبه باشد

از مادر خود گشته کریزان

سر سر قلعه ، صفا نداره دختر شهری و لالداره

آمد زستان ، خدیف و باران

مادر نبرو کنها و نالان

کا کل نبرو بخدا نذر سخی جان رفتی نبرو جان ، سوی اسام جان

مادر نینه داغ نبرو جان

در سرود مطالب فراوان قابل بحث وجود دارد که او آنجمله لغت

از جدایی همه و دوری جوانان از زادگاهشان از زبان مادری که -

سهول وطن است و همچنین از رابطه خود با بزرگان و بزرگواران

(رغم) در برابر هر یک بفرموده انکاس یافته است ، از روی فریب های

شرایط در سرود فوق ، فاصله زمانی تقریباً چهار قرن نمایان است و

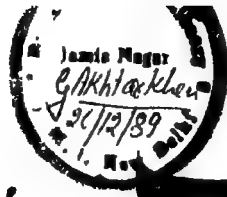
این نشان گر آنست که پیوند دیرینه میان مردم هرات و مردم بلخ استوار

مانده و این رابطه همچنان ادامه یافته است ، البته آنچه گفتیم یاد

بلخ و انکاس آن در یکی از آثار های فولکلور هرات یعنی سرود بود

و پیوند های تاریخی ، اقتصادی و فرهنگی خود موضوع جدا گانه است

که در آثار متکوب بجای مانده ، فراوان آمده است .

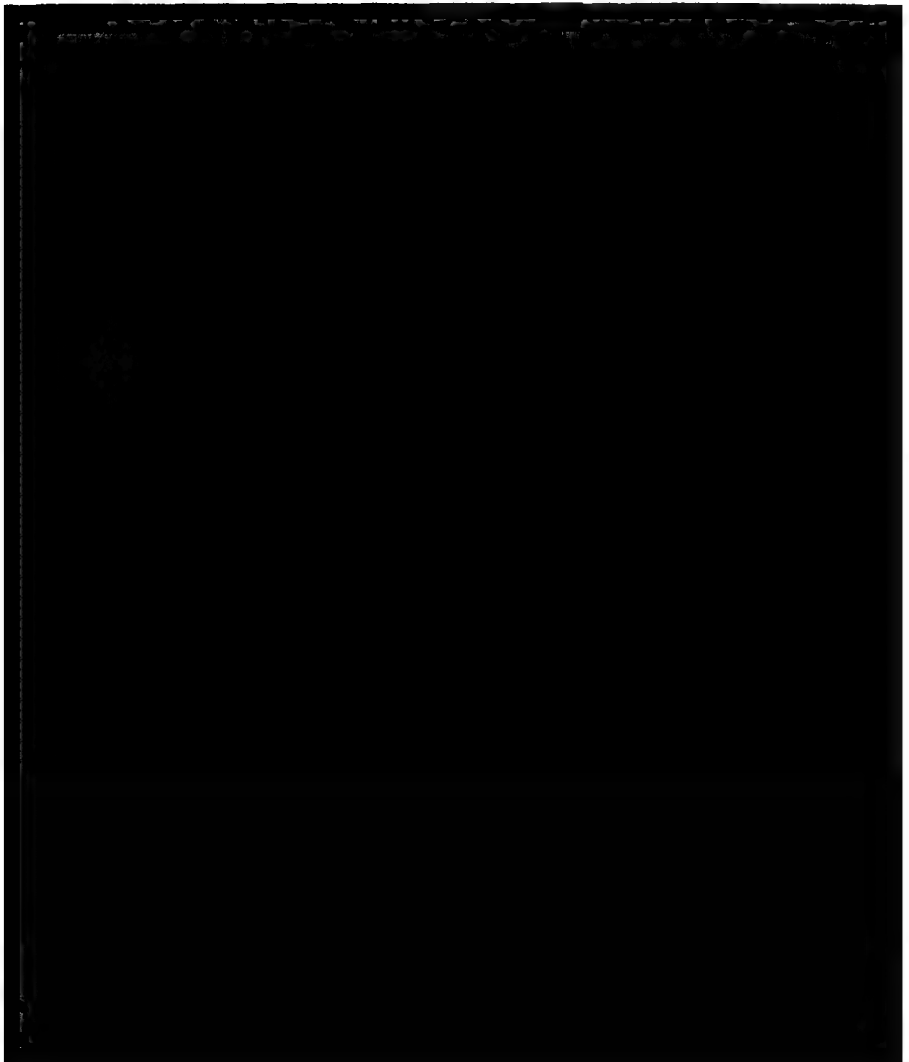


فرہنگ

جلد دوم ماہ علمی - ادبی - تہذیبی

1989

از مکان نشراتی وزارت اطلاعات و کلتور





کتابخانه ملی، ادبی، هنرستانی، فنی

فهرست نسخجات این شماره

شماره	نویسنده یا مترجم	نویسنده
۱	یادداشت‌های محمود	میرزا
۲	استاد احمد علی کهزاد	تاریخ فرهنگ
۱۸	اکادمیسن پوهانده کتور جاوید	تاریخ زبان دری
۲۶	طبع و مکتوب	میرزا محمد علی آذرین
۳۰	معاون مؤلفان میرزا علی	دلی او شوی
۳۲	پرتو نادر	میرزا محمد علی آذرین
۳۷	میرزا علی کهزاد	مکتبهای ایران
۴۶	حیدری و جودی	مکتبهای ایران
۴۸	نویسنده پرتو	میرزا محمد علی آذرین
۵۲	میرزا علی کهزاد	مکتبهای ایران
۵۳	میرزا علی کهزاد	مکتبهای ایران
۵۴	میرزا علی کهزاد	مکتبهای ایران

که فرهنگ‌آر بشیر جان بود ز گوهر سخن گفتن اسان بسود
 گهرای هنر زار و خوارست و سست به فرهنگ باشر و ان تفسر دست
 « فردوسی »

مواضع ما

بسی تردید می‌توان پذیرفت که فرهنگ ، مانند همه نمود
 های زنده گی ، از ضرورت و نیاز سندی های اجتماعات بشری مایه
 می‌گیرد و به وجود می‌آید که عامل انگیزنده این ساز و بندی ها در
 واقع ، اقتصاد ، تمدن و سیاست است .

بر واضح است ، برای پیش کشیدن چرخ زنده گی ، انسان به
 اختیار بساچنه‌ها قرار می‌گیرد که از پیش با افتاده ترین رفتارها تا -
 والا ترین آن ، تر لیب سازنده و بهت انگیز داشته و انسان
 در روی این تقابل و مقابله ها ، ناشی از خود به چاره‌یگذازد
 که در بهلوی بسیاری از مسائل سازنده حیات اجتماعی پدید آمده
 تراوش هایی ایجاد می‌کند که در واقع می‌توان آنها را هسته
 ها و بنیاد های فرهنگی گفت . ولی فرهنگی که بر سبب ضرورت
 و نیازمندی های یک اجتماع ، هستی پیدا می‌کند ، در واقع
 نماد و نمود های اصیل و دست نا خورده اند که پیوند قوی با همان
 اجتماع داشته و دارد ، بطوریکه برای اجتماعات دیگر به کلی
 بیگانه و ناشناخته خواهد بود که این موضوع مباحث بسیار
 دلچسپی را تحت عنوان ارزش هادر علوم اجتماعی و فرهنگ شناسی
 از دیر زمانی به اینسو مورد مذاقه قرار داده است .

از همین جاست که تلفیق فرهنگ یک اجتماع با اجتماع دیگر نه کار
 علمی است و نه عملی . چنانچه آزاده مرد جهان شعر اندیشه می‌گوید:
 شدیم ز دانای فرهنگ دوست زهی آنکه فرهنگ ، ملکش نکوست
 انصاف و درایت در کار هستی فرهنگ در یک اجتماعی و بسته
 به نیاز مملکت ، هاست سبب ، مثلاً ، داریم از جنگ عمومی جهانی

در دنیا میکه جنگ جهانی دوم سایه سیاه و ضعیفی را بر حیات انسانان گیتی گسترده بود «شولوخوف» یکی از نویسندگان نامدار روسی کتابی تحت عنوان «علم لین» را نوشت که در آن احساس انتقام گشی پیوسته دامن زده می شود اما وقتی جنگ به پایان رسید همین «شولوخوف» کتاب دیگرش را در باره صلح و دوستی نوشت چون خواست زمان و دنیا زندگی مردم به صلح بیشتر احساس می شد.

امروز در جهان پهناور ما فرهنگ کویتی در حال پیروزی و آهسته است و آن فرهنگ انسان گرایی جهانی است که انسانهای گیتی از دواوری هایی که با آن گرفتار استند رها شود.

امروز اجتماعات بشری بدون اعتنا با افزایش جمعیت، آلودگی محیط، نبود سواد اولیه، زهدت، سوء تغذیه و جدال های تحصیلی مقابله کرده و هیچ قوم و ملتی نیست که تا به امروز و قیامش آزادی مطمئناً در این کشورهای جهان سوم و عقب مانده، پلیر خوبیهای آنان را به پیش گرفته است.

مادران کاشاکش گیتی، در حالیکه به فرهنگ و تمدن غربی نزدیک و الای پیشین و گذشته های قلمرو خویش میبایست و الایندگی داریم به باور فرهنگی استیم که از نیازهای امروزی زنده گی اجتماعی ما به می گیرد. این فرهنگ بحث انگیز و سازنده، به حکم خواست جامعه ما و نیازهای مبرم مردم کشور، در این زنده گی باید پدیدار می شود، اندیشه خواست زمان ما را بازتاب دهد و بنایه قانون هماهنگی، نه قانون بزرگ و اساسی هستی ما است، ما را، جامعه ما را، کشور ما را، و سرانجام هستی های فرهنگی و حیات فرهنگی ما را به سوی خواست زمان و قاضای شرایط زنده گی و هماهنگی های زنده گی گامی به پیش برد و این موضوع هسته گی به ساز فرهنگیان و اهل سخن دارد. حاصل اینکه وظیفه فرهنگی فرهنگیان، در شرایط کنونی، اینست که دست کم، بخشی در بنای فرهنگی کشور ما بگذارند تا در روان اجتماع و ملت ما نقشی همان توأم با فرهنگته گی و ارجمندی باشد.

فروع فرنگستان

استاد احمد علی کهنه

بخش دوم

در سال (۲۳۰) ق م اسکندر مقدونی با ۳۰ الی ۳۵ هزار سوار و پیاده یونانی وارد حوزه هری رود شد .

از (فرادا) یا (هروقتازی) یعنی علاقه قرار و از (زرنکا) یا (زرها) یا (دریا) یا علاقه زرنج و هاسون - ستان و (ارا - نوس) (ارا - نوزی) حوزه ارغنداب گذشت .

در او آخر خزان ، به پای سالنگ رسید و در سان دودر (هاریها - سون) پاهندوش یعنی سالنگ و کل بهار به عجله تمام بنای شهری را در (هروان) گذاشت .

در بهار سال ۳۲۹ ق م از (ادرا - سه) یعنی اندراب گذشت و عازم (زریاسه) یا (اذراسه) یعنی شهر (اسپاتشی) یا (اسپاتانی) شد که در آن ولایت (باختری) بود . دو سال در صفات شمال به جنگ و گریز این طرف و آن طرف (اسودریا) علیه «سوس» شد . اعلان پادشاهی نموده بود گذرانید .

در ظرف این دو سال و در طی حرکت های «لابنقطع» در امتداد امو دریا نقاط مهم سوق الجیشی را درک کرده و سه شهر در امتداد مسیر رودخانه مذکور پناهاد «یک» در حصه ایما و دیگری در حصه وسطی سوسی در حصه سفلی جریان آب های اسو قرار داشت . اسکندر در سال ۳۲۷ ق م به اسکندریه هروان برگشت و در سال ۳۲۳ ق م در

برجست و سوسی سمیجیوره همسر راضی سرریا جز جنوب ایران
 جان داد و خاک های کشور ماتحت نظارت (سلوکوس اول) یا (انتیو
 نوش) یونانی نه در شام اعلان سلطنت نمود و بود قرار گرفت.
 (دیودوتس) نام حکمران باختر گردید و بتقارن همین زمان خاندان
 بزرگ سوریا های هندی را در اثر برخورد و موافقه با (سلوکوس) یا
 (انتیو کوش) یونانی در اثر معاهده ۳۰۵ ق م که بدان اشارت
 کردم بر جنوب هندو نش تسلط یافت. سپس در حوالی ۲۵۰ ق م (دیود-
 وتس) حکمران یونانی در بلخ اعلان استقلال نمود و سلطنت مستقل
 یونانو باختری در صفا های شمال هندو کش بهمان آمد و بعد در حوالی
 (۱۳۰) یا (۱۳۵) ق م در اثر تهدید قبایل بادیه نشین (اسکائی)
 دولت یونانی باختری در صفا های شمال هندو کش سقوط کرد.

«هیلیرکلس» آخرین پادشاه یونانی است که در عصر او و با خود
 او نفوذ سیاسی یونانی ها در شمال بر چیده شده و به جنوب هندو کش
 منتقل می شود و در بگرام و بعد قندور و گرد در شهزاده گان یونانی یا
 بهترتر بگویم احفاد یونانی های باختری امارت محلی داشتند و آخرین
 ایشان که در دوره اسلام حکمرانی میکرد (هر ساهوس) نام
 داشت.

مقصود من اینجا از تاریخ و صدیادونیم صد ساله یونانی هادر
 افغانستان نیست و هیچگاه ادعای عنوان کرد نه دو صد سال تاریخ را
 در سه صفحه بکنجا نیم این نارد در مابعد خارجی صورت گرفته و با هم در
 معطخود تا حدی بدان پرداخته ایم اما شرح آبادی عمران و هنر و
 زبان و ادبیات و رسم الخط یونانی مختصری از آن را تذکار میدهم.
 غربی ها شبهه خاصی نه دارند فتوحات اسکندر و مقدونی را
 در شرق یک مبدای نوین تاریخی میدانند. شک نیست که در اثر
 این فتوحات هرق و غرب بهم تماس دریمی پیدا کرد ولی نا گفته
 نباید گذشت که برخی از یونانی ها از قریب بعضی مهندسان و

سلاحان و اطبا در عصر هخامنشی ها هم در دیار شرق و در قطار قلمرو
 اسیرا طوری هخامنشی و خاك های افغانستان ' سر و ز رقت و آمد
 داشته اند . حتی اگر به اسطوره ها و داستان های یونانی گوش فرا
 داده شود . چنین منتهای نه برخی از ارباب الانواع آنها مانند
 (دیو نزموس) رب النوع شراب و مستی انگور ، قرن ها قبل به سر
 زمین بهترین انگور جهان آمده بوده و حتی شهری را هم به نام
 (دیو نیز و بولس) یعنی شهر دیو نزموس بوی نسبت میدادند که
 موقعیت آنرا بعضی ها در نیکرها ، در نزدیکی های هده و برخی دیگر
 در قباستان های ' آلسا (لومدا سن) قرار میدهند .

باری فتوحات اسکندر ، رشرق آمد و رفتی پیش نبود ولی سلطه
 سیاسی آنها ۱۲۰ سال از (۳۳۰ تا ۲۱۸ ق م) در شمال هندوستان و
 نزدیک يك قرن دیگر در جنوب دوام آورد . روی هم رفته قریب
 دو نیم قرن میشود و این مدت طولانی ولی از آنهم طولانی تر و با
 دوام تر و ریشه دار تر فرهنگ یونانی است که تا امروز زمان
 ضعیف و شعاع آن هم رنگ نهاده و در هر سال دوام آورد .

اسکندر مقاومت هخامنشی را در خاك های ایران به سرعت شکست
 ولی مقاومت ولایات شرقی را به عبارت از افغانستان باشد به اسانی
 شکسته نتوانست . همین جهت در خاك ما از حد زده عرب رود به بعد
 در هر نقطه سیاسی قلمرو مستحکم و همان شهری را گذاشتند
 علمی العموم همه را بنام (اسکندرید) یاد میکنند و عده یی به
 صفات معنی تشخیص داشت و برخی هم بعضی دژ مستحکم بود و
 معروفتر بن آنها بدون قرار اند .

(۱) اسکندر به یابو اسکندریه هدایت پیش از رسیدن یونانی ها
 در اینجا قلمه و شهر مستحکمی داشتیم که خود یونانی ها آنرا در

اساس آن در عصر هخامنشی ها گذاشت شده بود و بقایای آن معتملاه
در زهرا بادی های شهر موجوده هرات مدفون خواهد بود .

(۲) اسکندر به پروقتازی « اراد » نام قلعه د یگری بود از
قلعه های دوره هخامنشی . کلمه « اراد » که (ارادا) معنی دارد
اسم خاص نام رودخانه بود که بصورت فرا رود تا حال باقی مانده
ماهنور هم شهر و علاقه می بنام (فراره) داریم ولی گمان نمیکنم که
(ارادا) هخامنشی در حوالی (فراره) موجوده بوده باشد .

زهرا (ارادا) در نرسستان بود و موقعیت آنرا باید در حوالی
هامونستان در لدام جای مستلاد و بهرامون خرابه های (زرنج)
جستجو کرد .

اسکندر در همین جا اسکندریه د یگری بی ریزی نمود که در
تاریخ بنام (اسکندریه پروقتازی) شهرت دارد .

(۳) اسکندریه ارا لوی حتما در حوزة (آرا لوتس) یعنی
ارغنداب در لدام جائی قرار داشت . پساعلمو سات پستار
معدودی که ازین ناحیه دارم و پستار هدی که القامیکنند
چنین تصویری میکنند که محل این شهر در جائی بوده که حال
خرابه های شهر نهفته قند هار در دامنه های شرقی نوه تبطول
افصال کرده است چون نام (ها را ویتی) در جمله ولایات قلمرو
هخامنشی ها آمده حتما (خشترا هاون) یا نا ئب الحکومه ایشان
درین حوزة تصری داشته ولی چون بدون سند قاطع حکم نمیتوان
کرد گفته نمیتوانم که مرز استان داری هخامنشی کجا بود ؟
وایی با نتیجه های عصر اشو تا (نیمه اول تیرن سوم ق . م)
بطور قطع ثابت است که در عصر سوری ها در او فجا آبادی باشد .
چون سنگ نگار نبشته های اشو تا به زبان و رسم الخط یونانی از همین
خرابه های شهر نهفته قند هار پیدا شده اند از آن مفصل تر بجا می

بحث خواهم کرد واضح میشود که ها به تعداد زیاد یونانی در طی قرن سوم ق. م دوسریو زه قندهار در پای نوبه طول زنده گانی داشتند و این اسرافلا یکی از دلایل ایست نه میتواند گفت اسکندریه ارا کوژی در همین جا پاشده چنانکه (ایس دورخار لسی) همین چار را بصفت (سترو پولیس ارا کو زیاس) یعنی شهر عمده علاقه ارا نوژی میخواند.

(م) از روی عکاسی های که از هوا برداشته شد باستان شناسان ایتالوی معتقدند که در پیرامون خرابه های غرضی موجوده هم آثار کدام شهر یونانی دیده میشود.

حالا بیی در تحقیقات آینده باستان شناسی روشن خواهد شد (ه) اسکندریه پروان که به صفت اسکندر به قفقاز شهرت دارد یونانی هاسیان سلسله قفقاز اصلی و هند و نش تبر نمیتوانستند و آنها را وهم در دامنه يك سلسله جبال تصور نممودند منتها چون به هندی نزدیک شده بودند کوه بلند هر طرف نشور ما را به صفت (قفقاز هند) یاد میکردند و در یونان انرا (ناو ناژوس آهند و لسی) میگفتند و تصور میکنم که به همین صفت (آهندو لسی) به مرور زمان زبان زد مردم (آهندو کس) و (هندو کش) شده باشد در اینجا اساس قائم گذاشته شد چون داخل دره ها و معبرهای (هندو کش) را نگیانی میکرد در استحکام آن توجه زیاد مینول شد و بعد بهتر جنگ آوران یونانی در اینجا اقامت داشتند.

(۶) دو شمال هند و کش اسکندر القلاء اما س به شهر مستحکم را گذاشته که علی العموم در کرانه های چریان سیرا لوس (آمو دریا) قرار داشت.

کاوش های پروفسر فوشه در سال ۱۹۲۳ و اسناد معلوم بر زه در ۱۹۳۵ در خرابه های شهر و بالا حصار بلخ ثابت ساخت که موافقت همه ها را با ما می نماید و میگوید که آمو دریا در سال ۱۹۳۵

در نقاط تقاطع پاریزش معاوانان آن جستجو نمود. این اسکندریه ها در حصه های اعلا و سطی و سفلی رودخانه بزرگ در نقاط سوق الجیشی مهمی بنا یافته بودند در میان اسکندریه های شمال هندویش یکی به صفت «اسکندریه او سیانا» یا «اسکندریه اوسوس» یا اسکندریه آمودریه یاد شده نه این اسکندریه عیار رت از شهر یونان است نه خرابی های آن در (ه) سال اخیر در ساحل اندیش رودخانه نو نجه به رودخانه پنج یا آمودریه متصل دهکده (ای خانم) کشف شده است.

موقعیت آن از نظر سوق الجیشی پنجاهت خوب انتخاب شد و در جریان ناوشها و خاک برداری های دو سال اخیر (۱۳۴۰ و ۱۳۴۱) شواهد معماری و فرهنگی و هنری و ادبی خاص یونانی از آن منکشف گردیده نه در جاهایش از هر کدام ذکری به عمل خواهد آمد.

(۷) اسکندریه (بکتر) شهر دیگری است که اسکندر در امتداد (اوسوس) و در قسمت های وسطی آن بی ریوی نمود نه خارج یونانی یکی از شهرهای قدیمی مارا درین نواحی بنام (زریاسپه) و یا (زراسپه) نام می برند. یک حصه این (اسپه) است یعنی (اسپ) نه تا اسرودرزا نه ای ماست اول است حصه دوم این نام یا (زر) (طللا) یا (زرا) (زرد) یا (آذر) (آتش) بوده و بدین ترتیب نام شهر مذکور (اسپ طلایی) (اسپ زرد) (اسپ آتشی) ترجمه ستوا نم نا گفته نمایند نه کلمه (زر) یا (زرا) در نام (زردشته) هم آمده نه انرا برخی از علمای غربی صاحب اشتراک زرد ترجمه کرده اند.

هر حال از احتمال یورون نیست نه شهر اسکندریه (بکتر) باز هم در نزدیکی های مسیر آمودریا در کدام جایی بوده باشد که گمان ناقص تصور می کنم دو جای برای بنای این اسکندریه می

ناست نبود کسه یکی محل ریزش رودخانه قندوز به امودریا نهدر
نجا بقایای خرابه های مهم (قلعه زال) افتاده و دیگر ریزش بلخ آب
سه اسودریا .

نا گفته نمائند که بلخ آبها تقسمات هژده نهر امروز به اسودریا
میرسد ولی دودسم هزار سال قبل علاتی برای رسیدن آن به جریان
سوس منظر نمی خورد .

(۸) چنین تصور میکنم که موقع تاسکندریه پی که در حصص سفلی آب
موبنا یا فته بود همان (اسکندریه سارجان) یا اسکندریه سرورود باشد
نهدر بنابر مرغاب در جایی ساخته شده بود که امروز بنام (ساروشاق)
(سرو کوچک) یاد میشود و بقایای آن در آخرین حصه نه مرغاب
بالک افغانی را ترک میگردد به شکل دایره عظمی جالب نظر میکند
بر خطوط سرحدی حاکم می باشد .

(۹) در منابع یونانی یک اسکندریه دیگر هم در صفحات شمال
هندوش در منتهای امله شرقی یا شمال شرقی واقع بوده . نه آنرا به
ام (اسکندریه اسجانه) خوانده اند و در بالاترین قسمت های
اسوس (امودریا) قرار داشت . در داخل خاک های امروزه -
افغانستان بالاترین نقطه ئی در مسیر اسوس (امودریا یا پنج)
نه برای بقای شهری مناسبه شایان داشت همین (ای خانم) است
کسه تصور میکنم موقعیت (اسکندریه اکیانا) در آنجا باشد .
ز محل پیوست شدن لوکچه به دریای پنج بالاتر همه لوهستانهست
جایی مناسبی برای شهری متصور نیست . از امکان هم نیست
که (اسکندریه اسجانه) یا (اسکندریه اقصی) در سواحل راست رود
نانه پنج کدام جایی آن طرف سرحدات امروزه ما بوده باشد .
بر حال وجود هشت (اسکندریه) یا قلاع هشت شهر یونانی در
افغانستان ثابت است و غیر از آنچه بر شمردم قلعه ها و دژ های دیگری

هم هست مانند (اورنسی) در کرانه های (اندوس) (اباسین) و قلعه های که سو قعیت آنها در مار (اسکندریه) و برج عبداله حدس میزنند در برج عبد الله که پرو فیور گیر ضمن در سال های اول جنگ دوم عمومی در يك ساحه . ستیری کاوش نمود خشت هایی پیدا شد که روی آن بصورت علامه بعضی حرف های الفبای یونانی نقش شده بود . برج عبد الله قلعه مستحکمی بود مشرف بر آب های مشترک چهار رودخانه خروشان (غورهند) (سالنگه) (شیل) و (پنجشیر) احتمال دارد که اسکندر در خزان سال ۳۳۴ ق م اینجا چند روزی توقف نمود و پیش از اینکه به (پروان) در مدخل دره هندو کش برسد و اساس (اسکندریه قفقاز) بگذارد همین جای در کرانه های آب چهار رودخانه که چشم انداز و سع و زیبائی دارد در تکه آن در افاق مقابل هند و کش مانند پرده سفید از دانه های آسمان اویزان معلوم میشود متوقف شده و پیرامون عبور ازین مدعظم پیش خود نقشه ها کشیده باشد . برج عبد الله را پرو فیور رها کن (شهرشاهی) میخواند و به شبانه دژی مستحکم . سایه کنکره های دیوارهای بلند آن در آب های رودخانه ها منعکس میشد راجع به برج عبد الله و پروان داستان های فولکلوری داریم که در اثر کوچکی بنام (پگرام) و در کتاب (عرف و عادات افغانها) به زبان فرانسه باره ئی از آنها را شرح داده ام .

جای دیگر در نوه دامن داریم بنام (مارا اسکندری) یا (حصار اسکندری) و در نزدیکی های سرای خواجه خرابه های آن روی تپه ئی منبسط است . شاید این نام مشتبه کننده باشد و حصار تعلق نداشته باشد ولی در گویشانی بودن دژ مذکور ابداء اشتباهی نیست .

چرا درین رشته مطالعات تحلیلی عصر یونانی در افغانستان انهم در صورتیکه هدف اساسی ما مسایل فرهنگی و مدنی است اول تراز همه به ذکر اسامی بعضی شهرها و قلعه ها پرداختیم . این امر دلا یل بسیار دارد و چنانچه ما بیشتر از دو صد سال در افغانستان میاندانند . خود اسکندر و بعد از

در عصر شاهان خاندان (سلسوسی) و در دوره سلطنت مستقل یونانی باختری
 شهرها و قلعه های و دژهای آباد شده بی یونانی ها که مردمانی (مدنی)
 و شهرنشین بودند در ترتیب پلان های شهرها نظر خاصی داشته اند شهر
 های یونانی بیشتر به صورت مستطیل طرح می شد و اساساً دو جاده در وسط
 شهر تقاطع میکرد و شهر را به چهار ناحیه تقسیم می نمود. با افتلا یک
 جاده سراسر طول شهر را عبور می نمود. این مفهوم در وجه آسمان (جار
 یکا) هم مشهور است اصلاً این نام (چارته کوارته) بوده که
 (چهار ناحیه) معنی دارد و در سجاورت اینجام شهرهای یونانی که در
 (یکرام) وجود داشت در شهر یونانی (دیورا اروپا) که در خاک های
 سوریه (۴۰۰) سال قبل نشأ شده و جاده اساسی شهر را به نحوی که ذکر کردم
 به نواحی چهارگانه تقسیم میکرد. یکسان است. در شهر یونان (ای خانم)
 که در رینه سال اخیر در کشور خود را مکشوف گردیده یک جاده اساسی
 از شمال شرق به جنوب غرب بطول ۱۷۰۰ متر شهر را به دو حصه تقسیم نموده
 بود که از یک طرف آن به الاحصار و از یک طرف در حصه دیگر در پایان محصار
 محله های بود و پاش و «کوراء» (بازار در محول یک میدان مستطیل
 شکل نه پرده و پایه های و نمائاتی روبرو داخل داشت و در اینجا
 خرید و فروش و نطق های اجتماعی و سیاسی میشد) و ورزشگاه با زورخانه
 که خود یونانی ها آنرا (پلا-ترو) می گفتند با تیاترها و کتابخانه ها و
 غیره قرار داشت.

شهر های یونانی به نحوی که ذکر کردم دارای معابد مخصوص
 ارباب انرا و ورزشگاه ها، استود بوم ها، چمنان بوم ها، تیاترها
 از تاره کشتی گیری، جاهای برای نطق و خطابه، حمام های عمومی
 و غیره بود و بدین ترتیب هر جا شهری بنام میشد.

تمام موه سات و مراکز دینی و فرهنگی و ثقافتی و تربیتی مدنی
 در آنجا متمرکز میگردد. این ملامت مذهب که اساس تمدن
 مادی و معنوی اروپا تا حد زیادی از تخم های پادشاهان و فکری

و ذهنی آنها بهمان آمده در داخل یونان یا خارج آن چه در خاک
 های افریقای (مصر - لبنان) چه در خاک های غربی آسیائی (آسیای
 صغیر - تمام - لبنان) چه در خاک های ایران و چه در شرق اقصای
 یونانی نه بعد از آن افغانستان - یونانی باشد همه تمدن و فرهنگی
 خود را منتقل نموده و یونانی را نه در زنده گانی اجتماعی و فرهنگی
 و سیاسی و ادبی بدان باز داشته اند بهمان آو رد و پدیدین تر زب شهر
 همانطوریکه عرب ها میگفتند (بدن) زنده گانی (بدنی) را به تمام
 معنی و مفهوم آن ارجح میگردد در زنده گانی اجتماعی و بدنی یونانی
 شهر گان همه فعالیت های بدنی و ذهنی و فکری و اجتماعی بود.
 اسکندر چرا (۸ - ۹) اسکندر ده بد بدن (اندوس) پیدا کرد ؟
 سیه پی نیست به مقتضای اساسی او در اول و شده نتیجه نظامی داشت که
 اینجا بدان نمی فهمیم. نتیجه بی نیست که سیه پیان او از یونان دور شده
 رفته و انطوریکه افسانه میگویند در (ظلمات) طوری راه خود را
 گم کردند به بدون راهنمایی مخبران آن بدر آمده نمیتوانسته این
 ظلمات چو جز سیه پی و لات شرین آنهم سرق بهمان وقت نبود
 نه انتهایش را حواشی هند نشکند داده در و هپایه های افغانستان
 و در خم و پیچ دره های غمی و تنگ یونانی ها سر گج شده و تصور
 میکردند به آخر دنیا رسیده اند ایشان حقی داشتند زیرا دنیای
 آنوقت ها از قلمرو امپراتوری هخامنشی و حواشی هند ساه و سفید
 چندان بیشتر تجاوز نمیکرد مانند اسکندر و سپاهیان او ۳۰۰ سال
 در 'وهپایه های این سر زمین یونان و خود اسکندر و جنرال های
 او را به حیرت افکنده بود طوری که انعکاس آنرا باز در یکی
 از داستان های فولکلوری وطن خود می یابیم که اوج و نتیجه آنرا
 بصورت درسی نوشته ام که در متن فارسی به نام (سردان پاروهایزاد)
 و در متن فرانسوی به اسم (اسکندر در افغانستان) از طرف انجن
 تاریخ چاپ و نشر شده اسکندر هر چه در دل شرق پیش می آمد سپاهیان

او علاوه بر جنگ ها در پیمودن راه های طولانی احساس خستگی و بریزی میکردند و وقت بوقت از پیشروی سربازان بازمانده مقاومت شدید اهالی هرات در شهر (ارته نوانه) و فتح آن و بغاوت مجدد اهالی در حال که خود سردار مقدونی تا حوالی سبز واریان دندان کنونی نرسیده بود بوی فلسفه نویسی را قهماغذ که اگر نخواهد از عتب سر خود در امان باشد باید به تاسیس فلسفه ها یا اسکندریه ها بپردازد. روی این درس عملی در هراتی به پنهانی شهرت اندام اردو در هر تمام ازین شهرها سپاهان خسته و بریض و انهایی را که توان ادامه سفر را نداشتند با عده ای از سپاهان آرمود و هنرمندان و علمای و نویسندگان و فلاسفه را که با خود همراه داشت اسراست داد. نمیتوان گفت که در هر شهری مثل اسکندریه هرات - فراه - قندهار پروان، بلخ، سرود و آی خانم و کوه چه تعدادی از یونانیان خود را باقی گذاشت احتمال دارد روی هر قوه در تمام نقاط بین دو رودخانه بزرگ ائرس و اندوس در حدود (۱۰) (۱۵) هزار یونانی توقف گزیده باشند. البته فتوحات اسکندر در شرق با همه اهمیت آن از نظر زبان اسودندی بش نبود ولی یونانیان بیشتر از همه جاد و یار ما ندند و متوطن شدند صاحب زمین و باغ گردیدند و کم کم در مردم معلی نقاط مختلف این سر زمین حل و مزج گردید. قصه از دواج یونانیان با زنان مشرق زمین سنتی است نه از طرف خود اسکندر باقی مانده است.

اسکندر خودش با یکی از دختران شجاع و زیبای دیار ما که به برخی روایات باشند در قشنگ پنجشیر و به بعضی روایات از اهالی باختر بود ازدواج کرد. این دختر (روپانه) نام داشت و دختر (اوتدیارتس) یکی از نهای این سرزمین بود. راجع به این ازدواج در فرهنگ موام داستان های داریم: میگویند که در میان کسانی که از خانه های خود بر آمده و در دامنه کوهی سخت علیه سردار مقدونی مقاومت میکردند

دو شه‌نمی هم بود که برخ نقاب زده و می‌جنگید و تا آخرین مرحله با خود اسکندر مقابله میکرد که ناگهان شمشیرش به پند نقاب پند شد و نقاب از رخ او افتاد و انگاه اسکندر به رشادت او آفرین گفته و مایل به ازدواج با او گردید. مراسم عقدشان با عرفی و عادات محلی بصورت بسیار ساده برگزار شد بدین معنی که اسکندر قرص نانی را با شمشیرش از هم دو نیم کرد نیمی را به (روپانه) داد و نیم دیگر را خودش. این روش ساده حائلی از این بود که زن و شوهر ببحث شریک زنده‌گانی اگر لقمه نانی هم داشته باشند با هم نصف کنند.

افغانستان مقارن با عصر هخامنشی وارد دوره تاریخی شده بعد از آن پو نانیان روی صفحه تاریخ ما آمده اند این دو دوره سه صد سال دوام میکنند و سه قرن مقدم به آغاز عهده میلادی در هر میگردد درین دوره طولانی دوفرننگ و دو تمدن بزرگ یکی بعد دیگری و هر دو موازی هم و بیشتر یکبهم آثاری پدید آورده اند نه مطالعه آن برای خود ما و برای جهان خاورشناسی اهمیت زیاد دارد، بالا گفته ام نه هنوز از شهرهای هخامنشی اثری نمانده ایم ولی تأثیر مدنی و عمرانی و فرهنگی آن دوره نه تنها در عصر یونان بلکه قرنهای بعدی هم چشم می‌خورد. (سرخ کوتل) از ۱۹۵۲ و (ای خام) از ۱۹۶۴ به ما سبیل ساخته است لیس نه تنها در عصر یسوانسی بلکه در دوره کوشانی ها تا بزرگوش معماریه هخامنشی است که جزعروش معماری محلی شده بود، هنوز اداسه داشت. مانند تخت جمشید در (ای خانم) و در (سرخ کوتل) در آبادی شهر ها و دژها و معابد خشت خام و سنگ تراشیده برای زیرستون ها و قیل پایه بدنه های و زیرستون ها و تپه های زینت های یکبار میرفت و روش معماری هخامنشی تنها در استعمال مصالح تعمیر نیست بلکه در خود طرز آبادی هم مشهود می‌باشد. مانند کنکر و تپه دار سر

دیوار ها و تهر کش ها به شکل سر به کاف و غره له نمونه های آن در
معبد کنشکا در سرخ کوتل اشکسار اگردیده است. یونانی هادر
شهر سازی و آبادی و عمر ان و بکر تراشی و نقاشی و تخصص
معابد به آرباب الانواع علاقه مفرط داشته اند در شهرهای مختلف کشور
ما به ذوق و روش خود آبادی هائی کردند که بعد از سال ها
انتظار اینک نم کم شواهد آن از (ای خانم) از زیر خاک برآمد و هرود،
اگر بگویم که مملکت ما از نظر بکر سازی و احکام تراش و
حجاری و نقاشی روزی از غنی ترین کشور های جهان بود سخنی
به گران نخواهد بود دست و سه هزار مجسمه ۲ جی در سال ۱۹۶۳ از
جایگاه يك معبد (تهه تلان) هده اژده شلوسترى جنوب جلال آباد کشف
شد و صد ها هزار مجسمه دیگر از زیر خاک های تبه ها ست اولن
مجسمه بود ادر حدود ۳۰ سال قبل از کما بل پیدا شد دانشمندان -
مغرب زمین درین يك قرن و ثلث ان برای این مدارس و مکتاتب
هنری نام ها وضع کرده اند که معروفترین و قدیم ترین آن همان
صفت (کریکوبوديك) یا (یونانوبودى) است که وضع اولیه آن
پرو فیسرافرد فوشه فرانسوی بود و درین سال های اخیر مدعیانی
پیدا کرد.

یکی از افتخارات شلوم برژه مدیر سابق هات باستان شناسی
فرانسوی در افغانستان پیدا کردن نظریه جدید است که سنا فشه های
ادبی را تحت الشعاع قرار داده شبهه ئی نیست که هخامنشی ها
و یونانی از کفاره بحیره روم تا بحر ای (اندوس) حاجت و نفوذ
داشته اند درین ساحه وسیع حجاری و بکر سازی چهره ها و قیافه ها بطله
ها و روش های گونا گونی بخود گرفته و تعریف مشخص و مدسجم
برای انها نیافته بودند.

تا اینکه شهر (دیورارو هوس) دس سر زمین شام در سال ۱۹۲۲
کشف شده و در چهره های عجیب مجسمه های غرب آسیا مخصوصاً

(بالامر) نفوذ دوجانبه نمی یافتند و پروفسور (سبشل روستو فتدل)
آنرا مدرسه (پاری) یا (اشکانی) خواند.

لشف سرخ کوتل در سال ۱۹۰۲ عین نقش لشف (دیورار اربوس)
را بازی کرد. استاد شلوم برژه با مطالعات عمیق بتایسوی نه اینجا
جای و مجال شرح آن دست ملاحظه نمود نه بواجده با مدرسه هنری می باشد
نه اثر مکعب «وشانی» نام نهاد. نظریات علمی استاد شلوم برژه
هاری از هر گونه درایه علمی بوده بزیبانه ساده می باشد.

بعده نامبرده عندیونانی قدیم نه قدیم بشر کخالهای ماحول
سواحل بحر روم شده بود و در طی قرن اول ق. م بدست روسی
ها فنا د نام مدرسه (گر یگوروسی) را بخود گرفت.

این مدرسه اخرا لند در حوالی قرن ۳ میلادی در تجسیم افکار
و مسطوره های مسیحیت درآمد و نگاه مدرسه هندی (مسیحیت قدیم)
پا به وجود نهاد این بدان من هنری چه گر یگو روسی و چه مسیحیت
قدیم در ذیل مکعب یونانی بحرا لرومی آمد.

هند قدیم یونانی خارج از حوزه مدی ترانه در خا نهائی آسیائی
از شام تادهای در شکل مدارس هنری مختلف دخالت دارد. چون
در تمام ساحه قلمرو هخامنشی ایران منبسط شده از استیش آنها
مکعب افاقی (ایرانویونان) به ان آمده است. همچنین هنر یونان
در دوره تسلط دوحید سانه در افغانستان نه انرا از چند سال پاین طرف
به صفت (هلا د سائی) یاد کرده اند باعث ظهور سکتب (گریگوبک
تریان) ویا (پوئرنو باختری) شده است.

افغانستان در دوره دوحید ساله یونانی از نظر فرهنگ و هنر ادبیات
یونانی خودش در قالب اسایونان دیگری شده بود (هلا د سائی)
که واقعیت انرا باید شناخت و قبول کرد و بدون این واقعیت سبدا یسار
مسایل هنری و فرهنگی فهمیده نخواهد شد. اصلاح هنر یونانی ها هم ۲

حادرخاك هاى اسبابه قالب خشك روش هاى قدیم هنرى شیوه جدیدی
سندو در همکراشی نمایش نیم رخ را عوض کرد طوریکه درسه
(پرت) یا (اشکانی) به روش نمایش رویرو افراط نمود.

بیشتر گفتیم که شش سرخ گونل سازند شش (دیوار روبوس) ذهنت
را نشمندان را در فهم مطالب هنری بفرزداند. شش (ای خانم) که
نازه سردمدای آن بلند شده انقلابی در ذهنت عا تولید خواهد نمود. شبیه
ای نسبت به نام آن در عصرار یاها (ویدی) و (اوسنانی) و بخانهشی
به نانی همیشه معروف بود و در تمام ریشه ها پنجمه هند تا نون بهم
ملق سسند و تجارب منفی پروفیسر فوشه دارا به جای نشانند که
(بلخ) (راپه) (سرایی) تشبیه کرده سرخ گونل بهیث مقدسه وای خانم
سورب واضح وقاطع نشان داد که هنر و فرهنگ یونانی در معانسان
حوب و عمیق ریشه دوانیده بود و هنر و فرهنگ یونانی از همین (یونان
(آسیائی) به خاك هاى دوردست هندی و چینى انتشار یافت.

سپس بعد از مدرسه هنری نوشانی که نازه اسناد شلوم پرژه نام
بداده و یک نفر از دانشمندان اسرائیلی بنام (روزن فلد) کتابی
بعنوان (هنر ووشانی) نوشته، همین هنر سیخته (یونانی باختری)
است. هر ووشانی ها قوم بادیه نشین آسیای سرسری صف
عالی داشتند که هر آنچه خوب و پسندیده بود میگرفتند و بدون
تعصب هنر سرسری (یسو ناسی باختری) را گرفتند
که اسرو ز بنام خود آنها سبجل کردیده است. هنر ووشانی
دو بهلوی عمده داشت بهلوی ایشالی (هنر شاهی) و بهلوی مذهبی
معروج یا فلسفه دیانت بودائی که ساحه هر دو ی آن از کرانه های
آسو دریا تا سواحل جمنا انبساط داشت و بنام هاوسیک های باختری
کندها ری ساتورائی در عصر خود نوشانی ها از آن بحث خواهیم نمود

نقش زبان فارسی در هند

ا. کادامسین دوکوز جاوید

طهر ، نمود و رواج زبان فارسی در هند با حملات سلطان محمود غزنوی قریب هزار سال پیش آغاز شد . در عهد سلطان غزنوی نه همه در آن و فارسی گوی بود نه همه چنان در دور و حکمروایی غوریان نه با یک و در زبان بود نه این زبان در هند راه یافت و به صورت دستور مورد توجه و اقبال قرار گرفت . از همان روزگار تا سال ۱۸۳۶ به جا لرزتری و طمان زبان انگلیسی را بجای پارسی رسمیت بخشید و همچنین تا اعلام زبان اردو بعنوان زبان رسمی در سال ۱۸۵۷ این زبان یگانه زبان ارتباطی ، زبان تفاهم ، زبان تحصیل و تسب علوم بود . دولتمردان ، روشنفکران و دانشمندان آثار خود را با این زبان می نوشتند . سلاقیات رسمی بین دلی و لندن ، لندن و لکهنه و هم بین ایالت های مختلف هند توسط همین زبان صورتی گرفت . درین زمان زبان فارسی به مثابه زبان بین المللی برای اکثر کشور های آسیای میانه یعنی از روم شرقی تا اقصای هند بود . برای شبه قاره هند این زبان به مثابه زبان ارتباط جمعی بود . سر زمین هند را در آن روزگار به سه بخش و نام یادی کردند : هندوستان ، دکن و بنگال . اسان سر اودت و سکا قیادت و بر اسلات این سه ولایت و سایر ایالت های نواب و راجه نشین همین زبان فارسی دری بود . از همان جا نقش فارسی در پیوند و همبستگی فرهنگی و ملی هند روشن و معزز میگردد . هر چند این زبان که در طول روزگار راه ریشه گرفته و بدلها

نشسته بود بصورت یکدم از میان نورفتاها با آمدن انگلیس ها شمع
اقبال آن روز و روز از روشنائی افتاد و رو یغا موشی گذاشت . چون
این زبان بیش از نه صدسال بعنوان زبان شعر و ادب ، زبان شرین و
شواطرف قبول و اقبال عارف و عاصی بود تا امروزه روز آنرا بمنزله
یک زبان شایسته و فرعنکی یاد و احترام می کنند . صوفیان اسلام
خاصه آنانیکه از سرزمین خراسان وارد هند شده بودند و در اینجا پسر
می بردند این زبان را بهترین و سادگانه ترین و مفیدترین و عقاید و تعلیم آدمیان
و آداب خود قرار دادند . اغلب آثار ، مکتوبات ، ملفوظات و اقوال
صوفیه هند بدین نگاشته شده است برخی از عرفای هند که به لطافت
و شریینی ، ساده گوی و روانی این زبان اذعان داشتند ، اندیشه و
ایمانات خود را بصورت منظوم باین زبان بیان کرده اند . این
زبان شهو اورسا بادلتشینی و زیبایی نه داشت عنوان خاصی را به خود
گرفته بود . بزرگان چون قطب الدین بغینار ثانی روشی دیوان
مستفاد باین زبان دارد نه ثرا را بچاپ رسیده است . دیوان اشعاری را
به خواجه معین الدین چشتی نسبت می دهند گویند این بیت که به سر در
سأتانه درگاه حضرت علی بن عثمان چلاپی هجری غزنوی - معروف به
دانا گنج بخش نقش است از طبع آفات هند خواجه معین الدین چشتی
است :

فیض بخش خلق عالم مظهر نور خدا

ناقصان را پسر ناسل کاملان را زهما

اشعالمعجوب اثر دانا گنج بخش قدیم ترین دوره المعانی تصوف
باین زبان فارسی است که در آن دقایق عرفانی و آداب صوفیان بیان گرد
دیده . سزا و پرا نوار این عارف بزرگوار ، تا امروز زیاده
رنگاه اهل دل است . اراد قمتندان از هر گوشه جهان بدرگاه
اوس آیند و طلب فیض و فتوح میکنند . نفوش فارسی را لواح

و درود یوار سزارات و قصور نشانه دیگری از ستیبولیت و رواج این زبان درون سرزمین است. ده سلسله از سلاطین سملو ک و سلاله های افغانی از خراسان و عشوقان زبان بوده اند. سلطان رکن الدین، غیاث الدین بلبن و فرزندش محمد از ادب دوسنهان و صاحبان روزگار خود بودند. در بار شاه مجمع علما و سلاز شعرا بود. مجموعه منتخبانی از شاهکارهای زبان درسی به بالغ هر دست هرا بیت از آنان پیادگار مانده است.

شعرا بی چون وستی، جمال الدین مجد و حمد الدین از زمره سخن سرا بیان دربار او بوده اند. در عصر جا نشینی شمس الدین التمش (دایماد قطب الدین ایبک) شعرا و ادب در ری رنگ و رونق تازه یافت. آوازه شعر دوستی و شاعر نوازی التمش تا به اینجا نشید به عده زیادی از علما و شعرا از خراسان، ساورالشهر و ساور بلاد اسلام به بندرو آوردند مانند نظری از نشا پور و اسیر و حانی سمرقندی از بخارا. التمش در بادش قضاوتی که شعرای دربار او به مناسبت فتح بهار، را قتم به ورو و سمند یرس و ده بود ند صلوات گران بهایی بخشید. یکی از شعرای ناسی دربار او تاج الدین رضی است که در همد زاده شده بود. رگه ها و جرقه های از سچک هندی در اشعار این دوره به چشم می خورد. سلطان به تقلید از یمون الدوله محمود غزنوی در ا ستر مغازی شعرا را با خود همراه می برد.

و قتی که روز شاه براریکه سلطنت تکه زد این رسم دیرین را دنبال کرد. شهاب الدین معمره هدایوئی که چون حضرت سنایی افکار عرفانی و دقائق صوفیانه را وارد شعر کرده بود باین دربار انتساب داشت. دارالامان دهلی در اثر شنائیت و درایت سکنندار لودی زنده گی پر شکوه و جلال گذشته خود را باز یافت. عهد سکنندار لودی قله اوج و عروج ادبیات درسی خوانده شده چنانچه همدین سوج تا عهد تیموریه ادامه یافت. این عهد مصداق بود بادوره

سلطنت تیموریان بهر هرات، دوره مشعشکه از لحاظ نهضت و به شرف
 در زمینه فنون ادبی، هنر نقاشی، صنعت معماری، نجسین خط و سایر
 مهارت‌های بشری از ادوار بی نهایت بر جلال خراسان زین بود.
 است و بحق می‌توان آنرا رنسانس شرق خواند. در عهد تیموریان
 هرات دو قرن یکی جامی و دیگری نوایی چون دو ستاره فروزان در
 مدار این نظام درخشش داشتند. دربار شاهان این سلسله چون
 شاه رخ و بایقرا سلجوقیان و هندیان بود. سلطان سکندر لودی
 که خود شاعر صاحب دیوان به دو گلامی تخلص کرد در غنای
 موسمه و رونق این زبان خدمات ارزنده و پرازنده ای انجام داد.
 است. در عهد این سلسله زبان دری زبان رسمی، اداری و درباری
 بنده گشته بود و نافه مردم به تحصیل این زبان رغبت می‌نمودند.
 بزرگترین شاعر دربار لودی هاسولا جلال خان جمالی دوست دیرینه
 و ارادتمند ساهی بود اشعار روان و ساده این شاعر طرف توجه و تحسین گران
 آهنگ سازان قرار گرفته و اشعار ابیات او را برای موسیقی و آواز
 بر می‌گزیدند و می‌خواندند. غزلیات ورنک و آهنگک خاصی دارد.
 مثنوی چهره نامش معروف است. کتابی در مناقب و ترجمه احوال
 اهل دل بنام سرالعارفین دارد. چون زبان فارسی، زبان رایج
 روز شد نواز مثنوی فراوان به نسب قاسم و فرهنگ پیدا گشت از
 از همین رهگذر در قرن پانزدهم نسب زیادی در فن لغت نگاشته
 شده است. در سال ۱۰۱۹ میلادی به والدین محمد کتاب ادات الفضلا
 را نوشت و در ۱۸۳۸ ابراهیم قوام الدین فاروقی فرهنگ ابراهیمی
 را که بنام شرفنامه میری نیز معروفست بهادگار استاد خود شرف الدین
 میری در بنگال قایل گرفت. محمد بن ضیاء الدین محمد فرهنگ سکندری
 را که بنام فتوح سعادت یاد می‌شود قایل شد. در عهد ابراهیم
 لودی کتاب مؤلف فضلاد ر علم لغت توسط شیخ محمد نگارش یافت.

سلطان خلجی و والیان آنها این رسم خجسته را سامان بخشیدند و در مقام حمایت و تشویق از علم و ادب و تربیت و ترغیب علماء و شعرا برآمدند. جلال الدین فیروز شاه خلجی سرسلطانه این خانواده انجمنی از شعرا را تاسیس کرد. بود نه هشت تن آنان از سربرآوردگان زبان و ادب دری بوده اند. فرشته سوره معروف اثر گرانهای خود را در همین عهد تألیف کرد. در روزگار علاء الدین محمد خلجی توجه به علم و ادب صحت و هنر پیش از پیش میبذول گردید و بهیچ میتوان آنرا از لحاظ باطنی و شکوفایی با عهد تیمور همسنگ و همطراز دانست. در همین عصر عده زیادی از هنرمند، شاعر، عالم و صنعتگر از ایران بهزم هند برخاستند، و سرانجام دهلی را چون خانه دوم خود آراستند. اسیر خسرو با خسرو شاعران هند که زمان و دربار چندین سلطان را دریاخته و در کمره بود تا هنوز مقبول و محبوب خاص و عام است.

حسن سجزی دوست خسرو در غزل سرایی پیر قتی رسید. او و راسعدی هند گفته و نوشته اند. مثنوی عشقنامه با حکایت عاشق نا گوری ده در سال ۶۷۰ منظم شده. از افسانه های دله در و مرد سر اجستان است. موسی سلطه تغلق سلطان غیاث الدین از جمله روشنفکرترین سلاطینی بود. نه بر هند حکمروایی نموده است. بدر الدین چاچ شاعر معروف و سرانده شاهنامه بیست هزار بیتی بدر باره سر فاضل میزیسته. درین عهد شنب زیادی در مناقب صوفیان ترجمه حال و نثر طوایف آنها نگاشته شده و اشعار و نظایر و مکتوبات آنها به ما رسیده است.

شرف الدین بهمنی منبری عندارف فاضل در همین زمان به تألیف آثار گرانقدر خود پرداخته بود و طوطی نامه غیاث الدین بخشی که بنیاد عرفان را دارد بر اساس مجموعه های منکریت تألیف و تدوین شد. فیروز شاه تغلق نیز از شاهان فضل پرور و ادب دوست بود. سلسله بهمنی درین یاز حاکمان علم و فرهنگ، ادب و هنر بودند. ملک الشعراء

دربار آنها ملکه آذری اسفراینی تاریخ این سال در تحت عنوان بهمن
نامه منظوم ساخته است. در سال ۱۳۹۸ میلادی، صدها شاعر و عالم
از بیم حمله قیامور به دکن، گجرات و سایر ولایات رفتند. در جوان-
پور شامل شعرو ادب نروزان بود. سلطان ابراهیم شاه شرقی نه خود
اهل فضل و بذل بود بلکه زیادی از هنرمندان و فضلا را دور خود جلب
و جذب کرده بود. از همان لحاظ جوان پور را شهر از هند نامیده اند.
عهد آل باپردوره طایفه زبان و ادب فارسی بشمازی رود. ظهیر-
الدین بابر، شاه تایل، بنیان گذار این سلسله ذوق شعری داشت و
طبع آزمایی می کرد. ابیانی از وزیران در دست هست از همایون
و ناسران دیوانهای یادگار مانده است. گلبدن بیگم دختر
با پر ظاهر نخستین زنی است که شاعری از ویا رسیده. چون سلاطین
صفوی در ایران چندان القفات و توجهی به شعرو ادب ندا شدند شعرا
را همایونها اعتنائی نبود تنها اشعاری که در مدح اسمی سرام
در منصبیت نریلا و برای مراسم تعزیه داری سروده میشد طرف قبول
واقع می گشت اغلب شعراء ایران را ازین لحاظ و ملاحظات دیگر
برک بردند و وارد هند گشتند. بنا بر رقابت های که بین دربار
های دهلی و دکن و سایر ایالات و ولایات بود، هر یک در پرورش و حمایت
شعرا که آثارا زمه جلال و شکوه در بار می دانستند به همتا و وسیع
می نوشتند چنانچه در اثر همین همچشمی ها شعرفارسی مراحل ترقی
و تکامل را پیمود و پرور منقح تر و پیا پیوز تر شد.

با بازگشت همایون از ایران و ورود بهرم خان پدر بار بازار شعر
و ادب بر افروخته تر گردید. بهرم خان شاعر صا حب دیوان، دوست صدیق
عمایون و استاد جلال الدین انیر بود دربار پر عظمت جلال الدین
انیر از لحاظ روشنگری و ادب شناسی [و هنر پروری از دربار های بر
طنطنه و جلال شرقی زمین بود. در سال ۱۵۶۳ راجا تودرمل زبان
دربار را زبان رسمی و اداری سر امر هند اعلان کرد. ذر نام و شرح

حال شعرای این عهد در كتب تذکره و تاریخ آمده است عبدالرحم خان، خان ترك باپرا از ترکی چغای بی زبان دری ترجمه کرده کتاب ما بارا تا بنام ر ز مناسه توسط عده ای از علمای روز از سنکریت بزبان دری گزارش یافت هم چنین کتاب رامایانا، تاریخ کره سناجی، جواک پیشست بزبان فارسی درآرد قضی د شنی قصه نل **Nala** و دمننتی **dimindti** ما بارا تا بنام نله دمن منلوم ساخت گویند این قصه به شعر قضی بهر از اصل برداشته شده ابو لوفضل برادر قضی کتاب بگویتا را بفارسی ترجمه نمود کتاب سنگه هاسن **Singhasan** درسی و دو قصه اورنگ شاهی توسط چمور بهوچ داشته ترجمه گردید بهاری مال کشتری در عهدچهانگر شعر بن داس در عهدشاهجهان و شن داس بسودیف در زمان اورنگ زیب این کتاب را بفارسی ترجمه کردند .

عادلشاه بهجاپوری که خود نیز شاعر بود در دینی قطب شاه در ملکنده و وال جادرمدراس حاکمان شعروادب به دند مناظر اتی ده بن نورجهان وجهانگیر برسیل، بدیه ردو بدل شده نشانه ذوق و طبع لطیف آنهاست. نمونه های آنها صاحبان تذکره به آب و تاب نقل کرده است. در عهدچهانگر نوعی خبر شاهی منظومه سوزو گدازا سرود که نشانه اثر فرهنگ دهند بر ادب دری است. در عهدشاهجهان سائب تپریزی و استادش رنای بسوج اشی از صلات گرانهای شاه های آن سلسله بر خود داری داشتند زیب انسا دختر اورنگ زیب نندنها از علما بهشتیان می نرد بلکه خود نیز صاحب طبع شعر بود. دیوانش به تخلص مخفی در دست هست. دارا شکوه شاهزاده دانشمند آل باهر دیوان شعر به تخلص قاری دو نیمی در ترجمه احوال صوفیه دارد. سرور نیر او که ترجمه قسمتی از او پشید بسیار معروفست. چندر بهن برهمن ولکشی سبناو این شفیق خوشگوار ادبا و شعرای زبان دری بوده اند .

چهار شاعر بزرگ امیر خسرو، بیدل، اقبال و غالب از جمله ستاره‌گان قدر اول زبان و ادب فارسی بشمار می‌روند. شروه، تلام و نحوهٔ بیان بیدل بیش از سه حصه در افغانستان و ماوراءالنهر سبک مقبول و طرفی تقدیم بود است. هنوز زبانت آلتزالیهای او به مقتضای حال و مقام خواننده و سروده میشود» بیدل درین نواحی از شان و وجهی برخوردار بوده که نصیب کمتر شاعری شده است.

این نکته را باید در نظر داشت که آثار زبان فارسی پیش از اینکه در ایران، افغانستان، ماوراءالنهر بطبع برسد در هند چاپ و منتشر شده. تنها «نول شور» که روحش جاویدانه شاد باد پیش از پنج هزار عنوان کتاب را به زینت چاپ آراسته و بدین ترتیب خدمت بزرگی بزبان و ادب دری انجام داده است و حتی آنست که یکی از مؤسسات فرهنگی در ایران و افغانستان بهاس خدمات و به نامش نامی گردیده. نخستین جراید فارسی یکصد و شصت و شش سال پیش مرات الاخبار و جهان نما بهمت (را جارام موهن رای) بطبع و نشر رسیده که در تاریخ صحافت و مطبوعات با اهمیت بسزا دارد.

خلاصه زبان و ادب فارسی جزء میراث عظیم و فرهنگی هنداست و در پیوند و استحکام بنیان فرهنگی این شبه قاره تأثیر بسزا داشته و سی زبید که مردم هند به آن ببالند و افتخار کنند در پایان دو نکته را یادآور می‌شوم یکی اینکه سهم و نقش هندیان در زبان و ادب دری اگر از مجموع خدمات و حصه سائردری زبانان کمتر نیست دیگر اینکه مطالعہ تاریخ، ثقافت و فرهنگ هند بدون مراجعه به منابع زبان دری و مطالعہ سرچشمه‌های زلال آن برای هند باستانی اهمیت بسزا دارد:

خو شتر آن باشد که سردلبران - گفته آید در حدیث دیگران

مولینا جلال الدین محمد بنخی را در زمان مکان اوسپتون خشنا ترجمه: شفیع هکذر

چند کلامه از نویسنده بجای پیشگفتار

لتمب و رسالات که تا کنون در باره مولینا جلال الدین، انسان بزرگ
شرق، حکیم و شاعر توانا به زبان ما (ترکی) به نگارش درآمده
جز مجموعه نقل قول ها از همدگر، نیست. کتابهای بنیادی در زمینه
مطالعه نشده و مباحث ارائه شده متکسی بر ارزشهای تاریخی
و انتقادی نبوده است. بیشتر روی آثار دست داشته اتکا بعمل آمده
جهات فکری تحویل نگردیده و ارزش کاروی در شرایط عصر او به
مطالعه گراخته نه شده است.

لاجرم مادرین بحث برای انجام کاری که صورت نه پذیرفته بود تلاش
ورزیدیم و به منظور شناسائی دقیقتر مولینا و سمعی که او به تضوی
داد بررسی، مباحثه و منابع ضروری و دادن خلاصهائی ازین معلومات
بنیادی را اجمال نکردیم

ما برای دریافت ژرفای اندیشه مولینا هیچ منبع و مآخذی معتبر
تراز آثار خود او تشخیص ندادیم. ازین نگاه در کتاب ما گونه‌های خود
اوست باشند و احوال می‌زند و با خواننده صحبت میکند.

عبدالهائی کوله‌ناری

موقف اناتولی در قرن سیزده میلادی (۱)

وضع سیاسی

قرن سیزده هم به مولانادران زنده می‌گردد بدترین دوران سلجوقیه اناتولی بود. دوره زمام‌داری سلطان عزالدین اول که پس از شش شدن سلطان غیاث‌الدین اول بجای او نشست از نهب جنگ و کشتار به پایان رسید. اما دوره علاءالدین لایقباد روزهای فراموش نشدنی سقوط امپراطوری در اثر سلاب حمله مغول بشمار میرود. درین دوره علاءالدین قونیه و سورام را تصرف کرد برای حمایت از خلفه که معروف حمله مغول بوده موصل سپاه فرستاد و با جلال‌الدین محمد خوارزمشاه که زحمات مغول در استان ارسایش بود مصاف داد و با این نارس روی هم رفته تلاش ورزید امنیت و آرامش نسبی برای مردم فراهم آورد. چاهول یک ناروان بازرگانی مغول ها وقتل فرستاده آنان ایشان از جانب خوارزمشاه سیل یورش قبایل مغول را که با تصرف مناطق شرقی دو نارشان در آنجا پایان یافته بود به سوی غرب سرانیز کرد. پس تصرف خسوارزم خسرا سان و عراق انا تولى در برابر سلا مغول گسترده بود. عبور دسته‌هایی از خوارزم میان به اناتولى گذاشتن جلال‌الدین محمد خوارزمشاه از این ساحه هجوم سر بازان مغول را به اناتولى تسریع کرد.

سپاه مغول تاسه واس تا خته شهر را آتش زد ندوهر چه رالاز دا نسته بتاراج برد. و قبل از آنکه سپاه سلجوقی هادر را بر شان ترا بگیرد، از اناتولى بیرون رفتند. سپاه سلجوق و قتی به مغول هادسه

(۱) منطقه، آسیائی ترکیه در ستون قدیم با اناتولى ثبت گردید

است. (مترجم)

نیافتند قیامیل «کرد» را نه با مغولها سازش کرده بودند مورد تهاجم قرار داده سرزمین آنان را با خاک یکسان کردند و گویا از مغولها انتقام گرفتند.

انتخاب سیاست نادرست علمای خوارزمی ها نه سقوط امپراطوری سلجوقیه را سرعت بخشید، سرآغاز این اشتباه چهران نا پذیر بوده علاءالدین خوارزمی ها می نامی را نه از بایر سلاطین مغول قرار می شده بودند در «اخلط» واقع ارض روم چاهجا ساخت. مغول ها هم آنکه از جریانی مطلع شدند بر آنها تاخته تعداد زیادی از آنان را از دم تیغ کشیدند و بهاینس و آنسو و پراکنده گردیدند. سپاه مغول از ارض روم به «اخلط» وارد گردید و پس از آنکه چند روزی بیرون از شهر سرافرازه افراشتند انجارا ترک دادند. «بیگ اخلط» خوارزمی ها را به اتفاقا برای دولت در دسترس شده و شایعات مغولها را با دولت قره سی کردند به «قصریه» که در ایزت داشت روانه اردو اراضی واقع در ارزنجان «اساسا ولار» نده» را بطور ساقطه به بیگ های آنان واگذار شد «۲» علاءالدین در حین اینکه به مسایل داخلی می پرداخت جهت خنثی گردانیدن حملات مصری ها در سال ۱۲۳۲ به سرزمین بیگ «هرپوت» که با مصریها متحد شده بود پورش برد و آن شهر را به تصرف درآورد تا با امنیت و استقلال کشور را تأمین کرده باشد.

در (۱۲۳۷م) پس از فوت علاءالدین سلطان غیاث الدین دوم که بجای او زمام امور را بدست گرفت با خوارزمیها بد رفتاری را آغاز کرد و یکی از بیگ های آنانرا بزندان افکند و بیگ در بین خوارزمیها ایجاد وحشت کرد و پورده و پورده و هر یک که دست یافتند بصورت پراکنده مهاجرت کرده در نهایت، سواهی را که به تعقیب

(۲) سیستم اجاره زمین های موقوفه که بعد از دوره سلجوقی

در ترکیه معمول بود

ان روانه شده بود هزیمت دادند. با ابن‌وصف، بخشی از آنان در اراضی حلب و شام متفرق گردیده بخشی دیگر به ارض روم وارد شدند. باین ترتیب خوارزمی‌ها برای دولت غیاث‌الدین دوم سمعت يك عنصر استهلاکی و در عن حال در اثر ایجاد آزار - شی و حرثات اشتباه آمیزشان به شکل عامل جلب خطر خارجی را به منطقه پیچیده گرفتند.

در «۱۲۴۲م» يك سپاه سی هزار نفری مغول به فرماندهی «بایجو» به ارض روم آمد. مغولها شهر را تصرف کرده مردم را از دم تیغ گذرانده سپاه سلجوق را که به «نوه» (نوسه) جا گرفته بودند از حرکت سپاه مغول بدستوی «ق» ارزنجان اخلاص یافت و ساندیمان با تجربه عقیده داشتند که سپاه حاکم استوار گشته و بر لشکریان مغول حمله نه کردند اما بی تجربه‌ها و با سردرگمی گمان شهنشاهاندار قاضی بر مغولان بودند غیاث‌الدین خواخواه گروه دومی بود به روز جمعه (۶ محرم ۶۴۶ هـ ۱۲۴۳م) سپاه سلجوق به «نوه» (نوسه) حمله ور شد و جنگی در سرزمین شب اسیرا طوری را بطور قطع تعویق نکرد، آغاز گردید. سپاه سلجوق بدشکست مدیسی مواجه شد و غیاث‌الدین در میان سپاه در غم ریخته و حران و هر اسان ماند و پادشاهان تغیر قافه و فرار به «تولات» خوانست جان بدر برد. مغولها غنایم فراوانی را به در این مصاف بدست آورده بودند بهین خود تقسیم و به مسو اس آمدند. فاضی سوراس بنام «نجم‌الدین قیر شهری» که قبلاً در خوارزم بوده و اجازت نامه «جان سلامتی» از مغولها در دست داشت از فرمانده سپاه مغول «بایجو» با هدایا و تحف فراوان پذیره شد و اجازت نامه‌های را نیز ارائه کرد با این اساس مغولها به مردم اسان دادند و ای ای مدت سه روز از غنایم شهر دریغ نکردند و از آنجا به مصر به رفتند و در راه...

بردند و در اثنای راه کسانی را که توان پیاده روی نداشته‌اند نیز به‌قتل رساندند سلجوقیه‌ها که بی‌برد نمی‌توانستند با مغولها پرابری کنند به پرداخت مالیه سنگین تن در داده صلح کردند و بدینسان سلجوقیه‌ای اناتولی حالت يك مستملکة مغولها را پذیرفتند.

در اثر این رویداد مرزبیت تمام معنی نابود شد و بعد از غیاث الدین، سرزمین اناتولی، در يك هرج قرار گرفت بیکها یکی بجای دیگر افتاده و آلتجا و آنجا اغتشاش‌های دایمی رونمائی. (با یجو) سردار مغول در این حص و بیص پا را دیگر به اناتولی هجوم آورد. در ۸۱۲۰۶ م در جنگی که در حوالی «قونیه» رخداد مقاومت بقایای قشون سلجوقیه‌ها را دیگر در هم شکست. سلطان غیاث الدین پسرش رکن الدین قلاجه ارسلان ششم را بجای خود پراویکه سلطنت نشانده رکن الدین سلیمان بمقام پروانگی «۱» گزید.

«با یجو» در قزل ویران که در فاصله چهار ساعت راه در غرب قونیه واقع است اقامت گزید. رکن الدین را نیز با خود داشت. اینبار مغولها برای مدت طولانی در اناتولی با قیاماندها و هنگام عزیمت از اناتولی تمام قلاع نظامی را به استثنای قلعه ئی که مزارشاهان سلجوقی در آنجا بود تخریب کردند.

پس از رفتن مغولها در اناتولی، زد و خورد برادرها آغاز گردید و عاقبت هنگامی که رکن الدین و عزا الدین می‌خواستند ساحه حکمرانی سلجوق را با هم تقسیم کنند عین الدین با مغولها تماس گرفت مغولها با فرستادن مجدد سپاه برتری و حقوق رکن الدین را حفظ کردند و عزا الدین به استانبول فرار کرد. از طرفی جو عین الدین تمام اختیار را در دوشی را در قبضه خود گرفته به

۱- پروانه لقب فرما نگزار بود و حیثیت وزیر را داشت.

بن الدین در صدد قتل وی برآمد ولی معین الدین که مورد حمایت
و لها بود در ۱۲۶۵ م ر بن الدین را به قتل رسانده بجای وی
طمان غیاث الدین سوم فرزند او را که پنج یاشش سال عمر داشت
نام فرمانروائی مستقر کرد. در ۱۲۷۷ م معن الدین نیز توسط
ولهاسامه تول گردید و از آن به بعد درهم و برهمی به اوج خود
ید. غیاث الدین مسعود پسر عراق الدین کیکاووس که در «کریم» بود
آنجا وارد «سینوپ» شد و از آنجا برای ابراز اطاعت از سردار
دل «ابا» به «ارزنجان» رفت. پس از سرگ «اباکا» در (۱۲۸۲ م)
طمان احمد که بجای وی برگزیده شده بود سرزمین سلجوق را بین
ث الدین مسعود و سلطان غیاث الدین سوم تقسیم کرد ولی
ث الدین سوم به این امر راضی نشد و پس از قتل وی در ارزنجان
م قلمرو سلجوقیه ها به غیاث الدین مسعود تعلق گرفت. غیاث
ین مسعود که در سال ۱۲۸۳ بر سریر سلطنت نشست و او
ورانی از اشتهکی و ناپسا سانی بود در ۱۲۹۰ م از طرف «قازان»
بود خان «به همدان» فرا خوانده شد و در ۱۲۹۸ علاء الدین
نهاد سوم پسر پدرش را بجای او تعیین گردید.

بعدها علاء الدین نیز بین سالهای (۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ م) از طرف
لها به اصفهان برده شد و در آنجا به قتل رسید و پادشاهی بار
ر به غیاث الدین مسعود منتقل گردید.

در ۱۳۰۸ م پس از آنکه وی وفات کرد سر نوشت امپراطوری
ریخ سپرده شد و در آن سرزمین بهنا و رچندین بیگ نشین وجود

وضع اجتماعی :

ر دوران تشتت و پراکنده گی نا همی از هجوم مغول ها و
حکومت قادر به تأمین وحدت سیاسی نمی شد تمام منطقه
لی گرفتار نوعی نارا حتی شده بود شاهان محتل امپراطوری.

سلجوقان نه در سالهای اخیر قرن ۱۳ حالت تا بهت از فرمانروایان منطقه ی مغول را آغاز کرده بودند. برخی توسط مغولان بر تار برخی مقتول و آنانکه نجات یافتند همگی به مغول ها هنوز قدرتی دردست داشتند در تلاش رفع مشکلاتی بودند نه در داخل خاندان شان بروز میکرد. عزالدین کیکاووس و علاءالدین چغتای در حلقه اختلافت خانواده کی برادران سلجوقی در اناقرلی، درراس دیگران قرار داشتند در زمان واحد چندین پادشاه در مناطق

حکوم را نندیدیم که هادست بدعتان میزدند پادشاهان بنا بر عدم احساس امنیت و زراعاتی دلیل و با دلیله بل رسانده بخصوص اشخاصی را نه برای رساندن به مقام سلطنت ایشان را یاری رسانده بودند، برای آنکه زیر پا رست نپاشد، زودتر از بن می بردند و همچنان وجود وزرائی نه در اثر مال اندیشی در خلفا به مغول ها همدست شده سر به تمرد میزدند مردم را دچار سراسیمگی و آشفتگی حالی کرده بودند و نمیدانستند همدست و همار چه نسی میشوند؟

معن الدین پروانه از وزرای تار شناسی که با وجود اینهمه ناسامانی در دستگاه امپراطوری سلجوقی ها، سالان زیاد توانست امنیت نسبی را حفظ و با مغولان گذاره کند، عاقبت در اثر اختلافی که بین او و سعدالدین کوک روی اغراض شخصی اخیر الله برپا شد به قتل رسید.

در این گیرودار باید عناصری را که مردم بدور خود جمع کرد و آرزوی رسیدن به مقام سلطنت را در دل داشته اند نیز به خاطر داشت این طغیانها بن مردم بیشتر از جایز فرقه از متعصبین دایر زده میشد. جریان «ها پائی» ها «این حرکات راست دمی» که به قول منابع معتبر با اسحق خلیفه با با الهام من در زمان ح مغول ها از خراسان رخت سفر بسته و در انا تولی در شهر آمد.

اقامت گزیده بود سستی در خفا پسر پرده بعاء مریدانی گرد
خود جمع آورد و درد هاب «اماسا» اشکار گردید.

بقول ماء خند و منافع رسمی بابا اسحق بک شار لاتسان بود
نه عده بی ازدهادان بی سواد و تر نما نهای ساده لوح را بگرد
خود جمع میکردند در اصطلاح رسمی ابن گرو «حارجی» خوانند
سده است.

ولی وقایع و جریانات نشان دهد مردم این شخص اارج
زیادی می نهادند و دوسس شده اند باها سعی به شوی سجد نه
اسراطوری سلجوقی هادراثر ظلم های فراوانی به مردم از آنها
رفت پیروزی به نگون خواهد شد و حتی نه خوار زسی نای سانش
در «اورفه» و «حلب» بهایر در فتاری سلجوقی خانه بابا اسحق روی
آوردند و در هات باقر نما مهاودینگ. پروان او همنوائی نشان
دادند و نوبی بزرگت از آنان سنشکل گردید. این دروی بزرگ
در روز معن به اشاره بابا اسحق و ام کرده مقابله دروهای دولتی
را که تحت فرمان مظفر الدین علی نه را و هلواداره میشد، درهم
سنگنه آنانرا به «مالانیا» فراری ساختند. همچنین - روان بابا
دوسن سپاه دولتی را به هریمت و داشته وارد «سواس» گردید
و «اغدیش باشی» (۱) سواس را با گروهی از سربز آورده گان شه
معلی رسا لده غنائیمی فراوان از آن جاهدست آوردند و سپس به
«اماسا» و «تولات» سرا زیر شدند.

اسحق بابا در این هنگام در اما مسا در تکه خانه خود بود
از «عانشاه» بابا را گرفتار کرده در برجی از قلعه «اماسا» به

۱- اغدیش از نظر لغوی به قول نظامی: نظسی اغدیش خلوت نشین
است نه تبیی سر نه انگبین است اغدیش یعنی نورگه و هم چنان اغدیش
باسی یعنی مقام. چیزی مثل شهردار یا فرمانده سواران مترجم

دارا و پخت. (۶۳۸ هـ. ۱۲۴۴ م) ولی اغتشاش زندگانش خلاف تسويع او خاتمه نهايت بلکه شدت پستی و سبب شد. بابائی عامه تقيد بودند به بابا با اسحق نمرده و مني سر زد چنگک بن دو جانب آغاز و «ارسلان شاه» درين زد و خورد بقتل رسيد.

شاه با آگاهي از بن کبر و دار به «قباد اباد» گريخت و از آنجا به قواني آمد و در حداد ارض روم مستقر بودند بهام فرستاد سپاه سر حدي امپراطوري که متشکل از عناصر گوناگون بود از روم و روسي و اس و از آنجا به فصریه رفت. بابائی هادر «مالا» حوالی «قیر شهر» سمرقند گردیده و خانواده های خود را نیز همراه آورده بودند. همه که پشاهانگان سپاه را دیدند، زنهای و بچه های بابائی را بقتل رساندند سپس چنگک و قاپها برداختند اگر برای های معاوضت نمی ورزیدند، سپاه سلجوق یار د یگرتار و سار و به سکنت سوار چه میگردید زیرا بابائی بنا به ارب زیاد حمله میکردند اما بانه دی فرنگی عاصیب شد ناساء درهم شکسته سلجوقی، فرصت تنظیم مجدد بیاید و در نهایت، بابائی ها را ادا کننده اند. بقول برخی از منابع درین تار زار در حدود چهار هزار بابائی مقتول شدند و سر بازان، جز بچه های دوسه ساله بقیه همه را از دم تیغ برآوردند. زنهای و بچه های خورد سال را اسان داده و مال و هستی بابائی ها را مثل مال انفاریک بهنجیم جهت بیت المال گذاشته و بقیه را بین خود تقسیم کردند. پادشاه نفس بر راحتی شبد و در حالیکه نوازنده گان سرود های گرم و پر جوش میخواستند جام های بیای می نوشید و به یکت ها و دیگر درباریان تعف و هدایا میداد.

هرچند مواخذ و منابع متعدد میگوید که بابائی هادرین مصاف بکلی قلع و قمع شدند ولی ظهور خلفای بعدی ازین سلسله چون «کبک

لی باها - ابدال موسی - عراق باها - ملتوک باها و غیره گویای این واقعت
است که باهایی ها تا اوایل سده هشتم هجری (۷۰۷) و سنه ۱۳۰۷ م -
دی ایفجا و آنجا حلقه ها و پیروانی برای خود داشته اند

در جریان حوادث گرم و شفته حالی که سرد م با آن درگیر بود
نشد یکی هم قیام «چمری» را مستوان نام برد که از طرف تر ما
نہا تقویت و حمایت می شد. در زمان علا الدین لقیب آباد اول
هنگامی که ارسناک فتح شد در آنجا تر کما نجا گزین ساخته شدند.
نظریه لئو حه مزار نریم الدین کر اسان «ابن واد» تعبیر نمود
قمرالدین محمود قرار داشت و به همین دلیل قبایل «ارسانک» بنام
او قبایل قمرالدین یاد میشد.

نورالدین نپور قمرالدین یا بنابه شهرش «نوفی» نسبت
به طریقت با ابا الداس نفوذ خود را گسترش داد فرزند او «
کر اسان» مناسبتی متعددی را از نصرانیها تصرف نمود.
و خود را نیمه مستقل و غمروا بسته ساخت. روی این واقعیت در کن
الدین قلچ ارسلان «بیگ» نشین قبایل قمرالدین را بدتراسان
داد ولسی دیری نهادند که تراسان و پدرش به طرف داری
از سلطان عزالدین دست به اغتشاش زدند در نتیجه «اسان» و برادر
راش مقتول و اغتشاش سرکوب گردید. پس از تراسان «محمد بیگ»
جای او را گرفت و در قیام «مخاطر اوغلو» یکی از بیگ های سلجوق
شرکت کرد و سپس مرگ غاث الدین میا و وض فرزند عزالدین
شکاووس را شهرت داده بیماری «چمری» که مازد ساسان دای
نکرد شتافتند.

۱) در لئو حه مزار تراسان اوغلو محمود بیگ - س. تاخیخ
(۶۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۹۹) قید شده او را بدالدین محمود ابن بم
الدین تراسان میخواندیم «مترجم»

«جمری» ده واقع ایجا دی او به واقع «دوزمجه مطلق»

در دوره فرزند ان عثمانی شهاخت داشت، ام بود؟ رسالهائی

۱۲۹۹ م (۱۳۰۰ هـ) شاعری بنام به سقی در ارزنجان رساله

بن منظوم در وصف خاموشی و مقام آن به وزن (مفاعیلن مفاعیلن فعولن)

نوشته ۳۸۸ بهشتی گوی که را ۱۱ حتوا سیکرد یوسفی در این

رساله نه ۱۰ سوم به «خاموش نامه» بود در باره جمری چنین می آورد

در دوره ما شخصی سز بهشت که قبای در ویشان در برداشت

به دوشه عبادت میکرد و خمونمی برمی گردید. فکروذ درش بر بنای درستی

استوار و مستقیم در راه خدا بود خرقه می پوشید و همه مردم از

اورا ضی و خوشنود بودند. اعتماد و اعتقاد به درستی پندار و کردار او

روز بروز فزون می یافت. هر نس او را در مقام شیخ با یزدی نگر

یست. گروهی از مردم در حلقه رسیدن او در آمده بودند ولی

او به این زنده گمی به راسته و پاک را ضی باقی نماند یکباره عقل

خود را از دست داد و گفته های پوچ و باوه بزبان او تمام شد

مثلا می گفت:

این راز را نگویم اما گوش بدهید که خون این را زرا

باز می گویم. ای مریدان من یاد شاهوادی روم هستم از این نظر

سراهاد شاه بشناسید.»

گروهی به این ادعای او سر تسلیم نهاد. یاد شاهی او را از جان

و دل پندیده و سوسیس او را سلطان جمری نام نهادند سلطان از شنیدن

این جریان سخت ناراحت شد و دستور داد مهای بر او بگمارند.

در نهایت او را گرفتار کردند. بعد از شکنجه و عذاب فراوان به جهان

دیگر فرستادند (کتابخانه نوپولو مجموعه حکایات صفحه ۱۱۲)

و ادامه آن این حکایه حکایه هشتم است که در صفحات ۳۰۳ و ۳۰۴

الف ضبط شده حکایتی هم این کتاب به خاطر او غلو را تباط
دارد.

در تاریخ این بی بی نیز این قرمانها بنام در و یمنان (دلا
سرخ چاروق هوش و سیاه) ذکر شده و از پروان طریقت باهائی
و نمود گردیده اند چمری در سال ۱۲۷۸ - ۷۶۷ هجری قمری
و بنام خود خطبه خواند. محمد - ارمان او غلو را به وزارت
با گریه و هین اسیرم - ها هنگام اغشاس مردم دلیلی قوی به دست
سخا لغان او داد. در آن هنگام زبان رسمی دوا بر
و زبان دربار چمری بود و لی و دستور داد که در مقامات رسمی
و در دربار سلطان تنها به زبان ترکی تعریف و تکلم شود اما این
بهروزی زیاد دوام نکرده و با دسامه که مورد حمایت مغول ها بود
چمری حمله آورد طرفداران چمری شکست خورد و خودش اسیر شد
او را زنده زنده پوست کشیدند و پوست او را برای عبرت سایرین
به شهر گشتا زدند. بعد ها شخصی دیگری بنام احمد ظهور کرد
و مدعی شد که قرزند علا الدین است در حالیکه مقصد نظر چمری
پیش نبود. اما ازین آشوب جزیک نفر سر نبرد و اغتشاشی هم
نه توسط و راه انداخته شد و ام نیاورد و خلی زود سر ثوب گردید.
غیر از قهقام ها و اغتشاشاتی که بوسیله افراد خانوادہ شاهی
اینجا و آنجا بقصد تخت نشینی و رسیدن به اریکه قدرت صورت می-
گرفت ، بی نظمی های دیگری هم بوجود می آمد که از جمله میتوان
بنام جریان علوی ها بنام «تسخنه چها» و تر کمانی را هنر در

مدا طبق ماراش وا غتشا شات بهخد - لو لوا وسو وی حصار را
برشمسرد . « ۱ »

علت این قیام ها و اغتشاش ها نه موجب پریشانی و دافعه
حالی مردم میشد و بعد در اثر اعمال قوه متکوب میگردد چه بود ؟
عوامل همان آمدن آنها را در کجا می توان سراغ کرد ؟ هر چند
عوامل را تا حدی شرح دادیم ولی بطور فشرده در چند جمله بار
دیگر مروری بر آن داریم :

سماهه روابط شاهان و وزرا بعدی دچار افتضاح شده بود نه
بطور مثال وقتی رکن الدین قلمسج ارسلان پرویز خود صاحب
اموال دین خشم گرفت صرف بعضی حاضر به آشتی شد که مبلغ دوهزار
دینار از وی دریافت کرد . از قاجالدین معتز نیز جدا گانه حاج
میگرفت . همچنان فال الدین علی وزیر به بهانه اینکه عزالدین را
از « کریم » دعوت کرده و به وی هدایای دادی است از کار
میگدوش و در قلعه « عثمان چک » زندانی نموده بود ولی او با مغولها
تماس گرفته حمایت آنها را جلب کرد و با دیگر برتری وزارت نشست .
مرکزیت دولت از دین رفته و دیگر قدرت اداره را از دست
داده بسود .

وچی های خواریزی حالت يك عنصر اختناق را بخود گرفته
بودند . قلمرو دولت از بافتاده ها ر چه بازچه شده از داخل
معرض هجوم های پراکنده مغولان نیز بود . آبادی ها تاراج میشد .
آتش میگرفت و باخاک میکسسان می گردید . در ارض روم سواران ،
قهریده و نظایر آن مردم از هفت ساله تا هفتاد ساله قتل عام می شدند .
اماعامل اصلی این سقوط ضعف و نارسائی اداره و فقدان سازماندهی

« ۱ » در انتشار قارسموس قاعده بی بنام « لو لوا » وجود دارد .

(قارسموس العالم جلد ۴) مولف

درست بود. مقاطعه ناران - دهقانان بی‌زمین ساهمان ایلمه جاری
و بیگ هاهمه از دولت سر تزی روگردان شده بودند. یورشهای گاه
ناگاه مغول تعاقبی نه برای آنان تهیه می‌گردید مالمات کمرشکمی
به دولت به مغول‌های پرداخت و بالاخره سفاک دشمن او در بار کمر
این مصارف را از طریق وضع حائمه بر مقاطعه کلا آن شهر نشینان و
قدیمه نصران دهان ناء سین می‌نمود.

اسباب اشتقاقی بیشتر وضاحت را فراهم می‌آورد زیرا مقاطعه
ناران و سایرین به بالغی را به به دولت می‌پرداختند - از مردم دو
چند بازیافت می‌کردند. مخالفین دولت نیز این حصص و پس‌بکار
نمی‌نمود. از جمله قبیله «فزل حیده» نه به الزام اخراج می
داشت یا فتنه جبری متحد گردیده «اقسری» را با چاهای هرا سر باز
تواند و عرب مورد حمله قرار داد سه شب روز شنبه را تاج کد
و مردم از این افس بکام افت دیگر یعنی معمولها نجات یافتند.
مغول‌ها نه برای سرشماری و دریافت مالیه آمده بودند. گرو گرفت
آنان پایانی نمی‌شناخت. به‌دورانی از آنان در مدت توقف شان دل
خوش ساختن و تهیه هدایا برای بازگشت شان سری طاف فرسایند.
مردم از مغول‌ها اتماس کردند که برای سرشماری و دریافت هدایا
در اوقات معین آمده و وقت و ناوقت فراغ نگردند، فرمائید مغول
باین مناسبت و اسری صادر شود و ضمن الدین قروینی از این وظیفه شنا
گذاشته شد.

فکر می‌کنم اگر بر تمام این حوادث که در توالی سال ۱۲۹۹ م
(۱۸۹۹ ه) بر مردم آفت زده انانولی می‌گذشت - خشکسالی و نتایج
مصیبت بار آنرا هم به‌قدر ائیم نمودار نامی از وضاعت نامسان
اجتماعی در آن منطقه بدست می‌آید. ری و انانولی در سده سیزدهم
میلادی در چگونگی احوال اجتماعی قرار داشت. (نا تمام)

د دلی او شهی د قصی د و ه زور راویان او ناظمان معظم گل

معاون سرسحق زلمی هوادار

د دلی او شهی قصه زموږ له ملي تصويخه يوه خونديزه قصه ده، چې
د دلی او شهو د پيښې د استان پياوړی د اقصه په روايتي بڼه د پښتو په
ژباړو سيمو کې د پښتنو تکلمچانو زده ده، او د ملي او دود خويښتو
لپاره يې د ژبې په اوږدو شو او نو روښالو نوښتي وايي.
د دد رځان خټک د روايت له مخې د دلی په خټه د لالک او شهی د حیات
ځان مليزي او ورو چې پلار يې د خپل نام مشر و، د دد رځان خپلې
څېرې په دې باب دادی:

په دوران د اکوړې چې، لکه شروو

هم سخي هم دېر نې صاحب شه شروو

هغه وخت په پوسفزو نې پوځوان و

په نامه حیات خان نامونه افغان و

لوی سردار د ملېزو پوځو نېسری و

مشت په مېته د توپي د پيښې دی و

ژوی يې نه و پوه لوری و نه ټيکڅو په

په نامه مسمی و شهی گل روپه

اوهمده ددلی په باب وېلمی دی :
 د شپې دعاشق نوم نه له ماغواړي
 سړو گل سبیل نه گوری وپه ویاړي
 په لقب دلی پاله شه د لږالکو
 دېر قلاسی راسی صفت په شک آښو

ددلی اوشهو قصه له شفاهی شکله سر پر سره د پښتو په تعریبی ادبیا توکی هم غای لری. ورسره له ادباو وڅخه دوه تنو دغه قصه په نظم ثبتلی ده، چی البته د درواړو په رواياتو او د پښتنو تکلمجاو یو په بیان کی توپیرونه لیدل کیږی چی د غدقو پر وړاندې پیاغلی نه سال بخاری د صدرخان قصی په مقدمه کی غږولی دی ددغی قصی درواړو یو په باب خبری د پیاغلی عبدالکریم پټنک منظوم سی قصی اوسې کتاب کی هم موندل کیږی.

په تحریری ادبیا توکی ددی سلی قصی ددیم شکل همغه د صدر خان خټک دی چی دا قصه یی په (. . .) کال کی په خپله مشنوی لیکلی ده. د صدر خان خټک او دده د مشنوی په باب ورسره په ادبی غږونو کی ډېر څه ویل شوی دی خوږه په دی لیکنه کی ددی قصی دوه روايات درېیم چی پر دی دوو لسانو تراوسه رسوده په منظمو ادبی تذکرو کی څه بحث نه دی شوی او نه پښتو ته لږ ولاندغه دواړه شاعران هر یو په ژوند کی دی زه، دادوه تنه په پښتو ادبی تاریخو نو کی دغای نیونی په منظور در معرفی نوم، البته ددغو دواړو لسانو په باب متفرقی لیکنی د صدر خان ددلی او شهود قصی په مقدمه او هم په پښتو منظوم سی قصی کی شته، خو هغه کافی نه دی، زه هغو لیکنو ته د خپلو غږونو پدینا کی په دی ډول انسجام ورکړم :

معظم گل

د پښتو په معلومو چاپی تذکرو کی سړو د معظم گل په نامه څوک نه پېژنواونه یی دادبی تاریخ په غږونو او تذکرو کی د هوشاعر په تو-

که چا سوانح راوری دی . یوازی به فرهنگ زبان وادبات پښتو (۸)
لی بی یو . لنډه یادونه یو . بیت سره راغلی ده . البته دایا پندو ویل سی
چی د فرهنگ ضبط تذکره حکم نه لری نو ددی اواره چی داسی له
خپلوا دبی ایجاد یا تیره د پښتو د ادبی د نثر و نثرهای ونه
اوبه ادبی تاریخونو نثری معرفتی سی نو پښتو همدی ناست زه دی ده
دی لکنه نثری معرفتی نوم :

معظم گل بوید ده د « دلی اوشاهو » دیوتی منظوم سی قصی له
نثری یو نوجی دی پښتو ردمنو ا نثری یو پښتو مجله ی خوره
شوی ده د مجلی د منو ادبی معظم گل د دلی اوشاهو قصه د سپور
د پښتو ا نثری یو پښتو نثری سرچم مولوی محمد اسرا ئیل د « نثری
لی د ساوخته ا نثری یو مشر ا نثری یو خول را نوله نثری یو بایی ترتیب
نثری او پښتو مجلی چاپ نثری ده . له دغه یادونه ښکاره چی د معظم گل
قصی هم وم لکلی دول نه درلود او ده خلکو نثری خوره وه ، دا طبعی
خپره هم ده . ځکه چی زموږ د زیاترو اولس شاء را نوله نثری او
چار بی او نور را ایجاد یات نه دی لیکل شوی او په سفاهی پندوز
به اولس نثری خو ندی دی .

د دلی اوشاهو د قصی نوم روایت چی معظم نثری دی ، د نثری
لوسه چو ناث سی دی ، او توی غزلې یی اسی دی ، نثری نثری یو
تیره سره هم پکی مننه او منظوم سی قصی منځ سی خو منځور عبارت هم پکی
راغلی دی چی د عبارات د قصی د ژباړت فصاحت به منظور راغلی شوی
دی هغه او اولس روایتونه یی منځور دی هغو نثری ا نثری منظوم نثری هم وی
چی د نکل نثری یی بولی اما به منظوم نثری نثری نثری منځور دی تو تی
د من دوضاحت به منظور راغلی وی .

د معظم گل د دلی اوشاهو د قصی روایتونه زیاتره د سرخان د قصی
له روایتونو سره یو پرونه لری چی البته دی تو پرونو ته ښاغلی ،

خبال بخاری (مقدمه ص. ۴۰ - ۴۱) ددلی اوشهی د قصه په مقدمه
نی هم اشاره کړې ده، خو زما ددې قصې درواياتوله تم بهرونو
سره څه ناسته، بلکه زه غواړم چې معظم گل د یوه پښانه شاعر
په توګه د پښتو تذکره لپاره دروېږم .

د معظم گل په باب زیات معلومات زموږ په واک نه نشته ،
برک دوسره په پښتو مجله سی (اغلای دی چې) معظم گل سردان
دضامی د نوی لمی یواولسی شاعرو. اوله نامه سره یی ورته داستاد
اوپا یا لمی هم بڼلی دی، داستاد له لمی حقه پیکاری چې معظم گل
په د پښتوله پو او مشهور و اولسی شاعر او حقه و، چې خلکو په
استاد پاله. ا شراولسی چارپتی مشهور شاعران په سربې الامانستان
اولره پښتو نخوا نی خلک داستاد په نامه یادوی . د معظم گل
د ژوند زمانه خورلسمه هجری پېړی اټکل کړی .

دی په پمدی حدود و نی سردان په نوی لمی نی هستوده ،
د پښتو په اولسی آه گونویه یی شمرته ویل اوته به یی د خلکو
نی مشهور وو. ماته دده هدا یوه منظومه قصه معلومه ده (۹) ول
لغای می چرې دده د نلام چاپی او باخطی منتخب ندی تر ... کو
شوی ، څنگه چې د دغی شاعرانو د نلام زیاتره برخه شفاهی وی
نویزه چې دده د نلام زیاته برخه به هم به شفاهی بڼه اوس هم په
خلکو نی خوره وی . اوس زموږ دده د وجود نلام هم غنومت
شورو، چې دده نوم له ور نی ژغوری او د یوه قصه پرداز شاعر په
توګه یی په ادبی تاریخونو نی ضبط جو ګه نوی. د معظم گل ددلی
اوشهی قصه په دې غزله پیل کړی :

پوقصه سی عجیبه ده اوریدلی

مرسری سی چاپه سخی ده ویلی

چی دلی نوسی یو لخوان لځای بی دچچ و

عقیده بی چری نه وه خوږ بدللی

پوه ورلمی نصب و ایسته د نوره

د قسمت دانه بی پل لځای وه لیکللی

د خټکو، اوازو، حال زو تر شه

ایزوته بی دور چی ورسه دلی

ما زیکر بی په یو نملی ور داخل شه

مستی مسنی جهنکی بی و لیدلی

چهنکو بی یوشاهی نوسی جی بی و

ددلی د زړه زیلمی بی وریدلی

پار آشنایی په هغه نملی بی نه وو

د غم شپې روغی بی همی تیریدلی

د زړه حال په بی ویلی چاته نه شه

غلې ناست واند پیننی په بی چانلی

نه په عشق سی چادی وای «مظم کله»

په دلی په لمپی غه له گر لېدلی

مظم گل ددلی اوشه ، دسی د منظوم متن په مدغ مدغ لځمې

منثور عبارتونه داسی دی :

«ددلی ملگری دلی ته دیر نصیحتونه نوی چی د چاروغه نملی

دی توری په درله په پندونو پندونو واخلو مد ، نو ، ، په مدغه ،

خو هغه نه باقی شیری لځی او نیوالی کیوی ، خیرهاد شاه ، ته رسی ،

دلی نه سر سړی تپوس شیری او په سختی نا پرسیانه جیل خالی ته

ارتاولی شیری ...»

په دی توتی پسی داغزله راجی :

بیلتانه په پلي شپوده دودونه

ددلی د زړه یی وران 'په بازارونه

چی چاره تری نه په گوته نی شوله پاتې

سړی شپود په ښکون لوی فکرونه

دی ملگرو ته یی ویل ملگروو اور ئی

تاسو ایشې ووهه ما پاندی سرونه

تاسو مخی، په دغه خپله لاری ږړنه

دو پاره ورپکی زه نوم ږړونه

پاڼه راوړه چاره یابه سر ږړدم

منځ ته هم نه سام می وی سرونه

دلی وی چی چاره ږړېدم زه تری لارشم

خپل پردی په رانه را ئی ږړورونه

په ریښتیا دلی پښتون و «معظم گاه»

دوباره په قلاوړی نه وی غرونه

د شهبی دېد حالی انځور معظم گل په دی لاندی غزله لی دېر

مشری اېستلی دی :

چی شهبی سور ته د خوب وایی حالونه

په سپین مخ یی اوښی مخی لکه رود وڼه

په سرتوری ویر لوی په زوره ژاری

غور محولی دی د سره سره شالونه

جړنکی یی تماشی نه وی ولاری

غوږ په محمکه مخی پاس په دیوالونه

په چاره پاندی یی غوڅ د خیال اوربل نه

په تپتچوپه ږړکوی زلفی تالو نه

چاویل چی به نوغه لی ترویتی دی
 شاهی ورشه نه لری به ژره، خوالونه
 دهمزولو سره لاره ترویتی له
 هلمی ودریده نوی تری نه پوښتنه
 سوین پروند بی له حجابه را بهرنه
 بل بی سڅ ورته څرگند نه دسالونه
 ترویتی بی لاس نیوی سڅ ته بی گوری
 به توجه بی دی دسراد نوی سیمو نه
 ترویتی ورته ویل چی یاردی بنددی
 لځکه خپری دی ټاپه واپه خالونه
 نه د بدن لره بی مخی ټولوازی و که
 وخت بی دادی نه پرېدی سرو مالونه
 ترویتی به شاهی داسی گزارو نه
 پر هرونه بی جوړنه شی به کلونه
 به رښه، شاهی ها شقه د «معظمه»
 به خپل پار بسی به و لی منزلونه
 هاتوان هاتی نه دفع هغه دم نی
 ورته پاتی هوو دنیاوا به حورانه
 به «دلی» پاندی ووسخت ساحت معظمه
 بی امری دی لځکه رب بی کړه آسانه (۱۰)
 د معظم کل استاد غزلی خوند وری دی ، او د نیوالی او
 شاهری خاص نزا ټونه پکی نغښتی دی ، هری چکلا هم اری.
 د غزلویه ساطع لی لاه خپل هوو نوم «معظم کل» راوی او
 هم «معظم» (پاته لری)

معنی کلمه برکت و کلمه شکر

پیرامون

درباره شتوی معمولی چسی می توان گفت مفهوم با این مضاعف کوچک و با چیز دربارۀ شتایی نه سولنا جلال الدین محمد بلخی خود آن را نزد بان معراج حقایق خوانده است و آن جا که میفرماید: «شتوی را جهت آن نگفته ام که حمایت کنند و تکرار کنند بلکه زیر پانهند و آسمان روند نه شتوی نزد بان معراج حقایق است نه آن نه ندانم بان را به گردن نگری و شهر به شهر نگردی هرگز به نام مقصود نروی و به سراد دل نرسی.» (۱) اما آن گاه که از این نزد بان فرازی ایی خواهی یافت خویشتن را به پاسی رخوای یافت و پاسی نه به بلندی نام چرخ بل به پاسی بلند قرویر نرا و نام چرخ (۲)

پاسی نه میشود از آن تمام گسترده گی و فرا خنای نام نه های روان و اندیشه آدسی را با آنچه ستیوع رنگها و جلوه های به نمایش

و آن جادر خواهی یافت که درین قلمرو گسترده و اعجاب انگیز دنیای رنگ و رنگ و همیشه بویای اندیشه و زنده گی است نه چنان درهای شفا که خود جلوه گاه هفت آسمان پرین عشق است با غوغای گاهی آرام و گاهی توفانی جاوید اند در بسته زمانه ها جا ریست دریای نه اگر آراشی دارد سار حشش یا زیبای عجین شده است و اگر به جانی دارد همچنان اویفتون نموده و شور انگیز است آری شعرا و چون در

هست با آن که او هیچگاهی نخواسته است که شعر بگوید و قدرت
تلام خویش را به رخ مایکشد بلکه آن (گنگ خواب دیده) میخواهد
که چیزی را برای مایگوید - برای ما که از شنیدن آن عاجزیم. (۲)
چیزی را که او در خواب دیده است.

و اما او خود نیز از گفتن آن عاجز است مگر عجز او در عجز نارسای زبان
و از آن گان نهفته است زیرا آنده شده و عواطف او را چنان پیکرانه
کیست که زبان و از آن گان تا تو آن ترا زبانی آن باشد محدودیت
های او زانو و توانی نمیتواند جولانگاه مناسبی باشد برای جولان
اندیشه های توانی و پرهیزان او و در این جاست که او شکوه سر میدهد
و در این جاست که نارساییهای (مفتعلن) او را شکوه او فریاد برسد دارد:
تأفیه و مفعله را گویند سه لایه

پوست بود پوست بود در خور رمز شهر را

رسم ازین است و غزل ای شده سلطان ازل

مفعلمن مفعلمن مفتعلن شست سر (م)

این نایوانی (مفعلمن) است که او را شسته است در های
توانی و پراز تلاطم اندیشه های بلند او نه در پاهای آن بحر خروشان
با همه مدوجذر هایش نمیتواند که با آسوده گسی در دره های تنگ
اوزان عروضی و توانی جاری شود

آن درهای پیکرانه برای جولان خویش معیط نمیکراند میخواهد.
شعر برای او هیچگاهی هدف و اماج نبوده است و هیچگاهی به
چنان چیزی نه نازیده است زیرا او را فن با لایزال از فن شاعری است.
او چون ماهتاب روشن و نورانی در هشت پرده ساء شعر ایستاده است
و اگر ترا چشم جستجوئی است باید آن پرده را از هم پدري و خود را به
آن منبع نور و روشنی برسانی آنجا که میگویی:

شعر چه باشد بر من تا که از آن لاف زم

هست سرا فن د پیکر غیر فنون شعرا

شعرچو ا پرست سدهن پس آن پرده چومه

ا پرسته را نوسخوان ماه سئو ر بدشما (۵)

از تخب و اژه ها و اسما هرگز و هرگز با آن مفهومی ندیدای شاعران دیگر بطرح است و بر ای جلال الدین محمد بطرح نسبت . او و اژه ها نمی اندیشد بلکه به چیزی در آن سوی واژه ها سی اندیشد و به قافیه نمی اندیشد بلکه به چیزی سی اندیشد در آن سوی شبکه رنگی . یوانی (۶) و اسادر شعر او همه چیز به نا گهان اسم پیدا میکنند و به صورت شعر در می آیند .

تخیل او چون شمایست نهاده عرچی نه دست بر دیده طلای شمر بدل میگردد (۷) از این روست نه او را در میان تمام شاعران جهان شاعری دانسته اند در همه حال ساغر زیبا و با آن عشق پرور و سورانگیزی ندارد همه چیز را در شعر خود به شورانگیز برین رقص و اسب دارد و به همان انگیزترین ترنم فرا سخاوند و گویی با این همه رقص و ترنم میخواند تمام اشای جهان را زنده گی بخشد شکوهمند و پراز ندر و بعد آن همه چیز را با آن همه رقص و ترنم و آن همه زنده گی شکوهمند درهای معبود پر یزد گرچه ستوان در آن کتاب نظر (مثنوی) صفحات زرین قراوانی را یافت که جهش روح اشعری جلال الدین محمد یکباره انسان را قافای دور و ندر آگن آسمانها میبرد و در آغوش دریای سواج و قوافی عشق و حال و به پیروی ماسند زد و ای اصالت آن در بیان مطالب و شفت آن بیان و بزرگی آن در قوافی اندیشه و تنوع امثال آن است و از این حیث در دنیا شایسته بزرگی و جلالت قدر مثنوی نباشد . (۸)

یعنی جلال الدین محمد بسیاری از اندیشه های ژرف عرفانی و فلسفی را با پراپا یقده استان و تمثیل بیان کرده است یکی از ویژه گهای داستانهای مثنوی فیرونی شمار آنهاست .

پژوهنده بی شمار داستانهای مثنوی را (۲۷۰) دانسته است . (۹)

امادونکته سرسورد داستا نها و حکایه های مثنوی قابل هاد د هانی
 میباشد. اول آن که این داستا نها و حکایه ها از چشم انداز سولوی
 همواره به حدت و سلسله واپس از بیان نظر ح بوده نه هدف و غایه اصلی.
 یعنی او بنا بر توانایی شگرفی نداشته این داستا نها و حکایه
 ها را به خاطر منظور های عرفانی و معنوی خویش عمقاء گسترش بخشیده
 باور گردانیده و گونه گون اجزای آن را با زیور های اندیشه های
 عرفانی و فلسفی خویش برآرسانه است تا از این طریق به نتیجه گیری
 های دینی و عرفانی خویش برسد.

لار او در معنوی چندین است اما او هر بحث و موضوع را با حکایه و
 داستا ن آغاز میکند و همین دودانست قدر خواننده را کاملاً سحر از
 کرده است حدت و منظور های عرفانی را به آن می آورد و به بیان
 حکایه سردازد. خواننده برای آن به سلسله داستا ن نگسلد مجبور
 میشود تا آن را بخواند و به ختم داستا ن برسد (۱۰)

به دیو سلسله او میخواند تا خواننده پشت سر بسته دوشیکه ظاهری سخن
 به سر شت و جوهر اصلی آن دست یابد و آنجا که بگوید
 ای برادر قصه چون پیمانده است

معنی اند روی مثال دانه است

او پیمانده قصه را عرضه میدارد و اما انتظار آن را دارد تا خواننده
 فقط پادانه های معنی سرو دارد داشته باشد. او این پیمانده را تا آنجا و تا
 آن حد ضرورت دارد که قادانه های معنی را به وسیله آن انتقال
 بدهد و آن گاه که آن دانه ها فراچنگ خواننده آمد پیمانده دوباره
 مسترد میگردد.

دو دیگران که این داستا نها و حکایه ها بنا بر عقیده پژوهند.
 گان ساخته و پرداخته ذهن مولفا هستند. چرا که افرون بر مثنوی
 معنوی برخی از این داستا نها در حدیقه سنایی و منطق الطیر شیخ فرید
 الدین عطار نیز آمده است اما سولسای بزرگ غالب افکار و اندیشه

های آنان را يك چابا آن داستانها و حکایه ها بیشتر از پیش با اندیشه های و ربا روا تری خویش پرورش داده و آنها را عمق و زرقای بیشتری بخشیده است .

بنام این نتیجه راسی توان بدست آورد که این داستانها و حکایه ها شامل نتیجه زرین و هر قمت فرهنگ عوام میباشد . نه با به نار گیری آنها در مثنوی به خاطر مثل و بیان اندیشه ها حیات جاودانه و رباری پیدا نموده اند .

بالاخره به گونه مشرده جوان گفت نه شعر سولنا چنانکه الدین محمد بلخی در مثنوی معنوی خود طف و سیمی از نور است و آن گاه که اگر بتوانی این طف و سع را از منور زهر و اندیشه عبور دهی بی تردید دران سوی این مثنوی روی پرده ادراك موجهای گوناگون نور را در خواهی دید و از آن مرئوس زنده هم آهنگ آنها به حرت اندر خواهی شد پس چی خرمندان است که این کتاب پر بار را امزه بی بدانند از دلام فقه ، فلسفه ، عرفان تاریخ اساطیر باور های ملل و دیدگاه های از دانش فلسفه جامعه شناسی و رسوم شناسی ... (۱۱)

بنامشود که در باغستان همیشه سپر مثنوی از این همه دیدگاه های متفاوت و رنگ رنگ به تماشا نشست و از جلوه رنگین گلهای عطر آگین حقیقت و زیبایی لذت برد .

با آنچه که گفته آمدیم دیگر این حقیقت روشن نشود نه فلکطور با فرهنگ عوام در ترئیب این نه را ژة گذرده رنگین سوخته می دارد مناسب و در خور تأمل و مستوان از این دیدگاه نه به بررسی مثنوی معنوی پرداخت و اما باید به خاطر داشت که بحث پیرامون خاستگاه اصالتی حکایه هادر مثنوی تعادل آنها از نظر شکل و محتوا تفکیک حکایه های طنزآیین از غیر طفر آیین بررسی ندارد و واژه های عامیانه اصطلاحات عامیانه ، تعار و باور های عامیانه و

ضرب المثل ها در آن خود نیروی معنوی حوصله و زبان لازم را به کار دارد نه پرداختن به چمن تاری در حد توان این حق نیست .

تا آن جای که برای من ممکن بود و تا آن جای که این فهم ناقص برای من مجال آن را میداد و به اجزای است ز بهای زیرین نه :
نوشش بهوده به ازخته گی دوست دارد بار این آشفته گی
ضرب المثل های را نه در مشنوی معنوی به کار گرفته شده اند و
تا هنوز در میان مردم ما رواج دارند بدون نویسی نمودن و سوار
دارد ، آنها را در زنده گی روزمره مشخص نمود ، ام نه ناگزیر خالی
از اشتباه و نبودن لغزها بود .

با این روش صادقانه از خواننده ، گمان ارجمند به خاطر اشتباهاتی
نه خواهی نخواهی در زمینه موجود خواهد بود و باید از این به یاد
داده بررسی ضرب المثل های آمده در مشنوی معنوی .

۱- از گپ ، گپ سبزدویا میگویند که از نار ، نار پیدا میشود .
این ضرب المثل هنگامی به کار گرفته میشود که در جریان
تاری ، از تازه پی پیدا شود و یا هنگامی که روی مساله پی صحبت
مهرت میگردد های مساله دیگری بیان آید .
گفت معشوقم تو به دستی به آن

ایک نار از کار خیزد در جهان

(ص ۳ - دفتر اول)

۲- از خاطر یک شوم - سوخت شهر روم .

هنگامی که خاطر کسی عده زیادی در رنج شوند و یا شکست
گردند این مثل را به کار میبرند .
بی ادب تنهاتر خود را داشت بد

ایک آتش در همه احوال زد

(ص ۵ - د - اول)

۳- مثل خرد در گل ما ندن .

وقتی کسی با وجود ادعاهای فراوان در انجام کاری عاجزاید
این مثل را به گونه طعنه و استهزا به کار برند .

چون قلم اندر نوشتن میشتافت

چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

عقل در زیر حش چو خرد در گل به خفت

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

(ص ۶ د. اول)

۴- خار به زیر دم نهادن .

این مثل به گونه دشمنانه به کار گرفته میشود که با نگر تحریک
یک و تعمیق کسی است به کاری و یا پرخش دیگری که در فرجام
چیزی جز رسوائی و بدنامی برای او نداشته باشد .

مثلاً هنگامی که کسی را به کاری نادرستی تعریک نماید
میگوید که «به زیر دوش خار گذاشتم .»

کس به زیر دم خری نهاد

خرند اندک دم آن بر مسجهد

بر جهد و آن خار به حکمت ز نهد

عاقبتی با بد که خاری بر نهد

(ص ۸ د - اول)

۵- لولها باسی به بام خوکها تارش تمام .

یعنی انسانهای دغاخوش اند و بدون آن که را بخود را افشاء

نمایند به مقصد خود میرسدند

گورخانه را ز تو چون دل شود

آن مراد تو زود تو حاصل شود

گفت پیغمبر که هر که سر نهفت

زود گردد با مراد خویش جفت

(ص ۹ د اول)

۶ - آخر سایه دیوار سوی خودش بر میگردد .

یعنی هر کس هر کاری که کند برای خود میکند و نتیجه اش را دهنی است .

گرچه دیوار را نکند سایه دراز باز گردد سوی او آن سایه باز
(ص ۱۱ - د اول)

۷ - هرچی نزدی می بینی و یا می گویند نه بدسکن که به می بینی و یا
میگویند نه هرچی بسکنی برای خود بسکنی .

این جهان تو هست و فعل مانند ا سوی ما اید نه اها را جدا
(ص ۱۱ د اول)

و یادار همین مفهوم ضربا لفظی است نه میگویند در خانه کسی
را مؤن که در خانه ات را میزند

من در خانه کسی دیگر زدم او در خانه مرا زد لا چرم
هر نه با اهل احسان شد فسق جو اهل خود را دان نه قواد است او
(ص ۱۰۲۷ - د پنجم)

۸ - چشم غرض بین نور است و میگویند نه روی غرض گوسیه
چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد
(ص ۱۶ - د اول)

۹ - شهوت چشم انسان را نور میسازد .

خشم و شهوت چشم را احوال دهند زاستقامت روح را مبطل کنند
(ص ۱۷ د اول)

۱۰ - بوی بردن .

این مثل را نه محتوای ثنایه آموز دارد به مفهوم فهمیدن و
در بردن به ثار میبرند

شاه بوی برد از اسرار من دستم شد پیش شه گفتار من
(ص ۱۸ - د اول)

بوی برد از جنو گرمیهای او نه گزافه نیست این میهای او

آن یکی طوطی ز دردت بوی برد لیک چون گفتم سیمانی چه سود

(ص ۳۴۱ - دوم)

(ص ۵۸۲ اول)

۱۱ - هر کسی را از خود گمان مکن .

از بهاسش خنده اسد خلق را تو چو خود پنداشت صاحب دلق را

نار با نان را قیاس از خود بگیر گرچه مانند در نیستن شمر شهر

(ص ۱۳۳ اول)

۱۲ - دل به دل راه دارد .

این مثل در این مورد به نار گرفته میشود نه میگویند اگر با کسی

سحب نمی صحبت میکنند و اگر نفرت آتشی نمیرد میکنند .

گفت ، گفت تو چو در نان سوزن است از دل من قادل تو روزن است

من از آن روزن به یدم حال تو حال نمیدیم نیکو شم قنار تو

(ص ۱۸ اول)

سوج میرد در دلش عفو کند

نه زهر دل قادل اسد روزنه

قد زدل قادل به من روزن بسود

نمید او دور چون دوتن بسود

(ص ۶۰۰ - سوم)

تاف زبان روزن نه اژدل قادل است

روشنی نه فرق حق و باطل است

(ص ۳۱۶ - دوم)

دردل من آن سخن زان همه است

زانکه اژدل جانب دل روزنه است

(ص ۱۲۸۳ - هشتم)

۱۳ - لای را به چشم معنون بین .

گفت لای را خلیفه من تو یسسی

کز تو شد معنون بریشان و غوی

از دیگر خوبان تو افزون نیستی

گفت خاموش چون نو مجنون نیستی

(ص ۲۰ - داول)

۱۳ - پوست روپاء در جانش پلاست .

وقتی که کسی را بخاطر پول او را بدخاطر اندام داشته دیگرش

پکشد و یا عذابش کنند چنین مثالی را به کار میبرند .

دشمن طاموس آمد سراو

ای بسی شمه را پکشته وراو

گفت من آن اهوم ثرناف من

و یخ آلود خون صاف من

ای من آن روپاء میرا نرسد

سوریدندش برای پوست من

ای من آن بلی که زخم پلجان

ریخت خونم از برای استخوان

(ص ۱۱ - داول)

۱۴ - هم در نعل میزند هم در رخ و یا سگویی شد که دزد را سگویی

که یکی، صا حیثانه را سگویی خوردار : این مثل را در مورد

اشخاص منافق که با دو جهت يك سازند به خاطر منافع شخصی

خوش رابطه میگردند و گاهی از این و گاهی از آن پشتیبانی میکنند

به کار میبرند .

ظاهرش میگفت در ره چست هو

و زائر میگفت جان راست هو

(ص ۲۲ - داول)

۱۵ - امانت را بخاک خیانت نکرد .

این مثل را هنگامی که کسی بخواهد طرف مقابل را در جهت

نگهداری چیزی اطمینان دهد به کار میبرند . و با گاهی که کسی

امانت کسی دیگری را به اصطلاح زیرزده باشد این مثل را به گونه
طعنه در مقابل او استعمال میکنند. یعنی تو با خاک دم برابر ندی
خاک امانت را خیانت نمیکند تو اما نمایی چگونه خاکت بردی.

خاک امن و هرچی دروی ناشنسی

بی خاکست جنس آن پرد ایستنی

این امانت زان امانت ناخنست

با آب غسل برون تو و ...

ناشان حق ندارد نویسندها ر

خاک را سرعاً نکند ز آشکار

(ص ۲۵ - اول)

۱۷ - مرغ زیرک در دودم به دست ساند.

این ضرب المثل را در مورد کسانی که در دود بزرگند بسیار

زیر لبی و احتیاط و همی بابک نوع بسیار وری ذیبت به بزرگواران به
ناری اعدام میکنند ولی در انجام به مشکلات بزرگ روپرو میکنند.

بس دل چون توه را انگخت

مرغ زیرک بادو ها به حب

(ص ۲۶ - اول)

۱۸ - با ماه نسیمی ماه سوزی بادیکت شش ماه سوزی.

این مثل در مورد نابالغان هم صعب و دوست به بالای انسان به نار

برده میشود یعنی انسان از دوست خوب خصال خوب و از دوست

بد خصال بد را به دست می آورد.

هم نشین مقبلان چون دشمنان

چون نظرشان دشمنی خود اجاست

چشم احمد بر ابو بکری زده

وزینک قصد یی صدیقی شده

(ص ۱۳ - ۵ - اول)

هم نشین اهل بهمنی باش تا

هم عطا یابی و هم باشی فتا
(ص ۳ - د اول)

لماذی باصادقی چون شد روان

ان دروغش راستی شد نا گهان

۱۹ - شکمش ده بر نهاد، از آفتابش نماند.

(ص ۳۱ - د دوم)

چون گرسنه میشوی سگ میشوی

تند و بد پیوند و بارگ میشوی

چون شدی توسیر مرداری شدی

پرخیز بیجا چو دیواری شدی

(ص ۱۴۲ د اول)

۲۰ - هر چی زردی میبینی

آنچه میباید در روی مسان

جمع شد در چهره آن ناس، آن

آنکه میباید جاسه خلق چست

شاد در یده آن او ایشا ن درست

(ص ۴ - د اول)

اقتی زد شب ه شست دیگران

با دلتش را به شست او بر آن

(ص ۳۱۸ - د دوم)

حمله بر خود میکنی ای ساده مرد

هم چون آن شیری که بر خود حمله کرد

(ص ۶ - د اول)

۲۱ - شکسته زیر تاقین (نلاه)

دست شکسته زیر آستین

این مثل وقتی استعمال میشود که فردی از اعضای خانواده نار
ناشایسته و خجالت آوری انجام دهد و نخواستند که دیگران از آن را
باخبر گردند. همچنان کسی که ضعف و ناتوانی داشته باشد که نتواند
به کسی کمکی انجام دهد این مثل را در مقام عذر خواهی مینمایند.

جان بی معنیت در این زن بی خلاق

هست همچون تن چوبین در علف

تا هلاک اندر بود باقیعت است

چون برون شد سوختن را الب است

نیغ چوبین را بدر نازار

بنگر اول ناگردد نار زار

(س ۳۵ - د اول)

۲۲ انسان با ابدی به سلطان نامداد با انسان نامداد زنده است و با
میگویند که دنیا به ابد خورده شده است و در همین راه میگویند
که نا ابدی گناه است

نوی نوی نوی بروا به هاست

سوی تاریکی مرو خورشید هاست

(س ۳۶ - د اول)

۲۳ آخر شب به ابد است یا پشت هر تاریکی روشنی است و به ابد است
که بعد از هر سختی آسانی است.

وقتی بخواهند که کسی را به صبر و شکیبا بی دعوت کنند این
مثل را به کار میگیرند.

هر اجا آب روان سیزه بود هر اجا اشک دوان رحمت بود
(ص ۵۶ - د اول)

ای به کارا که اول صعب گشت

بعد از آن به گشاده شد سختی گذشت

بعدی نوی نوی نوی به هاست

از پس دلمت بسی خورنده هاست

(س ۵۲۷ - د دوم)

۲۴- از زیر چکمه برخواست زیرناودان نشست و یا سبگو پند نه
از زیر باران گریخت زیرناودان رفت.

این مثل را آن گاه به 'ار' پند نه کسی از خطری فرار کند و یا به
مشکلات و خطرهای بزرگتری گرفتار آید.

بص نریزند از بلا سوی بلا

بص چند از مار سوی اژدها

(ص ۳۵۵ اول)

بگریزی از پشه در گزدمی

بگریزی تو از منی

(ص ۳۳۴ دهم)

۲۵- مار گزیده از ریشه ان بطن فرساده.

کسی که در زنده گی زیاد مورد فریب دیگران قرار گرفته باشد
و یا با خطرهای زیادی مواجه شده باشد و بنا در مارها از احتیاط
و اندیشه لازم مار بگردد این مثل را به گونه دل احتیاط خویش
به 'ار' میگوید.

گفتاری آروغ با نم نه میگوید

مکرها پس دیده ام از زید و بکر

من هلاک فعل و مکر مردم

من گزیده زخم مار و گزدم

(ص ۳۵۵ اول)

۲۶- مرغ نه بیوقت بانگ کرد سرش از پریدن است.

مردم خروسی را نه بیوقت خاصه بعد از نماز دیگر بانگ کند و با
ساکنانی را نه چون بانگ خروس جدا بکشد و میکشند اما این مثل را
در مورد کسانی به 'ار' میزنند که حرفهای ناسنجیده میگویند.

جیخفتن دره مان و هزنان

مرغ بهنگام کی باید امان

(ص ۳۷۷ اول)

مرغ به وقتی سرت با بد ببرد

عذر احمی را نه شا بدشدند

(ص ۷۰ - د اول)

لاجرم هر مرغ به نگام را

سر بریدن واجبست اعلام را

(ص ۳۱۹ - د دوم)

مرغ به نگام شاهان چشم او

از نته جه 'بر او و غشم او

سر بریدن واجب است مرغ را

نو به غروفت چنانند را

(ص ۳۸۹ - د سوم)

۲۷ - انسان یکدم به بام بالانه شود.

این سرب لاشل را هنگامی به بخور دهند بری کسی بگویند نه

انسان بک باره به تمام ارزوهایش نمیرسد و با انسان آهسته آهسته به

مقتصد خود میرسد به 'ار سچوند.

گفت ش راری ولی رب العباد

نزد پلانی پیش پای مانهاد

پایه پایه رفت باید سوی بام

هست چبری بودن این جاطع خام

(ص ۳۰ - د اول)

تانهیری نیست جان کندن تمام

بی کمال نرد بان نایی به بام

چون زهد پایه دوپایه کم بود

بام را نوشنده نا-هرم بود

(ص ۱۰۷ - د ششم)

۲۸ - انسانیت به کمال است نه به جمال و با میگویند آدم به

مشورت است نه به صورت یعنی کمال انسان معیار شخصیت انسان است
نه جمال و صورت ظاهری .

گرچه مشورت ادسی انسان بدی

احمد و بوجهل خود یکسان بدی

نقش بر دیوار مثل آدم است

بنگر از صورت چه چه زاو کست

(ص . ۵ - داول)

۲۹ - آتش با مصلحت شور نمیشود و یامیکویند که اگر کسی پیدا

نشده لاله نخود مصلحت کن .

این مثل را وقتی به نار میچرد که کسی بدون مشورت دوستان

کاری را انجام داده باشد که برایش نتیجه های منفی و مخیر قابل

انتظار به بار آورده باشد .

مشورت ادراک و هشاری دهد

عقلها بر عقل را یار یاری دهد

(ص ۳ - ۵ - داول)

گردران آدم بگردی مشورت

در پشیمانی نکفتی معذرت

زانکه با عقلی چو عقلی جفت شد

مانع بد فعلی و بد گفت شد

(ص ۲۰۱ - ۲۰۲ - دوم)

مشورت در نارها واجب شود

تا پشیمان نبی در آخر نم شود

(ص ۳۰۷ - سوم)

عقل قوت گیرد از عقل دیگر

نی شکر کامل شود از نیشکر

(ص ۳۰۷ - دوم)

۳. عذر بدتر از گناه.

این مثل را هنگامی استعمال کنند که کسی گناهی را مرتکب شده باشد و آوایی که از او علت را جستجو کنند او چنان عذری آورد که خود گناه دیگری باشد.

عذر احمق بدتر از چربش بود

عذر نادان زهر دانه اش بود

(ص ۵۷ - د اول)

۳۱. از دریاچه کم میشود.

موقمی که انسان ثروتمندی به آن چیزی بدهد و یا او را تشویق نمایند تا به کسی چیزی بدهد، این مثل را به کار ببرند یعنی ثروت تو به این بخششها کم نمیکرد.

کم نخواهد گشت دریا زین کرم

از کرم دریا نگردد بش و کم

(ص ۵۷ - د اول)

۳۲. خداوند جامه هر کس را به اندازه قداو برده است.

یعنی خداوند نیت هر کس را دیده برای او چیزی و بهامقاسی داده است این مثل را موقعی که بخواهند بخل و اسرافت کسی را بیان کنند استعمال میکنند.

گفت دارم من کرم بر جای او جامه هر کس برم بالای او

(ص ۵۷ د اول)

۳۳. آب زیر کاه و یا خیک زیر پور یا

این ضرب المثل را در مورد انسانهای فریبگر و محلی به کار گیرند که همواره طبیعت سیاه و شیطانی شان را در چهره آرام و معصوم مانده پنهان میدارند.

میشد این هردو تانزد يك چاه اینت خر گوشی چوا بی زیر تاه.
(ص ۵۸ اول)

اینست خورشیدی نهان در ذره بی شیرین در بوستین بره بی
اینست دزهای نهان در زیر تاه باهرین که هین منمدر اشتباه
(ص ۱۲۴ - داول)

رقعه نهان کرد ننود بهر شاه کوه منافع بود و اب زیر تاه
(ص ۷۱ - دچهارم)

۳۴ - محبت دشمن بی مقصد نیست.

دشمن ارچه دوستانه گویدت دام د ان گرچه زدانه گویدت
گر ترافندی دهد ان زهر دان گر به تن لطفی کنان نهر دان
(ص ۵۹ - داول)

این مثل قایدی است برهشیری انان که باید در برابر دشمن
با احتیاط برخورد کند که نباید بالطف و مهرها نی هایش دام تازد.
بی سرراه انسان بگذارد.

۳۵ - قضا نه اندچشم انسان نور میشود.

یعنی چیزی را نه خدا خواسته باشد نه نگوئه میشود و هشیاری
و بینایی انسان چایی را نمیگیرد.

چون قضا اید خود دانش به خواب نه سهه گردد بگیرد آفتاب
(ص ۶۱ - داول)

چون قضا اید فرو پوشد بصر قاندا اند عقل مسارا ساز سر
(ص ۱۲۱ - دول)

چشم بسته میشود و وقت قضا تا نبیند چشم تحیل چشم را
(ص ۴۰۲ - دوم)

۳۶ - رنگ بین و جال برمی.

این مثل راهنگامی به لار می‌چرند که ظاهر نمی‌چنان بسته و
افسرده باشد دیگر احتیاج به بررسی نباشد و اگر حال او را از وی
جو یا هوی این مثل را بکار می‌گیرد.

یعنی حال من همین است که از ظاهرم هویدا است.

گفت گویایم که دست و پای رفت جان من لرزیدود ل از جای رفت
رنک و رویم را نمی‌بینی جو زر زانده رون خود بدیدر نکم خبر
(ص ۶۱) داول

۳۷- چاه کن در چاه است.

یعنی کسی که همیشه به دیگران دام می‌گذارد و مردم را با مشکلات
مواجه می‌سازد بالاخره خودش در دام خویش گه‌رسی آید و سردچار می‌گردد
در افتاد اندر چاهی که کند بود

ژانک ظالمش سوی او آئنده بود

چاه مظلوم کشت ظالم ظالمان

این چنین گفتند جمله عالمان

هرک ظالم‌تر چش با هو ل‌تر

عدل فرمودست ب‌تر را ب‌تر

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی

از برای خویش داسی م‌نوی

(ص ۹۰-۹۶-۹۷) داول

در چاهی افتاد تو را غور نیست

وان گنا اوست جبر و جور نیست

(ص ۱۱۸-۱۱۹) داول

بهر مظلومان می‌کنند چاه.

در چه افتادند و می‌گفتند آ.

(ص ۲۰۲-۲۰۳) سوم

۳۸- دنیا را از عوالم خود میبیند و یا میگوید که هر کس را از آینه خود میبیند یعنی انسان بداند پیش همواره بد بها را از خود قیاس میکند .

این مدل راهنگاسی به کار میگیرند که کسی دیگری اتهامی بزند و یادو دارد و قضاوت منفی بکند. در این صورت طرف مقابل میگوید که هر کس را از آینه خود ببیند پیش چشم داشتی همیشه نبود

زانجیب عالم نبودت می نمود

گر نه کوری این نبودی دان ز خویش

خویش را بد کومگو نس را تویش

(ص ۶-۷-۱۰۵)

نود آینه دارد و گنج اندر آن

ز آینه خود بشکرا ندرد یگران

۳۹- دوست آینه دوست است . (ص ۹۲۲-۱۰۱-۱۰۲)

یعنی دوست عیب و نقصی را که دوست در دوست خویش میبیند با بد

دوستانه برای او بگوید تا خود را صلاح کند زیرا انسان هیچگاه از اشتباه

خالی نیست

موسنان آینه همه یگرانند

این خبری از پیامبر اورند

(ص ۶-۷-۱۰۵)

چونکه مومن آینه مومن بود

روی او ز آلودگی امین بود

بار آینه است چنان را در حزن

در رخ آینه ای جان دم مزن

(ص ۲۰۲-۲-۱۰۵)

بالفی دارد

مکتب بزرگتر فلسفه زیباشناسی

نویسنده: آلد لئو، امیر، علمی بطور

توجه و تالیف

پوهنپار عهد العالی لوهی

فلسفه زیبایی شناسی از شروع و آغاز خویش در یونان باستان
مرادل طور و انکشاف را می‌مورد و سرانجام به هر حال نقد و بررسی نه
توسط فیلسوف آلمانی (نانت) پیروی شد و در این بررسی مختصر
مرحله بی را که زیبایی، مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد و از
قرن هفده توسط «نانت» شروع می‌شود و تا قرن هجده دوام می‌نماید
درسی خواهد شد. بعداً با یک نظر اجمالی و گذر را از مکتب های
بزرگی فلسفه زیبایی شناسی در عصر جدید بحث را به پایان می‌بریم.
الف: عصر یونانی

افلاطون: اسم افلاطون همواره یک جا با نظریات مشهور او مانند
مثل (۱)، حب و دوستی و تقلید و بحال ذاتی و سرگردان. نظر این

(۱) نظریه «مثل» افلاطون در تاریخ فلسفه یونان شهرت
دارد، این نظر طوری است که تمام اشیا طبیعی را اعم از مرئی و غیر مرئی
غیر واقعی دانسته و این اشیا و نمونه ها را نسخه بدل و نای از
اصل، بدانند. چون اصل این اشیا طبیعی در ماوراء طبیعی وجود داشته
و نمیشود شی کامل را در این دنیا پیدا کرد. از این سبب افلاطون
معتقد است که زیبایی مطلق درین جهان طبیعی وجود نداشته و این
زیبایی های که ما افراد در طبیعت درک می‌نماییم، در حقیقت نای و نسخه
بدل از جایی مطلق است که در جهان ماوراء طبیعی وجود دارد «مترجم»

فیلسوف در مورد زیبایی ، در حقیقت نتیجه همین اساسات است که چو کات پندی عام یافته او بر آن استوار است . زیبایی به عقیده وی کابی و نسخه بدل زیبایی مطلق است و نمیشود آنرا در زمره موضوعات دنیای محسوس سراغ گرفت . او میگوید هر قدر تلاش در فهم نمیتوانیم زیبایی را در اشیای محسوس طبیعی مشاهده نماییم ، زیرا زیبایی تغنی و آهنگ شعر آرزو با اسب زیبا نیست در حقیقت زیبایی که بحث درباره آن برای فیلسوف حتمیت همانا زیبایی مطلق و معقول است که در آن هیچگونه قبعی وجود ندارد آن زیبایی (جمال مطلق) زیبایی فی ذاته است و نمیشود آنرا توسط تجربه و دیگر وسایل بدست آورد و درك نمود ، از اینرو درك و آگاهی آنرا به نیروی عقل حواله میدهد و تمام زیباییهای طبیعی را ظواهری از این زیبایی مطلق میدانند ، ازین لحاظ تصور این زیبایی هدف و غایده فیلسوف را میسازد و به كشف حقیقت و ماهیت آن تلاش میورزد . علی رغم این سخنان ، نمیتوان انکار نمود که ماه روی زمین با زیباییهای مقابل هستیم که تعجب ما را فراهم میسازند و مورد قبول خاطر ما واقع میگردد . در حالیکه این درك و آگاهی حسی حقیقت کلی را احتوا نکرده ، بلکه معرفتی است تقریبی و نسبی که ما را به حقیقت نزدیک میسازد ولی نه به معرفت کامل و حقیقی .

به سخن دیگر معرفت یقینی و کامل از زیبایی در طبیعت وجود ندارد ، بلکه این معرفت کامل در دنیای ماوراء طبیعی وجود دارد و برای فیلسوف لازم نیست به آن حدی از معرفت خور شود و راضی گردد که مردم عادی در آن سطح توقف نمایند .

بر فیلسوف لازم است ، تازه های عروج و صعود به معرفت را پیماهد و به نقطه کمال و مثل اعلی معرفت دست یازد .

و سلسله فیلسوف در این صعود و پشرفت به سوی معرفت کامل (ساورا طبعی) همانا حب و دوستی او نسبت به درك اشیا و زیبایی آنست. وقتی كه نفس وجدان فیلسوف از این حب و دوستی مشبوع گردید، در طبیعت وجود آن انگ زه عجبی رخ میدهد و فیلسوف را در يك تلاش و پرتاری دایمی به منظور معرفت و شوق ابدی به خاطر اتصال و پیوند به دنیای حقیقی (ساورا طبعی) دنیای حق خیر و جمال قرار میدهد. به نظر افلاطون حب و دوستی هدف زیبایی را تشکیل میدهد و انسان را از قیایح و زینتی‌ها باز داشته و در پی یگانه هدف خویش یعنی تولد اشای زیبایی می‌نهد.

افلاطون ازین هم به شتر رف واد آرد نهد رتکون وخلق طبیعت، حب و دوستی نقش داشته است و ذریعه این حب و دوستی اشای طبعی دارای بافت و قرینگی گردیده و در اثر بغض و دشمنی این قرینگی، اخلاف و بافت درونی آن از هم می‌پاشد، تا وقتی كه فیلسوف عاشق زیبایی باشد، نفس و وجدان او معلو از این دوستی است و برای فیلسوف لازم می‌آید تا به شك تقلید و معانیات از آنچه در توان دارد به منظور تعبیر از حقیقت (زیبایی مطلق) استفاده نماید. عایه خلق آثار هنری در آرای افلاطون وقتی اتماس می‌یابد كه هنرمند بدیع و نوآور این مثل اعلی را در هنر خویش تمثیل نموده و در تعبیر از حقیقت مطلق، نموده هنرمند است آزادی داشته باشد. اما تقلید و معانیات نه به درك و آگاهی حقیقی موجودات استناد نه ورزد، در حقیقت اسیر، فریب و گمراهی بوده، حقهقت را با وهم و گمان یکجا می‌سازد.

افلاطون می‌پند که هنرمندان عصری به تصویر و قیایح محسوس پرداخته و هدف هنر خویش را کسب لذت محسی نزد ذوقمندان و اشخاص گمراه میدانند، به تار تصویر سازی و اشتیاج ادامه می‌دهند و حقیقت را چیده و تمسک می‌کنند. افلاطون نظر خود را به راسون زیبایی بنا

این کلمات پایان میدهد: توجه و اهتمام هنرمند به حقیقت و دوستی و جانبداری او از حقیقت، شرط اساسی تراکم زیبایی را در عهده هنری تشکیل داده و اساس صدق در تعبیر از تقلید و محاکات از حقیقت مطلق ماوراءطبیعی را نشان میدهد.

ارسطو:

علمی رغم اختلافات ارسطو بسیار استوار است و افلاطون موصول نتوانسته است بدون نظریات مثل افلاطون که در فلسفه یونان وجهان بینی متفاوتی جای خاصی را رد آفریده نه عمل کنند. او نیز معتقد به تقلید و محاکات از زیبایی مطلق گردیده و چو کات پندی فلسفه او پیرایون این طرح دور میزند. ارسطو به این عقیده است که هنرمند نباید تقلیده انتقال و قایع گردد و در آن آزادی داشته باشد، بلکه برای وی لازم است از احیای موجودات طوری تقلید نماید که در واقع آنچنان که باشد، حاصل مطالب اینست تا نمونه های تامل مثل اعلی و چنان جستجو نماید که در حقیقت آنها در عینک ذره بینی وی دیده نه شده باشد، و چنان آثاری خلق نماید که معلوم از حقایق غیر محسوس بوده جنس کامل و عالی آن درد برای معقول وجود داشته باشد و توسط قوه عقلایی به آن دست یافته نه توسط تجربه آزمایش غیروی در کتاب شعر خویش این نظر را اینطور شرح میدهد « شعر به فلسفه نزدیکتر است زیرا شعر حقایق کلی تصویر میدهد و از این سبب نسبت به علم تاریخ مرتبت آن بلندتر است زیرا تاریخ صرف ذکر وقایع جزئی و حوادث معلوم است کتفاسیورزد». در قرن سوم میلادی در اسکندریه زندگی می نمود و علمی رغم اینکه هفت قرن فاصله زمانی بین وی و افلاطون وجود داشت با آنها اختلاف چشم گیر و بزرگ بین فلسفه او و افلاطون دیده نه شود. افلاطون در تحقیقات خود پیرایون زیبایی شناسی به این عقیده است که برای هنرمند لازم است تا به طریقی تصویر زیبایی به عالم معقول و ماوراءطبیعی رجوع نماید و وی به منظور توضیح

نظر خویش به مثال «فید یاس» نه در آرای شهرت و آوازه زهدی در یونان است و آن کسی است که تمثال الهه زیوس را تصویر نمود و اتفاقاً نموده و میگوید: «وقتی که «فید یاس» تمثال زیوس را تصویر می نمود، آنرا از کدام نمونه محسوس نه پیشروی او قرار داشته باشد، نقل نکرده است بلکه تصویری آنچه از الهه داشته است آنرا در انظار و دید مردم متجلی ساخته است.

عصر یونانی دارای سه قله و مرتفع و طرز تفکر مهم است که آنها عبارتند از افلاطون، ارسطو و قلوپاتن اند. در واقع ساهر فلاسفه رد پای افلاطون را تعقیب نموده بر اصول و اساسات او احترام گذاشته و بشیوه کار او را به کار بستند، حتی ممکن است این مرحله را بنام مرحله افلاطونی سما نمود.

قرون وسطی جای فلسفه یونان را اشغال کرد، احساس و طرز تفکر انسان قرون وسطی در مورد زیبایی و تصور آن امری است که نمیشود از آن انکار نمود، زیرا با وجود آمدن متخصصین و زیبایی شناسان، موجبات آراء و تفاهات سیر متباین در نزد فلاسفه این قرون گردید، افزون بر این، نهضت هنری و گرایش طبیعی که نهضت اروپا را در برداشت، اثر بزرگی در جهت بحث و تطبیق فلسفه و زیبایی شناسی گذاشته و بشیوه جدید بحث زیبایی را در تاریخ فلسفه و زیبایی شناسی، بویژه قرن هجدهم، تشکیل میدهد. در این قرن منطق جدید شعری آغاز یافت و آن را نوعی از دره و آگاهی خاموش و بیچید به حساب آوردند و در تخیل شعراء به وجود آمده و نام استیک را در سال ۱۷۵۰ م بالای آن گذاشتند و این تاریخ را بنام میلاد زیبایی شناسی جدید سما ساختند. بعد از زمینه‌های بحث و تطبیق در علم زیبایی شناسی به کمک و تلاشی‌های فلاسفه انگلیسی امثال:

هاکسبری، هاتشون، هیوم و افزون بر اینها فیلسوف

آلمانی (لبنک) کسی که موقف میانجی را بین سقراط هنری و فیلسوف زیبایی شناس اتخاذ نموده است علاوه نمود.

همینطور فلسفه و زیبایی شناسی در قرن هژده در فلسفه « کانت » تبلور نمود و این فیلسوف توانست در سال ۱۷۹۰ م در تحقیقات خود موسوم به « نقد حکم » یعنی چگونه میتوان زیبایی را شناسا را حکم نمود مرحله جدیدی در عالم زیبایی شناسی بوجود آورد و زمینه های تحقیق را براسون زیبایی شناسی محدود ساخت ، این مرحله را اکثریت دانشمندان علم زیبایی شناسی بنام مرحله « کانت » می شناسند.

ب : مرحله کانت

کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴ م) : - فلسفه کانت به مثابه انقلاب بزرگ فکری در تاریخ فلسفه شهرت یافته است . این فیلسوف در کیفیت وسامیت آگاهی و شناخت تحقیق و بحث خود را ادامه داد. و به تحلیل و توانایی و قدرت فلسفه در مورد معرفت و شناخت برخلافی فلسفه متقدمین اقدام نمود . کانت به عقل انسانی توجه و اهتمام نموده و اساسات معرفت نظری را کشف نموده و موصوف این بحث را در کتاب خود موسوم به « نقد عقل محض » یا « نقد خالص نظری » دنبال نموده بعد از آن به توجه به سلوك اخلاقی در کتاب خود موسوم به « نقد عقل محض عملی » پرداخته است . اما آنچه بسرداشته است . به ذوق زیبایی و حکم آن تعلق میگردد به قدرت مستقلى ارتباط میگردد که وظیفه آن همانا شعور درك و حکم به زیبایی است و این توانمندی از درك و تشخیص زیبایی بنام ملکه و توانایی حکم زیبایی یاد میگردد . وی در کتاب خود موسوم به « نقد حکم » در سال ۱۷۹۰ م احکام و شروطی را بر اسون فی و زیبا ، معرفی نموده و چهار شرط اساسی را بر اسون تجدید حکم به زیبایی مورد اعتبار قرار داده است . کانت فیلسوف بزرگ

قرن نزد بدن دو بدیده زیبایی فی ذاته (حققتو ماه سؤیایی) و زیبایی مفید (زیبایی نه از آن سود برده میشود) فرق میگذارد. به نظر کانت در هر عمل هنری دو خصوصیت اساسی وجود دارد، یکی آن صفت جمال زیبایی است که عمل هنری آن به بررسی گرفته میشود و دیگر آن جمال و زیبایی محض است که چون شکل ظاهری آن تصور دگر از آن شده نمیتواند.

کانت در شرط اول حکم به زیبایی به این عقیده است که زیبایی از ذوق های اشخاص و افراد متشابه میگردد و موجبات سرور و خوشی را مساعد میسازد و در پهلوی این سرور و خوشی فائده و غرض دیگری وجود ندارد و آن بیفتمت مادی مطرح و طمع نظر نیست. به سخن دیگر ذوق انسانها آنها را به سوی زیبایی میکشاند. نه ارزش مادی آن. بر خلاف لذت حسی که تعلق آن به غرض حسب لذت و تمتع از آن مورد بحث قرار میگردد. به طور مثال رسام از شکل و رنگینی سیب، به تعجب میباشد، نه از شوی خوردن و خریدن و ذوقی که از نهاد رسام متشابه گرفته است، او را نسبت به زیبایی سیب مجذوب ساخته است، نه زیبایی، بلکه لذت و تمتع مادی آن. در اینجا نقطه اختلاف بین فلسفه کانت و سایر فلاسفه وجود دارد و آن اینست که اگر بشریت فلاسفه عصر وی و قبل از وی از زیبایی مفاد اجتماعی را می طلبید و بینشی زیبا و مفید حسی قابل نیستند، در حالیکه کانت بر خلاف این نظر قیام نموده است. اعتبار و شرط دوم حکم به زیبایی اشیاء نزد کانت همانا جنبه های کلی زیبایی است، یعنی ذوق و تمایل به زیبایی نزد همه موجود است و آن به طرز تفکر و منطقی افراد ارتباط نمیکرد به سخن دیگر ذوق به زیبایی شامل احوال اشخاص باسواد و بیسواد میگردد. درین شرط کانت نیز اختلاف آشکار با فلسفه عقابین

دیده میشود. زیرا آنها معتقد به درك زیبایی از طریق و شیوه
های تصورات عقلی میباشد.

امادو اعتبار دیگر در مورد حکم به زیبایی اشیا و لذت کانت
رنگ فلسفه و مزدوج است بخود میگردد، فلسفه کانت در نیم
قرن نوزدهم از یک طرف با فلسفه و تجربی سروکار دارد و از طرف
دیگر با فلسفه و هنر برای هنر. کانت زیبایی را در همه فهمندی
اشیا و به تحلیل میگردد، به نظر او این غایده و هدف فهمندی اشیا و
است نه اشیا را به شناسایی میگردد و این هدف فهمندی زیبایی غیر تصور
مورد بحث و تحقیق کانت قرار میگردد، یعنی انسان در هر خورد
با زیبایی به وجود غایده و هدف مستشعر میگردد و تعداد این غایده
در تصورات عقلی گنجایش ندارد.

هدف زیبایی برخلاف سایر اشیا و فی نفسه و در خود آن نهفته
است یعنی غایده و اهداف زیبایی متوجه خود میگردد و پس وقتی
یک دانشمند نبات شناس یا تاجر و زارع در امور تولید میبافکند
اندک، در حقیقت آنها در مورد ارزش زیبایی میبافیزی علاوه
نکرده اند و آنچه نزد آنها مهم و اساسی است، تولید و تکثیر
میباشد است و پس.

در اینجا کانت زیبایی در اشیا و غایت بدون غایده مسمی نموده
است یعنی جمال و زیبایی هدف دیگری جز زیبایی ندارد. کانت
بهشتر مورد مدعی است که رضا مندی نفوس و وجدان توسط
ذوق به زیبایی، مسرگردیده و این رضا مندی ذوق از زیبایی یک
ضرورت الزامی و حتمی انسان به شمار آمده و شامل اذواق همه و
مردم میگردد.

و قتی پذیر اسون نقد و بررسی شروط کانت و تعداد حکم به
زیبایی اشیا و از نظری دقت به عمل آید و به قالب های ظاهری
این شروط بحث صورت پذیرد، در آن صورت به تناقض واضح و آشکار

با سایر فلاسفه برمیخیزیم، زیرا زیبایی ثابت در یک زیبایی واحد احساس و شعور حواله میدهد. بعداً ضرورت جمعی و همگانی را در مورد زیبایی حتی میدانند. درحالیکه این شروط و اساسات از خصایص گرایش عقلی در فلسفه به حساب آید. و زیبایی را به تصورات عقلی حواله میدهد.

فلسفه زیبایی مثالی (زیبایی مطلق) بعد از کانت:-

فلسفه زیبایی شناسی بعد از کانت در نظام فلسفی آلمانی بود. یژه نزد هگل و شوپنهاور اوجب بیشتر نسپ نمود.

هگل هنر را یکی از انواع معرفت داند، پس، سلفه یا حقیقت به شمار آورد و معتقد است که هنرودین حقیقت یکی از مراحل ولی معرفت را تشکیل داد و معرفت این هردو چنان بهم مخلوط و مبروج آید که فلسفه ناگزیر به بحث در مورد آنها پردازد.

هگل به بیان مراحل اساسی که تاریخ هنر آنرا بهشت سرگذشتها نده اداسه میدهد و چنان می انگارد که هنر رمزی قدیم در شرق منتشر و مفهوم بود با هنر کلاسیکی یونانی در آید و هنر رومانیکی را به وجود آورده است.

اما تجربه زیبایی شناسی نزد این فلاسوف هم با تجربه عقلی شناخت و معرفت است و به شناخت و ادراک جمعی و اصل دویله ندارد. به نظر دهند و در گذشته فیلسوف آلمانی علم زیبایی شناسی نزد این فیلسوف (هگل) جز یک سادگی بدیهه بیست به هنرچیز دگری بوده نمینواند.

شوپنهاور: قلمه برتفع هنرمثیا فزیکتی در فلسفه شوپنهاور نیجلی میناید و این فیلسوف از فلسفه افلاطون زیاده تآثر بوده است طوریکه در کتاب آن میخوانیم «عالم اراده و تمثال» است یعنی دنیا و طبیعت توسط اراده مطلق به وجود آمده و اهیای طبیعی زیبایی و تجربه یک تمثال و نسخه و تایی از اراده مطلق است.

اما شوپنهاور مثل افلاطونی را به تمثالهای عقلی تبدیل نمود. و مدعی است که طبیعت و ماده از اراده مطلق و کلی سرچشمه گرفته است این فیلسوف علاء نمود. و اظهار میدارد هنر جز تا سل پرورش این تمثالها و نسخه بدلها چیز دیگری بوده نمیتواند و روی همین اساس بعضی ها به این عقیده گرایدند که در بعضی موضوعات تأمل و اشتیاقی خاص بیشتر وجود دارد و هر قدر اشیا و تا سل در موضوعی بیشتر باشد در حقیقت اجتناب و ارزش آن بیشتر میباشد.

وی در مورد هنرها ترتیب تصاعدی را اختیار نموده از هنر سیمای ری آغاز مینماید هنر که تمثال و نمونه هایی را اختیار مینماید که در آن اراده اجسام مادی جامد به پایین ترین حد خود قرار دارد بعداً به هنر لند، کاری و تصویر و نقاشی روی میاورد و میگوید درین هنرها تمثال ها به عالی ترین شکل ارائه گردیده و موضوعات خود را از صورتهای انسانی اخذ میدارد اما موسیقی از سایر هنرها تفوق دارد زیرا در موسیقی هیچ تصویری وجود ندارد که تحت تأثیر لدام اراده خارجی قرار گرفته و تمثالهای هنری آن به زمان و مکان اتکا ندارد از همین سبب هنر موسیقی از سایر هنرها مجزا میگردد زیرا موسیقی اراده مستقیم بدون کمک تمثالها بوده و شامل تجربه مستقیم اراده فی نفسه میگردد.

فلسفه زیبایی شناسی بعد از کانت :-

همانطوریکه قرن نوزدهم با فلسفه های مثالی و ستیافنی یکی آغاز شد و همچنان یکی از معجزات سهم این قرن به وجود آمدن فلسفه تجربی است که در نیمه این قرن بر خلاف فلسفه ستیافنی یکی راه زیبایی شناسی را تعقیب نموده فکثر (۱۸۰۷-۱۸۸۷) در آلمان زیبایی شناسی تجربی را انتشار داد و مقام زیبایی شناسی قدیم را به حد ناچیزی پایین آورد و زیبایی شناسی ستیافنی را غیر ممکن دانست.

فکثر در این راه به تئجاریسی چند دست زد و

اندازه و تقدیر از زیبایی را مورد بحث و ارزشی قرار داد، یکی از مهمترین تجارب و دانشات که موصوف چند مستطیل را نتوانی مدد را غیر منظم و پراگنده روی مزی قرار داد و از اشخاص تقاضا نمود تا آنچه را که در نظرشان مقبول و ناخوش آیند قرار میگردد، بدون در نظر داشت و صرف نظر از فایده، ممکنه آنها از خواب بیدار نمایند. بعد از تحلیل و ارزیابی به این نتیجه رسید که مستطیل طلایی رنگ مقبول خاطر همه قرار گرفته و ذوق همه را به طرف خود نشانده است.

فیلسوف فرانسوی (هچولت نین) اسلوب تجربی را به شرح داده و در کتاب خود موسوم به (فلسفه هنر) معتقد است که تولدات هنری حاصل سه عامل مهم بوده و آنها عبارتند از: ظرفیت، زمان و جنس. بعد از این فلسفه زیبایی بطور طبیعی به طور آغاز نمود، شکل و الوان مختلف را حسب تقاضای اختلافات معطوفی به خود گرفت. در امان گرایش سایکوزی و روانی در تعیّنات علم زیبایی اشاعه یافت و علم روانشناسی زیبایی نزد ریموند و لایبسون اساسی را در علم وجود آورده و رانگستان و زانیکت مذهب خود را در علم زیبایی انتشار داد. از مهمترین مذاهب فلسفی زیبایی شناسی معاصر در قرن بیست میتوان از هندو و ترو تشه فیلسوف ایمالاهی و شخصیت بزرگ آغاز این قرن نام برد و هم نگو نه زیبایی شناسی در فرانسه جای خاصی را احراز نموده که به بحث روی آن خواهیم پرداخت.

ج: علم زیبایی شناسی معاصر:

هندو و ترو تشه: (۱۸۶۶-۱۹۵۲ م): این فیلسوف در شروع حیات خویش تحت تأثیر فلسفه هیگل قرار داشت و ادراک زیبایی را نوعی از معرفت عقلی به حساب میآورد و همچنان این ادراک معرفتی را تشکیل میدهد که در آن دایرة المعارف فرد مجمل بیشتر میباشد و مفاهیم کلی که خاصه علم است تعلق نمیگیرد، ادراک فردی، در حقیقت ادراک

مستقیم بود و وی از طریق حدس برای فرد دست میدهد. اما این ادراک که از طریق حدس بدست میاید چگونه است؟ ثروتش در تفسیر آن میگوید: این ادراک که از طریق حدس برای فرد دست میدهد آنگونه شناخت و معرفت است که دارای طبیعت مصور بوده و تعبیری است از نوع معین تجربی به معنی تعبیری است مصور و قابل دید.

تعریف این فلسوف از حدس همانا ضرورت افترا ن تعبیر از هنر بوده و در کتاب خود موسوم به «استتیک» چنین میگوید: «بهترین چیز که حدس را از سایر معرفت ها متمایز سازد، همانا قابلیت و تشخیص آن از تعبیر است در غرب آن چگونه حدس هندسی برای دانشمندان را نشان میدهد، در حالیکه تصویر دقیق و نامسل و تعبیر از آن در نزد ما مقدور نیست؟

هر قدر کوشش گردد که شکل هندسی مثلاً دایره ای را به شکل «پرفکت» یا مکمل رسم نماییم با آنهم این دایره اگر توسط وسایل دقیقی ارزیابی گردد مکمل نیست، ناگزیر این دایره را مکمل فرض مینماییم و هر اقسام همین مفکوره فرق بین انسان عادی و هنرمند برای کثرت و واضح گردد.

پس هنرمند صاحب حدس و گمان هنری بوده و این حدس و فرض به تنهایی قادر به تعبیر از هنر شده میتواند، همچنان برای کثرت و این امکانات دست داد تا اثبات نماید که زیبایی شناسی علم استتیک و از وی با علم تعبیر به شمار میآید.

زیبایی شناسی معاصر در فرانسه

زیبایی شناسی معاصر فرانسه به حیث یک علم مستقل و دارای موضوع مشخص مورد ارزیابی قرار گرفت و ظواهر زیبایی جدا از سایر پدیده ها و ظواهر مربوط به آن مورد بحث و مطالعه داده شد. همچنین زیبایی از اوان و صیغه ذاتی بودن و از گرایش تقویمی که توسط آن قیمت

و ارزش آن محدود و منتهی شده. یکجا با معیارهای این ارزشها
و منابع و مصادر آن استقلال پیدا کرد و پای زیبایی شناسی
معاصر از این زنجیر ها و قیود خلاص گردید.

یکی از دانشمندان معاصر علم زیبایی
با اینر
شناسی محدود و مبرا حلی را که زیبایی شناسی پشت سر گذاشته نده
است شرح داده و میگوید: زیبایی شناسی چهار مرحله را طی نموده است
مرحله اول آنرا چرمان فلسفی تشکیل میدهد، فلسفه هراسون
زیبائی ماهیت و کیفیت آن بحث نموده اند این مرحله از عصر یونان شروع
و تا عصر روش و پنهانوردی و ام سینما و بعدا مرحله سایکولوژی زیبایی آغاز
میباشد و در اینجا توجه و اهتمام بیشتر یا لای سایکولوژی هنرمند و ذوقمندان
آن صورت میگیرد. به تعقیب آن مرحله اجتماعی زیبایی شناسی آغاز
میباشد و آثار هنری را نتیجه و تفسیری از عوامل اجتماعی به
حساب میاورند. اما مرحله چهارم یعنی زیبایی شناسی هانا استاتل
علم استتیک از موضوعات سایر علوم بوده و زیبایی به شی تبدیل
گردید که دارای وجود خارجی و مستقل می باشد.

طرفداران سکتیو ریالیزم عقلی از جمله «فوسل و لون» صاحب کتاب
«زندگی تصاویر» (ایشین سورویو) مولف کتاب (آینده زیبایی شناسی)
با (با اینر) هم عقیده بوده و نظریات او را تعقیب نمودند و آنچه هدیده زیبایی
نی را نزد طرفداران این سکتیو متما یسز مسا زد همانا صورت این
زیبایی و وظیفه عالم زیبایی شناسی است تا از بحث هراسون ادراک این
تصاویر که با انسان مصاحبت دارد و ذوق آنها را برساند و از اند صرف
نظر نماید.

کلمه استتیک در حد تعریف (سورویو) الماه است مشتق از لفظ
ایشین سورویو نامی که مفهوم ادراک حسی را میرساند و این
ادراک مربوط به جوانب صوری این اشیا میگردد همچنان
این دانشمندان از محققین زیبایی شناسی می طلبند تا به عمل هنری

متوجه باشند زیرا موضوع اساسی که در آن تصاویر زیبایی ظاهر میگردد موضوع بحث آنها را تشکیل میدهد.

موقف علم استیک نزد این محققین هنر همانا نظریات علمی و تطبیقات آن میباشد همانطوریکه نظریات علمی به تطبیقات و کارهای تجربی نیاز دارد و صحت آنها را تمهیم میبخشد همینگونه تصاویر زیبا دارای چنین حکمی میباشد.

در اینجا لازم میآید تا به فیلسوف فرانسه «ژان پل سارتر» رجوع نموده و به اشارات آن در مورد هنری وارد . سارتر نظریه کاملی را پیرامون علم زیبایی شناسی ارائه نکرده و فلسفه او با هنر ادبی سروکار دارد ، با آنهم خالی از بحث زیبایی نیست و نمیشود از آن غافل بود اساسی فلسفه زیبایی شناسی نزد سارتر را تمهد و التزام تشکیل میدهد موصوف از هنرمندان و نویسنده گان می طلبند تا مسوولیت توجه و تفسیر حوادث اجتماعی و سیاسی را قبول نموده و آنچه را که عصر آنها را به انحطاط می کشاند در آثار خود بکنجاند و ماده عصیان را در جامعه به بررسی بگردانند . طوریکه میگوید: «ما خود را در گوشه گهری ، عزت و اعتکاف و دوری از همه شناخته نمیتوانیم و این شناخت و تکامل ما از خویشتن همانا در ازدحام و در جمهر مردم شهرها و اجتماع صورت میگردد .»

این موقف شریفانه و رهنمود دهنده سارتر در قبال حوادث سیاسی و جنگ جهانی دوم که کشورش را مورد تهاجم قرار میداد و به ویژه بعد از تاسیس نمودن مجله «عصر جدید» در سال ۱۹۴۶ م روشن گردید . سارتر با حمله وحشیانه کشورش به الجزایر مخالفت شدید نموده و اینگونه اعتراضات و مخالفت ها را در قول سیاست خا رجی فرانسه رهبری نمود سارتر در خلق آثار هنری و ادبی

ضرورت مشا و کت نویسنده و ادیب را در توجه و تفسیر حوادث جاری عصرش تأیید نمود و یکنوع روش اخلاقی و اجتماعی در هنر و ادب نژد سارتر به وجود آمد. این فیلسوف پیری ادبیات و تیات را رالسه سمت تعین نمود و مینود های مشخصی پیرای آنها وضع نموده و خصایص جمال هنری را با مضمون فکر و اندیشه مدنیت در یک چهره قلمداد نمود و چنانچه آنرا غیر ممکن دانست. در نتیجه این فلسفه زیبایی شناسی سارتر که قهر و التزام و حرور جسمی آن مهمل است، قهر و داستان هنری چنان خلق و ایجاد گردید که موافق تصاویر، شخصیت های داستان و قهرمانان شخص گردید و اکثریت بزرگ این داستانها جریان زنده گی مادی مردم را نشان میدهد.

با این بحث کوتاه و مختصر پیرامون فلسفه زیبایی شناسی ما از خوانندگان سی طلبیم تا به فلسفه های قدیمی معاصر و عظاما فلسفه که تاریخ تاریخ معاصر را در بردارد رجوع نموده و این قریب را درک نمایند.

خلاصه:

به قدر امکان کوشش به عمل آمد تا خواننده راهب شکل ترین نه همانا بحث و تحقیق پیرامون زیبایی شناسی است آگاه نموده و آنها را در روشنی قرار دهیم شاید نیاز به این بحث در وجود ما ظاهر گذاشته و متیقن گردیده باشیم نه به چه ترین طرز تفکر مردم را در همه زما نه ها و اژه های تشکیل داده است.

جمال این واژه ای که تفکر در مورد آن در اندیشه مابجز الفاظ و سخنان سر بسته و پیچیده چهز دیگری نسا فزاید، زیرا زیبایی موضوع احساس مستقیم هدف ذوق سلیم و طررت نیکوست. ما از تعریف فلسفه زیبایی شناسی آغاز نمودیم تا به فلسفه

باز زیبایی برای سواد هیچ کردیده و درك گردد نه چگونه زیبایی یکی از موضوعات فلسفه را تشکیل میدهد. به تعقیب آن توضیح ارتباط فلسفه و زیبایی با حیات همدی در نیال گردید.

مهمتر از همه این مسأله مورد نظر است که چگونه فلسفه و زیبایی همزمان با طرز تفکر فلسفی قدیم را فرشته و با انسان وزنده گی سرو کار داشته است. دیگر زیبایی تفکر مجرد و اندیشه خارج از زنده گی و انسان نیست، به زعم بعضی ها خالی از واقعیت نبوده بلکه خود واقعیت است، هنر آمده است که واقعیت انسانی را نشان میدهد.

نظریات و آرای مختلف دانشمندان زیبایی شناس زیاد بوده و اسلوب تحقیق آنها از یکدیگر فرق میکنند این را نباید انکار نمود که با وجود اختلاف اسلوب تحقیق دانشمندان، همه آنها به تحقیق نوعی معرفت مطلق و نهائی در هنر پرداخته و حاصلی در پی رب گذاشته اند.

واقعی اینگونه درك و شناخت میدان بحث زیبایی را به وجود آورد و موضوع ادراك استثنائی را تشکیل داد، بحث های فراوانی از گذشته ها در احساس زیبایی و تعریف معنی و مفه و هنر به وجود آمد که در حقیقت فلسفه و زیبایی شناسی با این معیارها پیوند داشته و عصر جدید آنچه را که در طی قرون، سده و زو-ه-ان بود کشف نمود و انسان را با حقیقت هنر و زیبایی مو جه ساخت زیرا رسالت فلسفه و زیبایی نه خرافه میسازد و نه در پیب میدهد، بلکه راه هایی را به انسان میگشاید تا انسان بتواند زمین خود را تغییر دهد و به آسمان صعود نماید.

گردآوری و نگارش داستان از فولکلور شفاهی زحمه سحرزادی

داستان‌ها و روایات شفاهی از یک سو، آینه‌ای از فرهنگ و تمدن یک جامعه هستند و از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین منابع برای شناخت تاریخ و هویت یک ملت به‌شمار می‌آیند. در این مقاله، به بررسی اهمیت و نقش فولکلور شفاهی در فرهنگ ایرانی می‌پردازیم و سعی می‌کنیم تا حد امکان، به شناخت این گنجینه‌های ارزشمند بپردازیم.

فولکلور، به معنای عام، مجموعه‌ای از آداب، رسوم، باورهای و شیوه‌های زندگی یک جامعه است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. این مفاهیم می‌تواند شامل آوازها، ترانه‌ها، داستان‌ها، بازی‌ها و...

یکی از مهم‌ترین بخش‌های فولکلور، داستان‌های شفاهی است. این داستان‌ها، که اغلب به صورت شفاهی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت فرهنگ و تاریخ یک جامعه هستند. این داستان‌ها، که اغلب به صورت شفاهی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت فرهنگ و تاریخ یک جامعه هستند. این داستان‌ها، که اغلب به صورت شفاهی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت فرهنگ و تاریخ یک جامعه هستند.

در این مقاله، به بررسی اهمیت و نقش فولکلور شفاهی در فرهنگ ایرانی می‌پردازیم و سعی می‌کنیم تا حد امکان، به شناخت این گنجینه‌های ارزشمند بپردازیم.

بزرگ سالان و سالخوردان همه خالقها و نوادگان آنها بودند. این داستان‌ها، که اغلب به صورت شفاهی و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت فرهنگ و تاریخ یک جامعه هستند.

فولکلوری بگوید «بشره‌چگاه از سخن گفتن بازمانده است.» کوبه
پنده و شنونده همیشه باید دیگر در تماس مستقیم بوده اند. هنوز
با کود که نه تنها به افسانه گوی پزرگ سال گوش می‌گرفت بلکه نحوه‌اش
نیز از طریق مشاهده، شنیدن آواز، لعن و انگ می‌داد، بحر نام
لپان افسانه گوی به نضا و محیط افسانه کشانیده می‌شد این فضای
همزوج با افسانه و شخصیت افسانه گوی عمقا در ذهن نمودار
در ازای نام‌زنده گایش نقش می‌بست تا اینکه به اصطلاح برای نشی
«لنگری» بسازد با اینکه «پندری» اعمار اند که بتواند دردوران
سالهای طولانی زنده گیش به آن «لنگر» پیوندد پایه آن «پندر»
پاز گردد.

نمی‌توان انکار کرد که مساله چاپ دستیابی بود ثان به شمار
زیاد افسانه‌های این راه‌های ناممکن می‌سازد. از طرف دیگر چاپ و
نشر افسانه‌ها این خطر را هم ایجاد می‌کند که کودکان افسانه‌ها را
در تجربه دیگران آنها بخوانند.

در جهان شمار زیادی کتابهای خوالش و کتب معبر از افسانه
های این نشر گردیده اند، مگر بیشتر این گونه کتابها می‌مای
و پژوه افسانه‌های این راه بود ساخته است. چنانکه بیشتر گفته شد
به افسانه‌های این باید گوش گرفته شود. اما در این گونه کتابها
افسانه‌ها باید گونه کتب خوانش تبدیل شده‌اند به سبک همگون
با هنر ادبی ایجاد می‌گزارش داده شده‌اند. با چنین روش کار نمود
ثان با افسانه‌های کهن آنها می‌گردند. در حالیکه انکشاف
نشرات نه دارد تا سلاطین سود فر هنگ است خطر تضعیف روابطه
انسانی را نیز به میان می‌آورد.

به حیث پژوهشگر هنر افسانه‌های سرد می‌خواهم دو نکته را بر
جسته سازم. یکی اینکه کیفیت و مشخصه این هنر با پذیرش این حقیقت
که انکشاف چاپ نامطلوب است، باید نقصان نیابد. دیگر اینکه

بزرگسالان باید رسم افسانه گوئی را به اطفال به اساس افسانه‌های
کهن نه درج کتب شده پرورش دهند.

زیرا کتاب دارای کیفیت عالی اساس چنین کاری هست. میتواند
بزرگسالان کتابهای خوب حاوی افسانه‌های کهن را بخوانند و
برای کودکان به شیوه افسانه گوئی قصه کنند. هیوة افسانه گوئی
از اهمیت زیاد برخوردار است و من به همین نکته تأکید می‌نمایم.
مذتی است که من به اطراف شورسفر کرده‌ام و به افسانه‌های
مردمی که مادر دلانها و پدر دلانها می‌گویند گوش گرفته‌ام. من
عقیده دارم و به این باور هستم که افسانه واقعی مردم
فقط در زمانی در هستی است که گفته می‌شود، اگر افسانه ده دقیقه
بی باشد. فقط در همین ده دقیقه گفته می‌شود به مفهوم واقعی
آن زمانی که همین ده دقیقه به پایان میرسد
افسانه به مفهوم واقعی آن وجود ندارد. برخی شاید استدلال
کنند که کتابهای افسانه‌های فولکلوری و مردمی وجود دارند. اما
من به این نظر هستم که چنین افسانه‌ها مانند گونه‌های «در قطی»
داستانهایی هستند که در گذشته در هستی بودند. آنگاهی که
آنها در قطی شدند و چ وقت تغییر نمی‌کنند اما در افسانه‌های حقیقی
زنده برخی جزئیات افسانه یا گونه ارائه آن از زمانی تا زمان دیگر
اندکی تفاوت دارند. این هم مربوط به سبب طبع افسانه گوئی است
فکر میکنیم که این ثبوت افسانه‌های واقعی مردمی است.

زمانیکه از افسانه‌های مردمی و سبب شقایق سخن میرانیم
اینهایت مهم است، به خاطر داشته باشیم که اینها در زمان و
همان زمان وجود دارند و زنده هستند به این مفهوم افسانه‌های
مردمی فقط مانند موسیقی هستند، موسیقی هم زمانی در هستی است
که نواخته یا شفاوانده میشود، ریهکار و نوا زمان قطی است

به بخشی از موسیقی در آن جا که این مکرر دد و به گو نده تغییر
نخورده باقی میماند.

در موسیقی اشکال و تکنیکهای مختلف مانند آهنگ، وزن
و شور وجود دارند. به گونه مثال، ای ایجاد موسیقی فاذا آهنگها
و وزنیایی برگزیده، شوند. همه احساس را بیان دارند.
مگر بیشتر مردم به چنین چیزها وقتی نمیگذرانند و فقط
از رقص و لذت میگیرند. اگر این عناصر را تحلیل کنیم به
تکنیکهای معین دست میآید. یعنی چیز به مساله سنتهای شفاهی
تعلق شده میتواند از شهودها و نشانهها متعدد تار گرفته میشود
شوند. از داستان لذت بردن و آن را خوب درک کنند.

شعبدن داستان و خواندن آن دو چیز را ملاقات میکنند از
هم که گویند تکنیکهای بی نه گویند و نگارند داستان به تار
می بندند. داستان را لذت بخش بسازد اگر در داستانهای
نگارش یافته بخشی از آن چهار وجهه گوی میگردد به سهولت
میتوان آن بخش را دوباره خواند، یا اگر بخشی وضاحت کافی
نداشته باشد، میشود به بخشها و هر گاهای پیشین روی آورد و حل
مطابقت داد. برخلاف آن موسیقی و هنر شفاهی همیشه در زمان و
بازمان استند زمانی به آغاز گردیدند اداه ساخته و اختصار باز
استی باشد. دوباره آن با مان است. چون این یکی از مشخصات
هنر شفاهی است. زاینه و داستانها به گونه بی برداشته
میشوند. میشوند در جریان باز گویی آنها را درک کرده میتواند.
در دوران توجه خود آن به لذت دراز به آنها جاسد نمیتواند.
تکنیکها و شوههایی را که نویسنده گان در پرداخت افسانههای
مردمی در تنوع بکار میبرند و تکنیکها و شیوههای نه مادر-
انها و پدرانها از طریق افسانه گویی به جا گذاشته اند
دو جز متفاوت میباشد. بنابراین هنگام به نگارش در آوردن ادبیات

شفاهای کشور خویش لازم است این تفاوت را در میان داشته باشند، اگر روند نگارش ادبیات شفاهی به صورتی باشد که برای خواننده قطعی بسا زد نتوجه نا نامی است. درحالی که در یک زبان پرداختن موسیقی خوب تعامیل و مطالبه شده اند ولی به ندرت گویان پرداختن سدهای شفاهای تا کنون توجه نگردیده است اقوال آن دوره ای که آن به صورت کافی معین هنری که در زبان درستی است آسان صورت نگرفته است. به همین سبب است که هنوز براین نکته تأکید می‌مایم. اکنون با ارائه امثله نکات پرشد ده پمشین و نشیج می‌کنیم.

۱ - ادبیات شفاهی نمی تواند بصورت مشخص حوادث و اشیاء معلوم وقوع حوادث را بیان دارد. درحالی که ممکن است بشود روایت عده قصه را فراسوس دهد و در بین چیزها فزاید نماید که ویرا گفته گردد. به همین سبب است که غالباً داستان ها در دهن مردم شیوه خیلی ساده هر داخته میشود به گونه مثال - هنگامیکه از جنگل سخن در میان است توصیف جنگل انور «چنگل تاریک» یا چنگل «پزرگ» گفته میشود، و به نوع درختهایی که چنگل تشکیل میدهند اشعار نمیرود در نگارش احتمالاً از حیوانات چون چنگل برگ درختان یا اطراف لرزان باران آنها تفسیر شود.

نه معمولاً در قصه گوئی حذف میگردد.

کتابهای حاوی اسانه های مردمی غالبا پس از مدتی در نظر داشت این اصول و معانی شفاهی می باشد در مقابل اصل اسانه ها مردمی اینها قابل کثرت و جزئیات زیاد می باشد و خواهی اقلیل میگردد. بعد از آن چون کودکان اصل قصه را دنبال کرده نمیتوانند هستند میشوند. مثلاً در صحنه های ظلم و وحشت با آن بریدن دست در اسانه های مردمی لفظ حقایق ساده بدون افزایش جزئیات تعریفی مانند در لفظ خون از دستش برآمد که جوی خزن جاری شد» یا در قصه به اندازه دیده شده به دانه استخوان سفید

زیر گوشه‌ش نمایان شد. «بیان میگرداند هنگامی که ادبها شفا
مها بند بادو باره زنده میگرداند شفا یابی وزنده شدن آنها انا
صورت میگردد. شرح واقعی که با آن اشنا هستیم در افسانه‌های
مردمی چندان دیده نمیشوند.

۲- مثلاً باده دو پدیده مانند زیبایی و زشتی خوب و بدی در
افسانه‌های مردمی خیلی واضح و برجسته اند. در بسیاری حالات
عناصر خوب از اغاز تا انجام داستان خوب میمانند. در نگارش ابعادی
بعضی اولات چنین میشود که بعضی در اغاز داستان هشته به کارهای
خراب است اما بعد از خوشتر را اصلاح میکنند و خوب میشود.
این پدیده بدله رت در افسانه‌های مردمی دیده میشود.

توصیف در افسانه‌های مردمی خیلی مهالسه آموز است. مانند
برک واری سفید - هزاران بار از مادرش که زیبا ترهن زن کشورش
بود زیبا تر است. مهارتی چون «هزاران بار زیبا تر» از واقعیت
دور میشود و فانیلاتزی میگردد.

توصیف اغراق آمیز مشخصه دیگر ادبیات شفاهی است که در
ادبیات نگارشی متفاوت است.

۳- تکرار عین کلمه ها، عبارتها و الگوها در ادبیات
شفاهی برجسته میباشند. همچنانکه قافیه و بند گردان در ترانه ها
لذت بخش اند. از شنیدن مکرر عین اصوات و کلمه ها لذت بهره
خوشی میگیریم. چنانکه نمونه ذیل نشان میدهد. این یکی از سیاهی
خیلی معمول در افسانه‌های مردمی میباشد:

«مادرشان خیلی مریض شد و پراش گفته شد فقط در صورتی
چور میشود که از جای خیلی دور تا کسی پراش بیاورد و آنرا
ببخورد. کلا لترین پدرش به تلاش یافتن تا که برآمد. برسر راهش
بامرد پیری رو پدروشد که پراش پندی داد. چون پند پدرو
گوش نگرمت از دهانی مرد اب وی را بلعید. پدرومی در پی یافته

ناك برآمد. او نیز چون به بند هر سرد گوس نداد هیچگاه پس نماند.
اما پسر موسی که پند پیر مرد را گوش گرفت ناك را برای مادرش
آورده و مادرش شفا یافت. »

این نمونه يك تكرار ساده سه گانه است. قصه گوی بعضی
اوقات تكرار دومی را مختصر می سازد. اما هیچگاه از نخست به سوم
باجهش از تکرار دوم نه می رود. این شیوه در قصه گویی از گذشته
گان به سراسر پیاپی است.

تکرار سه گانه در جاپان خای معمول است مگر در افسانه های
افریقایی تکرار چهار گانه وجود دارد. در افسانه های هوسیان
اثر یکای شمالی هم تکرار دو گانه و هم تکرار چهار گانه دیده
می شود. می خواهم بدانم در افسانه های آشور شما تکرار چه گانه
وجود دارد زیرا بسیار دلچسپ است دانسته شود که تکرار دو گانه
یا سه گانه لازم است. باید تکرار به درستی بدون حذف صورت
پذیرد زیرا حذف تا اثر لازم تکرار را زایل می سازد و قصه
شنونده گان انقدر سو شود پذیر نخواهد بود. در موسیقی نیز
این حالت درست می آید. تکرار يك عنصر خیلی با اهمیت در ترنم
پارچه های موسیقی می باشد. شنیدن صوتهای تکراری خیلی
گوارا است.

لودگان می خواهند قصه های نو بشنوند یا اینکه در قصه های
کهنه چیزی نو بیابند. از طرف دیگر این هم درست است که لودگان
عین قصه را به تکرار می خواهند بشوند در حالیکه بزرگ سالان از آن
خسته می گردند.

ما توجه کافی با نانی که قبلا می شناسیم یا با دیدن چیزهای
که قبلا با آن آشنا هستیم، نمیکنیم. به ویژه هنگامی که
سخن از کلا تور به کودکان در میان است. بزرگ
سالان مکرر را میگویند چون توبه کودکان برسانند که

البته آثار ارزشمند است مگر باید از یاد نبریم که کودکان میل زیاد دارند با چیزی رویه رو شوند نه با آن خوب بلد هستند. این بدیده در باره بزرگان نیز صادق است اما در باره کودکان خیلی بارز است. دیدارچهرهای آشنا آرامش دماغی را پدید می آورد. کودکان از شنیدن چهرهای تکراری خیلی خوشی میگردند و احساس آرامش مینمایند. از همین روی است که تکرار در اسانسه خیلی با ارزش است.

افزون بر آن تکرار تأثیر دیگری نیز دارد که میخواهم شرح دهم. فکر میکنم با داستان «سفید برفک» آشنا بی دارید. در قدم نخست ملکه خویشتن را به لباس سوداگر نفع در بیاورد وصف برفک را با نغ میگوید. بار دوم سفید برفک را با شانه زهرالود. به هلاکت میرساند. بار سوم او را با سبب زهرآگین میکند.

کریم (نام گوینده قصه) هر سه بار را باز بهجایی و تقریباً با عین کلمه ها تکرار میکنند پس از آنکه کودک حادثه نخست را که ملکه در لباس سوداگر نفع درآورد می شنود و هنگامی که حادثه دوم برایش گفته میشود کودک گمان پیدا میکند که سفید برفک شاید باز هم کشته شود. کودک همچنان باز هم تصور می کند. که همان هفت چل مرد باردیگر «سفید برفک» را نجات میدهند. از شنیدن مکررات کودکان میتوانند حدس بزنند که رخداد پسین چیست این سخن کام در اندیشه منطقی است.

بنابراین زمانی که تکرار سوم صورت میپذیرد و خلاف برداشت خواننده سفید برفک نجات نمی یابد، نگاه شنونده آغاز به تفکر مینماید تا چاره بسنجد و روی نجات بیابد. پرا شنونده گاهی یکجا با شخصیتها وارد مهای قصه شریک میشوند و در پی یافتن راه نجات میگردد. این مرحله نیز خواستار تفکر منطقی از کودکان میگردد.

بنابر همین دلایل تکرار در افسانه های مردمی در انکشاف تفکر منطقی کودکان وظرفیه پس مهم را انجام داد. اما سبب در زمانیکه مکتبی وجود نداشت اجداد ما بود که آن را در تفکر منطقی از طریق داستانها و قصه ها تعلیم میدادند. دلیل بیشتری بر این افسانه های مردمی اخلاقی و پند دهنی نه بلکه تعلیمی و آموزشی بودند.

تکرار در افسانه های مردمی که درج کتاب گردیده اند آنقدر مؤثر واقع نمیکرد زیرا خواننده از خوانش بخشهای تکراری بیگذرید بنا بر آن گاه گاهی نویسنده تکرار بار دوم را از قام می اندازد پس هنگامی که چنین کتابی به کودکان خوانده میشود تأثیر آن گاه لازم می آید و همیشه نمی آید. میسر می آید زیرا تکرار درست در آن وجود ندارد.

نکته مهم سوم در تکرار عبارت از اعداد تدریجی و جدول به نکته اوج است که در موسیقی افزایش تدریجی قوی یا بلندی است. سفاک بر فک نخست با نوحه شسته شد بار دوم با شانه و بار سوم با صوب زغرا گن. بدینگونه تأثیر در هر دفعه نیرومند تر و قویتر است. پس در افسانه های مردمی تنها بخش عمده و هسته قصه گفته میشود. این نکته با آنچه که زیر شماره (۱) یاد شد هماهنگی دارد. در گویش بخش عمده و هسته قصه به این مفهوم نیست که چهار چوب قصه گفته شود بلکه افسانه باید به گونه ای گفته شود که خواننده گان نارو بردار آدمها و شخصیتهای افسانه را مانند شخصیتها و آدمهای حماسه ها به خوبی در یابند.

مرد را افسانه های مردمی داستان غالباً به دور شخصیت عمده میسر بخند شخصیت عمده همیشه برجسته ساخته میشود. آدسهاد دیگر هنگام نیاز و در رابطه با شخصیت عمده. اما گمان در صحنه بدیده اوست و هنگامی که بد آنهایی بازی نموده بدیده بدیده کرد. این امر ناشی از این حقیقت است

نه با افسانه های مردمی گوش گرفته میشود و شنونده باید به آسانی آنها را دنبال کند. بتواند افسانه گوئی به اصطلاح عصری در جاپان زیاد معمول است داستان را از کتاب حافظه ها رند و باز به کودکان میگویند. قصاری از افسانه گویان برایم گفته اند که کودکان به قصه گوئی شان گوش نمیدادند و به زودی خسته میکردند من پرسیدم که کدام قصه را میگویند. در بسیاری حالات قصه ها از نوعی که باید خوانده شوند نه گفته چنان قصه ها با تفصیلات و توصیفهای مشروح طبعاً کودکان را خسته سازند. در افسانه های مردمی انتظام و زمان وقوع حادثه ها باید همیشه دقیق باشد. مثلاً شخصیت عمده قصه در يك خانه تنها بی دور افتاده. میان او و اژدن صاحب خانه خواهش میکند تا شب او را در خانه خویش جای دهد مگر زن این خواهش او را رد میکند و میگوید اگر شوهرم تو را ببیند میخورد. اما بلاخره زن را قانع ساختند که او را اجازه دهد شب را در آن خانه پنهانی بگذراند و زن هم از روی دلسوزی مرد را اجازه میدهد شب را در خانه طور پنهانی بگذراند. فقط هنگامی که همه این چیزها فاصله میشود. شوهرش به خانه بر میگردد يك دقیقه بیشتر توابع برد. میشود که وی دقیقه در همان لحظه به خانه بر گردد. به همین گونه در «سفید برفک» چگونه امکان دیدار ملکه سفید برفک و هفت چل مرد در عن زمان نیست ملکه همیشه زمانی میرسد نه چل مرد رفته اند و با عکس آن.

در افسانه های مردمی تمایل چندین است که شخصیت عمده يک و تنها نشان داده شود هنگامی که به میدان می رود و یا به کاری دست میزند يک و تنها است نه در حالاتی که شخصیت های عمده دو برادر باشند. فقط همان دو برادر با هم اند. افسانه ها غالباً مرکب از يك چیز و یک چیز دیگر اند. مثلاً شخصیت

عمده در مقابل دشمنش البته شخصیت عمده همه شه در سر نیز و بر
چهارم است اشخاص دیگر تنها در ارتباط با شخصیت عمده در قصه
به کار میگردند. به در حالیکه در ادبیات ایچانای شخصیت ها را
دیگر در داستان خلی زیاد به کار میگردند. حسن در آغاز داستان
به معلوم نمی شود که کدام یک شخصیت عمده است در افسانه های
مردمی شخصیت عمده از همان آغاز واضح و به جهت فهمیده می شود
این شخصیت باز هم ناشی از این حقیقت است که افسانه گفته
و شنیده می شود.

۹- چون افسانه های مردمی در جاپان به نژاد کن گفته می شوند
چنان فکر میشود که باید سعی بر آن است که تا اندازه اخلاقی
و آموزنده باشند. البته در برخی افسانه های مردمی آسان درس
و آموختاری اند. به معادله میگردند. لایق گفته می توانیم که
در حدود هزار نوع قصه در جاپان در دسترس است ولی شمار
داستانهای اخلاقی هم به چاند از زبان مردمی (۸-۸-۱۳-۲۰)
برخی افسانه های مردمی بر جهت ساخته شده و به جهت داستانهای
عبرت انگیز و آموزنده درج است. درس شده و فکری داده اند.
لکن افسانه های اخلاقی و عبرت آموز مردمی بخش کوچک افسانه
های مردمی میباشد. باید به طور کلی اعتراف کرد که همه
افسانه های مردمی اخلاقی و مردمی نه باشد. اگر میگوئیم که اگر همه
افسانه ها اخلاقی میبودند، امکان داشت آن همه افسانه ها
قصه ها از نسلهای گذشته به دسترس ما گذاشته می شد.

پس هنگامی که افسانه ها درج کتاب میگردند باید انواع
مختلف باشند. افسانه های مردمی نقش ارزنده ای در آموختن
کودکان داشته اند در زیر یک قصه طریقه نمونه و شکن میگردد:

زمانی جوان خلی تنبل و اعلی بود او تمام وقت به بازی و
همه به او میخندیدند و میگفتند: او جوانی نادان است چو دم
بیکاره می - چو دم بی هنر و بی ارزش.

حتی پدر و مادرش میگفتند : باید تو هم به اندازه دو ستانیت
کار کنی .

با وجود نصیحت پدر و مادرش او فقط میطوایند و کاری نمیگردد
همه به او میخندیدند و برایش لقب « بچه سه ساله » خواجده را
دادند .

روزی ناگهان برخاست و به بازار رفت . از بازار یک کبوتر
و یک نانوس خرید . در آن شب وی به درخت چنار باغچه ملک قریه
که در جوار خانه شان قرار داشت با لاشه و فرهاد برآورد اما ملک
سخن مرا خوب گوش کن این رب النوع نخلستان واقف زیارت استم
ایشب من در باره آورنده خانواده تو برایت میگویم .

ملک با شنیدن این آواز بلند در نوم شب متعجب شد و آواز خانه برون
شد و چار طرف را نگریست . مگر فقط صرا را در قمار یکی می شنید که
میگفت اگر بچه سه سال خواجده راه شوهری دخترت نهذیری بخت و
طالع تو سرنگون خواهد شد .

بعد آن پسر نانوس را روغن کرد و به های کبوتر بست و آنرا
رها کرد . ملک روغنی را دید که در بین درختان ناهیدیده و برگردیده
در حالیکه به آواز بلند میگفت خوب من دو باره به انبوه
درختان واقف زیارت بر میگردد . « ملک این حادثه را جدی
تلقی کرد . و معتقد گردید که این آواز از جانب رب النوع است
صبح و لیل ملک با شتاب به خانه پسر خواجده رفت . مگر پسر
جوان هنوز بغواب بود . جوان را بهدار کرد و با تضرع از او
خواهش کرد که دخترش را به زنی بگردد زیرا رب النوع نخلستان
زیارت چنین فرموده است . پسر جوان نهذیرفت و به این ترتیب
سر جوان داماد ملک ده شد .

من این داستانرا دوست دارم زیرا اختلاف بین خوردن و خفتن
و هنگامی که وی نیروی نمایی خود را برای رسیدن به خوشبختی
به کار میبرد خیلی زیاد است من انکشاف ذهنی این بچه را در

این داستان سببیم . برخی اطفال به وقت بیشتر نوبت به دیگران
بباز دارند تا در کارهای جهان واقعا فعال گردند . فقط مسافرت
شراب خوب که باید دیرساله گردد .

ایمکه در شمار زیادی از افسانه های مردمی در باره نیرو
انکشاف اطفال در سراسر جهان بادی موشود خیلی برایم دلپذیر
واقع میگردد . بدینگونه ما از اجداد و گذشته گان خویش درباره
بیمام انکشاف دهی اطفال میگیریم .

به همین مسامت است که من با نا نکه افسانه های مردمی
را فقط اخلاقی میگیرم ، موافقه ندارم ناممکن است همه بیگانه های
نهان در افسانه ها و داستانها را با کلیت آنها درک کنیم . بنابراین
هنگامی که افسانه های مردمی را انتقال میدهیم باید انواع افسانه
های داخل در افسانه را چنانکه هستند انتقال دهیم . بادر نظر
داشت این حقیقت که افسانه ها و قصه ها از سده های دور به ما
رسیده اند زیرا که مادر آن زنده گی میگیریم با آن سرور کار داریم
بعضی خیلی اندک آفرامیساژد . بنابراین محدود نمیدانند نیست که قصه رات
رادر افسانه های کهن در روشنی دانش امروزی باوریم باید بکوشیم
داستانها و افسانه ها را به گونه ای بد نسل بعدی برسانیم که به
ما رسانیده شده اند و در آن سرآئند در ناممکن است اما نت دار باشیم .
افسانه های مردمی در قفاهم بین المللی میتوانند که مساعدت
سندد در حالیکه برخی جزئیات ممکن است به نظر جانیها ،
نوربا بیا ، و آلمانها توافق داشته باشد . طرح داستان در همه
این ها یکسان میباشد . داستانهای کلاسیک همانند یابک بخش يك
افسانه ممکن است در دیگر کشور های آسیا موجود باشد
مطالعه و تحقیق در افسانه های مردمی به یقین توانمندی
بیشتری میگرفت و اگر چنین مطالعات تحقیقی پذیرد . همکاری به
بیمانه بیشتری تمر میگیرد .

حافظ بجای آن و آن بجای حافظ

بسم الله

... حیدری دیوانه نشو! آدمهایی دیوانه به خیال خویش دیوانه حافظ را شرح 'رده اند! حافظ و شعرش زیباییست فشنده ای که (زبای دو ستد اشغنی است نه فهمیدنی) حافظ را دوستداشده باش، شعرش را بخوان و به ذوق خود تحمل کن.»

دریابند با نکات پرسه‌نی بالا که آن را دریا نیز سال ۱۳۴۵ در ار تباط شرح حافظ از زبان مولانا خسته شده بودم بعد از بیست و دو و سال به این اساس اظهاراتی دارم بدینگونه که: زیبایی چیست و زیبا چیست؟ بگو نه بی فشرده و کلی باید گفت که در دید، بافت و شناخت صاحبان معرفت زیبایی تناسب و اعتدال است و زیبا کسیست که هستی مادی و معنوی در وجودش اعتدال یافته باشد.

کتاب حق بخوان از نفس و آفاق	میزین شو با صل جمله اخلاق
ظهور نکو بی در اعتدال است	عدالت جسم را اقصی الکمال است
اصول خلق نیک آمد عدالت	پس از وی حکمت و عفت شجاعت
مر کب چون شود دسانند یکچیز	زا جزاد و رگردد فعل تمیز
همیط لذات را مانند گردد	میان آن و این پیوند گردد

چهار اصول کلی اعتدال که در هستی نظری و عملی انسان جا رست و در ریاضات بالا بانها اشاره رفت عبارت اند از عدالت حکمت عفت و شجاعت که عدالت مایه و سرما بدان قوتها میا شد. حکمت قوتی است در هستی انسان که در راه رسیدن به آگاهی از حقیقت

انسان وجهان هر گشت میکند اگر در شش پلانجا نشد نه بد دارد
 - وقت هر شبی را چنانکه هست میدانند این نادانی محض و قوی نیست
 آفت است در راه هر گشت قوت حکمت اگر این قوت تعجب را پس
 در پست نفس عاقله به اعتدال رسد فضیلت علم صاحب انسان
 نکردد و با پروی از آن فضیلت حکمت را نمایی میکند اگر قوت حیوان
 نی به انرا قوت شهوانی نیز میگویند در وجود انسان به هدایت
 نفس عاقله اعتدال یافت به فضیلت عفت - شرف میشود بد انسان قوت
 دیگری نه همه چیز را چه سازی به معنوی از بهر این می شود پیخود و بخوابد قوت
 عصبی است اگر این قوت با مضای نفس عاقله در عصبی انسان به
 اعتدال فضیلت حلم را در می یابد و با حفظ حضور حالم از پس به مضای
 جعاعت می کشد - هنگامی که این قضا بین در انسان در یکدیگر حل شده
 به شکل و جدائی ظهور نمایند نه این در اعتدال و با سهولت در
 بداند.

افراد یکده با مضای از منبع اصلی و ذلی با نام و نام
 انبای عظام و با پروی از ایشان اولیای در بهر بهر و لا اله الا الله
 شریف اشاره به این اصل فرموده است:

چون خداوند رفاید رعنان نائب حق اند این معبودان
 این غلط گفتم نه نائب بامنوب که دو پندارند قبح اید به حوب
 همچنان رندان با ساعشق راسه گونه شاخه اند به عشق رانی
 روحانی و طبعی با عشق ناسوتی ملکوتی و لاهوتی در بهر وجودیت
 حافظ این سه وجود گونه عشق با شکل و معنوی و جدائی با هم
 نموده بود زیبایی که حافظ آنرا گهی در آینه - سال و بهر -
 خویش و گاهی در آینه های خارج از خویش - می دید و آن زیبایی
 ایرا که حافظ درک کرده از آن به «آن» عبارت نهوده است استی
 شکلهاء صورتها و نگها و خطوط طبعی و داری در بهر بهر
 و سلمه الملمات به ذهن دیگران انتقال داده:

ز عشق با تو چگویم ده اندرین عالم

قبای لفظ به اندام معشوق تنگ است (۳)

حافظ با آنهمه زیبایی که در آثار، افعال، صفات و ذاتش چون
خورشید می تابد در جستجوی زیباتری بود و آن زیبایی که دوستد-
اشتی است نه فهمیدنی. به همین اساس و آگاهی بود که حضرات
مولانا و خواجده با وجود آنهمه قوت و قدرت رقی که در زبان گفتاری
آنها ری، علمی و هنری داشتند تعبیر دیگری نداشته اند و از آن
زیبایی به «آن» عبارت کرده اند. توجه نه به ابهت و ابهاتی از خود
از زبان آن طلب از حسن شناسی ایدل

این کسی گفت نه در علم نظر پیدا بود
نهاد آن نیست نه مویی و سبانی دارد

بندۀ طلعت آسمان نه انی دارد
حسن با نفاق صاحب جهان گرفت

آری با نفاق جهان میتوان گرفت

**

خوبی همین ترشمه و ناز و خرام نیست

بهار و خویشتن پستانرا نه نام نیست

**

صد نکهه شعر حسن بپایند که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

**

نه هر نه چهره برافر وخت د لیری داند

نه هر که آینه سازد میکند ری داند

**

بخلق و لطف توان داد صد اعل نظر

به دام و دانه نگیرند مرغ دانسار

**

تأفضل وعلم سنی بی معرف نشانی

يك نکته بگویم خود را مین دروسی

حافظ از همه بندها، رسوم وعادات رهایی یافته به آزادی تمام

آینه های رنگارنگ فریبا را شکسته خود را چنانکه بود در خود پیدا کرده است :

گردیده دیده پرکشایی در خود همه را بخود نمایی

گذر زاینده ها و از خود ارایی و خود بینی

به هر رنگی زخواهی خویش را در خویش بدانی

خواجه از دایره ابن الوقتی و تلون به دایره تمکین ارتقاء

نموده قوت و قدرت آنرا داشته است نه در هستی دروسی و بیرونی

خویش و دیگران تصرف نماید و به این باور بود نه نداد در داد :

به تا گل پرافشانم و می در ساعز اندازیم

فلمك راسقف یشکافیم و طرح نور در اندازیم

زیرا حافظ دانسته بود نه :

باجهان نامساعد ساختن

هست در میدان سپرا نداشتن

من دو شاعر بزرگ را می شناسم نه شعرشان نسبت به شعر

شعراي پیش از ایشان و بعد از ایشان حکم نل را دارد، نخب شعر

مولانا که از اندیشه عاطفه و نور احساس آنقدر در قوت مسائل

را چون بلبل تصویر پر واز داده و چون شمع فروزانی نه دانه

فانوس را روشن میکند کلمات و عبارات را روشنی و گرمی بخشیده

است :

جان روشن میکند روشن تن تا و يك را

پرده فانوس از ضم صفا تابنده است

چه هستی است ندانم نه رو بیاورد

نه بود ساقی و این باد از نجای آورد

دوم شعر حافظ است که در همه ارکان و اجزای اصلی و فرعی آن تناسب و اعتدال جاریست و این بیت تعریفی است از اینگونه شعر :

حسن معنی را صفای لفظ نکو میسر

جامه زیبایه اندام رسا ز پینده است

ادبیات شناسی در بررسی و نقد شعر خواجه بدینگونه سخن ادبیانه می‌دارد :

شاعر خوب به مثابه زنبور عسل است که شیره همه گلها را می‌مکد و از آن عسل بظهور می‌پسوند. بدنه به نمل و فرمانده است و نه به آفتاب برست. ادبیات شناسی دیگری در مقالاتی پر قوت زیر نام (خصیصه‌های شهکارهای ادبی) تقریبا بهش از دست و پنج خصیصه را شمرده است و هر کدام را ادبیانه توضیح کرده است و در نتیجه اعتراف نموده که سرزبایی و دلربایی در شهکارهای ادبی و هنری انسوی این خصیصه‌ها جلوه‌های مرموزی دارد نه حافظ از آن به «آن» عبارت و اشارت فرموده است :

با یافت از آثار حافظ نمیتوان حافظ را شیخ وزاهد، عابد، صوفی قلند و عارف خواند زیرا اسمای این اسمای مرده در روح بزرگ حافظ حل شده بود و به رنگ عاشقی و زندگی در هستی حافظ پیدای پنهان بود پیدا در دیده آدمهای نه حافظ را آنسوی رنگها دراز کرده بودند و پنهان از چشم آدم نماهایی نه حافظ را در لباس حقیر رنگ می‌دیدند، حافظی را نه زهرچه رنگ تعلقی پذیرد آزاد بود.

اینکه حافظ با شیخ وزاهد صوفی عابد روی خوشی نداشته است به آن معنی نیست که حافظ به عرفان باور نداشته، بلکه از مفاهیمی خوشش نمی‌آمد که باین لباس‌های قریبا خود را در نظرها چون شمع تصویری و شیر قالین جلوه میدادند و این را نمیدانستند نه (شیر قالین دگر و شیر نسان دگر است) حافظ از آدمهای نکوهش میکرد نه سعدی در مورد آبان چنین گفته بود :

، بر مرد تقصیر دان ، به علم و ادب می فروشد بدین
نهاد به عرفان باور داشته است ، بلکه در هر تیر آگاه
و حضور و معرفت های حالی و فانی بسیاری عریان
، تحقیق پذیرفته بود .

شده و شعر حافظ گذشته ، حال و آینده جلوه هایی دارند .
نه و توانسته است به با حفظ حضور اندیشه ، برخوردن
در آینده حال ، آینده را بر نگه نه باید باشد به برین
جهاد داشتن دیده قوت و قدرت در هوش فانی
نه در روشنی آثار افعال و صفات خویش تا ریزش
، صفات جاری در محیط زیست خوش و جهان را آگاهانه
ست و مستان گفتار و انداز اراد در روشنی چراغ دیدار
ل نابجای شان ساخته است . زیرا در نظر عمل حاکم
فادۀ نارا و از جلوه های جمالی و جلالی الهی گنای بردگست .
ستادان حافظ شناسی نه خواهی را در فکر و محدودیت
شناخته اند این رباعی منسوب به امام را سانس حافظ
:

، یدم نشسته بر خنک زمین .

نه بفروند اسلام و نه دین

نه طریقت نه شریعت نه یقین

اند ردو جهان ترا بود زهره این

، نه در اصطلاح عرفان معنی « نمی است » نه جمع است
هری و اسکانی و صفات و اعیان را از خود دور
عالم و آدم است نه به تبت هیچ مستطیع نمی به
ر شده

، رند در زبان حافظ مراد آن نمی است به اصطلاح
، دیدار رسیده است .

آری حافظ از این دو المحه رندی و عاشقی خوشش سی آمد به
این ارتجا ط توجه شما را به ایاماتی معطوف میدارم که حافظ رندی
و عاشقی را در آنجا برای خویش گزیده است :

را زد رون پرده ز رندان مست پرس
لاین حال نیست زاهد علی مقام را

* * *

گر بود عمر به سخا نه روم سار دگر
بجز از خدست رندان نکتم سار دگر

* * *

رموز مستی و رندی زین بشنونه ازواعظ
ده با جام و نوح هر شب ندیم ماه و پرویم

* * *

زاهدان ز راه پرندی نبرد معذ و راست
عشقی که ریت نه سو قوف عدایت باشد

* * *

پشوی او راق اگر همدرس مایی
نه سرف عشقی در دفتر نپاشد

* * *

مصلحت نیست که از پرده بیرون افتد از
ورند در مجلس رندان سخنی نیست که نیست

* * *

زاهد از لوجّه رندان به سلامت بگذر
تا خرابات نکنند صحبت بدناسی چند

* * *

بر در مسکده رندان قلندر با شد
که ستا نندودهند اسر شاهنشاهی

* * *

در خرقه کد اتش زدی ای عارف سالک
جهدی کنوسر حلقه رندان جهان باس

* * *

اهل نام و نازرا در نوی رندان راه نیت
رهروی با ایلچها نسوزی نه خاسی بر معی

* * *

نازیرورد قنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شهوه رندان بلاش باشد

* * *

عشقت رسیده فر یار از خود بیان حافظ
قرآن زهر بخوانی در چارده روت

* * *

قصر فردوس بهادش عیسی بخشند
ما که ردیم و گداز معان ما را بس

* * *

شراب و عیش نهان چیست ناری بی بهاد
زدیم هر صف رندان هر چه باد باد

* * *

نام حافظ رقم نك و ندر فست ولی

بهش رندان رقم مود و زیان ازجهت بهشت

در فرجام مقالت بر سر آغاز بر میگرددیم و میگویم حافظ به جان آن و آن
حای حافظ و بدین باوریم که خواجه از صنف آن آدمیها نیست
لانا ناآیدیا تی که در جو بهار سبز مالش او رجان جاریست از آنها
میگونه سمایش گردد است :

آدم اسطرلاب او صاف عالم و صاف

وصف آدم مظهر او صاف او صاف

هر چه در وی می نماید عکس اوست
 همچو عکس ماه کاند ر آب نجومست
 هفت دریا پیش او یک قطره بی
 جمله هستی پیش مهرس دره بی
 وردها نیا بم چندان وصل چنین
 تنگ لید در بیابان آن ابن
 وصف آن آدم که نامش سپهرم
 با قیامت گر بگویم قاصدم
 ماخذ :

- (۱) شرح گلشن راز - لاهیجی
- (۲) مثنوی مولانا جلال الدین محمد
- (۱) دفتر شعر حیدری وجودی
- ۲ - شرح گلشن راز ، لاهیجی
- ۳ - دفتر شعر حیدری وجودی
- ۴ - کلیات اقبال لاهوری
- ۵ - حیدری وجودی
- ۸ - شرح گلشن راز
- ۹ - همین وزن کوب در کوچه زندان
- ۱۰ - نقشی از حافظ - علی دشتی
- ۱۱ - فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی - جعفر سجادی
- ۱۲ - خطبوم - صاحب الزمانی
- ۱۳ - مثنوی مولانا جلال الدین محمد باغی
- ۲۴ - ابیات حافظ از نقشی از حافظ - دیوان حافظ احمدنا ملو .

حفاظت و ترسیم آثار در موزیم

ترجمه : نجیب یوبل

در سال های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۶ دانشمند محترم د. ا. ح. نما محترم من. كه بهای قیامت مشخصه ترسیم آثار مربوطه لایزالوار تحقیق حفاظت درائی لایزالوار لایزالوار از کشور هند به هند همکاری در بخش ترسیم آثار به موزیم ملی افغانستان معرفی گردید آنها لکچرهای را در زمینه حفاظت و ترمیم آثار ساخته شد، از عادات، سفال سنگ، و نیز مخزن داری در دست و علمای در موزیم ایراد نمودند.

از آن جا كه این لکچرها برای دست اندر داران موزیم ها و باستانی سودمند و عملی ارزیابی گردید، دست به ترجمه آن زد. شاید خالی از مفاد نباشد.

تأثیر اقلیم بالای آثار هنری و کنترل آن در موزیم ها

اقلیم عبارت است از وضعیت هوای بخش شده در يك محل و این تعریف میتواند برای قریب بزرگی این استعمال گردد. شهر، کشور یا يك ساحه، یا يكر و ... علاوه بر يك حرارت و رطوبت نسبی در يك محل کوچک و یا ساحه كوچكتری مثل الماری نمایش اتاق و یا يك تعمیر بسته میشود. در این خصوص میتوان گفت كه كنترل ساپكر و لایزال به درجه های مورد نظر ممكن میباشد.

كنترل و وضع اقلیم در داخل تعمیر موزیم به منظور حفاظت در دست آثار بسیار ضروری است. از

اختلاف و تناوب رطوبت کاهش می یابد. تخریبات اثار گرچه يك عارضه طبیعی میباشد و وقوع آن اجتناب ناپذیر است به عوامل مختلف چون خصوصیت ضعیف مواد بکدام اثر از آن ساخته شده است و عوامل اقلیمی ارتباط میگیرد. با نهم در صورتیکه وضعیت اقلیم کنترل گردد سطح تخریبات به پیمانه وسیع کاهش مییابد. در این جا اقلیم تحت دو اثر، حرارت و رطوبت نسبی می تواند تشریح گردد. اندازه کرسی جسم و تغییرات حرارت به درجات مختلف بالای

اثار مضر واقع می گردد. رطوبت نسبی عبارت است از:

مقدار بخارات آب در مقدار معین هوا ضرب ۱۰۰ مقدار بخارات آب که برای مشبوع شدن عین اندازه هوا را ضرورت دارد حرارت به وسیله ترمومتر اندازه گیری میشود در حالیکه رطوبت نسبی را به وسیله هایگرومتر میتوان اندازه کرد. بدین منظور هایگرومترهای مختلف وجود دارد که يك تعداد محمول آنها عبارتند از:

- هایگرومتر با تیوب ترو خشك

- واتیر لنگه هایگرومتر.

- هایگرومتر برقی.

- نوع رایبل هایگرومتر

- ترموها هایگروگراف

ترموها هایگروگراف یکنوع هایگروگراف خودکار است که خودش رطوبت را تثبیت و با گردش ساعت حرکت میکند. يك کاغذ گراف برای ثبت و خواندن حرارت در نیمه فوقانی و برای رطوبت نسبی در نیمه تحتانی بروی يك سلاند ری که با حرکت ساعت (نوع ساعت سر میزی) حرکت میکند نصب میباشد. این سلاندر بیست و چهار ساعت حرکت میکند و اکثر آيك هفته در نظر گرفته میشود. و نیز دو قلم که یکی از آنها يك کوپل فلزی و دیگری يك دسته نایبرهای هایگرومتر و سکو پ مخصوص طوری که به کاغذ گراف تماس داشته باشد وصل میباشد. انقباض و انبساطی که به

اثر رطوبت بر ناپیرها وارد میشود و کشش شدن سوی باعث میگردد که آله ازدیاد و کاهش رطوبت نسبی را در اتمسفر بر وسیله حرکت بالا و پائین رفتن قلم هائینی تثبیت کند. همچنین، اوایل بایوسنتز را نه با قلم فوقانی اتصال دارد و با بلند رفتن و پائین افتادن حرارت منقبض و منبسط گردیده باعث حرکت قلم میگردد.

کنترل و مقدار رطوبت و حرارت پسینی بر مطالعات و تجارب اساسی در زمینه عوامل تخریب و مناسبتن حالت حرارت و رطوبت نسبی چنین استنتاج گردیده است:

حرارت (8-24 co) رطوبت نسبی (44-55 % R.H) که شرایط مناسب حالت اتمسفر محیط مورد نظر را تشکیل داده بر خوردار از اهمیت زیاد است. بطور مثال در موسم بارانی و قتی که رطوبت نسبی بسیار بلند است. در قاعین رطوبت ۵۰ الی ۶۰ درصد کاهش شود. در موسم تابستان و قتی که هوا بسیار گرم میگردد و موجودیت آب در ترسب اتمسفر کاهش می یابد رطوبت نسبی (۴۲-۵۰) درصد مناسب میباشد. کنترل اندازه رطوبت و حرارت وابسته با شرایط منابع مالی و اقتصادی و جای در سوزیم هائیز میباشد. يك قسمت گالری ها یا اتاق های نمایش موزیم ها میتوانند با ایر کاندیشنر مجهز گردند. سوادى مثل پارچه های میناتور، نقاشی، منسوجات آثار ساخته شده از عاج و چوب میتوانند در چنین گالری ها به نمایش قرار داده شود. در چنین گالری ها کنترل هوا بوسیله ایر کاندیشنر مطلوب است اما این روش بسیار گران تمام میشود زیرا ایر کاندیشنرها باید بیست و چهار ساعت فعال باشد.

در داخل الماری های کوچک نمایش رطوبت نسبی را در مواسم مرطوب بوسیله استعمال سلیکا جیل میتوان کنترل نمود. الماری های نمایش باید طوری ساخته شود که سلیکا جیل را نه در داخل

روك آن قرار داده میشود با هوای داخل الماری درنمایش باشد.
سلیکا جمل محصلت جذب کننده رطوبت را دارا میباشد و تیکه-
رطوبت نسبی بلند باشد یا وقتیکه رطوبت نسبی کم باشد برای
يك متر مکعب تقریبا . . . گرام سلیکا جمل ضرورت میباشد.

برده های پنجه پی و چوب های پالش شده خاک نر رطوبت را
تغییر می دهد در موسم زمستان بخاری بکه دار استعمال شده می تواند
زیرا اینگونه بخاری ها میتوانند هوای گرم را به درجه بلند بخش
ند. برای اقلیم مخصوصا از طرف روزگانه جانیدن میوه مدفا بر
های کوچک در قسمت تحتانی و درین ایام برای باز دید کننده قابل دید
نباشد بسیار مفید است.

از گذاشتن پنجه قر در محل مناسب الماری نیز استفاده بعمل
میاید و نیز میتوان مقدار آب را به پرده های گازی باشید. همچنان
موجودیت فواره آب در داخل تعمیر نما بشکاه میتواند در صور تیکه
رطوبت کم باشد در بلند نگهداشتن آن مفید واقع گردد. تنظیم
وضع بهتر اقلیم در داخل سو زیم به وسیله این امکانات ساده دست
داشته در صورت موجودیت يك منجمت و اداره درست امکان پذیر باشد.
مراقبت و حفاظت آثار فلزی :-

آثار فلزی مانند آثار سنگی مواد سخت را تشکیل میدهند.
خصالت سختی این نوع آثار مربوط به عوامل زیاد مثل خالص بودن
فلز، درست مخلوط نمودن اندازهای فلزات مختلف و مراحل
تولید و شکل دادن آن میباشد.

و آثار جامد به وسیله ریختن (قالب گردن) و یا از بهرجه های
نازک ساخته میشود. مخلوط نمودن يك نوع فلز با نوع دیگر از
زمانه ها و اعصار قدیم به اهل حرفه واضح بوده و این مخلوط کردن
بعد از تمام ترکیب فلز در ساینس راه یافته است.

اهل حرفه به وسیله آمیختن يك نوع فلز با يك یا دو نوع دیگر در

یافتند که تخریب بسیار مفید را برای ایجاد پارچه های هنری پیدا
نموده اند . زیرا يك نوع قلمز و پچالت خالص همیشه دارای درجه
حرارت بلند ذوبان می باشد و همچنان درصورتیکه يك یادونوع
قلمز دیگر مخلوط می گردد ، درجه ذوبان مخلوط با نین می آید و
هنرمندان و اهل حرفه این تخریب را در زمینه تولید پارچه های زیبای
قلمزی هنری بسیار مفید یافتند .

از جمله قلمزات ، طلا بگانه قلمز است که در هیچ يك محیط حتی اگر
قرن ها در زیر خاک دفن گردد خراب نمی شود . اگر طلا خالص باشد
و باعث يك اثر هنری به آثار رود تخریبات بروی آن صورت نمی گیرد
مگر از خاک و گرد و چربی متاثر می شود . نه میتوان آن را با دستن در
آب گرم صابون و برهن نمودن پاک کرد . طلا بشکل زرقه های نازک
سورداستاده قرار میگیرد زیرا بصورت فیزیکی هم متاوستاست .
چون طلا ماده بسیار نرم می باشد استعمال بسیار محاطات و محافظت
دقتانده را ایجاب می نماید . آثار طلایی را باید در کاغذ های بسیار
ملایم مثل (کاغذ تشناب) هیچ دو با استفاده از پوست (بز نوهی)
و یا تکه مخملی پاک کاری کرد . آثار طلایی باید در بکس ها و
یا روک های جدا گانه قرار داده شود و هیچگاه آثار فلزی با المازات
سمت یکجا قرار داده نشود زیرا سطح آن تخریش و مخلط می گردد .

نقره يك قلمز دیگر نجیبه است مگر کمتر از طلا ارزش دارد . نقره
اگر خالص باشد بسیار نرم و ضعیف بوده عموماً برای ساختن تزیینات
و پارچه های كوچك بسکار راتنه و لسی به منظور رسخت شدن این فلز
آن را با طلا و مس می آمیزند چون در محیط به آسانی تخریب
میشود .

همچنان مس در صورت ترکیب با نقره شروع به تخریب نموده
و اثر زهائندگی سازد . در هوای که دارای سلفر و سوجردیت رطوبت

که وضع نارمل را در ساعات آلوده میسازد باعث تحریب آثار هنری نقره می میکردد.

لذا آثار نقره بی باید در تحویلخانه ها مثال تحویلخانه های آثار طلا بی نگهداری گردد. آثار متذکره در روک های فرش شده و پاکه های جداگانه قرار داده شود هیچگاه آثار نقره بی با منسوجات پشمی یکجا گذاشته نشود.

زیرا پشم دارای نمک و ذراتی از گل می باشد که در اثر تعامل با نقره سطح آنرا که دارای سمات بوده شکنند میسازد و ایجاد تداوی های خاص کمیای را برای آثار بدست رسیده از حفريات را می نماید. آثار نقره بی نمایشی و دیوارها را به وسیله به کاربرد پوشش از (۳۰/۰) پولی دی نایل استیت (۱) میتوان حفاظت نمود و سلوین محلول پولی دی نایل استیت در سلفر قری تولید ساخته شود.

آثار نقره بی مثل آثار طلا بی باید به همراه احتیاط مورد استعمال قرار گیرد. آثاری که دارای قرکیات می باشد به وفرت در موزیم ها پیدا میشود. پس در اثر قرک می با و یک یک برنج را میسازد و از قرک می با نکل پروژو وجود می یابد و در قرکیات آن در خاکهای نمکی به آسانی خراب میشود. که نتیجه تعامل با نمک می باشد. تمام خاکهای دارای نمکیات بوده و نمک در خاک مرطوب با نمک تعامل نموده باعث فاسد شدن آن گشته و نمکیات پس را میسازد. تخریباتی که در مس برنج و پروژو دیده شده و بر آثار هنری اثر میکنند انواع زیاد دارد. تا اثرات و رسوبات کار پونیت سلفیت

(۱) کورتوران موزیم ها باید بدانند که تعامل کلوراید بالای مس و مرکبات مس بنام امراض پروژو یاد میشود. در صورتیکه نمکیات کلوراید از چنین آثار پاک نگردد. این امراض بصورت کلی آثار را به تخریب میکشد.

بعث عامل تخریب کننده چندان خطرناک نبود. و در صورتی که
ایجاب کند بوسیله تداوی های نیمه ای به سهولت پاک می گردد.

برای مدیران موزیم ها و کوریتوارن لازم است که دانش تشخیص
امراض پروتز را در مس و مرئیات آن داشته باشند. این مرض به شکل یک
تشو لایه نرم و پودریز رنگ (سبز روشن) در سطح آثار به ملاحظه
می رسد.

در ابتدا انمکیات مرض پروتز (زنگک) به شکل نقطه ها ظاهر
میگردد این ماده پودر مانند به اسانی طوری بوسیله برس نمودن
پاک میگردد که با دیگر رسوبات تخریبی مس، برنج و آثار پروتزی
قابل مقایسه نمی باشد. این چنین آثار تداوی مفصل نیمه ای را
از جانب متخصصین حفاظت آثار ایجاب مینماید. هکذا این امر به
سهم و لازمیست که دیوهای آثار مسی و آثاری که از مرئیات مس
ساخته شد. است بصورت متداوم بغرض تشخیص آثاری که متاثر
از امراض پروتزی باشد مورد بازدید قرار گیرد و بصورت لوری آثاری
که به تداوی ضرورت داشته باشند غرض تداوی به لایه توار انتقال
داده شود. اگر چنین آثار بدون توجه برای مدت طولانی در دیو نگهدار
اری گردد خاک و رطوبت زیاد عمل تخریب را در آنها تسریع مینماید.
لذا پاک نگهداشتن ساحه دیو و در حد توان خشک نگهداشتن آن تو-
سطه کار برد (دی هیجودی فایرها) و در یخزن و دیو ها بایست توجه
مبذول داشت. بهتر است رطوبت نسبی در چنین مخازن کمتر از (۴۰)
نموده شود.

مدیران و کوریتوارن موزیم ها بایست نما یسکاه های جداگانه
را برای تمام آثار غیر ارگانیک تأسیس نمایند و همچنان هیچگاه این چنین
آثار را با آثار ارگانیک یکجا قرار ندهند. زیرا هر نوع آثار (یعنی ار-
گانیک و غیر ارگانیک) اقلام جداگانه را ضرورت دارند که در

الاباری های نما یس این گونه اثار محیط خشك را هو سیله کاربرد سلیکات
جل فراهم نمود.

آثار آهنی فولادی در اقلیم مرطوب به اسانی زنگ میگردد و خاک
و گردن چون رطوبت را جذب میکند و تاثير منفی را بر این چنین اثار وارد
میکند. اثاث هنری ساخته شده از آهن و فولاد به اقلیم بسیار خشك احتیاج
دارد لازمت تادیب و هاو مخازن این چنین اثار ازین لحاظ همواره
مورد ارزیابی و امتحان قرار گیرد و همیشه پاک کاری شود. تا نفع
نیاید گذاشت نه است عمال و بکار برد اثار فلزی احتیاط و مراقبت مشابه
به آثار سنگی را ایجاب می کند.

حفاظت اثار استخوانی و عاج:-

از قرن هایدینسو استخوان و عاج اهل حرفه را بخود جلب نموده
است که از آن مجسمه ها یا رجه های تزئیناتی بهره ها و دسته های سلاح
سریکان و تجربه آلات را می ساختند. استخوان نظریه اینکه به سایر هاو
اشکال مختلف پیدا میشود. بسیار بکار رفته است و عاج نیز از لحاظ
شکل های متنوع خود بیشتر ماده مناسب برای کارهای ظریفه بوده و نیز
دارای بافت محکم و نزدیک و نرمش میباشد. لذا برای کفده کاری
رنگ آمیزی نقاشی مطلقا ناری و حکاکی با فلز و چوب بسیار مناسب
می باشد. بناء بهترین کارها هنری بالای عاج صورت گرفته است
گرچه درد و مادر صورتیکه بالای آن کار صورت گرفته باشد چنان بهم
شبه اند نه تنها یزان توسط اشخاص عادی ممکن نیست. با انهم عاج
معمولاً توسط متخصصین بعیت ماده سخت و سفید و استخوان بعیت ماده
تند دارای بافت شل میباشد از هم تفکیک میگردد.

استخوان و عاج درد و ماده اورگانیک (عضوی) بوده دارای
ساختمان جسمی مشابه چوب میباشد. اگر در اقلیم بسیار مناسب
و کنترل شده قرار نگردد در نهایت نیز عضلات هم اکنون را دارا
میباشند. استخوان و عاج درد و مثل چوب با نی و و قرا یک بود

و قریب کمیابی به همانه وسیع در هر دویه هم مشابه است آنها را بگویند .
اینکه انساج مشابه را گانیک (او سین) و ادا را اندر
غیر از گانیک مشابه را فز دارا می باشد . یعنی فاسف ها ، نار ، بونیت
و فلوراید در آنها قریب گردیده است .

استخوان و عاج اگر در معرض حرارت رطوبت و رطوبت مدت طولانی
در عملکرد آب با قبضات ها قرار گیرد و با خاک حیات قرار
داشته باشد بزودی در زهدا رده و تخریب میگردد . ماده ()
(او سین) و بخش او را گانیک چلا قندی در صورتی که در معرض
آب قرار گیرد و یادفن گردد بزودی تخریب میشود .

از نمایش ها رچه های هنری عاج و استخوان - رفاه آفتاب ،
قرار دادن آن در مجاورت لوله های حرارت و گذاشتن آنها را
با پیچیده نه در آن چراغ بکار رفته است نیز خود را از آفتاب
آید . استخوان و عاج اگر تماس با خاک و تخریبات فیزی داشته باشد
یادر معرض الوان نور قرار گیرد ، بزودی منفذ ها لکه ها و دایره ها در
آن بوجود می آید . لذا استخوان و عاج در دیوار ها باید با رچه
های کاغذ نرم و پاک پیچیده شود و در روی آن های الماری ، بکس
چوبی قرار داده شود و هیچگاه با دست چرب و نا پاک تماس حاصل نکند .
از آنجا نیکه هر دو ماده متذکره بسیار نرم و ظریف است و از
کردن آن بر سطح زمین روز چند اجلو گیری بعمل آید . برای پاک
کردن سطح این چنین آثار صرف از برس های بسیار نرم استفاده شود
از قرار دادن رچه های شکننده در زوایا عاج جدا اجتناب گردد .
اگر استخوان و عاج محلول نمکها ت داشته باشد باید بر روی
پاک شود نخست قبل از شستن اثر بایست در پنج فیصد سولفونیک و ملوک
تقویت شود .

اگر اثری خنده و یا آب شده دارند در صورتی که مواد اساسی آن
تجزیه و تخریب نگردد باید آن را با محالاس بگذارید . این گونه آثار

می‌واند برای مدت طولانی زنده بماند زیرا استعمال مواد و فشار
 یان‌صدمه خواهد زد. و بهترین راه حفاظت آثار عاج از خم شدن ایجاد
 اقلیم مناسب در موزیم می‌باشد. و بهترین اقلیم برای موزیم و
 (آراج) پنجاه فیصد رطوبت نسبی و بیست و دودرجه سانی گراد
 حرارت می‌باشد. تناوب یا بالا و پائین رفتن قابل قبول در رطوبت
 نسبی پنج یونب می‌باشد. طی مدت پنج روز تیر به در نمایشگاه
 بگرامه آثار عاج در آنجا به نمایش قرار داده شده است. دیدیم که
 تناوب رطوبت نسبی از (۲۷/۳۳) می‌باشد که این تناوب
 را می‌توان با امکانات دست داشته مثلاً و بختن برد در دروازه ناهن
 داده. قابل دارای اقلیم خشک می‌باشد و از تناوب رطوبت بک اتاق
 (نمایشگاه) چمن معلوم می‌شود که اگر کنترل گردد آثار بخریب
 نمی‌گردد. داغ‌های چربی و انواع دیگر لایه‌ها را بشا بد با بخار بردن
 بهترین (سریب سفید) ناهاید روجن به ناهاید از بین برد اگر داغ
 بالکه از بین نرفت با استعمال و استفاده پاک کننده‌های قوی تر
 شوشن نکند مثل (الکولین هاویا اسیدهای قوی) زیرا عفا به
 اساسی عاج و دستخوان را تخریب می‌نماید. حاجت به تذکره نسبت به
 دیواره‌ها ضرورت می‌رود به پاک‌کاری دارد. این امر باید بصورت محلی
 و معمول انجام گردد. توجه جدی به تناوب د باژن و بلند رفتن
 اقلیم بک اصل لازم و ضرورت و آن اینکه در هفته یکبار به ترمو
 مایگرگراف را در دیوها بایست بکار برد و چارت وضع درجه حرارت
 و فیصدی رطوبت نسبی اتاق‌ها را در هر ساعت نشان می‌دهد و بعد از
 مدت روز می‌تواند تغییر محل یابد.

تغییر دادن محل این چارت‌ها پاک‌کاری ساحه را از خاک
 نیز در هر یک بردونیز شما را قادر به از مایش می‌سازد. بهبود وضع
 دیوها بسیار ضرورت زیرا (۷ فیصد) آثار هنری دست داشته
 موزیم‌ها را معمولاً در دیوها قرار می‌دهند.

مراقبت و محافظت آثار تیکری

همه میدانیم که گل قاجار به علت بلندی و دوام و پایداری و شکوه و
مختلف مثل مهره ها (ظروف) گدازها و مجسمه ها را در میان بدن
داد و وقتیکه آتش دهنده شد سخت و محکم که در

نظر به و فور و سهل الحصول بودن این ماده و مفت و بلا
این در ترسب با آب و شکل پذیر بودن آن انسانها از این
درین اعصار آن را بکار گرفته اند و به صورت عموم به کار می
آسانی را به عبارت از الوانها و سبکها و انواع مختلف و الماس
دارا میباشد و نظر به ترکیب مختلف آن را در گدازها و گدازها

در مفت به شعور رنگ و خوبی و مناسب آن به بدنی است
اگرچه تمام گل ها در مجاورت و ترسب آب مانند بلای
خود می گردد و در مجاورت حرارت و قرار گرفتن در آلوده و در
و پخته می گردد ولی درجه سختی آن هم وابسته به مقدار درجه حرارت
آن میباشد.

پارچه های لایه و تراکوتا در صورتیکه با حرارت (۶۰۰)
درجه سانتی گراد یا بلندتر از آن پخته گردد و سخت و محکم
میشود و در حرارت نامری آثار گلی رنگی و تغییر در این
سرخ و نسواری پارنگ گونی تغییر می دهد و اگر در گدازها
تاوان و قتی که حرارت داده میشود به بی نهایت و بی نهایت
دو ساین قشری از مواد شیشه مانند بسیار نیکوای و مختلف و
دار می شود و این صنف را ظروف لعابدار میگویند و مثل
سخت میشود و به درجه های زیاد و قابل ملاحظه حرارت
یعنی در حدود (۱۲۵۰) درجه سانتی گراد و یا بیشتر از آن
است که مواد شیشه مانند بر روی ظرف آن گذاشته شده و
مانند که بر روی ظرف گلی برای دایم چیده است این ظرف را
و ابره و در مقاوم در مقابل نفوذ آب میسازد.

ضعیف برین آثار انهایی اند که از گل ناپخته و سست و ک ساخته شده.
ند و معمولاً سوزیم ها آثار ناپخته و پخته کلی به حرارت به درجه های
اند و هائین و آثار لالی لعابدار را دارا میباشند. ظروف بدون
ماهیچه حین پخت داده دارای مقاومت کم پذیرفته شده باشد اما
تارکلی پخته ترا نسبتاً دارای خاصیت متفاوت فیزیکی میباشد
حرارت نافی و یا حرارت به درجات پائین ظروف لالی را با کیفیت
رم و مستعمل و شکننده بار می آورد. ظروف لالی بدون لعاب و یا
را نسبتاً از آثار پخته نه شده قویتر است. آثار ناپخته با پست
سجگاه با آب پاك ناری نشود. این آثار در صورتیکه محلول نمکها
ادارا باشد. اسكانات زیاد خراب شدن را دارند. محلول نمکها
طوبت را جذب میکنند و باعث انقباض آن میشود.
رطوبت را راها می کنند و سخت می گردد
و بالاخره بوسیله فشار و قوت باعث تضعیف سطح اثر شده منجر به
و در شدن و ایجاد در زها در آن میگردد. این چنین ظروف لالی
نه از نمک متاثر گردیده حتی فورم و شکل خود را از دست میدهند.
لذا همچو آثار را با پست چه در دیو و چه در اتاق های نمایش
ر هوای خشك به نمک سلیکا جیل حفاظت نرد ظروف لالی
مهم همیشه باید با محلول های ارگانیک مثل ژالین (تالوین) ترای
لمور و ایتلون و یا مخلوط یکی از محلول های ارگانیک فوق با الکل
پاك ناری گردد. برای قوت این چنین آثار پلیست سالیل نا بلون رقیق
ا در الکل یا ریزن سلوشن پلی وینیل استات را در تالون
با پلیستون با ویتا پل استات به ما یخ غلیظ را به اورد بکار ببریم و این
نظور ۹۰ حصه استون یا تالوین و ۱۰ حصه ایتا پل استیت یا (۲ تا ۵)
گرام پولی وینیل استیت را با پست بکار برد.

ظروف تیکری اگر چه نظر به ظروف گلی خام قویتر و محکمتر است باز هم دارای تخلخل میباشد . . . و با انقباض و انبساط محلول نمکیات متاثر میگردد . این نوع ظروف هم شکننده و ضعیفند . و بواسطه استعمال نادرست شاید خراشیده و سائیده شود و در بعضی جاها به سر ، نوله و دسته و یا نقاط ضعیف گذاشته و یا بر دامنه آنها در موقع برداشتن درحینکه از دست نشننجی استفاده نکردند . بر داشته شود به يك دست همیشه در قاعده اثر گذاشته شود . و یا آثار پخته و یا خام گلی چون به تخلخل اند لذا ممکن است آب و اشباع توسط آنها جذب گشته به اعلا لکه و ساق ها گردد و تماس دست به آنها بدون دست نشین بدست برآمده و چرب آید . و در بعضی از آثار گلی پخته و خام و لعابدار ممکن به دست بسته ، فرو نم دار و دارای پوشش از خاک پیدا شود . باید آثار سبک و زده را قبل از هر نوع تداوی خشک نموده و لازم است . محلول نمکیات را بواسطه شستشو پاک ناری کرد و بواسطه تقویت شده ها تقویت نمود . محلول نمکیات بصورت اصل بواسطه شستشو سطح پان به سه زود زود قبضه پیل گردد از بین برده شود . درسمات لایه را تسواری نیز باید داد و باید ظروف لعابدار به سه ظروف گلی پخته (تیکری) و خام معضلات نمکین دار و بلغم های آنها مثل پوستك شدن مواد لعاب دار و پاشیدن مواد س آهکی به آنها میباشد . آثار لعابدار پوستك شده ایجاد می کند . توسط تقویت کننده هائی نماید . مگر قبل از آنکه نداوی به سطح این اثر صورت گیرد ، بایست محلول نمکیات را بواسطه تقویت منظر بطور آهسته در داخل ظرف پاک کرد . سخت قدری آب در داخل ظرف انداخته شود تا سطح آب در

پائین از سطح لعاب قرار گیرد بطوریکه اثر در آب نباید غرق گردد
و وسیله ریختن آب در ظرف بصورت آهسته هوای اندر در جسم سفالین
وجود دارد خارج شده و فرار نهد.

البته نه به قوت و سرعت زیرا در این صورت باعث در زوهر خچه
شدن لعاب اثر میگردد. آب هر روز باید عوض شود تا آنکه تمام
نمکات پاک گردد. چطور میتوان مطمئن شد. نه نمک بصورت نظم
از بین رفته است؟ آبی که باظرف تماس داشته است در ظرف دیگر
جوشانیده شود تا خشک گردد و قشقه بجایش نمک باقی نماند باید
اثر خشک گردد و توسط بولی و ینابیل استمت ۲ الیه گرام جمع (۹۰)
ملی گرام استون یا قالوین ویا (۱۰) ملی ایلتا یل استمت تقویت
گردد.

در ظروف لعابدار و یا دیگر ظروف جای و ساحه پر خچه
شده بایست نخست توسط سر لب سماوی لاله در فوق تسذکر
داد. شدت فو پت گردد و بعدا نمکات توسط مستود و روش
له قبل از تذ لار داده شده پاک ناری گردد و بوسیله بکار بردن بپر پولب
نسج ناغذ طوری که ناغذ تشاب را خمره ساخته و بروی
ثراستعمال شده و گذاشته شود تا خشک گردد. قبل از اینکه
خمره ناغذ با آب قر شود تا نم شار گردیده و به آسانی از روی اثر
برداشته شود.

قبل از بکار بردن خمره ناغذ مطمئن باید شد. که تمام پر خچه های
لعاب در موقع آبش گذاشته شده است و توسط هیچکاری اثر سخت
برده و چه باند و توسط سپولا (اله مخصوص) آن را جابجا نرد. بازرسی
متمد و موباک ناری تمام دیو ها و ذخایر در سوزیم ها و نظایفه اساسی بسیار
مهم مدیران سوزیم ها میباشد.

و خاک را بایست با قلم بسیار نرم و با نوک تلمردور ساخت.
- را قلم خشک که رطوبت نسبی آن کمتر از (۵۰٪) باشد باشد برای
اجرای اشکای گلی در دیوهار و نما یس گاه ها می توانیم به جسد های
آلومین در روت های لایه دار درجه های سطحی استفاده شود.
به همان می توان آن را در روت های پیوسته در پله های متوالی به جای
ای هراتر داشته باشد نگه داری کرد به شکلی که اثر را پیوسته
تاید در روت های و کثافت را نباید به وقت متوالی پیوسته
باشد به زیر درخت های موجود در روت و در می اندازد در روت
تاری پیوسته در روت های گداخته پاک کاری نماید به روت
مال از یک جا به جای دیگر در روت های گداخته در روت
بدن و تکان دادن به آن جدا جدا نگه داری نماید.

همچنان هر قدر ممکن باشد این آثار را در دیوهار به یک سطح پاک
نمایند به چانه شود. مگر از زمین در پیوسته آثار آجینان به روت
به آینه به مخصوصا در روت های درشت و در پیوسته به چانه نماید، گذرانی
در روت های قاعده اثر صورت گیرده.

برای به وصل نمودن پارچه های آثار، برای به وصل به حمام
به بولی وینایل به سب « استفاده به وصل به و برای به وصل
کتاب ها باید از پلیستر پارلیس استفاده گردد.



بامیان

تحقیقات هنر و باستان‌شناسی دربارهٔ معابد مغاره‌یی بودائی
در افغانستان

حمید الماه حیدری

اخیراً نتایج پرثمر تحقیقات هیئات باستان‌شناسی آسیای مرکزی
و هند، و البته به دانشگاه ناگوارو لیولی جاپان در مناطقی
مرکزی افغانستان، و کوشش پروفسور هیکوچی تحت عنوان (بامیان)
در چهار جلد با قطع و صفحات بهار نفیس به اندازه (۲۶ + ۲۶)
روی دوازده سفید جلادار با پشتی نقره‌ای از طرف مؤسسه نشراتی
(داهوشا) طبع شده است.

جلد اول آن شامل (۱۳۵) بابت حاوی فوتوهای رنگه از نقاشی‌ها و
دیواری و ساختمان‌های معماری معابد مغاره‌یی با شرح و فهرست آنها
میباشد.

جلد دوم شامل (۲۰۵) بابت و حاوی فوتوهای سیاه و سفید از شکل و

وساختنهای معماری سفارهای و رواقها بوده شرح و فهرست فوتوها در صفحات آغازین آن گنجانیده شده است.

جلد سوم در (۲۰۰) صفحه متن کامل کتاب را به زبان جامانی در برگرفته و همچنان دارای تعداد زیادی از قسمهای سونق و سایر مشخصات معماری سفارها و رواقهاست که به لحاظ گرافیکی از آنها آن ضمیمه میباشد.

جلد چهارم آن در (۷۰) صفحه و خلاصه متن و شرح فهرستهای جلدهای اول و دوم بوده که در آن ۵۰ پلان، سکشنها، قسمهای و باره تعدادی از جوابترین فرسکهها، سونقها، سوزنات برجسته معماری سفارها و نقشههای که در آن نمبر گذاری سفارها توضیح شده ضمیمه گردیده است.

از مقدمه و متن کتاب برمیآید که هیئات علمی دانشگاه کیوتو بعد از سال ۱۹۵۹ یک سلسله تحقیقات ساحوی را در افغانستان ایران و پاکستان دنبال نمودند و همین اقامتشان در پامیان نارهای کیوتو گرافیک را انجام داد. و بر علاوه چون سروی مقدماتی سفارهای نقاشی دیگر افغانستان مانند ایبک، فزاخانه، پاسول همدو سایر مناطقی که حاوی چنین سفارهاست شامل پلان نارشان گردید. در مسالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۹ هیئات متذکره به منظور کار ساحوی به پامیان رفتند که همین تحقیقات و مطالعات، کشفیات آنها از نقاشیهای دیواری در سفارهای گورپ (ان) درای ارزش بخصوص باستانشناسی میباشد. در سال ۱۹۷۰ هیئات دانشگاه کیوتو به مشابه هیئات علمی تحقیقاتی آسیای مرکزی سازمان یافت و به منظور ادامه تحقیقات باستانشناسی در افغانستان موافقتنامه را با حکومت افغانستان منعقد نمود. به اساس این موافقتنامه اجازه حفريات در تهر سکندرو تحقیقات در پامیان به هیئات مذکور داده شد.

به دنبال آن هیئات باستانشناسی دانشگاه کیوتو غرض انجام مطالعات و تحقیقات باستانشناسی در باره سفارهای پامیان از ساسی

تسرين كسا و يعنى ترتيب نقشه ها و نمبر گذارى مغاره ها آغاز
كردند و يرا در نشيبي بزرگسايان و همچنان در نشيبي
هاى اطراف آن تعداد زيادى از سوراخ هاى طبعمى و همچنان
بمنجمره هاى پراى ورود روشنى به مغاره ها ملاحظه ميشود كه لازم
افتاد تا تشخيص گردد كه کدام سوراخ هاى روى سطح نشيبي
سموج ها و معابد مغاره پي اند. هيات جهت انجام كار نمبر گذارى
ناگير گرديد تا داخل هر مغاره شود كه اينكار از لحاظ ساختمان
فزيكى نشيبي ها دشوارى هاى را همراه بود .

دشوارى ديگرى كه از لحاظ علمى متوجه كار هيات گرديد
همانا قرار نداشتهن مغاره ها به يك صنف يا يك سلسله است. با آنكه
در قسمت پائين نشيبي مغاره ها زياد و متراكم ميشد و تا اندازه يي
به صورت سيستماتيك تنظيم شده اند از لحاظ نمبر گذارى به خطوط
سوازي قرار نميگيرند. با آنهم هيات مذكور تمام مغاره ها را سرورى
و نمبر گذارى كردند اما ناسلامه كه يكى را بعد ديگر بلكه بعضاً
تعدادى را شامل يك گروه نمودند. اين گروه ها مربوط به موقعيت
نحوه ساختمان و استفاده از آنها نيز ميگردد . سيستم موقعيت اين
مغاره ها بصورت عمومى به دو نوع بوده، اول گروهى كه مغاره هاى
شامل آن به امتداد يك ديگر واقع بوده و گروه دوم آن شامل مغاره
هاى ميشود كه بالاي يك ديگر قرار گرفته اند .

مغاره هاى پايان از پهلوى هم و يا بصورت عمودى يك ياد ديگر
ارتباط دارند. در اين مغاره ها عمومى در قسمت مدخل مغاره بزرگ
نشيبى زينه هاى كنده شده كه مغاره هاى واقع بالاي يك ديگر را
ارتباط ميدهد. مثال برجسته آن مغاره هاى (كى) و (جى) اند . ارتباط
عمودى يكى از مشخصات ساختماني مغاره هاى پايان به شمار ميرود .

انجام یافت که در این کار موسسه دارایی های فرهنگی (نارا)
نیز با همیات کمک نمود. نمبر گذاری مغاره ها تا نمبر (۷۰۱) تکمیل
و در نتیجه این سروی سه گروپ مغاره ها با نقوش دیواری که دارای
ساختمان های متعدد میباشند دنبال گردید.

الف- مغاره های سطح نشینی واقع در شمال.
ب- مغاره های دره فولادی بطرف غرب.

ج- مغاره های ککرك بطرف شرق.

همچنان در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۷ هیئات تحقیقاتی دانشگاه
سجوی جاپان به منظور تحقیقات پیرامون تاریخ هنر به باستان
سفر نمود.

کارهای تحقیقاتی و باستانشناسی هیئات های متذکره که در این
کتاب جمع بندی گردیده تا سال ۱۹۷۹ ادامه داشت.

متن کتاب در دو فصل تقسیم شده است.

الف- فهرست مغاره ها.

ب- اهمیت مغاره ها.

در فصل اول - مغاره ها به ترتیب نمبر گذاری و دسته بندی آنها
از لحاظ پلان های ساختمانی معماری محاط ، نقوش دیواری
زیبایی ها و سایر میراث تزئینی و هنری در هر تو تاریخ هنر های آن
عصر تشریح شده و نظرات تازه بی پیرامون مشخصات هنر باستان
و عناصر منحصر بفرد در آن ارائه شده است. همچنین مباحث طولانی
پیرامون مجسمه های بزرگ ۵۰ متری و ۳۸ متری باستان ، مغاره ها
و رواق های مربوط آنها با ارائه نظرات تازه در باره خصوصیات
جزئیات و کرونولوژی معماری و هنری آنها در این فصل گنجانیده
شده است.

در اصل دوم اهمیت مغاره ها و اینکه به کدام اهدافی بکار گرفته میشدند توضیح گردیده و انواع ساختمان های معماری مغاره ها که همه بر روی پلان های مستطیل شکل هشت ضامی یا مند و رباعف های هموار - تاقی - گنبدی و رباعف های دارای تراس پراکت های گوشه بی -اخته شده اند. همچنان عناصر عمده و اصلی موتیف های نقاشی ها و تزیینات تصاویر بودا ها از قبل تر کجیات دایره وی تر دجات متحدالمرکز - ترکیب های یکبه مانند ترکیب های چرخ عراده - ترکیب های رواق ها، استویه ها، تصاویر نروانا بودای مزین بودیستورها، وقف بننده گان و بیروان بودا و همچنان دوره بندی ساختمان ها و نقوش بیان گردیده است.

از توضیحات متن روشن میشود که در بامیان عناصر متعدد سبک گویتهای هنری تأثیرات هنر ساسانی و هخامنشی (اسپراتوری روم شرقی) با بعضی از اساسات فرهنگی بومی تخاری درهم آمیخته و باهم یکجا هنر بامیان را تشکیل داده بودند.

بودیزم نه از طریق گندهارا به بامیان وارد شد سرحد غربی قلمرو مذهبی آنرا تشکیل میداد و از آنجا بود که هر گشتی بسوی شرق نمود.

په پښتنو کې د کومې موکې پریکړه غوره ده

غلام محی الدین غلامی ملگری

دا یو مېرمن او چوت حقیقت دی چې پښتانه په مختلفو اوجلا، جلا کاسو نو او تېرو نوویشل شوی دی او هر تېر نام ئی جلا، جلا، بل، بیل، لمخا نگرې خصوصیات، ممیزات، دودونه او دستورونه هم لری. خو په عام ډول دروی ټول دستورونه - رواجونه او عهومات ئی سره مشابه ورته والی لری لکه لوئی جرگی - محلی او اولی جرگی - سمنزی - کلا والی جرگی او مرکي او نوری، او نوری . . . نو همدا وجه ده چې تر اوسه پوری همدا لږ لږه محلی شخص او لږ لږه نگرې دودونه په پښتنو کې پدې هم هغه پخوانی - سوچه لرغون توب سره پاتېدلی اود گام دمنل شوی ملی دود او دستور په توگه په اقتصادی، اجتماعی فر هنگی او د ژوندانه په هر اړخیزو ټولنیزو چارو کې تل تر تله ترا چرا لاندی نیولی کیږی او نار لږه محلی - لکه پور، اړه - ننواتی، سوله، سوبه توره - تیری - قرار توب پاله ملکه او خپل ملی غځه کوچېدل او ټلل وېلی خواته - پرد پسې - سر ته - جرگه مرور تیا - پخلا توب - پیغور - هرم - دد لکه د پیکي هرېگول د کومې پېښې غځه پاد - سرد تکرې تیتول او پاهم ټک ټول اوداسی نور مسائل لکه شخړی - جگرې دعوا گانې د چاله سره دلنګی او بدل - پرهارد تپه دغو پریکول - د غاښ ایستل او داسی نور - او نور . . . د احم په دا که ده چې پښتانه له کلاونو - کلاونو راهه دی خوا خواره واره هر هر چیرته هم د کوچیانو - پوښو او جانی امانغو او

پاچائی نورو اوږوند کوی - چی پهر - هرلمای
 کی کاه - کاه داسی هم کپری چی غو گامونه سره میشته وی چی
 همدا معمول اوس په انثروو لایاتو او د هواد په هر - هر گوت کی
 دهر عومیت لری لکه چی کوچ توب - تجارت - دوستو کولو - اونورو
 ډول - ډول کامی تعاملاتو - بزگری - همدغه سوچبات سینخ ته راوړی
 دی خو پها هم په پښتو کی کامی اوخته زه تپری پ ژند گلوی خو -
 را ازیت او پوخته چی نارگمل کپری یعنی نسی پ ژند گلوی او شپره
 له مخانه سره پاتر غو پوشتونو پوری دهر نام اوهر لمی په هر لمی
 مشر - او عام زده وی او نه غو کپو پښتانه ترینه و کپری نو پیا د نسب
 کپری آن تربت او تربت پوری پانوی - او خپل خپل - هم سره جلا نوی
 مثلا په هر کام کی غو خپله پاناسی پښی په یوه واحد نام
 کی سره گلپری لکه د مثال په توگه په تره کیو کی پد پښل - پاباد
 پښل مخور خپل - شپې خپل در پښل سابق خپل - پاپک - خپل - لاپری
 چی پتانه هم دی نیازی ، اونور او همداراز په اندرو - هوتکو - توخیو
 - ساخانلو و نظا - خپلو - سلط - خپلو - په تیره پیا په غلجی نامونو
 کی عموما غلجی نام ده تره کیو - توخیو - هوتکو - احمدزو - اندرو
 هینوارو منگلو هدرانو - ساخانلو - عایه لو - بها نو - هود خپلو -
 تره خپلو - او داسی نور او همداشان د دورانی اصلی لخی نامونو
 نومونه دادی . محمدزی - بار کری - پوپای - لکزی - دوزی - اونور
 اونور .

د احم باید ووايو غرنګه چی موږ اوس په پښتو کی د کومی
 مرکي باجرګی پر پکړه غوره بولو : په پخوا وختو نو کی له سلونو
 سلونو او زرهاؤ گلونورا په دی خوا په افغانستان باد هند وخت
 خورسان - خراسان کی - د پکتیا او پښتونستان په سیمه کی تور کوندي
 اوسپن گړندی وه او په خاص ډول په غلجی سیمو کی له زابل پیا هر
 هر چیر ته چی غلجی گامونه میشته دی هغوی هم او په نورو پښتني

. سو کی چی ددورانیوا ثمریت میشته دی او و و خپل ټولنیز مسائل
 ی په جرگو او سر ټو سره دنوزو . سو د پښتو په غیر فیصله کول .
 خو کوچان - پونده او ایماخ یا هم جائی میشته کلی او اولسونه
 ی له سر کزد پایتخت یا ولا یا نو او پناو نولری پرته وو دهنوی د
 ولنوزو هراړخیزو چارو فیصلی او پر یکپری په بهر جرگواو مرکوا
 ناسی تعاملا تو سره سم کیدلی چی دلته نو که د پښتنی کامونو ته نظر
 اچول شی غټ نام دو گوړو نوله لحاظ د احمدزو نام دی لکه سی د احمد
 و په کام کی شو نور نامونه هم ورکیدی سی همدغه وجه ده چی
 احمد زی بهر جرگواو سر ټو کی هر چیر ته چی شخړه ، دعوا او بندی یا
 گرځه پېښه شوی وی نو بیا دهنی دعوا او شخړی د له سپنځه وړلو او فیصلی
 پساره مرکچیان راځی نه موضوع او خبره حل شی خوځل به وی
 ونه نه نو بیا وائی چی د احمد زو سر که او کومه فیصله چی د احمدزو
 مرکچیانو وکړه هغه نرخ مو ټول دی نود احمد زو پر مرک او پر یکپره
 نه دی بله مرک نه کیږی او د ادنیائی فیصلی شکل او حیثیت لری
 د احمد زو د سر کسی د نرخیا نو یا نرخیا نو پر یکپره خورامه خبره
 لږی او هیڅوک دا احمد زود سر کسی او نرخ له بهر یکپری
 هغه سر له غورځوی - لکه به د احمد زو بهر یکپره له کاسی
 کثرت او نفوذ غنجه پر خورداره ده لکه چی مو مخکی ورته اشاره
 کړه چی دهنه نام پر یکپری بهر لو او جرگو کی د عمل او
 رزښت وړ - مدار او معیار کنل کیږی اودی چی نفوذ اود اجرا وړ
 کامل ارزښت ولری نود همد اوجی پر بناء غرنګه چی د احمد زو په کام تور
 پر کامونه او ټبرونه هم کیدی هم کیدی لکه سلیمان خیل - سهاک - علی خیل
 نام خیل - تره خیل - طوط خیل - سلطا خیل او همد شان لږی

نور و اوه تېروته او نامونه نوښه اکثر وېشتنی سیمو کې دا حمد زړ د
 کام و فېصلې او ډیرې وړخ ته چې مرکزېان او نرخیان «یعنی هغه
 کسان چې گناه او په مرکز او چرکو پوه مېر په مرکزېان او
 نامتو وی» له لېری لېری - کسانو اوجا پور اولی او په مرکز کې
 د مدعی او مدعی علیه له دواړو خواوو په مېلغه او واک اخلی - مېلغه
 یعنی د فېصلې د عملی کولو لپاره تضمین یا نغدی او یا هم جنس لکه
 ټولک اوداسی نور ډول پور او ټیگه یا ټیږه ایشو دل چې و ورسته له
 هغه نود مدعی او مدعی علیه خوله پوهوی په معناد دی چې نرخیان
 اوسر کچېان د دواړو خواوو د ټیږې او واکمې ټول اړخونه اوری
 اولمان ډیر پوهوی کله چې دا کار وکړی یا هم مدعی او مدعی
 علیه جلا - جلا سره کتنووی اود دوی تر مینځ پر مسا یلو هر پوه ته
 چلا او لمنا نگرې خبرې او مسئلې تیروی او سړی دمر کی په خبرو
 خلاصوی چې و دی ته دمر کی غوټه خلاصول وائی یعنی غوټه خبرې
 ته اچوی او بیانی هر لوری چې په پرمه او ملاتړی او نو پر هغه باندی
 خپله ایضاً علانی صادروی او و رقه وائی چې گرم او ډیرې لوڅېل
 ټول دلاېل له ملي کامی غمنو او تعاملاتو سره جوخت د قاطع
 ډیر پکړی او فیصلې په ډول په کتبی توگه لیکي او ثبتوی او ټیگه
 یا ټیږه نوښه هغه وخت اېدی چې ایالو په کلونو - کلونو هم هغه
 فیصله معتبره کتله کېږی اود دواړی خواوی پر هغه هوډ متمه دوی
 او وفاداری لری لکه چې که قتل ، تېښته - شکنجه - یا نور تور او
 پوروی نو کله چې دا حمد زړ کام ډیر پکړی او نرخی په کانی فیصله
 و تلمه شی او هغه کانی نوښه ډیر معتبر اود منلو وړی اود کانی
 کرځی یا نقش فی الحجر حکم لری .

سیامی بنبراد در بدایع الوقایع

که در عربی می‌باشد

استاد کمال الدین بهزاد هروی نقاش و هنرمند توانای سده نهم
هشمردی که آثارش از پنجصد سال به اینطرف مورد تحسین و ستایش
همه گان قرار دارد. او نه تنها خود را با ایجاد آثار پرارزش هنری مجاوزه
بدانگی سوره است بلکه احترام نگاهانند به مدنیّت تیموری که همه
زینته‌ها را برای پرورش، تربیت و فراهم آوری محیط آرام برای عرضه
نمودن آثار ارزنده او فراهم گردید، نیز رانگیخت.

بهر حال درباره بهزاد سخنان زیادی گفته شده و باز هم نسلهای
کنونی و آینده از او یاد خواهند کرد و آثار او را رجبی سزاوار خواهند
نهاد پس من به اکتفای سخنان گفته شده بهکوشم سیاهی از او را
در یکی از آثار که توسط یکی از معاصران موشکاف و کسی که او را از
نزدیک دیده‌ام می‌شناختم است به خاطر آروم تا معلوم شود که هنرمندی
چون بهزاد چه رجبی در زمان حیات خود داشته و چرا مورد احترام و ستایش
زمان خود قرار گرفته است زین الدین محمود بن عبدالجلیل واصفی
به سال ۸۹۰ هجری قمری در هرات دیده به جهان گشود و آنجا که اقوام
نزدیک او همه مدبر شده دیده بودند خود نیز بهمان راه رفت و در آغاز

جوانی یعنی شایسته نزد سالکی به شرف حضورا میرعلیشیر نوایی وزیر
 دانشمند تیموری توفیق یافت. واصفی شاعرو معمار بردار با طبقات
 مختلف جامعه هرات آشنا و هم نشین شدوا نقرض مدنیست تیموری را
 در سال ۹۱۲ هجری قمری مقولطشپاسانی هارا بدست شاه اسماعیل
 صفوی در ۹۱۶ ه ق را از نزدیک مشاهده کرد و سرانجام بادللی خسته
 در محرم ۹۱۸ هجری قمری از هرات به ماوراءالنهر پناه برد ولی درد
 هربست و هجران وطن را با نوشتن نثای بسیار ارزشمند از روزگار
 پرشکوه مدنیت تیموری ابردارد.

او در پایان عمر خود یعنی روزگاری نهمینش به سر اشیم هفتاد
 سالگی نزدیک سی شد اثری نوشت که هرگز در آن روزگار چنان ناری
 با همه خصوصیت هایش به رشته تحریر در نیامده بود تا چنانکه الکسندر
 بلدروف مستشرق بزرگ روسی که عمری را به مطالعه تاریخ الوقایع
 و شناخت واصفی صرف کرد در پایان به این نتیجه رسید که: «نپوخ
 واصفی درین است که او با تصویب جزئیات زنده گی استادان گمنام و با
 بیان طرز تفکر و حسن سلیقه آنان سارا به این نتیجه میرساند که هرات
 زمان واصفی از شهرهای معروف ایتالیا بی دوره و نسانس هرگز چزی کم
 نداشته است» (مقدمه بدایع الوقایع ص. ۲).

بنیای نثای را که واصفی بان نام خود را جاویدانه گی سپرد
 بدایع الوقایع نام دارد. درباره بدایع الوقایع به مطلب زیر
 اکتفا می کنیم.

(کتاب بدایع الوقایع به مثابه يك اثر تاریخی مهم و لم نظیر
 چه برای آموختن تاریخ سیاسی، اجتماعی اقتصادی فرهنگی و ادبی
 زمان موافق وجه به عنوان نمونه يك اثر برجسته ادبی دری شناخته
 شده است.)

زین آندین محدود واصفی در حدود هفتاد سالگی در تاشکند چشم
 از زنده گی بوفیدولی اترار بجای ماند. تا سرانجام در روزگار ما الکسندر

ربلمدروف محقق برجسته‌ی اتحاد شوروی، و تربیت یافته‌ی انستیتوت معروف شرق‌شناسی لنینگراد در سال ۱۹۳۲ با بدایع الوقایع آشنا شد از آن بدیدار و عمری بایه خاطر شناخت بیشتر کتاب زین الدین معدود واصفی نویسنده و مولف آن صرف کرد و در پایان، این اثر را چاپ رسانید در باره ارزش این کار بمدروف گفته‌اند :

«یکی از خدمت‌های بسیار ارزنده‌ی فرهنگی استاد بمدروف تدوین و تهیه متن انتقادی تحقیقی و تعلیلی آثار گرانمایه‌ی زین الدین محمود واصفی نویسنده بزرگ و معاصر شاهسته سغدی و علامه معروف نورالدین عبدالرحمان جاسی و شاعر و دوست و فاضل داروی اسیرعلی شیرنو- ایی است .»

حالا که بدایع الوقایع مؤلف و چاپگر اثر او کمی آشنا شدیم بهتر است به اصل مطلب بپردازیم و به این واسطی که خود بهزاد راسی شناختنامه است چگونه از وی یاد کرد. است و چه سبب‌های را از و برای ساق مشیل می‌کند؟ واصفی در قسمت دوم بدایع الوقایع چندین صفحه را به خاطره از بهزا اختصاص داده است. او در شروع این مبحث دلیل احترام هنرمند آن نقاشی و مصوران را چنین بیان داشته است. «سلطان روزگار و خواجه عالی مقدار... همواره جمعی از مصوران سحر آفرین و نقاشان بدیع‌ایین را در پادشاه سیرا علی بازداشت. نظر التفات به حال ایشان گماشته‌اند. چه این طایفه طرب انگیز و این ارقه طیب امیز موجب حضور و سبب سرور عامه اهل عالم‌اندو ...»

سپس علت برگزیده شدن بهزاد و توجده سلطان حسین با بقرا به آن هنرمندی مختار را چنین توضیح می‌کند «... پادشاه مغفور مجرور نور- الله سروده (مراد سلطان حسین با بقرا سی با شد) از میان هنرمندان این صنعت و سحر آفرینان این حرفت استاد بهزاد نقاش را که مصوران هفت اقلیم سر تسلیم پیش او فرود آورد. بودند و صورت دعوی بهلمی را علی العموم بدو سپرد. بودند. اختیار فرمود. و داور امائی

ثانی لقب نموده ... «از همین توضیح مختصر سیهای روشنی از بهزاد بدست می آید .

نخست اینکه بهزاد در زمان خودش قبل از آنکه مورد توجه فرامانروای وقت قرار گیرد در میان مصوران و هنرمندان روزگار خود خیلی مشهور و مورد ستایش بود . است .

دوم اینکه کار برد کلمه (استاد) برای بهزاد از طرف مؤلف و اعطای لقب (مانی ثانی) از سوی سلطان درجه استیاز بهزاد را در نزد شخصیت های علمی و دربار به سر تیت شایسته می نماید

اکنون ببینیم بهزاد علاوه بر هنر نقاشی و سینا توری ارای چه خصوصیت های دیگری بوده است که يك زمانه دار قدرتمند را که بیشتر بکار قدرت نمایی مشغول بود . است چنان بخود شوقته ساخته بود از و اصفی بشویم .

« هرگاه این پادشاه عالم لیجاء (سلطان حسین با قرا) را علمی بر این خاطر گردیدی و بار قبض بر سر اوقات خود و رسیدی استاد بشمار والیه (بهزاد) صورتی برانگیختی و دیگری بر ایدیتی که به مجرد نگاه کردن حضرت پادشاه روی آئینه طبعش از رنگه کدورت و صفعه خاطرش و کلفت فی الحال متجلی گشتی »

چنانچه استاد ما را لا صناف (بهزاد) همواره صور مختلف و نقوش متنوعه با خود همراه داشتی که به وقت حاجت به کار بردی و اکثر صورت اسیر با ما محمود را که از جمله ارای بزرگه عظیم (لسان و کبرای سترگه رفیع المکان درگاه عالم پناه بود به اوضاع مختلفه تصویر می نمود ، « اکنون به بینم دلیل انتخاب این مدل برای بهزاد بزرگ و هنرمند بزرگ چه بوده است ؟ با هم بگوییم « میرمه کورا میرباها محمود صورت عجیب و هیبت غریب داشت . و با وجود این ضخامت

جساست در غایت چستی و چالاکی بود و از کمال سبک روی خود را
انند روح در دل اهل عالم جای می نمود و از روی ندیمی حرکات
رین و حکایات رنگین پرداختی و مجلس پادشاه را رشک فردوس برین
ای و بدین شیوه تخم صحبت خود را در دل آن پادشاه کامیاب
نموداختی»

ازین توصیف برمی آید که بهزاد در انتخاب بدل و کتر برای
اشی چه سوشکافی و دقتی بکار می برده است بدل او سیری بوده
ست که از لحاظ چهره و بژه گی های جسمی از دیگران فرق داشته
سوی دیگر آدمی بوده است که به خاطر حرکات دلهیز خود را در دل
نس و از جمله پادشاه جای میداده است هنر مجلس آرایابی اسیر
صویت جمعیتی او جلب توجه بهزاد را کرده بود و او باز بر یکی
رایت انسته بود که تصویر این اسیر سه و اند او را در مقام رفیعی جای دهد
با توجه به همین دلائل بود که واصفی نگاشت:

«القصه روز بروز وساعت به ساعت هنر و مرتبه استاد (بهزاد)

آرقی بود به هر نقش که می کشید او را از پس پرده غیب صورت
ج در شدی روی می نمود.»

ولی موقعیت و راه یابی به مجلس نوایی طور دیگری بوده است
ن در بزم اسیر علمشیر نوایی که خود مردی دانشمند و هنرشناس
نه است همیشه جمعی از شعرا ، دانشمندان و هنروران حضور
شند بهزاد کار هنری اش را متجلی می ساخته است بهر ازیمن به نقل
، خاطره:

نهو راست که استاد مذکور (بهزاد) صبیحه ی به مجلس فردوس
ن سه و تزئین اسیر کبیرا سیر علی شیر روح الله روح آورد و صورت
، آن چنان که:

باغچه ی آراسته بود مشتمل بر درختان گوناگون و پرشاخسارش
درختان خوش صورت و قلمون در طرف جویبار ها جاری و گلپنه های
شگفته رنگارنگی و صورت مرغوب سیرانچنانکه تکبیر بر عصای زده
ستاده و به رسم ساجیق طبقه های پراز آرایش نهادند.

بلای درین تابلو بهزاد همه هنرها یش را بکار گرفته بود و در
ترسیم يك بزم بهاری یعنی باغچه پردرخت با سرخان رنگارنگ و
خوش صوت (چون بلبل و هما آندان) باجوی های آب روان گل بته
های پرگل که نما یا نگرد و ف و نار هنری اش بود صورت امیر-
علیشیر نوائی را از ضمیمه ساخت و در چنان حال و احوال شادی
آورد لذت بخش چهره نوائی را در حالیکه بر عصا تکبیر زده و طبقه های پر
از سکه های طلا پیش روی قرار گرفته بود ترسیم کرده بود نوائی
هنر شناس و در عن حال امروزی يك بارگاه پر قدرت زمان هرگز
نمی توانست در برابر چنان تابلوی از تحسین و خوشنودی خود داری
ورزد بدنباله این قصه توجه کنیم:

«چون حضرت سر نوائی» آن صورت هارا مشاهده و ملاحظه نمود
آن صحنه لطیف باطنش را به گلهای بهجت و سرور و اطراف خاطرش
را به اشجار قرح و حضور بار است و از قداب طبعش پر شاخسار
شون و ذوق نوائی الا حسن برخاست بت:

نقاش بودی خانه نقش نردی

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش نردی

واقعا هر نفس دیگر هم بجای نوائی می بود تصویر خود را با
چنان هنرمند و زیادهای در بین چنان نشاط انگیز و سرور می دیدی
اختیار لب به تحسین می گشود و بزبان میگفت:
ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی.

تصهیر سیمای دنپال کنیم

بعد از آن (نوابی) روبه حضار مجلس نردو گفت:
عزیزان را در تصریف تو صیف این صغیفه لازم التشریف به
خاطرچه می‌رسید؟

مولانا فصیح الدین که استاد و رواج جمله‌ها می‌راهِل خراسان
بوده فرمود که:

مخدوما! این گلهای شکفته رعنا را نه دیدم خواستم دست در
از کنم و گلی پرکنم و برسر دستار خود مانم.

مولانا صاحب دارا نه مصباح و رفیق میر بود گفت:
«میرا میرا نه این داعیه بود بود اما باید یسه کردم که بیاد دست
در از کنم و این مرغان از مرد رختان پرواز نمایند مولانا بهر آن
نه سرایه ظرافت و قدوه اهل خراسان بود و لا ینقطع به جناب مهر تعرض
و ظرافت می نمود گفت نه:

من ملاحظه نرد. دست و زبان نگاه می دارم و دم زدن نمی‌ارم
نه بیاد حضرت میر در اعراض شوند و روی و بروی خود در هم
کشند.

مولانا معهود به خشکی که ظرفای خراسان وی را لطیفه تراش
سر لقب نرد. بودند و هم به شوق خوشا بدی می نرد گفت:

ای مولانا بهر آن اگر نه بی ادب و گستاخی شدی. من آن عصا را
ز دست حضرت میر گرفته و بر سر قومی زدم حضرت میر فرمودند که
عزیزان سخنان خوب گفتند و در های معانی مرغوب سفتند اگر
مولانا بهر آن ناخوشی و درستی نمی کردند به خاطر رسیده بود
که این طبعهای ساچی را بر سر باران نثار کنم.

واصفی در تذکار این خاطره و گفتگوی شخصیت های همیشین
امیرعلاشیرنوابی را در باره تابلوی بهزاد بخصوص نزدیکی تصویرها
را با واقعیت ها و قدرت هنر آفرینی بهزاد را به بهترین وجهی ادا
کرده است به آخر این خاطره گوش کنیم:

«بعد از آن است که بهزاد در اسب بازین و بهجام و جامه مناسب
و اهل مجلس را هر کدام لباس های فاخر القام فرمودند.

دریغ و درد! ز این مرد مان که خاک شدند

به قوغ مرگ جگر ریش و سینه چاک شدند

در پایان به این نتیجه میرسیم که بهزاد نه تنها هنرمند توانا، روشنگار و
ایجاد گر بود بلکه صاحب درایت دقت نظر و شخصیتی پرازنده نیز
بود و شک نیست که در پهلوی کار هنرهای در فراهم آوری محیط
مناسب برای آفرینش و آثار هنری سخت موثر بوده است و آن صد
نکته را که حافظ غیر از حسن برای مقبولیت صاحب نظران پادشاهی
کرده همه در وجود بهزاد گردآمده بود.

صد نکته غیر حسن بیاید که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

۱ - سرآمدان هنر نگارش کریم طاهرزاده تبریزی بر این

چاپخانه ایران شهر سال ۱۳۲۳، استاد کمال الدین بهزاد ص (۱۶۵)

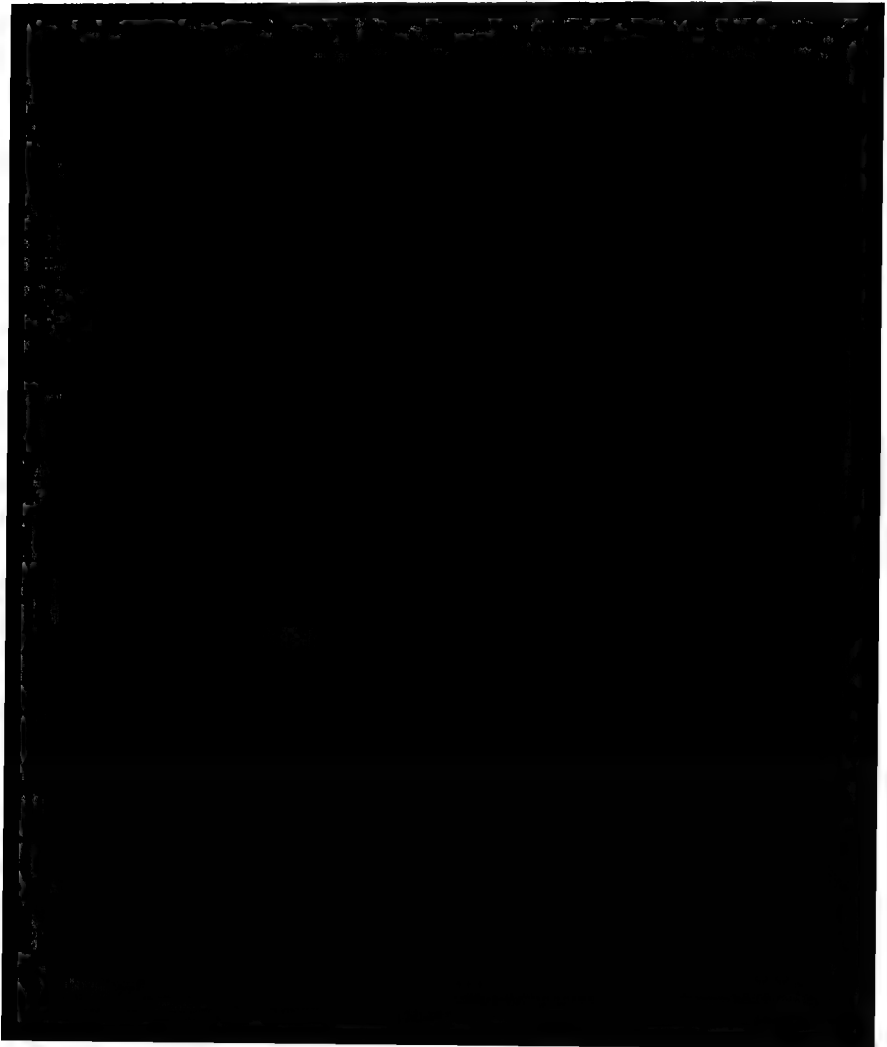
فرہنگ

مجلہ دو ماہیہ علمی، ادبی

ارگان نشراتی وزارت اطلاعات و کلتور



1989



فرہنگ

پروسی، ادبی، علمی، فنی

فہرست سندجات این شمارہ

صفحہ	نویسنده یا مترجم	مضمون	شمارہ
۱	استاد علی احمد کھڑاد	ترویج لہجہ	۱
۱۹	شیخ رحمان	سورنامہ امام الدین محمد	۲
۲۸	دکتر زہار	کتابت و خط	۳
۳۸	پروسی	تاریخ علم اسلام	۴
۵۶	پروسی	تاریخ و تمدن	۵
۷۶	پروسی	تاریخ و تمدن	۶
۸۳	پروسی	تاریخ و تمدن	۷
۹۱	پروسی	تاریخ و تمدن	۸
۱۰۱	پروسی	تاریخ و تمدن	۹
۱۱۱	پروسی	تاریخ و تمدن	۱۰

فرهنگ

سال نهم ۱۳۶۸

شماره سوم اردو بهمن ۱۳۶۸

فروع فرهنگ

استاد احمد علی کهنه

«بخش سوم»

زبان و رسم الخط یونانی در اوقات تمدن و فرهنگ و فلسفه و ادبیات و هنر آنها نقشی داشت که تاثر آنرا هیچ وجه انداز نمیتوان کرد. تمدن یونانی بیشتر بر فلسفه، حیات و به زیبایی‌های زنده گمانی متکی بود. در میان سپاهان یونانی که با اسکندر آمده بودند عده بی‌درین سرزدن ماندند و مسکن گزیدند و عده دیگر در دوره دو صدساله سلطه یونانی به شرق زمین و منجمه «افغانستان» دبار ما آمدند.

یونانی‌ها همانطور که به‌هر خود افتخار میکردند به فلسفه و ادبیات و مظاهر ادبی زبان خود سخت علاقه‌مند بود و در جامیر فتنه‌آنها خود می‌بردند و محافظه میکردند و متشخصی نمودند تا سال‌ها قبل از زبان و رسم الخط یونانی‌ها در افغانستان اثری نبود جز مضامین روی مسکوکات. همین مسکوکات بسیار قشنگ و زیبایی یونانیان باختری و یونانیان کابلی و کندهاری نه تنها برای اثبات وجود زبان و رسم الخط، بلکه برای اثبات وجود هنر یونانی‌ها به تمام مفهوم و وسع آن، یگانه‌اند تا قطع ردست بود و بس.

یونان قدیم دو قرن قبل از اسکندر در شهرهای مختلف و در جزائر متعدد مربوط به خود مسکه‌های زیبایی بضر بزرگوارند که هر کدام بحیث مدال زیبایی محسوب شده میتواند و بعد از دو نیم هزار سال هنوز مسکه و مدالی به زیبایی و نفاست از آنها، پیشی نگرفته است چنانچه در صفحه‌های بیشتر این اثر، به کشف مجموعه بسیار نفیس مسکوکات یونانی از 'بول' چین حضوری در شرقی نابل منطقه جشن استقلال، اشاره شد این مسکوکات خارج افغانستان و قسماً خارج خاک‌های مربوط به امپراطوری هخامنشی در شهرهای مختلف یونان بضر بزرگوار رسیده و از راه برادر و تجارت در دوره هخامنشی به شهر و دیار ما رسیده. مسکوکاتی که در امل و خاک‌های اعلی افغانستان چه در باختر و چه در گندهارا و نابل به ضرب رسیده در نفاست از مسکوکات ضرب خود یونانی نمی‌تواند دارد. اینجا مقصد شرح مسکوکات یونانیان باختری و یونانیان جنوب و شرق و غرب هندو کش نیست چه ما مسکوکات بسیار نفیس به تعداد زیاد در موزه کابل داریم مجموعه‌های مسکوکات یونانی قندوز، کابل، گردیز از جمله مهمترین مجموعه‌های مکشوفه دلیالت که شرح معرفی آنها کتابهای ضخیمی را بکار دارد چون بیشتر به زبان فرانسه از طرف علمای وابسته به هیئت باستان شناسی فرانسه در افغانستان اشاره

یافته مقصداً از مسکو نات درینجا ذکر زبان و رسم الخط یونانی بود نه تا ۳۰ سال قبل فقط روی مسکو نات دیده شده بود و پس که از نام والقباصفات پاشاهان تجاوز نمیکرد.

البته یکی از دو حرف یونانی روی بار چه های سفالی ظریف شکسته گلی مثلاً از نیه (نملک) بن راه بلخ و آنچه پیدا شده بود ولی در جریان کاوش های متداولم که از طرف هشت باستان شناسی فرانسه «بول برنارد» در ویرانه های شهرای خاتم و محل آمدن اناطیه نتیجه از پلسترو و «وروشگاه» شهر و از قبرستان آنها بدست آمده که در محور توجه و اهمیت است. ای خانم نام محلی «شلاق» کوچکی است که در حدود پنجاه متری یاد و صد متری شمال مجرای رودخانه «وچه» و دو کیلومتر متری جنوب شرقی رودخانه (پنج) (آمودریا) قرار دارد. جناح غربی این دهکده به بقایای خرابه های شهر باستانی تماس دارد که در اصطلاح و کاوش ریاکاری های علمی از ۲۸ سال به بعد بطرف بحث يك شهر یونانی شناخته شده بمذک گمان میکنم در اینجا مواجه به یکی از اسکندرید هائی باشیم که در ستون قدیمه بحث (اسکندر وداو نسیانا) یا اسکندر و «اکوس» یعنی (سکندریه) آمو دریا م یاد شده است.

در اثر کمانه ها و کاوش های امتحانی که در خزان ۱۳۶۳ از طرف هیئت باستان شناسی فرانسه در گوشت و کنار مختلف شهر بعمل آمد تا حدی وضع عمومی شهر و حصه های علیحد و جاده ها و بناهای آب و غیره روشن شد و در نتیجه چنین تشخیص شد که شهر اسلامیه اساس نقشه های کلاسیک شهر سازی یونانی از طرف یونانیان و کنار شناسان ورزیده طرح شده و شامل سه حصه است. بالا حصار، پایین حصار و ارگ، پایین حصار که قسمت های هموار شهر را تشکیل میدهد از شمال و جنوب در کرانه های آب پنج یا آمو دریا منبسط است و جاده عمومی که در يك کیلومتر متری رودخانه موازی با جریان آب

کشیده شده دو حصه بالا و پایین شهر از هم جدا میکرد، تاجائی که از روی کاوشهای استعنائی معلوم شده حصص جنوب غربی شهر پایانی محل رهايش اهالی بود و در ساحه وسطی این قسمت شهر بعضی آثار و بقایای عمارت عمومی از قبیل (جهنازیوم) یعنی ورزشگاه (اکورا) یعنی میدان مستطیل شکل دیده میشود که عموماً یونانی هادر حیاط داخلی آن به خرید و فروش می پرداختند و خطبه های اجتماعى و ادبى و ساسى ايراد میگرفتند و عموماً بیکر خدمت گذاران جامعه را در آنجا برپا مینمودند.

نتیجه های یونانی که تحت نظر «پول برنارد» مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی از شهر آى خانم بدست آمد از دو ناحیه کشف شد یکی از جهنازیوم و دیگری از گورستان شهر برای جهنازیوم یا ورزشگاه، به مفهوم مشخص تر (زورخانه یا به اصطلاح بهلوانى در محیط ماهه ارکاره) شهرت دارد.

یونانی هادر این مورد کلمه، مخصوصی داشتند و آنرا (پلاسترو) میگفتند، اینجا بیشتر اختصاص به بهلوانى و زور آزمائى و کشتى گرى و تمرین های بدنى داشت و طبق عرف یونانى بهلوانى و زور آزمائى و زیبائى بدنى هم ارباب الانومى داشت مانند: «هر کول و هر مس». خوشبختانه که از همین ورزشگاه - جسمه (هر کول) کشف شده و بدست آمده که بهی نهایت قشنگ است.

در قسمت تحتانى او حصه مشکک مجسمه که در زمین گور بود کتبه به زبان رسم الخط یونانى نقش شده و چنان مینماید که يك پادشاه مردان یونانى که احتمالاً پدر هم بوده اند مجسمه را به ارباب الانواع نیرومندی یعنی (هر مس) و (هر کول) اهدا کرده اند. این دونفر یونانى (تربیا کوس) و (استراتون) نام داشتند و فرزندان (استراتون) بودند. شاید (تربیا کوس استراتون) فقط نام یک نفر باشد که فرزند (استراتون) بود. بهر حال واضح است که يك پسر یا پسران (استراتون) یونانى که به

ورزش و نشستی گیری علاقه خاص داشتند مجسمه رابه ورزشگاه
شهرای خانم به (هر نول) و (هرس) ارباب انواع یونانی ها
اسمی بهلوانی و نیرو و زیبایی بدنی وقف داده اند .
قراریکه از تاریخ قدیم یونان برسی این اهالی آن سرزن به
ورزش و نیروی بدنی و زیبایی و تناسب اندام اهمیت زیاد میدادند
و هر جا بودند بدون ورزش و تمرین های بدنی زندگی نمی توانستند .

جوانان یونانی در ورزشگاه (پار (الهوس) بهر نول) و
(هرس) رافرا سوش نکردند و زیر نظر ارباب انواع خود تمرین
و بعد از حمام می نمودند و از هوای آزاد لذتی بردند .

یونانی ها در تربیه بدنی و روحی یکسان اهمیت میدادند در
شهرهای یونانی ورزشگاه و مدارس فلسفه و حکمت و تئاتر و آدبی
تئاتر برای نمایش ها و مظاهر هنری و ادبی و نشان دادن درامه
ها بهلوانیه بهلور ساخته شدند در همین بهلور نانی کنار امودر با
درای خانم ورزشگاه و تئاتر هر دو پیدا شده است . همان طور که
بازی های الهی شهرت داشتند مشغول آن امروز هم بدن های بدن
المللی ورزش های جهانی را در شرق و غرب دنیا روغن میکنند فلسفه
و حکمای آن سر زمین علم پرور ، چون ارسطو و پلاطون و سقراط
هر کدام شهرت جهانی داشتند و روش های فلسفی و منطقی آن زمان
مذهب و مدنی هنوز هم رهنمای فلسفه امروزی است و فردی دانش
و پیش ایشان برپاشانی جهان فرهنگ حاضر میدرشد .

در میان شهر های یونان قدیم (الهپ) و نوه معروف آن از
نظر بازی ها و شطارت ها و مسابقه ها و نیرو و زیبایی بدنی و (دلف)
از نظر حکمت و فلسفه و علوم ماورای طبیعی شهرت زیاد داشت .
خوشبختانه درای خانم هم مظاهر تربیه بدنی و هم شواهد تنمیه
افکار درونی و روحی هر دو را یافته ایم در شهر (دلف) یونان

(اکورا) یعنی میدان داد و ستد و سخن رانی ، به اوج ترقی رسیده بوده و دیگر فلاسفه و حکما و شعرا و قدیم یونان در آنجا بنظر میخورد و جمله های حکمت آریزو و جیزه ها و کلمات افسار و پارچه های اشعار اخلاقی روی رواق ها و در پیشانی قاق ها و در پایه مجسمه ها و در اطراف قبل پایه ها نقش می شد تا خاطره آن نزد مردم باقی بماند. در میان سنگ نهشته های یونانی که در سال (۵۰۰ هجری شمسی) از گورستان شهر یونانی «آی خانم» مکشوف شد یکی نوشته ای بر صندل و قلم آبریک نفر یونانی است موسوم به (کی نه اس) یا (سی نه اس) یک تن از هموطنان این مرد موسوم به (کله ارك) پسر (ایس) فراد یوس) شعری را که در آن اثری از (هوسر) سخن سرا ی نابینای یونان قدیم هم مشهود است از میان شهر (دلف) از میان و جیزه ها نقل کرده و در سزار دوست و با خویش خود انتقال داده و در صندوقه آرا می گاهش در ای خانم» نقل نموده است که ترجمه آن شهر یونانی این است .

«در طفولیت خوب تربیه شو ، در جوانی خواهش های خود را اداره کن ، در پخته سالی درستکار باش ، در کهنه سالی ناصح خوب و در روزهای واپسین زنده گانی ، بدان چگونه بدون افسوس بمیری» این و جیزه پر معنی و زیبا که در قالب شعر یونانی از شهر (دلف) یونان به شهر (دلف آمودر یا) رسیده و الا یثکه بر سزاری نقر شده ولی پیامی است برای زنده گان. پیام بهار عمیق و حکمت آمیز که روح تفکر و عمق فلسفه یونانی از آن ساطع است و اندرز برای زنده ایست که فلاسفه یونان بعد از سال ها تسجر به و تفکر دریافته و تمام مبادی تربیه انسانی را در آن خلاصه نموده اند و راز سعادت و افسوس زنده گانی را از مهادتا بعد در یک پارچه شعر لطیف گنجانده اند که برای تمام مراحل زنده گانی سرمشق و ز آن بهتر نمیتوان یافت .

در م های که این وجوه برای و ز های مختلف زنده گانی می دهد
هر کدامش به جای خود يك جهان آرایش دارد . طقولات و تشریفات
خوب ، جوانی و خود داری از سبک ها و خواش های نفسانی و
دهوانی ، پخته سالی و راست کاری پیری و اندر زده می و رهنمایی
صحیح ، هر کدام سنگ های اساسی تهباب تربیت فردی و اجتماعی و بشری
است ولی جمله اخیران بدان که بدون انوسوس پمیری « مفهوم
واقعی همه قسمت های دیگر و چیزه را در بر میگیرد و آدمی میتواند
بفهمد که از مردن خود انوسوس نمی خورد اگر در مراحل مختلف
حیات حصه های اول این اندرز ها بکمان را عملی کرده باشند .

زبان و رسم الخط یونانی ، فلسفه و حکمت یونانی ، تداوی و طبایع
یونانی ، داستان و اسطوره یونانی ، معارف و فرهنگ یونانی
طی دو صد سال تسلط آنها در دوره اقتدار دولت یونانی ، الهیگری ،
در خاک های کشور ما ، بسیار معمول و مروج شد . یونانیان در اثر
ازدواج ، به تدریج با اهالی محلی این سر زمین ، حل و مزج شدند
و زبان و رسم الخط آنها ، در سیاق عده ای از هموطنان ما رایج شد
همان طور بکه زبان و رسم الخط (آرامی) در دوره دو صد ساله
مخاندیشی ، زبان بین الاقوام کشور های ملحق به آن امپراتوری
محسوب میشد ، در دوره تسلط یونانیان در شرق ، زبان و رسم الخط
آنها هم عین همین نقش را بازی کرد . در خاک های افغانستان در
دوره مخاندیشی و یونانی هردو زبان و هر دو رسم الخط در دوره
های متقابل خود هم ریشه دو افکند و هم در سوازاات هم باقی ماندند
این زبان ها و این رسم الخط هادر عصر سلطه سور با د ر جنوب
هندو کش از (گندارا) تا (ارا کوژی) یا از ننگرهار تا هندوهار و در عصر
کوشانی های بزرگ در سه قرن اول میلادی به تمام نیرو و قوت
خود باقی ماندند که بهایش به استناد اعداد قاطع از تاء و دوام
آنها صحبت خواهیم شد . در دوره اخیر ، از رسم الخط آرامی رسم

الخط دیگری معروف به رسم الخط (خروشتی) در کشور مازندران کرد
و رسم الخط یونانی هم کم تغییر پذیرفته تا عصر رفتلی های معنی قا
اواخر قرن سیمین دوام نمود و اگر به شهادت زاپچینی «هیوآن تسنگ»
که در سال ۶۳۲ وارد کشور ما میشود اکتفا کنیم رسم الخط یونانی
با هاره تحولات تا زمان ستارن انتشار اسلام درین سرزمین دوام
داشت و رسم الخط (آرامی) سامی وقتی ازین رفت که اسم الخط
سامی دیگر یعنی عربی جای آنرا گرفت .

* * *

بیشتر اشاره کردم که یونانی ها یعنی که به سرزمین ما رسیدند
چه در اقلیم جغرافیایی و چه در عرف و عادات و عقاید و رسوم اجتماعی
مردم چو زهائی دیدند که با اقلیم و عرف و عادات خودشان
چندان مغایرت نداشت . اینسانستان پیش از یسونسانس
و پیش از هخامنشیان از نظر معتقدات بیشتر پیرو آئین
اوستائی بود (اردویسو را انا هونا) که در اوستا بشکل زن
زیبائی با تاج شعاع دور توصیف شده و الهه ها (یغهاوی) زمین و
حاصل خیزی و فراوانی بود، از روزگاران قبل التاریخ و دوره های
جدید حجر که مردم به کشت و کار و زمین داری مشغول شدند بهرستش
کننده و پیرو داشت. غیر از (ناهید) مهر یا این (میترائی) که بشکل
اولیه بی دوره های ویدی مورد ستایش بود بشکل جدید تر خود
هنوز هم ستایش میشد (زرتشت ساهتمان) یا (مصلح سپیددین) یاخی
و این او که عبارت از یکتا پرستی داهورا سزدا بود اساسات کلی
آن در سه جمله (هندارنیک و گفتار و کردار نیک) خلاصه می شده و موسیت
تمام داشت .

یونانی ها با مجموعه از باب انواع واسطوره های مربوطه وارد
ایرانستان شدند ایشان هم ربانیا ربایی بنام (زوس) داشتند ولی
مجموعه از باب انواع آنها لا بهد و لا بعض بود معذک به
همه از باب انواع معلی ، احترام خاص قابل شدند و قرار یک

مسکو ثات شاهان یونانو باختری شهادت میدهد علاوه بر (زوس)
 و (هرکول) و (اکنه) و (ژوبی قر) (مزو) و (هرمس) و غره بعضی از
 ارباب الانواع باختری را هم روی سکه های خود نقش کرده اند
 یونانی ها به شراب سازی و باده گساری و رقص و موسیقی
 علاقه مندی زیادی داشتند. در خاک های نشور مایچه در شمال و چه در
 جنوب چه در غرب و چه در شرق بخصوص در دره های زیاده وادی
 های سبز و خرم دایسته های هندو نش با شراب سازان و باده گساران
 مواجه شد ندو به اندازة باده و باده گساری دینند که خود حیران ما
 ندند. قرار اطلاعات موثقی که از منابع سانسکریت در دست است و
 «پانی نی» عالم بزرگ صرف و نحو (انکی) در زبان سانسکریت، شها
 دت میدهد بکنوع شراب مخصوص دیار مایه نام «لای سی» حتی در
 قرن سیم شهرت زیاد داشت. قرن سدها انست که هرودت پدر
 مورخان یونانی می زست. بالاخره قرن سیم همان قرنی است
 که در ثلث احران اسکندرمند و نی با سپاه خود وارد دیار ما شد
 یونانی ها در گشت و گذار خود در دره ها و کوه هایه ها و در باغ
 ها و تالستان ها سجالس باده گساری و رقص و موسیقی به ارندیدند.
 یونانی ها برای مستی و شراب و انگور رب الانوع مخصوصی دا
 شتمند که او را (دیونزوس) میگویند ایشان انقدر انگور و انعام
 شراب و انواع مستی و رقص و سرگمی دینند که در عالم تجلات
 شاعرانه سیتولوژی (تصویر باب الانواع) چنین تصور نمودند که
 رب الانوع شراب و مستی آنها را صلا از سر زمین ما بود. ازین
 گذشته شهری هم برای او تصور کردند که بنام (دیونزو پولس)
 یعنی (شهر دیونزوس) یاد میشد موقعیت آنرا در شمشدان بادر
 کاپیسا، کوهدیامن ویا کوهستان و در علاقه همد درنگرها قرار میدهند.
 یونانی ها در مسکو ثات خود بیشتر چهره (زوس) رب الانوع خود
 و صورت (هرکول) حامی بهادانی و نیروی بدنی را ضرب میزدند

یکی از شاهان یونانی موسوم به (پو کرتیدس) که در حوالی ۱۷۰۰ ق م در باختر به سلطنت رسید در یکنوع سکه هایی که در جنوب هند و کش مخصوصاً در علاقه کاپیسا بضرپ رسا نیده علاوه به ژوس که روی تختی نشسته کلمه ایلی را که علامت تارقه نیروی بهلوانی محلی بود بضرپ رسانید که اصطلاح (پهلوسارا) یا (پیل سر) را همین مطلب به خاطر جلوه میدهد و در اساندها محل رها بشکما حاسی نیرومندی کوهی را می بیند اشتند که در شمال بگرام فراز ر پزه کوهستان حاکم بود.

یونانی ها چه در کوهستان و کوهه امن چه در نچرو و تگاو و سنجین و در ناسه و پنجشیر و اندراب چه در تا کستان های حوزه هرپود و ارب و خنداب چه در دره های الی شنگک و الیشکار و دره نور و حصه های سفلی دره کتر همه جا با شکما ری های نیرومند و تنومند مواجه میشدند و مجالس رقص مردان و زنان را میدیدند. این مجالس را عالی العموم زیر شاخسار انبوه درختان و در سایه های تاک های وحشی و اهلی کوهپایه ها و وادی ها صورت میگرفت و یونانی هادران بزم های نشاط شرکت می جستند، می نوشیدند و می رقصیدند و چنان به خود میشدند که دلای یونان خود را فراموش میکردند.

موسو فوشه فرانسوی در کتاب خود از (بلخ تا گزیلا) می نویسد که یونانی ها به اساندها می میشتند و می نوشیدند و می رقصیدند و چنان به خود میشدند که یونان را فراموش میکردند. فرانسوی این بهلوان (میشوارا) یعنی (شکاری بزرگ) خوانده میشد و حاسی کوه ها بود و می نند (ژوس) یونانی قدرت روحانی و مانند (هرکول) نیروی بدنی داشت. یونانی با شنیدن این داستان ها به فکر داستان های خود می افتادند و سبدا ی اکثر اسطوره های سیتولوژی و صحنه های ظهور آن ها را در کوه ها و تا کستان های این سرزمین تصور میکردند چنان می بیند اشتند که

(زوس) معشوقه خود (پرومته) را در یکی از غارهای (قفقاز) یعنی سلسه جبال هندو کش محبوب من ساخته بود.

هفتاد سال بعد از وفات اسکندر و تجزیه شدن خاک های مفتوحه اود افغانستان را از نظر اوضاع فرهنگی، صنعتی تماس افکار و معتقدات جدیدی میشود. (اشوکا) پسر (پند و سارا) نواسه (چندرا گوپتا) موسس سلاله موریای هندی، با اعزام مبلغان بودائی به نشر آیین و فلسفه نویسی می پرداختند.

«اشوکا» پادشاه بزرگ سوریا درحوالی ۲۶۰ ق م در (پتالی پوترا) یعنی (پتنه) جلوس کرد و در سال هشتم سلطنت، در اثربک جنک که خوانی که در شمال هند در علاقه (گنگا) رخ داد و چندین صد هزار نفر زخمی و کشته شد، روش صلح و بشردوستی را به حداعای آن رسانید و برای آن قوانین وضع کرد و اندر وهای اخلاقی خود را در سنگ نبشته ها به ثبت رسانید که مجموع آن بهت فرسان های سنگی به ۳۴ قطعه میرسد.

قوانین اخلاقی اشوکا به (دهارمه) قوانین بودائی تطابق زیاد دارد و از آن بسیار ملهم شده و خودش حامی و مبلغ آئین بودائی بوده ولی در بودائی بودن شخص شاهنشاه سوریا تازه در جامع علمی غرب شبهه پیدا شده که منشای آن هم قاعدی سلف نتیجه های وی است از خاک های افغانستان. باری در عصر او و در اثر اجتهاد مبلغان اعزامی اودیانیت بودائی از هند به افغانستان انتشار یافت. همانطور که فرسان های اشوکا در نقاط مختلف هند در ستون های سنگی و در سنگ نبشته ها موجود است سه نتیجه اواز جنوب افغانستان بدست آمده که به نام های نتیجه درون ته، نتیجه سرپوزه قندهار و نتیجه شهر کهنده قندها را آنها را یاد می و انیم. نتیجه درون ته «بین جلال آباد و لغمان» در زبان و رسم الخط آرامی، نتیجه سرپوزه به زبان رسم الخط آرامی و زبان و رسم الخط یونانی و نتیجه شهر کهنده قندهار تنها به زبان و رسم الخط یونانی حک شده است. نتیجه

(درون ته) که آنرا به صفت کتیبه (لپا کا) یا (لغمان) خوبتر میشناسند و پروفیسر «هنیک» انگلیسی زیر عنوان (نتیجه آرامی اشوکا مکشوف از (لپا کا) مقاله در آن مورد نوشته اصلا جزء محتویات قدیم سوزه کابل بود و سنگ سبزه شاک نمائی است که روی آن فقط ۸ سطر نوشته آرامی بنظر میخورد و اولین عکس آن در دومین سالنامه کابل در سال ۱۹۳۲ از طرف انجمن ادبی کابل نشر شد. در آنوقت «عاس» از زبان و رسم الخط و مضمون آن سنگ نبشته، اطلاع علمی نداشته و فقط تصویر سنگ را نشر کردند و بار اول توسط پروفیسر (مارگنتن) نورویژی به اروپا معرفی شد و عده بی از زبان شناسان اروپائی به قرائت و ترجمه آن اقدام کردند. شکل این سنگ «شاک نما» است بناء علیه از ۸ سطر آن در بالا فقط یک دو حرف و در سطرهای پایان از هر جمله چند کلمه باقی مانده و پریده گی های سطرها مضمون را طوری تکه تکه کرده که از ترجمه آن چیزی به دست نمی آید آنچه مهم است اسم مستعار (اشوکا) است که بصورت «دوانام پری یا» در آن ذکر شده و گفته شده است که نتیجه به امر پادشاه در ستون سنگی نقر شده تا برای احفاد باقی بماند.

در بهار سال ۱۹۵۸ مسیحی «۱۳۳۷» هجری شمسی یکی از مسلمان لیست احمدشاهی قندهار اطلاع داد که در سربوزه نزدیک چهل زینه قندهار سنگ نبشتهئی پیدا شده است. موضوع به اطلاع هیئت های باستان شناسی فرانسوی و ایتالیایی رسید و در اثر فعالیت های ایشان حکم ها با بهره معلومات مربوط به (پاریس) و (روما) فرستاده شد و چهار دانشمند فرانسوی (دانیل شلوم برژه) «لوی روبر» (اندردو یون سومر) «امیل بنو نیت» که هر کدام در شناسائی تمدن و فرهنگ یونان و السنه «ارسی» و «یونانی» و زبان های باختری اختصاص داشتند کتیبه مذکور را از بهلوهای مختلف تحت تحقیق و مطالعه قرار دادند.

«ژورنال ازیاتیک سال ۱۹۵۸» این کتیبه روی سنگ بزرگی

حك شده را كه سرراه سر پوزه به شهر كهنه قندهار در بغل راه
وچون بدند سر پوزه كوه « قبطول » است و بدو زبان ارامى و يونانى
و به رسم الخط ارامى و يونانى نوشته شده اعلان ديگرى اساس
اعلان هاى سنگى اشوكا كه به همان نام استعارى « بد زشدها مى
تعريف درستن يونانى بصورت « پودامس » و درستن ارامى بصورت
« پرى يادارسى » آمده و عن همان نام در يك صفحه پس بصورت
« دوانام پرى يا » در سنگى نيشتم « لتمان » ديده شده است نشاف
اين نتيجه در دوزبان يونانى و ارامى « جتوى اخلاقيات مبدى از نظر
ائين و ادبيات و فرهنگ ايرانى و يونانى و هندى و اجتماع هر سه در سر
زبان افغانستان اهميت فوق العاده دارد و با احترام از پرايه هاى
تخصصى اهميت آن از پهلواى مختلف يكما ل ايجاز ذكر مى شود .
اشوكا در سال ۳۶۰ ق م به سلطنت رسيد و اين نتيجه را كه
حيثيت (احكام اخلاقى) دارد و ده سال بعد در حوالى ۳۵۰ ق م
در سجاورت مرگ (ارا كوزى) شهر كهنه قندهار در دل كوه نقر
كرده است .

قرار يكه در سواد عظيم هند ديده شده اشوكا احكام و اندرزهاى
اخلاقى خود را ۱۳ قطعه آن به جفت (۱۳ احكام
اساسى) از طرف اربابى ها شناخته شده على العموم به زبان
هاى سحلى هر نقطه (پرا كريت ها) صادر و حك مى كرد .
در قندهار نتيجه او به دوزبان خالرجى نوشته شده كه يكي (ارامى)
و ديگرى (يونانى) است و به شرح يكه در صفحه هاى پيشتر ذكر
راست اين دوزبان يادگار دوره هاى تسلط يونان و باخترى « باشد
كه يكي بعد ديگر هر کدام دو قرن درين - روزه ها كميّت داشتند .
درين وقت حتما كدام زبان سحلى هم در حوزه ارغنداب بوده
ولى به عقیده زبان شناسان رسم الخط نداشت و نوشته نميشد .

شبهه يى نيست كه اصل احكام در يكي از اكرت هاى مروج
عصر اشوكا از دارا نشاى سلطنتى صادر شد و ترجمان و منشاوان

یونانی قندهاری که در هر دو زبان سمارست کامل داده اند و حتما به
 این کریت هم آشنا بودند ، به ترجمه متون اقدام کردند . نا گفته
 نماند که متن یونانی در سرو متن آراسی در خاتمه گرفته شده یعنی یونانی
 را بر آراسی ترجیح داده اند . اگر چه ترجمه یونانی کوتاه تر
 ترجمه آراسی شال تروستگین تراست ولی در تکرار اولی (۱۴) سطر آغاز
 کتیبه و دومی (۸) سطر پایان را اشغال کرده و ترجمه متن (یونانی)
 و (آراسی) از نظر مطابعات تخصصی زبان شناسی فرق هایی دارد
 که در جزئیات آن اینجا کاری ندارم ولی ذکر یک مطلب قابل توجه
 است که برخی کلمات و اصطلاحات متن ترجمه آراسی دلالت به
 این میکنند که عده بی وزنی ها سی قندهار در این زمان نیز و آئین
 (مزد نیوم) (مزدی سدا) یا (زوتشتی) بودند . ترجمه آزاد دوم متن
 قرار آتی است ترجمه متن یونانی و د . سال بعد از جلوس (پرو-
 داسس) پادشاه یعنی (اهو کا) مراتب احکام اخلاقی خود را اعلام
 کرد و با زن تاریخ به بعد مردم در روی زمین دین دار تر
 و خویشتن تر شدند . پادشاه و سایر مردمان و همه شکاریان و ماهی-
 گیران حتی کسانی که بر خواهر شات خود کیمیت نداشته اند از کشتن
 زنده جان دست کشیدند و بر عکس گذشته به پدر و مادر و پسرگان احترام
 قایل شدند و بدین طریق زاده گالی بهتر برای همگان مفید تر شد .
 ترجمه متن آراسی :

چون ده سال گذشت سرور ما پادشاه (پری یاد ارسی) در این قرار
 حقیقت برخاست و زن تاریخ به بعد ، بدی برای همه مردمان و
 بدستمان روبه کاهش نهاد و معدوم شد و صلاح و صفا و خویشتن بر تمام
 روی زمین پرتو افکند . چون برای مطیع سلطنتی حیوانات را
 کمتر می کشتند همه مردم شکاریان و ماهیگران از گرفتن و کشتن
 زنده جان دست گرفتند . هکذا انجام گشته ها پراهم آمدند و احترام
 مادر و پدر و مال خورده گان طبق وظایفی که قسمت بر آنها نهاده
 هام شد از همه مردمان دین دار و در آخرت پرست نیست و احترام
 این احکام برای همه مردم مفید بود و مفید تر خواهد شد . (نا تمام)

جدال الدین محمد بنجی را

در زمان مکان اوستا و خشتنا .

ترجمه : شفیع هکند

بخش دوم

ری:

۱۲۰۰ م در انا تولی دورق جوشش و عروج مذاهب و حتی ادیان بشمار
برای بیان این زنده گی فکری لازم است تا بصورت موجز به
ریشه های آن اندکی معلومات بهم رسانیم. بعد از سوسوویت و
سلام یک دین برحق پذیرفته شد. دوره اول اسلام مطابق یک دوره
ست ممتد بین دربارۀ ذات او تعالی و صفات او در مورد این که
پاره روحانی است یا جسمانی هیچگونه اظهار نظر را لازم ندانند
، با ایشان از طریق مناقشه و استدلال برخورد کرد به نظر صحابه
ی که امر جانشینی پیامبر را بعهده میکرفت و نهایت میکانیزم
بایزسی بود، باید از میان صحابه یکده سابقه قبول اسلام شان
، پیشتر می بود ، طور انتخابی برگزیده می شد. این نخستین
اندیشه دوم به هاشمی ها یا بنی هاشم که از نزدیکان پیامبر
و قباطه اهل بیت. بنظر ایشان کسی که بعد از پیامبر مسؤولیت
راست را بعهده بگیرد باید از اهل بیت (خویشاوندان نزدیک

پيامبران) برگزيده شود . نائيد شايسته اين طبقه حضرت علي كرم الله وجهه كه داماد و پسر عموي پيامبر بود ، بحساب معرفت . تمايل اولي كه با ظرسه اجرين (از سكه پدمدينه) وياري دهنده گان انان اهل مدينه (انصار) توافق داشته باشند بالاخره مورد تاثير و تاثير واقع شد و در اسلام يك سيستم انتخاباتي بميان آمد . بمنظور اينكه اين طرز عمل در تمام ساحات امور چون يك بنياد عدلي بدو ن استشنا استوار گردد با اين ترتيب پيروان اين سيستم كه هر چنان گفتار و عمل و موارد قبول پيامبر ، ممكن بودند ، اهل سنت و جماعت خوانده شدند .

به گراينده گان طر ح دوم كه چا نپدار سيستم يا عدل (اجماع امت) نبودند و علي را مستحق خلافت دانسته و از اهل بيت طرفداري ميكر دند بنا بر روش و طر ح شان شيعه يا اهل تشيع (چا نپداران يا دوستداران اهل بيت) خطاب كردند . نه اين طر ز تلقى و ادعا عكس العملى عليه طر ح عدلى صحابه بنام (اجماع امت) گفته مى شد . بعدها معاويه فرزندان يوسفيان كه در زمان حضرت عمر خليفه دوم به حوث والي شام برگزيده شده بود . حضرت علي را به حوث خليفه چهارم بر سميت نشناخت (واو را در قتل حضرت عثمان خليفه سوم كه از امويها بود) دخيل دانسته دست به تدر ز دو اين طغيان بخصوص بر اى بدست آوردن مقام خلافت طر ح و بى ريزي شده بود . هر دو جانب داخل جنگ شدند و در نتيجه اين تفرقه ، راه سوسى در اسلام ايجاد كرد يد كسانيكه راه سوس را برگزيندند و در زمينه تعويض مقام خلافت تهر كز قدرت را يك نفر ناساز گارى و عدم توافق نشان دادند و حضرت علي و معاويه را دوست نميداشتند انديشه اين فرقه بجاي آنكه نقش تعميرى در كار خلافت داشته باشند ، جنبه تخر بى پيدا كرد و عناصرى را در برداشت كه ماهيت چا نپدارى از انارشيزم داشتند اينها بنام (خوارج) ناميده شدند و رهي ن بهجوبه فكرى فرقه با طر ز تفكر ديگرى هم پديد آمد كه (معتزله) خوانده شد . اهل تشيع كه اكثراً با زر گو بى مواجه مى شدند ، اين جريان

را پسندیدند و ای سنی‌ها که برای رادع‌ج‌زیی بنده بودند و عقیده داشتند که چون شروخ‌ر از جانب خداست و معتزله بنده ممکن است با این اراده اندک هم که دارد بسوی شر و یا خیر سوق گردد، بنا بر آن در حدیچ‌ستن حد وسطی برآمدند و بسوی آن گرایش نشان دادند معتزلی‌ها جریان فکری خود را از ماسون قاسم‌وکل در اختیار داشتند.

این عقیده در عین اینکه فلسفی بود نتیجه بی‌ارزش و قدر بشمار می‌رفت. آنها تا بکه متکر صفات ذاتی خداوند بودند، بنده را دارای اداره و اختیار کامل می‌دانستند. باین ترتیب وقتی محو ولایت اعمال بنده متوجه خود اوستی شد.

این نظر را که اراده جز تابع اراده کل بوده خروشر از او منشاء می‌گیرد، تأیید می‌ورزیدند. رفته رفته موازی با این طرز تلقی فرقه دیگری بظهور پوست نه معتزله بودند همچنانکه کار صواب به اهل ائمه‌ای (سانی ارتکاب آن نیز ضرری به انسان ندارد و نقش بردار را نفی نکردند. این فرقه بنام (مرجئه) شهرت یافت. آنها با اعتقاد خود در واقع کسانی را که بی‌رو و بسا و قدر بودند، تأیید می‌کردند. معتزله به عمل یا بردار را جزئی ایمان می‌دانست، از این فرقه جدایی اختیار کرد.

باین ترتیب در اسلام فرقه‌های گوناگون بنام‌های اهل سنت- اهل تشیع، معتزله، خوارج، مرجئه، پنج اسم جداگانه اعتقاد سی را پیریزی کردند. با گذشت زمان متکثرین و پیروان هر یک از این اساسات مذهبی مسایل متعدد را از نگاه برخورد های مختلف مورد تحلیل و ارزیابی قرار دادند و در نتیجه هر یک از این اعتقادات مذهبی شاخه‌ها، شعبه‌ها و فرقه‌های متعدد دیگر بوجود آمد.

تمام این مذاهب پنجگانه که در دوره‌امو بها مورد قبول داشتند در دوره عباسی‌ها معروض تحولات نوین شدند زیرا آغاز زمان است ترجمه از آثار یونانی کم کم در طرز تفکر مسلمانان اثرات خود

راسی گذاشت . دانشمندان مسلمان برای دفاع از قرآن و احادیث در برابر فلسفه یونان ، بران می‌دند تا احکام عقلی قرآن را با دلایل عقلی توافق دهند و برای بهتر به ثمر رسیدن این کار علمی را بنام علم کلام (منطق) که از ریشه کلمه یونانی (لوگوس) گرفته شده بوجود آوردند . این علم با نقد و کاوش بیشتر شکل متودیک یافت . همچنان دانش‌پگیری که اندیشه‌های مختلف مذاهب گوناگون را ارزیابی و شکل میداد نیز بنام (سلب و نعل) یا (شرابیح و راه‌ها) همچنان آمد و بصورت جدا از علم کلام به رشد و گسترش خود پرداخت .

غیر از این‌ها در میان مسلمانان مذاهب مختلفی که در بحث عقیده عبادت و یاد ایزم دوری نداشتند ، دوطایفه دیگر که از نظر اندیشه یکمذاهب را به دیگری اختیار کردند نیز تولید یافت .

اینها بنام‌های (حکما) و (فلاسفه اسلامی) خوانده می‌شدند . اینها مستقیماً به فلسفه هند و ایران پرداخته و حتی برخی به او قیاط اینک به بعضی فلاسفه یونانی در مصر به فراگیری دانش مصروف بودند ، سعی می‌کردند با جستجوی ریشه‌های فلسفه مصر در آثار فلاسفه یونانی آنرا هم «اسلامیزه» کنند با رنگ اسلامیت بزنند . آنها در این راه آثار و اندیشه‌های «افلاطون‌های جدید» را ترجیح میدادند .

اسلام در برابر فلسفه یونان به نیروی ایمان از خود دفاع میکرد . دیگر موضوع قضا و قدر یا ذات و صفات مطرح بحث نبود بلکه مسائل عمده دیگری را قیبل :

هستی ذاتی خدا چه بود ؟ آیا جهان از عدم بوجود آمده ؟ آیا این اسکان دارد ؟ غایب هستی چیست ؟ استعدادها در انبیا یعنی نیروی تحول و تکامل چگونه است ؟ آیا بعد از پیدایش ان بوجود می‌آید یا این استعداد ازلی است ؟

مقصود از اعیاد چیست؟ اینها و موالاتی همگون آن مورد بحث و مناقشه قرار می‌گیرد. ایتها و یهمره مسایلی بودند که اگر یکی ازین سوا لها طرح می‌شد، فوراً حکم می‌کردند این شخص را بدست ایشان کتوف و بگو عقل هر جریانات فکری حکم میراندود رسیان مسلمانان شریعتمدار تک تک کسانی پیدا می‌شدند که فلاسفه را پوینده گان راه حقیقت و رسیدن بدون از طریق (اشراق) می‌پنداشتند. در میان آنها برخی که بیشتر از مکتب ارسطو متأثر بودند، بطور نمایی از اصول تجربی جانپداری می‌نمودند.

بنظر حکما بخصوص با ید گذار آن اشراق، هستی معنوی و استعداد ذاتی را که (عقل) خواندند، این استعداد اکتیو یک مفهوم مجرد را بدست مبداء نه آنرا بنام (نفس کل) یاد کردند و قبول بیرون اصول تاویل عقل کل «آدم» و نفس کل «حوا» بود.

ازین دو استعداد استیفاء و پاسیفاء نه طیفه آسمان و هفت جسم سماوی اشکال گردیده حرارت آسمانها چهار پدیده طبیعت را بیان می‌آورد که عبارت بودند از: خشکی، تری، گرمی و سرما، مظهر این چهار پدیده عناصر خاک، آب، آتش و باد شناخته می‌شدند. در سده هشتم میلادی فرقه های دینی و مذهبی دیگری هم بدین شرح بوجود آمده بودند.

۱- فرقه «مجمعه» که از اهل تشیع جدا شده به تبعیت از مشرکیت پیامبر، هفت امام را در مورد نبی و دنیا بی‌خویش سر جمع هدایت می‌شمردند.

۲- فرقه «اثنی عشری» که دوازده امام را تایید می‌کردند. این فرقه را «اسماعیلیه» و «جعفریه» نیز خوانده اند.

۳- فرقه «اسماعیلیه» که بعد از فوت امام جعفر صادق امام ششم (۷۶۳ م ۸۱۳ هـ) از فرزندش اسماعیل و بازمانده گان او تبعیت می‌کردند.

«فرقه «اخوان الصفا» در سده نهم میلادی (سده سوم هجری) توسط
 يك جمعیت معنوی جا نیدار اصول فلسفی بوجود آمد. فلسفه موجود
 این ائین تا لیفی بنام «رسایل اخوان الصفا» به بیان آوردند که
 اسماعیلی ها آنرا کتاب اساسی آئین خود می شناختند. اسماعیلی
 ها این عقایدشان را در مذهب خود نیز مورد عمل قرار میدادند. بنابراین
 اعتقاد آنان «عقل کل و نفس کل» عالم روحانی در عالم جسمانی بوسیله
 برگزیده گان خدا یعنی پیامبر این تبلیغ و تمثیل میشود. پیامبران
 که به لقب (عظیم) یاد می شدند، در مقامی بالا تر از امام شناخته
 شده و وحی آنها که امام بود «تعالی» خوانده میشد.

در عین حال پیامبر این دارای شایستگی دریافت وحی شمرده می
 شدند که وحی را چنانکه نازل می گردید، به پیروان شان انتقال
 میدادند و از دانش تاویل و معنی ذاتی آنها حریفی بهمان نمی آمد
 در حالیکه وحی صلاحیت تاویل را در بر بود.

گذشته ازین شمار اعتقادی اهل تشیع یعنی پرظهور امام مهدی
 نیز در میان اسماعیلی ها گسترش می یافت. آنها را مامی را که بعد
 از هفت دوره بهمان می آمد به عنوان مهدی پذیرفته و تا کید می کردند
 که ساختار اجتماعی به قضای زمان قابل تغییر و تحول دائمی
 است سر دم در انتظار يك عدالت مطلق بود و نسل به چنین
 جهت نظام مطلقه را رستو اسراسی مستقر در دوره امویان
 و بخصوص عباسیان را رعایت نمیکردند. در میان ابن ارباب مذهب
 کسانی که اصلاحات موعود خود را در عمل پیاده میکردند
 نیز وجود داشتند مالا قرطبی ها که از نظر فکری محیط متمرکز
 در بحرین و احقا (اقصا) برای خود بوجود آورده و
 با اصول ارتدوکی از اغراض مخالفت میورزیدند. مالیه و عشر راسلانی
 دانسته تجارت و دولتی ساختند و تار مشترک را بنابر ضرورت ارجح
 گرفتند و ملکیت شخصی را فقط به صلاح، منحصر اعلان کردند. تا آنجا

که بنا بر این اصول مجزا از احکام اسلامی، آنانی که املا مسلمانان نر
نپودند در جنگها به شک آرمطی هاسی شناخته شدند (۱)

چر بان اسماعیلی که در ایران خاطره سیدک را احاطه و مورد
پذیرش وسیع خلایق واقع نشد، برعکس در عراق و سوریه گسترش زیادی
یافت و در سده دهم - مادی خلافت فاطمیه را در مصر و جود آورد.
در چو کات این خلالت برای نخستین بار در تاریخ اسلام وزارت
تبلغ تشکیل گردید.

به ترتیب طایفه دیگری که «صوفیه» خوانده شد از سایر مذاهب
جد او حتی برتر محسوب میگردد، به بیان آمده اینها به نام سنان با
طریقت خود را تصوف گذاشتند نام طریقت شان از کلمه یونانی
«سوفوس» مأخوذ بود.

تصوف به در دوره اول سویها و در آوان گری اغساب در خلی
و قیام مردم علیه نظام اریستو کراسی بیان آمده، با اساسات تجربه از
دیوار اهل آن، زهد خشکی را با خود آورد. ولی هنوز مدتی ست
نشده که به فلسفه گرایش نشان داد و رفته رفته زیر تأثیر اسماعیلیها
تدایلات درون گرایی (باطنی) در آنها راه یافت. درین طریقت زمره
ها با گروههای دیگری از قبیل ملامتیه و غره زده ها شدند که تکه هائی
ایجاد نمودند و در میان صوفیها نزدیک حالت اریستو را تکه بطور
بهیوست. متعاقباً باز در میان گروه های دیگر خصوصاً ان عکس العمل
های علیه جریان اریستو کراسی تکه پیدا شد. شریعتمداران و جماعت
نکه با علم نلام و فلسفه ناسازگاری داشتند باشند ایشان را علم
تصوف عکس العمل نشان دادند. ولی علی الرغم شریعت که عشق
بازی، موسیقی، رقص و شراب را از ریشه منع قرار میداد و از تأویل
را گشوده (ملوک) را بهمان میشدند و عشق (مجاز) را تکه بخش

۱ « برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتاب دلمور بر ناردلوی نعت
مندان « اصول اسماعیلیه » مراجعه شود » سواف

توجیه و از مسأله شهوت نیز بری دانسته نمی شد پای بری رسیدن به عشق (حقیقی) تعریف کردند. رقص و موسیقی را هم وسیله جذب و شمرده خوابی ویدی آن را به نیت شخص متعلق دانستند.

مردانگی را بصورت بزرگمردی تلقی کرده زن و مرد را در راه رسیدن به مقام بزرگمردی دارای شایستگی مساوی اعلام نمودند.

تصوف با ازدی مغرب حتی از این بافراتر گذاشت و همه را مساوی شمرده چنان حکم را داد که انسانها چون مایع اندو به هر ظرفی که انداخته شوند، همان قالب میگردانند و رنگ و شکل آنرا به خود می گیرند. خیرش را نیز از برای نسبی و حتی اضافی خوانده شد و هر آری را که از شخصی سر میزد درست و مطابق استعداد او مجاز دانستند.

بدینسان دیده میشود که تصوف از یکسو با سلاطین وقت بزمان خود جهات آزاد و به شرفته داشته به انسانها حق تنفس میداد و از جانبی با گذشت و مساعدت لایتنهای خویش یک سر کز بزرگ تسلی دهنده را به چودسی آورد لا چرم انسانهای خسته دم فرو بسته در تصوف که فارغ از قید زمان و مکان حوادث را مظهر تجلی خدا و هستی جاودانه تلقین می کرد، راحت و صفای قلب خود را می یافتند.

اثنی عشری ها بر این بودند که مهدی امام دوازدهم در خفا حیات پسر برده و در موقع اشغال و خواهد کرد ولی سنی ها معتقد بودند که وی هنوز زاده نشده بعد آیتو له میگرد و پس از رسیدن بسن بلوغ ظهور میکند. صوفی های شیعه، مهدی را مطابق به آنچه در طریقتشان رهنمود داده شده می پذیرند و صوفی های سنی نیز مهدی را منظور جاودانه دانسته او را یگانه بزرگمرد می شناختند.

اگر طرز تلقی ما را کنار بگذاریم، در اسلام هر چند گاه یکبار مهدی های بوجود می آمده است.

محمد حنقه (۷۰۰ هـ) فرزند خلیفه چهارم علی، اولین آنها بوده کسانی که در صدد دعوی مهدویت بر می آمدند، می میگردد.

کارهای کنده‌های موعود باید انجام میداد انجام دهند. اگر موافق شدند مدتی فرمان میراندولی اگر موافق نمی شدند، در آن صورت جناح اکثریت پهلوان‌شان، برای خود مهدی، یگر برمی گزیدند. حتی شاید به همین دلیل که قبل از يك مهدی، مهدی‌های دیگری بوده اند، مردم این تصور ر قوت گرفته بود که پیش از دجال (مسیحول بدی) دجال‌های دیگری هنوز وجود داشته اند. بی‌شک این مهدی‌ها از اوضاع اجتماعی و اقتصادی بهره برداری میکردند. از قبل ادريس كه در سال (۱۷۷ هـ ۷۹۳ ع) در افریقای شمالی حکومتی را تأسیس کرد و باؤدر همان خط شطوط دیگری بنام موحد الدین در اندلس دولتی را بوجود آورد ابوسعد عبدالله المهدی در (۳۲۵ هـ ۱۳۰ ع) بجای او اختیارات را بدست گرفت. عبدالعزیز در سال (۵۰۸ هـ ۱۱۶۳ ع) بجای او نشست. ابو عبیدالله المهدی در سال (۳۴۲ هـ ۹۲۳ ع) خلافت فاطمیه را در مصر تأسیس کرد. مثل این مهدی‌ها كه موفقیت‌هایی بدست آوردند کسانی چون بابا الیاس (۶۳۸ هـ ۱۲۳۰ ع) بابا اسحق (در همان تاریخ) جمهری (۷۶۷ هـ ۱۲۷۸ ع) بدرالدین قرزند قاضی صفا و نا (۸۲۸ هـ ۱۴۲۱ ع) و قلندر چلبی (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ ع) نیز بودند که از مهدی‌های ناموفق بشمار میرفتند. حتی شاه اسماعیل مروج مذهب جعفری (اثنی‌عشری) در ایران (۵۹۳ هـ ۱۵۲۳ ع) از نگاه علوی‌های اناتولی و روسلی يك مهدی شناخته می‌شد. اکثر این مهدی‌ها نه از باب طریقت بودند، در گسترش تصوف نقش عمده داشتند. در سده سیزدهم میلادی تصوف در اناتولی و سیعاً گسترش یافته بود از یکطرف عدم توجه سلجوقی‌ها به مسائل دینی و مذهبی و از جانبی تقابلی حمله مغول و از سوی ناراحتی عمومی عوام و اهل اساس این گسترش را تشکیل میداد. زهر حمله مغول به اساسی مرکزی ایران و غیر آن قریب شده بود تا سلطنت عباسی به پایان رسید. و دانشمندان چون قزح: لیل و نهار فی (۶۸۸ هـ ۱۲۸۹ ع)

نسجم الدین دایه (۶۵۳-۱۲۵۳ ع) او جدا لدین کرماقی
(۶۳۵-۱۲۲۷ ع) به انا تولی مهاجرت کنند و طریقت های منسوب
به آنان با اندیشه هائی که داشتند، درین ساحه امکان پذیرش وسیع
پیدا شد.

بعد از طریقت (اکبریه) که در آن وقت احمدیه خوانده می
شد، از طرف پیروان صدرالدین قونوی (۶۷۳-۱۲۸۸) فرزند خوانده شد
این عربی صوفی مشهور و شایسته روح نصوص (۶۳۸، ۱۳۰۵ ع)
به بیان آمد.

منسوبان این طریقت که با سارو آتش بازی کرده و سیخ داغ را
بجای خود فرو می کردند با این آله های عجیب و غریب خود مردم
را بسوی خود کشانده شاخه دیگری را بنام طریقت (رفاعیه) نیز ایجاد
کردند.

این دو طریقت در انا تولی آن وقت بصورت سرشناس ترین و گسترده
ترین ها تبارز نموده بود.

بعضی طریقت های دیگری بنام قلندریه که به طریقت شیعه
باطنی شاخه بی از سلسله خراسانیها یا سردان خراسان شباهت داشت
جاسمی ها، حیدریه، ابدالی ها و فرقه هائی چون ابدالی های روم
در انا تولی مرکزی بدور خود ایجاد کرده بودند زهد ارباب فتوت
که از نظر ریشه به دوره سامانی ها می پیوست ولی ماهیت اقتصادی
داشت نیز در انا تولی از جریانات خیلی قوی فرقه های بحساب سبقت.
در هر يك از مراکز روی هم رفته يك زویه اهل فتوت جلب توجه
میکرد حتی ارباب فتوت گذشته از انا تولی و عراق در سوریه و
مصر نیز نفوذ کافی داشتند. عباسیه ها که در روزبه روز بسوی زوال و افت
سیاسی و اداری میرفتند و در جستجوی یسک نقطه اتکال بودند،
از نفوذ این امر قدسی خبر داشتند بهره برداری کنند. خلیفه
والناصر الدین الله (۶۲۲-۱۲۵۰ ع) مقام مقتدا بودن این فرقه را

برسمیت می شناخت. کسانی که بعد از او هم به خلافت رسیدند ازین راه بر نکشیدند. باایرمن سلاوک سلطان مائریزی (۶۷۶-۶۷۷ ع) در نامه اش عنوانی حکمدار «التیور» بنام «بکر» در ۱۲۹۲ ع می نویسد تا فرستاده گان او را بدین امر قهچنب کنند.

تمایل عامه به تصوف عامل آن شد تا یک ماه و زیرها و حتی پادشاهان به این اسیر گرایش پیدا کنند. عزالدین کیکاووس اول در زمان خلافت ناصرالدین الله عباسی شیخ مجدالدین اسحق را به دربار او فرستاده خواهش کرد تا مهابانی قنوت را به وی بفرستد.

خلیفه نیز منشور سلطنت، مجانی قنوت، جا زه الله و یک عیای سیاه به او گسیل داشت. در دوره سلطنت علاءالدین کیکاووس اول، خلیفه عباسی شهاب الدین سهروردی را (۶۲۲-۶۲۳ ع) به قونیه فرستاده تا هدیه او را که عبارت از یک اسب و عمامه بود به شاه تقدیم کند. علاءالدین در آتی سرایا گروهی از صوفیان دانشمندان و علما از شیخ پذیره شد، هنگام بازگشت شیخ نور تا قریه «زنجبری» که در فاصله یک ساعت راه (بو سیله اسب) از قونیه واقع بود او را بدرقه و مبلغ هنگفتی از مدرک خراج بدست آمده انصرانیها و ارمنیها برای خلیفه از سال داشت. بارد بکر معنی الدین این اجازه از جانشین خلیفه نزد علاءالدین شده و از او تقاضای هزار و سرباز سوار کرد و علاءالدین رای آنکه کوچک نشاید، پنج هزار سوار را اختیار فرستاده خلیفه گذاشت ولی این سواران هنوز از موصول عبور نکرده بودند که ضرورت دربار خلیفه رفع گردید و آنان به قونیه برگشتند. فرستاده گان خلیفه برای قدردانی از این ناز و هدایائی گران بها بدربار علاءالدین آوردند. معنی الدین و والیه برای فرح الدین عراقی و ابیه یسی در وقت و کسالت تا میسر کرده بود. نجم الدین دایم مدتی در قیصریه زنده گی کرد و کتاب معروف خود «مرصاد العباد» را در

انجا اوفت . سپس به سیواس و از انجا به عراق رخت سفر ببرد . ولی صدر-
الدین تو نوی در تکیه خودش واقع قولیه تقریبا مثل يك پادشاه
زنده گی می کرد .

در سرا کز مذهبی آن زمان در انا تولی مرا کز شاعری ها و حنفی های
معی مذهب دارای نفوذ و اهمیت مساوی بودند . معتزله را نیز
نمی شد دست کم گرفت . دانشمندانیکه پیرو فلسفه و نانا
بودند ، حکمای مسلمان و نصرائی نده مساجد و کلیساهای متدنه
داشتند و در اینها از ادانه به تولید و ترویج می پرداختند
که این نمودار عدم التفات دولت به مسائل مذهبی بود . افلاطون
به عنوان « افلاطون الهی » علاقه مسلمانها و بخصوص صوفیان را
به خود جذب میکرد . شهاب الدین معتول که در (۱۱۹۱ ع) (۵۸۷ هـ) در حلب
به قتل رسید ، بنابر تهر و تسلطی که در فلسفه قدیم ایران و یونان
داشت ، افلاطون را تار حلقه و لا قری یابد برده بود .

و رابط سلجوقیه را با اهورا طوری بیزانس درین دوره نیز باید
در نظر گرفت . قلیچ ارسلان دوم که میتوان او را قهرمان مسافرت
های حج قبول کرد (۱۱۵۶-۱۱۸۸ ع) پس از شکست در نبرد دی که
با اتابکان سوریه انجام داد (۱۱۶۲ ع) به بیزانس فرار کرد و در انجا
به همراه پناه برد .

نورالدین زنکی اتابک سوریه قلیچ ارسلان را که همسر نصرانی داشت
مسلمان کامل نمی شمرد . پسرش شهاب الدین کیخسرو اول که
از پدر ادش رکن الدین فرار کرده بود به بیزانس رفته با علاء الدین
کیقباد پاژده سال در انجا بسر بردند . در ان هنگام بیزانس در دست
لاتینی ها بود . بعدها پدر زنکی سوخوم به « ما نویل سوروزوم » به انا تولی
آمده حوزة (مدرس و دینی) را بوی واکذا ر گردید . جلال الدین
قره زای پدر « قرامونگو » و « حال الدین قره تاش » یکی از اسرای سلجوقی
از جمله کسانی ها بود که می گفتند بعدها اسلام آورده است . کیخسرو اول

را بخواری و انکار ژند بقا نه خود ادامه میداد. حتی بهمین دلیل
 ترمذی فتوی داده بود که وی صلاحیت پادشاهی بر مسلمانان
 ندارد. همسر غیاث الدین گیخسرو دوم روسی بود. فرزند
 نهمی او ازین زن عزالدین کیکاووس دوم دوباره بزائس گریخته و در
 تین بهار کشته شد. انا تولی در حمایت سر بازان فرنگی
 می برد. بیکار و بیکی گنده ستا پیل نر روسی بود. کرمانی ها به همین
 ت و بخاطر اتکای عزالدین کیکاووس به روسی ها و فرنگی ها اورا
 بن خود می شناختند. فرزندان عزالدین در بزائس اثن نصرانی
 پذیرفته و یکی از آنان بنام ملک کونستان خوانده می شد نصرانی
 ، فرقه کونیاره قونوی ها چه می بشمار می رفتند که از اسلام
 گشته بودند این چرمانات در سواری از بخشهای انا تولی و
 روس در قوئیه و سرزهای بزائس سبب آن گردیده بود تا زبان
 بی وسیعاً در مکالمات و مکاتبات مردم مورد استفاده قرار گیرد
 مار یکم سولانا و سلطان ولد بزبان روسی انشاء کرده اند تا بت
 کنند که در حلقه دانشمندان نیز زبان یونانی راسی دانسته اند
 اگر این ها و این را در هنوز مغل ها بطور کلی اسلام نیاورده
 اند و کنار گرفتن امرای مسلمان را از تعصب در نظریات و رسم
 رقت علت این را که چرا انکار و اندیشه های دوران تعصب اسلامی
 لانا و حتی بهر جزوی در شهر بشار از نقل قول و احکام کتبی اسلامی
 ردی در میان مردم به استقبال گرمی سابقه رد بروند ، بخوبی
 می یابیم معینا لدین پروانه صاحب فخرالدین ، نورالدین جاجا
 امام الدین قیصر در راس توسعه و تعمیم این عملیه بدیش قرار داشته
 چنان امر موجب شد تا سولانا اندیشه های این توده های مردم و وزیرای
 رول و بیکی ها به آسانی گسترش یابد و حدود اورا هم به اندازه
 (دایاله دارد)

ست به اراده .

دوګر پوهنې لنډتایخ او ښوونځی

نړېاندې د کونړ پښتو ژبې د استاد

د اتنولوژۍ نومونه (اصطلاح) لومړۍ ځل پر (۱۷۸۷) کال
منځته راغلې او د اتنولوژۍ د اړوندو ستونزو په اړه (۱۸۱۰)
کال راهیسې یې دود موندلی دی. ددې دوو نومونو مانا په هغه
زمانه کې له ننځو ماناوو سره توپیر درلود. اتراپا لوجی د یوه بل
همانندول په توګه زیاتره په امریکایي نومونو پوهنې (ترمینو-
لوژۍ) پورې اړه لري. په اروپایي نومونو هغه اتراپا لوجی
کېد (نژاد پوهنې) او یا (پېر پوهنې) په مانا کارول کېږي یا په
بله ویاند ازیکي وګر پوهنې په جاج (مفهوم) او اتنولوژۍ د کلاچرال
پاسوشل اتراپا لوجی (کولتوري یا ټوانیزې وګر پوهنې) په مانا-
نا اخیستل کېږي او ناه یې هم دا اتنولوژۍ په ډېر اندې پوټولنیزه
(عمومي) نومونه بولي (وا لټره پېر ټ ۳۷۰ مخ)
له نه په وېره (لغوی) مانا لري سره توپیر نه لري.

اتنولوژۍ له اتنوس (انسان) او لوګوس (وینې، پوهه، وینا) څخه
رغیدلې او اتراپا لوجی له انټروپوس Anthropos (انسان)
او لوګوس Logos (وینې، پوهه، وینا) څخه چې د دواړو
اړه په یو ناني ژبي پورې اړه لري. اتنولوژۍ (Ethnoslogy)
هم یو یوناني ویی دی چې دلته د دویم ټي پټي څېرې (Grapheir)
(لیکنه) ده چې بیا هم زیاتره له لوګوس په بله ویاندو کې او
لولوژۍ سره هم مانیزه کارول کېږي (همالځه ۱۷۰ مخ).

د نوموونی (ترم-اصطلاح) له مخی وگړپوهنه هغه پوهنه ده چې په پلا
په پلای وگرځولی داری (منشا) او ټولنیز له پلوه په مستقیمه توګه موګر
ترخپرنی اوسپرنی لاندی نېسی (هماغه اثر او مخکېنه) ده څرېول دوګر
پوهنی اندمفکوره ترخپلې اوسنې نوموونی یا نوموونو څخه مخکې راغلې ده
لکه د لرغونو زمانو څخه نه خورا لرغونی ده چې د لږ ډله یی لامل
په او ونه تر کتنی لاندی نیسو.

لومړۍ- په لرغونی زمانه کی

دوګر پوهنی بللار «هرودت» بلل شوی دی دده آثار هم تاریخ دی
او هم انتولوریک لکه ده همدارغو پیل چې هم دخپلو همدا لود «مصر»
وګر تاریخ او ټولنیزا (ر) (وضع) څرګند پرې او هم د پخوانو (ترم-
پنځمې پرې د مخکې ژوند) انځور پرې دغه انځورنی او څرې د پلوه
پوښو (سفر و نو) په لړ کی بشپړولی نن چا څو د لرغونی وګر پوهنه
کاپی، دده له آثار وپه توره (Ethnology of Antigue)
(د لرغونی ټولنی وګر پوهنی څخه) ګټه اخلی.

۲- په منځنیو پېړیو کی

دغه زمانه په ټنګ الواکي (تمصب) اواساطر وکی ښکله وه
له هغو الیکو (تماسو) څخه یی ناراضه ستی نه دی چې له ناروایی
هيوادو سره یی لرل، نو لکه د دغه (دوری) انتولوریک آثار په
او ناڅیزدی، لاسوند (دلیل) یی داچې دوی انسانی ځاګړت او ی
پوازی په مسیحیت پوری تړلی او د همدغه ټنګ الواکي له کچله ورته
نورو ګرې پوره انسانان نه یو ښه بل اوله لیکورو، نم انسانانو
یا انسان وېسو (تورو افریقایي) اوداسی نورو ډولو نوڅخه غیر یان چې
نن-چا نوم پوهنیز ارزښت نه لری، تردی چې ځنی انسانان یی د ژبو-
پوهنی (زولو ژبی) په رڼا کی کتلای دی او نورو (لکه مسلمانانو او
یهودانو) ته یی د نیم انسان یا انسان وېسه نوم ورکړی دی.

پوازی سار کو پولو پده دهه لېر کی پوه ژوره غه پله را پرېښی ده مگر
هغه مهال ورته ددرو خواوا لسانو په سترگه کتل کيدل.

ختیځه نړۍ بیا دارو پایې هغې غونډې په دغه راز تعصب اخځه نه وه
ددغه پیری عربی، پارسی، افغانی، هندي او چینایي پوهان خورا گرانېږه
اثار لری لکه: الادریسی، ابن بطوطه، البیرونی (چې نن یې په ارزښت
پوره پوه شوی وو). همدارنگه دچینی-بودایی زاړه ډولګه هوانګن،
لی غن اوراور وستنه دابن خلدون لیکنې په رښتیا سره اټنو لوژیک
رنګتاری، (المقدمه) او (تاریخ البربر) مسوده ته د اړولو سبب و
لوژیک، اټنو لوژیک، جغرافیا، اوسیا، اوسیا، معامات په خوراښه
توګه په لاس را کړی دی.

ولسائس

غومره چې دارو پامته پوهېږود نور ورو کړو په پېژندنه کې ناڅپړی
کړی هومره بېاد نسانس په پیر (دوره) کې ډیره هڅه شوی چې نور
تو کمونه او وگړی وپېژني، لویو لویو پرسرو نو (کشفیاتو) دغو
څېړنو نه پراخه لارې را نیسته او هغه وگړی تر پېژندنې لاندې راغلل
چې دمخه یې هېوچا نوم هومره هم نه واورېدلی لکه واخلې سمندر یان،
استرالیا یې او امریکایی پومیان د سوبلی امریکا توکمونه او تېرونه
اوداسی نور.

پولایکونه (سفرایکونه) و کښل شول او خلکو لوستل، لورو پوهانو
ددوی د لیکنو پر بنسټ د توکمونو او تېرونو په د لېنډی لاس پوری
کېږ ژان لانتېسو (Jean fantentenean)، وېله گېدون
(Ville gag non) د ژان دولیری (Jean delery) (فرا نسیان)
سها کون. (پرتګالی) اولاس کا زاس) (اسپانی) داسی پوهانو و چې
په دی برخه کې یې لومړنی څېړنی کړی دی. ژاوړوسته ددغو څېړن
لیکنو پر بنسټ نوی فلسفی و یښی (پهغو له) پیل شول چې دلته یې دا
وروسته پهلکي وړاندې کوو:

۱- یاد و گری دانسانانو به دله کی راتلای شی ؟

۲- بی اسمانی کتابه و گری، انسانان بلل کیدای شی ؟

۳- دجه او بدوحشی ترمنج تو پر خه دی ؟

اودا سی نور .

۴- اوولسمه او اتلسمه بهری

کلاسیزم او بوسی پالنه .

کلمه چی سمندری بوئونو اوله نوری نری سره ای بکو اروها یانو
ته د نورو و گری و او تو کهنو شتوالی غر گند لری، نو به دغه
فلسفی بهری ای له فلسفی او بشری هله پری پوینتنی گروید نی را-
مخته هوی، بوهان دی ته ای شول چی دنورو تونو شتوالی ته غاره
کهریدی اونور نولتورونه نه یوازی و غیره بلیکی دهغوی له فلسفی
بسته ونو غطه الهام هم واخلی چی له ار و بایی نری غطه جلا دی او
ورسره یواندول تمدن نه لری. ددغه بهر (دوری) خونوسالی بوهان
دادی:

الف: ددوی به دله کی چی برتله نوو نکسی گریمد و بان بی

بولی دغه کسان راحی:

لوک (Loock) ، فورستر (Forster) پاسکینسن (Paskinson)،

له پیرس (Laperouse) ، روژی (Rogyevon) او لون

کویر (Von cou Ver) چی سمند ریان (Ocenie) بی راسریره

کری او غیره بی پری کری ده .

ب: به بکو بوهان (طبیعت بوهان) او فلسفه (Philosophers and Natura

ددوی به دله کی ژان ژاک روسو او ولتر (Voltaire) راحی چی لوسرینی 18to

(دانسانانو ترمنج دنا برابری نیست) او (تولید تپون) لیکلی او بکی

بی دخیای فلسفی لپاره دده بدوحشی «له بلیکی غطه گته اخیرتی ده.

واتورد بوه بیکسیلاک ضد فلسفوک به نامه یاد هدلای شی چی د بده یانو

فرهنگک او فلسفه بی ستایی دی . مونتهسکوم به خیل «ایرانی

لیکونه « نی ددو وایرانانو به ژبه (چی فرانسی نه راغلی

او عجايب گوری (دارو ها مصنوعی تولد انخو روی اوله ایرانی
هنی سره بی پرتمه نوی .

نورده مسوفان لکه هرد ربه المان، ویکو (Vico) به ایستا لیا او
فر ایو سن به انکلاستان کی چی به تره سمب - ره بی د پشریست د تاریخ
پسنه ونه Grur drissdor Gesclietote یو نوی سیانسم
(Anew Seince) او Corsi ericorsi او د متمدنی تو لنی
تاریخ Hitoryof civil Society 176۰ نوی آثار
منجته را وپی دی ، دهمدغو پنه تو نو به برخه لی دی . پردی
سربیره پر (۱۷۹۰) نو د پریست (Condercet) (د انسانی مفکوری
د تاریخ سیسی پر منجته کو نو تاملو) نوی کتاب و لیشی چسی یوا تلو -
لرژیک سته یزی بلالی شوه

دغه قول اثار له تو لونی گر قیا وو سره سره انسان پنه لسی په
پوهنه کی پولوی گام گیل نیږی .

د دغه پیر (دوری) یو خونور پوهان دادی :

- هیوم (Hume) اکر یزدی چی (د انسان طبیعت رساله)
بی پر (۱۷۳۹) نال کتبی او پوهنه لی بی د پشرد پی او طبیعی تاریخ
را سپولی دی .

- لافیتو (۱۷۲۳) او تو سین (Tussin) (۱۷۲۳) چی له پشردی شخه

سی پر جوړ شو یو او زار وپاندی غیر نه کړی ده .

- بلومن باخ (Blu new Bach) به گو تینگن کی (د انسان
رنګسار نګسی ۱۷۷۵) کتاب و کیش چی په هغه کسی
انسانان پر پنځه ودلو ویشی: تفقازی - معقول - وحشی - (اقیو پیاپی)
هندي او سالتزیا پی او د اسی نور .

دویم - دوگر پوهنی الوانو نه (تپوری) او پیو ونځی .

دغه الوانو کونه او پیو ونځی د پسر اټکلی دی او که پسته تزه پنه

ور ک شوی هم ده ، د پیټیود او اسانتیا له پلوه ده .

۱- بشپړ واله (Evolutionism) (د پېدايښتو دواړو جوړښت)
 ا. ټو د ځېلو نو د بشپړ ټپا و دی او تدریجی بدلون (مفسد) :

داداسی فلسفه یا ښوونځی دی چی دمعنی له مخی انسان ته دیو
 یو والی بلوی دی. ما ناداچی انسان دهره برخه شی چی پروت دی
 په هماغه یوه بنسټ د کړو کړو نیو او زددی. او په یو بدلون او بشپړ ټپا
 موسی دی فلسفې د ټو لوژی له الرا او نوو نظریا تو رنگ (هر کو ره
 د شرایطو له ملوه) بدلون او بشپړ ټپا موسی دی فلسفی دیو او ژی
 له لوا نوو (د نظریا تو) حېخه انهام اختی دی او هر دی
 سر ټیره دجوله و نجانوا لی (Transformism) (الواک یا سلونی
 (میر هو ن) دی. د اښوونځی په فرهنگي دگرسی ورو
 او پر له پسې بشپړ ټپا بلوی دی چی ځانته پیل ټول پیاوړنه لری
 او په دی توگه انسان له هر پیاوړه را بر شوی دی مورگان دده
 ښوونځی استازی دی چی بر ننه پی خول ارزیت حویدی ساتلی دی
 او لایه امریکا سی پی د نوی بشپړ والی (Neo-evolutionism)
 په نامه فعالیت روان دی چی دنوی بشپړ والی بنسټوالی یواریښت وده
 دڅېر نوالی یادانتشار سفکوری ښوونځی (Lutfasuonnum)
 د اښوونځی د بشپړ والی دالواک ناباندی جبهه ده. لارویان پی
 ده دی گرو هه دی چی ټولنی د بشپړ ټپا به لوری شی وده نه لوی.
 بلکی یوله بل سره دار یکی (تماس) په پا هله شی بدلون موسی.
 که په دوو ټولنو شی سره فرهنگي بنسټو نه ورته یا او ده
 دپیاوړه وی، نو یوه دریمه لار را پیدا کړی چی هغه سره نشی دی
 لیدنه او یوځای لیدنه ده. ددوی په وړاندی د بشپړ ټپا برصرونی
 او نو پستی (شک او اختراع) فکر نه لرند بلکه دی. یو نو پستی
 چی په یوه ځانگړی برخه شی را منځته کړی (پا نورو ځایو ته
 خپور ټپا (انتشار) موسی دواړو اښوونځی (Wiener Schule) دهمه

غه ښوونځي استازي پاتوگک بلل کيږي چې لوی اندوال (مفکر) یی (P.Schmidt) دی .

مگر ددوی یوه لویه تیروتنه داده چې د نو پښتو او هر سړو نو (اخځنر اعاقو او اکتشا قاتو) منځمه یی په لرغونی زمانه (مصر) کی نا المی ده. نو موږ پوهیږو چې د مصر لرغونی تمدن ډیر نړۍ باند کوم یو منځنی اغیز نه دی پښتلی او له هغو تمدنونو څخه گڼل کيږي چې د مصر په خاوره کی پښه پرلغای او ژندانی هاتی شوی دی .

۳- شنډیراند و نه (تحلیلی مفکوری) *Analytic tendencies*
ددغو اندونو (مفکورو) استازي فرانتس بواس (frunts Boas) او لـوویـ دـیـ چې دا وروستی دتولو امریکایی و گڼر پوهانـو پـلار گڼل کيږي . دغه ښوونځی ددوو منځنیو ښوونځیو په وړاندی شان رانیغ کړی دی. دموږ لویو ژبیم لوسونه ددوی دا ټا روځورا پښه پېژندویي لولای شی. دوی وایی کوسی تولنی او ستیزونه چې په دوو لوسو نیو ښوونځیو کی ترسره شوی دی. نا پشچراوې وخته دی. دهمدی لپاره دوی دسینتیز (Synthese) پرلغای دهمنی (تحلیل) پلویان دی . ما ناد اچي لوسړی دی تول فرهنگي جولی وشنل شی اوهمه دی بیا پرسمتیز سوچو شی .
سره له دی دغه ښوونځی څه پوزنکی داسی ژورواو پاریکوډگروته راڅکوي چي په هغو کی تولیزالوا او نه (عمومی نظریات) پیښی ور کيږي .

۴- ښوونواله (Psychologism) (او فرهنگواله) (Culturalism)
داوړو ښوونځیو لرغنگه چې وگرېو هیڅو (اتموژیکو)الوا کو نو اواندونو ته یی څپورتیاو رکړه .
ددورکیم (Durkheim) ښوونځی هم راهیدا هوچي ښوونواله ی بولسي .

مگر دا ښوونځی اروا یی اروڼه (مهيارونه) په یرد یو توالو
 ۱ کارول غواړی چی تل پرمالی شوی نه دی . د دی ښوونځی په ترڅ
 ۱ یو بل ښوونځی هم پرمختلېا ومونده چی انیمیزم (Animiam) یی
 لی . ددغه ښوونځی بنسټ دای چی لومړی باید د ناپرمختللی
 هنګه شپږ نه وشي او بیادی دهنو پر بنسټ پرمختللی هنډ وځړل شی .
 هی دغه ښوونځی تده پیا پواله هم وایی . بنسټوال (پسان گذار)
 لیوی پرول دی . سافنه چی دد غونورو ښوونځیو دا لوا لونه
 پر مخته ا لبار یی ډیره مرسته کړی ده .

په توره د ژور دد الو اکونو تر دودیدنې او عایدنې وروسته یی
 ره وړاندی تکمونډلی دی .

په دغه ښوونځی کی ډیر کړوو کړتیا (افراد وخصمیت) هملی د
 له یز ژوند زده کړه او نور وځی دا انسان د لومړیو ښکون نه
 احساساتو) په توګه ترڅه پنی لاندی نهول کړی . لښتون ، نار
 ډیر مروت - پوښه پکت مار کړیت او داسی نور ددغه ښوونځی
 متازی بلل شوی دی .

• - چار وړله :

ددغه ښوونځی لارویان وایی : یوه موسسه او یا یو - میا
 هنډ مهال را پیدا کیدای او هتوالی یی جوته دای شی . او
 الهامی راڅرګند پړی چی یو غوره ټولنیز نقش ولری . هغه نقش چی د
 وی ټولنی او یا یوه فرهنګی سیستم په دننه کی یی لویوی او بیادنه
 بار (نقش) یا ښکون ده - پخپل پښه ارزښت پیدا کوی چی د یوه - - -
 په دننه کی تر کتنی لاندې ونیول شی .

یو فرهنگه پایدد یو هممالی (سینکرونکی) لټنی په ذکر کی تر
لټنی لاندی راشی او بیا دې یی (تدر) سهایز (د با شرونیکی) اړخونه
لټل شی. مالیو فیکسی ددغه میتود بنسټونه و خبری او ددغه مخپه
(میتود) مشقتی خواوی دیر نارونوړی دی. مارسل موس په ناسیده
و گرده دغه پیوونکی اړو زددی. ددغه پیوونکی پل لاروی (د ژبو
کی پدې کر لی) فردینه اندسبوردی.

۶ - غښتواله :

دغه پیوونکی په غږېدود کی ټولنیزې بدې او پېښې د ژبو پوهنې
مخپرېدود په نا لی بر خپرنی لاندې راځی. دغه پیوونکی نوی دی او
د ناڅه وروستی تیوریک پیوونکی دی چی د پلټنه راغلې دی.

د دغه خبری رالنهی کړو-نودا وروسته پمینی ونسی :

- په پېښو واله لی تر لټنی لاندی ونډول شی.

- په پېښو نواله کی باید اړیکه (تماس) پېښی ونډول شی.

- بواس اولووی د شته زوانونو (تعاملی مفکور و) د امتاز و

په توگه جولی او اړخونه لټلی دی.

- چار واله د ټولنیز سیستم اوچنی ټول او د هغو نقشونه

خپری.

- ر غښتواله د ټولنې د ټو کو نو پیلگی تر لټنی لاندی نیسی

چی ددغو پیلگو پر بنسټ د نورو ټولنیزو پلیدو غږونه تر سره کیږی

ددغو پورتنیو پوونکیو تر څنگ په ناره. د پوونو نورو پوها نو

الوا کونه (نظریات) هم په پام کی وانه لشی د ژبو پوهنې د پیوونکیو په

تاریخ کی هم گډون لری لکه تر هر د (ویکو) او پوونې وراستی پوها نو.

وروسته د لازاروس او شتاين قال پیوونکی (ویکوما پوهنه) (۱۸۰۰)

د یادولودی چی «وکر و ساپوهنی اوژی لپاره یوه محله شته
نومی مجلی هستوال دی اوو ملهم و نت پکی هم نندون لرنی و
کستان نی پی لاروی . ستوارت سل دی و ساپوهنی لپاره
ونخی» لپاره نده و ساپوهنه» پولي .

د لحنو نورو و گړیو هانو نومونه چې په دغه د خورک - ۱۵ ورځو
ندان دی داسی لاندیز موی .

- تا یلار (۱۹۳۲ - ۱۹۱۷)

- سار لس سیوله .

- فرازه لاندیز وکی چی د غوړنی پاتنی لپاره لری یوه وادم نوبه
ی دی نومونه پی دادی . وسپاره ، فرو یس ، لو د یو و ا م -
و نخی د یقو ز نیم - فراک تو نالیزم نوم موی .

ورپسی دویست سارک ، کرو پیر ، ریورز ، اوراد لاندیز وون نوبه
دونی وړدی . همدارنگه روپرتون سوت چی اسمانی نملن پی
پلی دی .

1) Walter Hischberg Alfred Janat a Technologie
and Ethnologie in der vollkerkunde w. Germany B.T
Mannheim 1966

2- W. Hischberg
Wörterbuch der vollkerkunde Alfred Kroener ve
Stuttgart 1963

برن پوهنتون کی له هرو د سورتو سال سیه لوستونده او شاګردان

نگار به وضع خراسان، نگار ناصر خسرو

۱- اوضاع سیاسی :

حکیم ابوسعید ناصر خسرو قبادیانی یکی همگانی از پهره های تابناک و درخشان ادب و حکمت، از ابر مردان هدایت و سپاه خراسان است. این والا مرد واراسته سال ۳۹۳ هجری در دهه اخیر قرن چهارم در قبادیان از توابع قبیله الاسلام بلخ به بساط هستی پا نهاد پس از دیدن فرود و فراز و سوز و سفر در زنده گی، تحمل و نجات و شقاوت غربت و عزلت از وطن مالموف در سال ۴۸۱ هجری در دهه پنجمین گوهر بار بدخشان داعی اجل را لبیک گفت و به جاو پدائیان بهشت این نستوه مرد آگاه در مدت هشتاد و هفت سال زنده گی پر ماجرا - بشی در زمینه های مختلف گامهای پرثمر برداشت و از بسر تا همگان را قدم به قدم سوری کرد. اوشهد و زهر روزگار را چشید و بسا ابر قدر توان زمانش مردانه سپارزه کرد و بغاطر رسیدن به آسمانی نه داشت به همه ارزشهای راه کم کن زنده گی پشت پا ز دو در راهی که انتخاب کرده بود تا آخرین رمق به پیش رفت.

سپه انگاری روزگار ناصر خسرو و روشن کردن ابهام آن کاراسانی نیست پژوهنده گان بزرگ مرا کزی علمی جهان در بن باره به هیوه های گوناگون اثرات قیمت داری را تقدیم حلقه های علمی کرده اند و نگارنده که ریزه خوا و رخوان کرم بزرگان دانشم و از آثار ناو - هگران ژرفنگر که جستارهای علمی شان مدام رهکهای راه رهرو - ان ادب و عرفان و پژوهش و نگارش بوده است در فرا چنگه آوردن مطالب بهره ها برده ام، میگویم که به استناد اسناد و مدارکی که در دسترس دارم تا حد سلور در تعلیل اوضاع خراسان در روزگار ناصر

خسرو توفیق رفیق گردد و خداوند بفضیل و نیرم خویش این پند ضعیف و
نا توان هیچ مدان را یا رویاوار باشد زیرا بگفته مضرب مولانا بی بزرگ:

بی عفا یات حق و خاصان حق

که ملک باشد سیاه همش وری

اوضاع سیاسی خراسان در اواخر قرن چهارم از جهات مختلف متشیع
و درهم و پرم بود گیر و گراتها زد و بدها تاخت و بنا زها شد و همه
ناهی از تلاشهای قدرت طلبانه بی اسرای آزمد و عاقبت نا اقدایی
بود که شهرهای خراسان را اشغال کرده بودند. حماد همراخان
به بخارا و فرار امیرنوح در سال ۳۸۲ جرئت اغواگران این الوقت
در بار سامانی را فزونی بشود و او شدن را در بازیه قرار دادن
امیر سامانی مطابق به سبیل و خواست خویش چسور تر ساخت. رعایت
های خصمانه فائق و علی سیمجوری و بعد ها ابوالقاسم سیمجوری و
بگنوزن و قومه طلبیهای امیرالدین سیمککن و پسران سلطان محمود
از جالب دیگر از قدرت و صلابت آل سامان بهکاست و از این شاهان
ان دو دمان را بازیه اسیران قدرت مند قلم و آن سالد اهل
ساخته بود (۳) و این نظر بروقیسور بار تولد به شوه اقطاع سازند
همیشه ها لیا سبب جدیگهای خانگی و بهیر و تهدیل دائم فرمان فرما
مایان بود (۴)

سوفد وضع بحرانی خراسان در اواخر قرن چهارم هجری به پیش
مرگ نوح بن منصور سامانی و تا صیرالدین سیمککن که در سال
به سال ۳۸۷ هجری زوال سلطنت آل سامان را سرعت بشود. بهشت (۵)
و با این حادثه اوضاع خراسان بحرانی قوشد و قدرت امیران آرمند جلال
نگاه را براری تاخت و تا ز خود فراختر کرد و در سلطنت هم به شد
ابوالعاریث منصور بن نوح نقواست به جوی و ناسالم و به آلود و سراسر
و نظامی خراسان اثر مثبت و زرد نماید
زیرا بروز اختلاف بین جانشینان سیمککن به طاعت گرفتن تاج

و تخت و تکیه زدن بر اریکه قدرت در غزنه از يك سو و رقابت های خصمانه اراکین سلطنت بخارا بویژه سوغتی نادر باره موضع گیری اسیر سامانی دامنگیر ایشان شده بود . (۶) . از سوی دیگر در فرو بردن نظام اداری و سیاسی خراسان نقش تعیین کننده را دارا بود .

اسماعیل را در محمود نه بر غزنه ، مرکز قلمرو ال ناصر سلطت بسود با اتکاب به بدل بید ریغ بول و سو استفاده از خزینه دولت میخواست . سلطنت خود را بلامه دار سازد چون از طرفی برادرش محمود و استعداد شگرف او در امور نظامی و اداری نگران بود ، در صدد آن شد که اگر بتواند ، در اثر قهی کردن خزاین لشو ریه برار غلبه کند یعنی درین مورد چنین بینگارد .

« چون لشکر تصور و مشاهدت کردند دامن تعسک و تعصب کشیدن گرفته و در سراتب و مناصب پس از مفادیر خویش مطالبت کردند و در زیادت مواجب و مواهب طبع بستند تا چه مالکی قراکات و تخلفات ناصر الدین در وجوه اجتماع ایشان مستغرق شد و خزانه خالی گشت و اسیر اسماعیل به ذخایر قلاع و دایع غزنه دست بازید و اگر زمان آن تحکیمات استعداد یافتی نظم حال و مال بگسستی و جمعیت حشم به تفرق و تمزق پیوستی » (۷) از گفته های همین مورخ چنین استنباط میشود که پاسخ دادن به خواست طامعین وی را چنان اطمینان داده بود که حتی از قاضاهای اشتهی گرایا نه محمود نه برای وی اقطاع وسیعی را در بلخ در نظر داشت سر پیچی کرد . اما چون به نظامی گیری اشمای کافی و وافی نداشت ، از هر در شکست مفتضحانه خورد و در قلعه غزنه خود را محصور کرد و به حصانات آن از صدمه اولی و کامه نیری معسر شد . « (۸) سپس ازین فتح سلطان محمود در بر تو استعداد خدا دادی که در قریب ندهی داشت سر بر روی سلطنت غزنه در قلمرو و سبکتکین گردید .

این رویداد بزرگ از نظر خلیفه عباسی در دوران الخلافه بغداد

نیز نادیده گرفته شد. چون آینده سلطان را قاپانک می دید، بدو تعلیل چینی هر سنت خلفا مشهور و القاب و خدایات را از ایشان را با تاثرات فراوان عنوان سلطان محمود را سال نمود و او را «دولت» خواند. (۹)

عبارت میان راسیاست چنان بود که برای ابقای خلافت خودش مادام فرماندهان و ولات خراسان را با فرمان دادن سنا مشغول و فراوان می نمود و بکر تشویق و ترغیب می کرد. و آتش جنگ ویرانگری را در لشکر رادرس و زمین های خلافت شرقی هموشید و در نگاه سناستند و جنگ وین دودمان صفاری و سامانی ناسی از همین سیاست بود.

و پس از آنکه امیر اسماعیل سامانی بدو و نی بر روز نبرد بد خلافت مشغول و خراسان را به وی فرستاد این بار بد خلافت بتداد سوئدای گفت که نتیجه بی است که از زبان سکندر بد را می گوید :

« ز ملک من اقطاع من می دهی »

« ابرام سبیل از من می دهی » (۱۰)

سلطان محمود که خیال جهانگشای در برداشت و درخواست به وسعت قلمرو خود در شرق و غرب و شمال و افزایش و امپراتوری بزرگی را در منطقه قاسم، نماید و تمرکز دادن قوای نظامی را به خطر انداخته این امپراتوری وسیع در سه شیر بلخ، نیشابور و غزنه در نظر گرفت. او می خواست که حاکمیت بر ماوراءالنهر را از بلخ و هارس را از نیشابور و بر نیم قاره هند و هرات و سیستان و بسرا از غزنین استوار سازد چینی به همین اندیشه بود که سلطان محمود استوار داد خراسان را در حیطه قلمرو خویش از امپراتوری تقاضای کرد آنگاه که این خواست طرف پذیرش قرار نگرفت سلطان بزور توصل و زور و خواست همان بود که در مرو سال ۳۸۹ هجری سپاه محمود و قشون متحد سامانی و هوزن و غایق و ابوالقاسم سجوری جنگی در گرفت که منجر به پیروزی سلطان محمود گردید و سلطان بر خراسان غلبه مسلط شد. (۱۲)

در همین تاریخ یعنی دهم ذی القعدة سال ۳۸۹ هجری دولت آل سامان که از دستان های اصل خراسان بوده در سایه دار کردن و ساقط کار

فرهنگ و زبان هراسانی در برابر زبان فرهنگ غناسند عربی
 ا پشتیبانی نظامی و سیاسی نیز مجهز بود تلاش عظیمی نمودند و
 ن راه گاههای موثر و شمیری را بجای آورد داشته اند سخنوران چهره
 و پژوهنده گان ژرف نگردان شدند این مانند نظرات در رشته های
 فاعلوم تشویق و ترغیب نمودند این سلاله نجیب و شریف فرهنگ
 و ادب گستر در اثر رقابت های خصمانه امرا و دربان بیمار تر
 بشکیر تر شده بود بدست ابلک نصر پادشاه دودمان قره خان
 ستان منقرض گردیده موقوف کرد. (۱۳)

نازی منتصر و احسن شهزاده سامانی بطاخر اعاده سلطنت ال
 ن هم بجای نرسید وی بعد از تاخت و تازی نتیجه در ربیع الاول
 ۳۹۵ ه در میدان مرو بدست رئیس قبیله ای از چادر نشیان اعراب
 نه شد (۱۳) مرگ منتصر دودمان نو بدولت رسیده در خراسان و
 رالنهر را از عرب و ترسی که ازین ناحیه دافگیر شان بود
 ت داد و مطمئن شدند که دیگر از دودمان سامانی نسبیکه مردم به
 ست و استعاده فرماندهی او اعتماد داشته باشد نمانده است فاسب
 دولت سامانی را ورق ورق هر طرف باد پردو دست تطاول
 ن در انقراض این خانواده شریف از استون بهداد گری
 بد و ورق انها را در نوشت *

ان محمود مقتدر ترین، موفق ترین، دلیر ترین و کاروان ترین فرمانر
 وای خراسان هدفمندانه برار یک سلطنت در غزنین سال ۳۸۸ ه
 به زد. (۱۵) این بزرگمرد تاریخ در بر تو نبوغ سیاسی و نظامی
 تا اندر کار شد و تا روز پنجم ۲۳ ربیع الثانی سال (۴۲۱) ه
 ز بساط هستی با شید سر دانه هدفمندانه در راهیکه تعبیر کرده
 بجای آورد و نام خود را در اثر نار نامه های بلند و روشن فرهنگی
 نظامی و سیاسی و علمی در شمار بزرگمردان فراموش ناشدنی تاریخ
 به هم رفته گسانیکه این وثیقه سلی بد نام نامی شان مباحثات میکنند و کار

کردمهای بزرگ و سازنده شان را برای آیندگان و رونده گان راه فرهنگ و دانش سیاست و مردم داری دانش پروری و خردمند مسجل مسازد و نقد یم مینماید تا آن شبوه هار هکشی ره روان راستن راه مردمی و انسانی در پوی فرهنگ و ادب سیاست و علم باشد شامل کرد سلطان محمود ۳۲ سال سلطنت کرد و روزیکه او برار یکم قدرت مک زد. خراسان از لحاظ سیاسی و نظامی یک قلم بهمار بود. ۱. زمینان چپاول گرسد و میشدند که با استفاده از نا توانی دولت سامانی کسه های نهی خود را حریصانه بر نمایند و بداعدای و ارمان های قدرت طلبی خویش نایل آمد اما سلطان پیر غزنه به طرح تشکیل دولت یک بار چه و نیرو مند را ر بخته بود و در نظر داشت دولت تو ا بندا و پاسخگوی همه نیازمندی ها باشد. آنچه را که اول سالان در زمینه های فرهنگی و نظامی با به گذاری کردند در زمان فرماندهی سلطان پیر غزنه قوام پیدا کرد و به رشد و کمال رسید چنانکه بارتولد زدرین بار بار از نظر لرده سگوب شد: ((و اگر شخص محمود دچار عواقب درد ناک و غم انگ زدنگاه دولت خویش نگشت و نفاذ حکم وی در زمان حکمرانی اس متزلزل نشد. این را فقط نتیجه اوصاف شخص وی که با جان شنانش تفاوت فاحش داشته توان دانست و توجیه کرده اراده استوار و خد نبوغ امیر محمود از خود کامگی ها و بی بند باری ها ممانعت میکرد)) (۱۶)

سلطان، دودمان های محلی رادر سیستان، غرجهستان، خوارزم، خوارزم، گندگان، اصفهان ری و بولمان و حوزه های دیگر یکی بی دیگر از میان برداشت و ساحت تحت نفوذ ایشان را مربوط قلمرو خویش کرد و بدین ترتیب توانست به دولتی یک پارچه، مقتدر و مطیع که از یک مرکز واحد اداره میشد، تاس نماید، بنا سلطان محمود در بر تو نبوغ خود وحدت سیاسی رادر خراسان و مضافات آن

نامین کرد و يك دولت مسلط بر امور را در قلمرو وسیع تحت فرمان
موبش به میان آورد که ارگان اداری، نظامی، اقتصادی، فرهنگی علمی
سیاسی آن از هر جهت مستحکم و استوار بود. و در روشن شدن این
ضخمت نظر عالمانه و محققانه دا کتر ناظم مائسد چنین است.

((سلطان ما نقد ساما نیهای بخارا یکی از سطلق العنان ترین
مکمرانان در نوع خود به شمار میرفت و در عین حال اقتدار امور و قنده
قضائی و اجرای سلطنت و اختیار حیات و سمات رعایا را بدست داشت.
(۱۷) حادثه مرکه سلطان مراغای بر ای از هم پاشیدن
میراژه امپراطوری ال ناصر به شمار میرود و امپراطور یکباره آنرا
رخمی سینسانی در يك قصیده خود دایمانه چنین تبیین مینماید:

ز لوه گیلان او راست تا بدان سوی ری

اژ آب خوارزم او راست تا بدان سو گنگک (۱۸)

سلطان محمود غزنوی که ارا کین دولت محمودی به شخصیت
و در امور کشور بیشتر اعتماد داشتند. بعد از خلع برادرش سلطان
حمد در تگین آباد پرو زد و ششده سوم شوال سال ۴۲۲ هـ سلطان سطلق
لعنان قلمرو وسیع امپراطوری ال ناصر شد و بگفته بیهقی ((عواقی
موانع بر افتاد و زایل گشت و نارها بکرویه شد و مستقیم و دلها
طاعت است و بیهقی درست.)) (۱۹) این سلطان بعد ها دست
نادر کاسای تخریبی بیشتر از کارهای تعمیری با زد و با
بستن و بستن و اندن کار رساند و در زبده و اگاه
زمینه سقوط امپراطوری غزنه را مساعد گردانید و در اثر
شورت های کینه توزانه و ویرانگری بوسه ملی زوزنی یکی از
زدیکان و مقریان او که بگفته بیهقی شرارت و زعارتی در طبع وی
و کده بود. (۲۰) نیروهای منجم نظامی و ملکی را تضعیف کرد و در
وجه آن رقابت های خصمانه پدران و پسران روزگار و متعاضد تر میشد
زد و بند ها را شد بدتر میکرد. سلطان که بیشتر به مسخری

و خوشگذرانی و آزمودنی های بی حد و حدیص خود فرور رفته بود بدون
اینکه نبض جامعه را دریابد و از اوضاع آگاهی کسب نماید. به گفته تار
بداند ایشان کوتاه نگار گوش فراداده بود و نارهای مملکت داری
را بر مبنای همان طرحهای بدبختانه به منصب اجرا قرار میداد. عواجه
ابوالفضل بیهقی از کار بردهای سلطان محمود مشاوران و ندیمان
د استانیهای سخت پر مفهوم و عبرت باری که همگان را در هر زمان
بکار آید پرداخته و از جمله باز پس گرفتن صلوات بیهقی است که در
بارۀ آن چنین میگوید: «دو نخت که همه دلها را سرد کردند برین
پادشاه آن بود که پوسهل زوونی و دیگران تدبیر کردند و در نهان
که مال بیهقی و صلواتها که برادرت امیر محمد داده است باز باید ستد
که امیر و همین است کاری نا افتاده را از زون هفتاد و هشتاد هزار
هزار درم بترکان و تازیکان و اصفان لشکر بگذاشتند. و این حدیث
را در دل پادشاه شیرین کردند و گفتند: «این پدریان بی روی و
ریای خود میخواهند که این سال خداوند باز خواهد داد ایشان الولده
اند و مال ستده اند دانند که باز باید داد و ناخوششان آید.» (۲۱)
سلطان محمود موضوع را با وزیر احمد حسن مشورت کرد و او ازین
چربان سخت متذکر شده و نتیجه ناسود مفیدی در آن دریافت چنانکه به او
نصیر مشکان چنین گفت: «خواجه بطارم آمد و خواجه بو نصیر را بطور
اندو حالی کرد و گفت: «مهر داری که چه ساخته اند؟ گفت: «ندارم گفت
خداوند سلطان را برین حریص کرده اند که آنچه برادرش داده است
بصلت لشکر را در صرا و شعرا را تا بوقی و دیهید آن را و سخره را باید
ستد و خداوند بامن درین باب سخن گفته است. و سخن ناپسند آمده
است مرا این حدیث و در حال چه زی بیشتر نگفتم که امیر را سخت حریص
دیدم در باز ستدن مال گفتم: «بمد بضم. و دی دوش درین بودم و هر

چند نظر انداختی صواب نمی بینم . این حدیث کردن که زشت ناسهئی
بزرگ حاصل آید .» (۲۲)

سرانجام همان شد که از آنجمله اندیشه و عاقبت نگری های
وزیر و رئیس دهوان رسالت بازتاب کرده بود و بنوعی مشکان یاد بدن
نوعه کار پردازش مشاوران در خود فرو رفته و امیری از بد و خود
بین چهره ن گفت : «وندانم تا تار یکجا باز هستند که این ملک رحیم
و حلیم و شرمگین را بدو باز نخواهند گذاشت چنانکه بر روی تار
دیده آمد . و این همه قاعده ها برگردد و عاقبت چون باشد .» (۲۳) .
و سپس از آن غارتگری های سوری و الی خراسان و چپاول هستی
مردم آن سامان و دیگر تارهای ظالمانه اوزمانه را برای از هم
بافیدن هیروژه نظامی و اداری دولت غرنوی مساعد ساخت . که
این جریان را از زبان بهقی این نگارنده روشن بین همان زمان
پشتنیم که چه میگوید : «سوری مردی متهور و ظالم بود چون دست
او را گشاده کردند بر خراسان اعیان و روه سار را برکنند و مالهای
بی اندازه ستند و آسیب و ستم او به ضعیفان و زنان چه ستدازده
درم پنج سلطان را داد و آن اعیان مستاصل شدند و نامه ها نوشتند
به ما را از آن هر و رسولان فرستادند و با اعیان قرآن بنالیدند تا ایشان اغرا
کردند تر که آنان و ضعیفان نیز با یزد عزذ کره حال خویش
برداشتند و ستمیان را زهره نبود که حال سوری را بر راستی آنها
کردندی و امیر ررضی الله عنه سخن کس بر روی نمی شنود
و بدانند به های با فراطوی سبک بخت تا خراسان ، به حققت
در سر نظم و در از دست می وی باشد .» (۲۴) چون سعود را از زوال
دولت سعودی رادر عیاهی و خوشگذرانی و بی اعتنائی و خود
خواهی های سلطان سعودی دید در یک قصیده کار کرد های او را
سورده انتقاد ارار داد و او را از هر و مندی مخالفان و عاقبت
تا سالمه وضع رو ب زوال دولت هو همار باش گفته نظر خود را چهره - ن
ابراز کرد :

مخالفان قوموران به ندمتار شدند

برارزود زموران مارگشته دمار

بده زمانشان زین بهش دروزگار مبر

که اژدها شود ارروزگار باید مار (۲۵)

سرانجام در نتیجه خود بهی و خود رانی و خوشگذرانی هاورا-
های خصمانه بهریان و پسران مخالفین نیروی توان بیشتر پیدا کرده
نریجات و ویرانی هارا زیاد تر کردند و مار یکبه در سوراخهای
ت های خشك و سوزان از ترس بهادران گند اور و چنگاوران
ور میخیزد اژدها شد و بهر شهرها حمله ور گردید تا اینکه در غره
نشان سال ۳۳۵ در دله انقان منجر به شکست لشکر باد قانع
نیز و تخریب خراسان شد. (۲۶)

سلجوقیان که تر نان خانه بدوش بهادین خراسان بودند در اثر
تشیای تجزیه طلبانه و با استفاده از تحوه نار کرد های خود بهمانه
لغان مسعود امپرا طوری غزنه را بارچه بارچه نمودند و پیش غریب
از بیکر امپرا طوری ال ناصر جدا کردند. ایشان نه از ادب
لنت کردن و ملکه ارانی چیزی نمیدانستند با اتکاء به آگاهی و نار
نی از رده خراسان امور مملکت داری و باد هاهی را فرا گرفتند
خرا سانیان تر کان را درین زمینه باره کردند گرچه در ولسور
توله خصایل شخصی نخستین شاهان سلجوقی را نسبت به سلاطین
نوی ویژه سلطان محمود و سرش مسعود به ستایش میکرد و ویژه
های زنده گی آنان را در برابر زنده گی هر دو سلطان ال ناصر مورد
به قرار میداد. (۲۷)

سلجوقیان که در نتیجه استیلاهای سیاسی و نظامی سلطان محمود
اطان مسعود سلطنت خراسان را راجهنگ آورده نسبت به غزنویان
سور کشورداری و شهرنشینی ناگاه بودند اما زمانی که در شاه
را اعلان باد هاهی کردند گروهی از نار غنیان نه لشکر کشی

های بی مورد سلطان محمود و شاز تگری های مستبدانه سوری ایشان را به سعه آورده بود بود بسیاری آسان شتافتند و حکومت مرکزی دوباره دستخوش تفرقه و رقابت های خصمانه گردید چنانکه در غزنه و بلخ و هندوستان ال ناصر در نیشابور قیسان وری و همدان و تا اصفهان سلجوقیان در قزقستان قره خانی ها و در خوارزم شاه ملک حکومت میکردند که این وضع از نظر سیاسی و یک بارچه بودن منطقه خود خطر عظیمی داشت که نمیتوانست آرامشی را برای مردم بار آورد گرچه مغرل بیگ سلجوقی با کشتن بسیاری و آوردن خلیفه عباسی را دوباره بر سر پر خلعت و طرح خود پشاوندی با خلعت بغداد و قدرت نمایی در آن شهر باعث بار خود و دودمانش افزود و توانست که به مثابه یک قدرت مطیع خود را تبارز دهد و در زمینه های فرهنگی و آموزش نیز کارهای بار وری را انجام دهد (۲۸) سلجوقیان چون مردمان ساده صحرا بوده و زنده گی شان از تجمل عاری بود و به پیرایه دادن اسور در زمینه های فرماندهی چندان دلچسپی نداشتند . از آنرو به همان وضع عادی در آغاز جلوه گر شدند طوریکه بعضی مشاغل را که با پرداخت های اخلاقی ایشان مطابقت نداشت از دستگاه دولتی بیرون کردند و به آنها اهمیت ندادند . (۲۹)

و همد قدرت های خورد که مولود پاشیده شدن شیراز و هموستگی سیاسی و اجتماعی و ناقوان شدن دولت میگردد روزگار سلجوقیان دوباره احیاء شد . آفت خانمان سوزی که سلطان کبیر غزنه در اثر درایت و لیاقت خود از خراسان بر طرف کرد ، و حکومت های خورد و بزرگ را ازین خطه زور خیز و مردم پرور برآورد و به راسخ و به راسخ دولت مرکزی گردانید بود از جنگهای خانگی بخاطر رسیدن به قدرت سیاسی شهری نبود ، در روزگار این سلاجقه افت قدرت طبایع و بالا گرفتن جنگهای خانگی دوباره دامنگیر خراسان شده و به در روزگار ملکشاه و پسرانش برکیارق و محمد نظام اجتماعی و سیاسی

دولت سلجوقی در اثر ترو و فدا شدن اسامعی از یکطرف و سد آن
تاج و تخت از دودمان سلجوقی از جانب دیگر در هم و بر هم گردید (۳۰).
شاهان مقتدری چون آلپ ارسلان و ملکشاه که در آن دوره بر سر
خطرات گوناگونی قرار داشتند با اتکاد در پی تقویت و توسعه قدرت
چون نظام الملک، توانستند به قلمرو وسیعی را از مدیترانه تا چین
و شمال هندویش در زیر نفوذ سیاست خود در آورند. اما با بر
سلطنت ملکشاه قنوری دستگیر دولت سلجوقی شد. بزرگان دولت
بخاطر وزیر شدن یکی بجان دیگر افتاده بود. بدین چاره نظام الملک
با تاج الملک که بار وزارت در سر داشت از طایفه اراکان گارد
خود و به عزیمت نایل آمد. (۳۱) این شیوه در بار وزیر شدن
تا بدان چاه رسوای شاییده شد. به مؤلفان آن در بدل پرداخت یک
صد هزار دینار به خزینه دولت خواشان وزارت دادند. جای هم این
مسئله را پذیرفت. (۳۲)

قرنان سلجوق آداب سلطنت را چون به نریان در پیش گرفته اند
اما روی هم رفته نتوانستند به امنیت را در اطراف و اطاعت ملوک و
خویش تاسین نمایند. بنامه استنباط «لستون» سلجوقه در شان آند
موفقیت در امور کشور داری مواجه به دو مشکل اساسی شده اند
که میبایست در حل آن مساعی بخرج دهند. مشکل نخستین نحوه
جانشین کردن قبایل خانه بدوش و دور از تمدن و فرهنگ و مسائل
مدنی قلمرو سلجوقیان بود. مسئله دوم پرداخت به مسکنهای و جاهات
سپاهیان بود. نظر مستشرق ژرفنگر چنان است که: «شکست آنان در
یافتن راه حل مسئله نخستین، یکی از عوامل شکست سلجوقیان در
دوره سلطنت سنجر (۵۱۱-۵۵۲) بود. از طرف دیگر روشی برای
حل مسئله دوم اتخاذ کردند. اول ملوک و لشکریان اسیری و
دستگاه اداری سمکات را مسجل کرد و هر چند درین بار توفیق
کامل حاصل نکردند با این همه این اصول به صورت تجاری هم و پیش

تعدیل یافته بود. (۲۲) روی همراهی از نحوه پژوهش و جستار همه مورخان بیدار است نه سلجوقیان در کشور داری و تاج و تخت ملی و حمایت از قدرت مرکزی نظر به غزنویان مقام نازلتری داشتند آنان نتوانستند نه از قدرت های روم و قسطنطنیه مدعی در ولایات جلو گرای نمایند و از جانب دیگر ناتوانی ایشان در احراز نظم لشکری و پرداخت منظم به تنگانی گرایش شانرا به فرا گرفتن شیوه اقطاع شدت بخشید نه این روش از جهت اداری قدرت مرکزی است و اداره راز لحاظ لشکری و اقتصادی به ضعف مواجه گرد چنانکه قسمت اعظم امپراطوری سلجوقی از نظارت مستقیم سلطان خارج و به عنوان اقطاع به دیگران واگذار شده بود (۲۳).

آنچه که باید در واسه تعادل این بحث گفته شد این است که ووزگار ناصر خسرو از نظر سیاسی توأم با یک مشت حوادث و رویداد های بوده نه توان موقت ها و عدم موقت های خراسان را مشاهده کرده تشکیل دولت مقتدری با اثر ارشادت و رعایت محدود غزنوی در غزنه و سیر نفوذ آن تا هند و خوارم و ری و سمنان و درگیری های دژ خیم مشافه و رقابت های خصمانه در باران و هم چنان خودخواهی هایش از حد مسعود غزنوی و سرانجام تجزیه خراسان و تکیه زدن قومی بدوی و صحراگری بر سر قدرت این مرد زبونم از جمله پیش آمد های است که تاریخ این سرزمین را پر از حوادث کرده است.

این واقعات مردم این نواحی را بیشتر به زد و بند های مصروف کرد نه نتوانستند در اسرار دیگر کوئی بنهادی حیات اجتماعی و فعالیت های اقتصادی جامعه خویش اندیشه نمی نمایند و فکر بکار برند از همه مهم تر جنگ های فرساینده شهزاده گان سلجوقی بعد از مرگ ملکشاه از یک طرف و فعالیت های تخریبی فدائیان اسماعیلی و قدرت روز افزون فرماندهان در الموت از جانب دیگر به نگرانی مردم در شهرها

و دهات افزوده بود. درین وقت دولت غزنوی متانت و ثبات بیشتری داشت. ششصد تن طغرل تاجر نعمت و به قدرت رسید. حدود سوم و سپس سلطان ابراهیم غزنوی جلو تارامی درونی را گرفت و ایشان در نیم قاره هند عطف توجه نموده از مواجه شدن با سلجوقیان اجتناب کردند. ناصر خسرو نیز از وضع به ایشان خرابان شکوه نکند. وسلاجقه را مسؤول این بریشانی وانمود میسازد گرچه سلجوقیان برکن از نظر سیاسی در قلمرو خویش به پروزی های دست یافت و طغرل به بغداد شایع کرد و الپ ارسلان امپراطوری روم شرقی را باطاعت خود در آورد و حلقه هند کی در کوش او آویخت. لیکن این به شرف ها آشری وزه گذر بود. و هیچ کدام آنها در سر نوشت مردم اثر سازنده و پراژنده نداشته اند. مردم از ناحیه سالیه و سیت اندازی سالیه گران به فغان و ناله بودند و وضع اقتصادی یک قلم حالت بهرامی بخود گرفت. مظطمان چون حاکمان مستبد و مطلق العنان در حوزه زیر فرمان خویش دست اندر کار شده تمام حقوق مدنی رعایا را غصب کرده بودند و حتی کسی را برای داد خواهی هم در بار سلطان نمی گذاشتند (۲۵)

روابط بین آل ناصر و آل سلجوق در روزگار سلطان ابراهیم غزنوی حسنه و نیک بود و تا حدی بودند مصاهره بی به شرف آمد. محرم در دربار به برقرار شدن این پیوند داستانی شایع به انسانی دارد و در آن نشان میدهد که در بار غزنویان از نظر جهان بینی ها و شایع بدیده ها تخلفات تر از در بار سلجوقیان بود (۲۶) همه مورخان درین مورد که سلطان ابراهیم غزنوی پس از سلطان محمود و پدرش سلطان محمود از سلاطین بزرگ سلاطین غزنوی به شمار می رود نظر واحد دارند و عظم و شکوه سلطنت آل ناصر را در مدت ۴۲ سال سلطنت خود دوباره اختیار کرد و هور و غرجستان را مطاع خود گردانید و با سلجوقیان پیوند خود را حسنه ساخت و عمده سلطان ملک شاه سلجوقی را برای فرزندان

سلطان مسعود گرفت و از این طریق خود را از جنگ با سلجوقیان نجات داد و توجه خویش به پیر کردن خلاعی معطوف کرد. به از اسلاف او در درون دولت ایجاد شده بود. زیرا آنکه سلطان ابراهیم خود را از اداره باخ شمرانده و عاجز یافت و نتوانست که آن شهر باستانی را در قلمرو خود حفظ نماید با اعضای یک معاهده در سال ۴۵۱ م. به باخ و تر سر را به سلجوقیان سپرد و آن را به به قبیله را از آنجا به غزنو احضار کرد. (۳۷).

پس از آنکه غزنویان از باخ دست کشیدند و سلجوقیان قدرت و سطره خود را در آن شهر و مفاصل آن استوار گشتند و خواستند که آن را از آنجا بر ما و را از آن شهر نفوذ خود را گسترش بدهند چنانکه آلپ ارسلان به چنانان و ختل حملاتی کرد و بهاد شواری های مواجه گردید. کشته شدن آلپ ارسلان در پائیز ۴۶۱ م. زمینه را برای حمله شمس الملک به باخ مساعد گردانید. ایاز بزرگ آلپ ارسلان قرار کرد و باخ مورد غارت ترکان ماوراالنهر قرار گرفت و باز دو باره سلجوقیان به آن دست یافتند (۴۸). این جریان خود نشان دهنده وضع ناسطمن و ناسالم از نظر سیاسی برای مردمان منطقه می باشد و اینکه ناصر خسرو اوضاع و احوال خراسان را در قصاید خود سخت رقت بار می خواند و از ترکان سلجوقی به سختی شکوه می کند که سرزمین آبیایی او را در اثر دست بازی خود ویران کرده اند ناشی از همین وضع است.

جوسایس خراسان در روزگار ناصر خسرو جوی مهالود، ناسالم آمیخته با خون و جنگ و غارت و حمله آمیخته با رقابت های درخیم پادشاهان سلاله ها و دودمان های قدرتمند و نوبه قدرت رسیده مقتدران و زمین داران و خان های ویرانکار اوضاع سیاسی این سرزمین دستخوش ارمان های بی پایه اما مسلط بر اندیشه های فرماندهان چگون و ناستوار خلافت بغداد خلفه یک حکومت معنوی خود را موجه تراز

حکومت سیاسی وانمود میکرد. در حدود شصت نه بتواند بهاران خود را اثر دستکاری و کمک خراسانیان نایل آید.

نخست از نفوذ قاطع آن مصر جمادی گری به سلطنت و زود پیکر حاکمیت خویش را بر سر نوشت دودمان هرات بر سر اقشار خراسان به نگرانی از آنها نگه دارد. بهار زود دوم به شراکت با پادشاه در راه اصلاحات و خصوصیت های برگزینی ولایات بر آورده شد تا آنکه مصروف گردودار خویشتن باشند و آراء آن پادشاه و از واجب العمل بدانند این بود وضع سیاسی خراسان در روزگار ناصر خسرو بلخی به دینانی به کانی صحبت جزیره خراسان.

ماخذ

- ۱ - عبدالجبار عینی - ترجمه تاریخ عینی - ترجمه جواد قانی بکوشش دکتر جعفر شعار طبع تهران سال .
- ۲ - دکتر ناظم - حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی ترجمه عبدالغفور امینی طبع نایل سال ۱۳۱۸ س - ص ۲۳
- ۳ - عبدالحی بن ضحاک گزدر یزدی - زین الاخبار - بکوشش عبدالحی حبیبی طبع تهران - سال (۱۳۳۸) ش - ص
- ۴ - پروا سوز بارق ولد - ترکستان نامه ترجمه شایم شایم ز طبع تهران سال (۱۳۵۲) ش - ص (۵۷۱)
- ۵ - رک زین الاخبار ص (۱۷۰) .
- ۶ - ابوالفضل بهقی تاریخ بهقی - بکوشش دکتر علی انور قیاض - طبع مشهد سال (۱۳۵۰) ش - ص (۸۶۶) .
- ۷ - ترجمه تاریخ یعقوبی ص (۱۵۸)

- ۸ - همان کتاب ص (۱۶۵) .
- ۹ - زن الاخبار ص (۱۷۵)
- ۱۰ - ابوبکر بن محمد جعفر الزلفی تاریخ بخارا ترجمه ابو نصر -
احمد قبادی بکوشش - ادبی رضوی طبع تهران سال (۱۳۵۱) ش -
ص (۱۲۷)
- ۱۱ - نظامی گنجوی - خنجر - با مقدمه دکتر معین فیض طبع
تهران سال ۱۳۶۲ ش - ص (۷۸۳)
- ۱۲ - دکتر ناظم حیات و اوقات سلطان محمود ترجمه عبدالغفور
اسدی طبع کابل سال ۱۳۱۸ ش - ص - (۳۷ و ۳۶)
- ۱۳ - پرویسور هارتولد ترکتان نامه ترجمه کریم کشاورز
طبع تهران سال ۱۳۵۲ ش - ح ر - ص (۵۷۰) .
- ۱۴ - رک ترجمه تاریخ بهمنی ص (۱۹۹) .
- ۱۵ - رک همان کتاب - ص
- ۱۶ - رک - ترکستان نامه ح ۱ ص - (۶۱۶)
- ۱۷ - رک حیات و اوقات سلطان محمود ص - (۱۳۳)
- ۱۸ - رک - دیوان فرخی ص -
- ۱۹ - رک - تاریخ بهمنی چاپ مشهد ص اول
- ۲۰ - رک تاریخ بهمنی ص (۲۲۲)
- ۲۱ - همان اثر ص (۳۳۶)
- ۲۲ - همان اثر ص (۳۳۷)
- ۲۳ - همان اثر ص (۳۳۸)
- ۲۴ - همان کتاب ص (۵۳۱)
- ۲۵ - همان کتاب ص (۷۹۰)
- ۲۶ - همان کتاب ص (۸۳۶)
- ۲۷ - رک ترکستان نامه ح ۱ ص - (۶۳۲)

- ۲۸ - ظہیر الدین فضاہپوری - ماجوقنامہ - طبع کلامہ خاور
سال (۱۳۳۲) شص (۱۸ - ۱۹ - ۲۰)
- ۲۹ - رک ترکہ تافنامہ ج ۱ ص (۶۳۳)
- ۳۰ - محمد بن علی راوندی - راحت المہدور - یکوشن مجدد
اقبال . طبع تہران سال (۱۳۳۳) ص (۱۵۵)
- ۳۱ - همان اثر ص (۱۳۵)
- ۳۲ - همان اثر ص (۱۳۷)
- ۳۳ - دا کتر لمتون - مالک وزار ع در ایران - ترجمہ منوچہر
امری طبع تہران سال (۱۳۳۵) ص (۱۲۷).
- ۳۴ - همان کتاب ص (۱۳۲)
- ۳۵ - همان کتاب ص (۱۳۳)
- ۳۶ - فخر مدم - اداب العرب و الشجاء یکوشن منوچہر
نساری طبع تہران سال ۱۳۳۶ شص .
- ۳۷ - بو سورت - غز نوہان متاخر - ترجمہ عبد الوہاب فناشی
طبع تہران سال ۱۳۶۷ شص
- ۳۸ - ہار تولد - ترکستان نامہ ج ۱ - ص - (۶۵۸)

موج نیکویش کلاور بخت و کینش

پیرتو ناسه

«بخش دوم»

۳۰- جوینده یا بنده است .

انسان با خودش وزحمت به آرزو های خویش میرسد ، پس نوا بد
دست از طلب برارد و ناسید شود .
جست او را تاش چون بنده بود
لاجرم جوینده یا بنده بود
(ص ۶۹ ، داول)

* * *

گرگران و گرشنا بنده بود
انکه جویندست یا بنده بود
در طلب زن دایما تو هردودست
نی طلب در راه نیکو رهبر است
(ص ۳۱ ، دوم)

عاقبت جوینده یا بنده بود
که درج از صبر زاینده بود

* * *

سایه حق بر سر بنده بود
عاقبت جوینده یا بنده بود

گفت پنهان نه چون و بی دری

شایب زین در بودن از بی

(م. ۱۰۰)

* * *

چند را باید که جان بند بود

زاد حد چه رسد بود

(م. ۱۰۱)

ایم - زبان هم (لامه) است هم ملایم که نه زبان

سرخ سرسبز را هرگاه رسد و میگوید که زبان ملایم

انسان است و همچنان که به نام ادب از زبان رسد

یعنی انسان با زبان است نه سوسرا - من و سار و زبان

را دوست و همیگونه این زبان است انسان را آبی از کدو

نجات میدهد و گاهی با مرگ و غیب مواجه سازد

ای زبان هم آتش و هم خرمی

حمله این آتش سرین خست زبان

در نهان جان از تو افغان میکند

گرچه هرچه که پس آن میکند

ای زبان هم گنج بی پایان نویی

این زبان هم گنج بی پایان نویی

هم صدف و خلد و درخان نویی

هم آتش و هم خرمی

(م. ۱۰۲)

این زبان چون یک و هم آتش و

و این چینه از زبان چون آتش است

(م. ۱۰۳)

* * *

آدمی سفت‌بست در زیر زبانه

این زمان پرده است بر درگاه جان

(ص. ۲۴، دوم)

همچنان ضرب المثل‌های است که میگویند: دهن پر شده صد تنگه
منی از سخن پیچوده گفتن و خود را به عذاب ساختن خاموشی بهتر است
۲- دنیا از گداز خراب شده است

این ضرب المثل را و می‌استعمال میکنند که کسی با انتقال سخن‌های
ادریست و خود ساخته میان دو تن یا میان دو خانواده باعث ایجاد
نازعه و ماجرأها گردد.

ظالم آن قومی که چشمان دوخته‌اند

زان سخن‌ها عالمی را سوخته‌اند

عالمی را یک سخن ویران کنند

رو بهان سرده را شیران دهند

(ص. ۷۹، اول)

۳- انسان شوم اگر به دریا برود دریا خشک میگردد
این ضرب المثل را در مورد کسانی بکار می‌برند که اگر آنها
را به هر داری بگماري هیچ نتیجه مطلوب از آن به دست نیاید.
منی اگر او را پشت آب هم رو آن نمی‌گوید دریا خشک میشود
منی آبی را بخود نمی‌آورد.

ناسای گر خاک گردد زور شود

ناقص او زور برد خاکستر هود

(ص. ۷۹، دوم)

* * *

کرکلی گردد به دست خاری شود

ورسوی یاری رود ماری هود.

(ص. ۸۰، دوم)

۳۳- هر چه کاشتی مندروی

یعنی هر عمل انسان چه عمل نیک و چه عمل بد نتیجه می‌دهد
دایال دارد.

هیچ کدام کاری وجو پردهد

دیده ای کسی که کار کرده

روا

چهار

چهاره دانند این اگر ننگوی

هر چه بد را ریش رو زنی

(س. ۱۰۰ - ۱۰۱)

چون

چون بکاری چو از وید و چو

ورض تو بر دین و نه خواهی کو

است و در دین

۳۴- نه هیچ بسوزد نی کوباب.

اگر ضرب المثل و قتی گفته میشود و دو طرف یک منا زمه

بخواهند که نار قحقی به انجام برسد تا هر دو طرف از آن نفع

برند و کوباب عدالت از هر دو جانب سراءات شود.

گفته تا گفته کنند از قتی حباب

تا از آن نی هیچ سوزد نی کوباب

(س. ۱۰۱ - ۱۰۲)

۳۵- کپ که یک بار خطا شد و خطا شد و دوباره خطا کرد که بتر از

کمان که جهت دیگر بر نهد و دردی یعنی خطا می‌کند از دهان انسان

بیرون میشود مانند قهری است که از کمان بیرون می‌آید و اگر در دین

باید قبل از سخن اندیشه و تا سخن به خطا نرسد چرا که سخن به

خطا رفت چهران کردن آن دهموار آید و پس از آن گاه سودی

ندارد.

من پشیمان گشتم این گفته چه بود

لیک چون گفتم پشیمان چی چه بود

نکته ثان چیست تا که از زبان

همچو قوری د ان که جست آن از لسان

وا نکردد از ره آن تیرای بصر

بند را بد نزد سالی را ز سر

(ص ۸۲) د اول

۳۷- آب برده به هر چو دست می اندازد .

انسانی نه به مشکل بزرگی گرفتار آید و در آن خطر از بین
رفتن او باشد از هر کسی طلب کمک میکند و هر سوله بی امید می بیند .

بر دهر چه گفته چا نمی میکنند

دست را دور هر گیاه می میزند

تا که امش دست گیرد در خطر

دست و پای می میزند از بیم سر

(ص ۸۹ ، د اول)

۳۸- از بیکاری کرده بیکاری خوب است و نه میگویند نه :

بیکاری مادر فساد است . یعنی انسان در هر صورت معصوم و بی
باید داشته باشد تا اتمه لان حلالی به دست آورد .

دوست دارد یا را این اشفته کسی

کوشش بهوده به از هفته گی

(ص ۸۹) د اول

افزون بر این ضرب المثلی است که میگویند : آدم بیکار با غر

شود یا بیمار .

و همچنان میگویند نه : از آدم بیکار ، خدا بیزار

این ضرب المثل و قی گفته میشود که بطور امانت تاملی کسی

را به رخ او بکشد تا او دست به کاری بزند .

۳۹- گنده نان قاج (ناز) و یا مگر گویند نه آدم زنده دماغ کند.
یعنی برای زن و یا دختر ناز و یا ناز نمیزیند به همانگونه که به
به آدم نادار نالن ناری زهب ندارد.
زشت باشد روی ناز و یا و ناز

صفت باشد چشم ناز و یا و درد (۱)

(ص ۳۹، د اول)

۴۰- نان نور. در مورد خان شخص مسکین همکاری گرفته میشود
نه هرگز کسی نغمه ای از خوان او نسکسته باشد.
خاردان آن را که خرما دیده ای

زافک پس نان کور و پس داده ای

(ص ۹۰، د اول)

از برای آب چون تمضمض شده اند

نان نور و آب نور ایسان پس

(ص ۱۲۰، د اول)

۴۱- مال موزی خوراک غازی.

در مورد انسان مسکین گفته میشود که سی اندوزد و بی سر
انجام نمی دهد گری میدهد.

وانک در آب بار ماند و صرفه ارد

اشش و موس و حواش بهاس خورد

(ص ۱۱۱، د اول)

(۱) در مثنوی معنوی بار بار ایها فی آمده است نه فو

اندیشه مولانا پوسته لایه را از هم دریده است و مولانا در

مجبور به مراعات لایه ندانسته است بت با لایکی از آن حواشها

مما حد.

۵۲ - سرمه را از چشم میزنند . این مثل به گونه کشاید در
مورد کسی که جز دزدی کاری نداشته باشد گفته میشود . مگس
رادر هوا رگ زدن نه چیدن مهبوسی را ارائه میدارد .

چه عطا مبارکدا بی میتیم هر مگس رادر هوار که موزنیم
گر کسی مهمان رسد گرمین منم شب پخسپد قصد دلق او کم
(ص ۱۱۲ ، داول)

چون قدم بامهرو بابک میزنی چون بلخ رادر هوار کلامه زنی
(ص ۱۱۵ ، داول)

اولا دزد به محل دهنده ات چون ستانی باز بابی تبصرت
(ص ۱۱۲ دوال)

۵۳ - غریب چه است نه گپ او باشد . و بامیگویند نه به گپ
تو کس بیازمیده نمیکند این ضرب المثل وقتی گفته میشود که
بخواهند تا سخن کسی را به بی ارزشی بگیرند و او را تحقیر کنند
و از طرف دیگر بیا نگر سو قیامت انسانهای فقیر در جامعه است نه
کس به گپ و سخن آنها و لو بی نظمی و درست هم باشد و نمی نه بگذارد
ورگدا گوید سخن چون از ثان ره نباید ناله او درد ثان
(ص ۱۱۷ - داول -)

۵۴ - عیب آدم هولدار را نمی بیند .
خواجده در عیبت غرقه تا به گوش خواجده امال مالش عیب پوش
کز طبع عیبش نویسد طماعی کشت دلها را طمعها چامی
(ص ۱۱۶ ، داول)

۵۵ - سر که بار کرده گناه از انسان فر شروی است نه
به بسته به خلق و جگر خون باشد
سر که نفروش و هزاران جان بین از قناعت غرق بهرا نگیبین
صد هزاران جان قلعی کش نگر همه جو گل اغشته اندر گلشگر
(ص ۱۱۸ ، داول)

- گریه می‌کری زن است

ن مثل در مورد زنانی گفته می‌شود که خواهند یا گریه
احساس ترحم دیگران را به خود جلب کند و مادر مسالمتی
بیگناه جلوه بدهند.

پداورا نه تند و توسن است دشت گریان گریه خود دام زن است
(ص ۱۱۹، داول)

به هر کس روزی خود را می‌جورد.

ان را در در می‌کون کنم روزی تو خون نهاده چون کنم
(ص ۱۱۹، داول)

- آب و روغن به هم قیامزد و با گویند که: آب را هرجا
بزد دست روغن است

نک روغن را ز آب اسرشته اند آب با روغن چرخا گشته اند
(ص ۱۱۳، داول)

* * *

اگر در روغن جوشان کنی د بگدان و دهک را و دران کنی
(ص ۱۸۴، چهارم)

مثل هترزانو زدن. وقتی کسی در برابر حرف خویشتن
گردد میگویند که بالاخره مثل هترزانو زد ولی زانو نهاده
اگر دی نشستن نیز می‌باشد.

او آن دم زن که تسلیمت کنند و چون زانو زدن بهمت کنند
(ص ۱۲۶، داول)

* * *

دینمور به لایه انداند همچو واشتر پس او زانو زدند.
(ص ۲۳۳، دوم)

۶۰- کس از خاطر يك دوستين را در نماند.

انسان بخاطر يك فرد يك اجتماع را از خود آزرده نماند.
هر يكی تو گاهی را می-روز و صدایی هر کس میگذارد روز
(ص ۱۳۳، داول)

* * *

هر کس تو گاهی سوختن نیست لایق از تو دیده دوختن
(ص ۲۳۱، داول)
چنانچه باشد شش گزینم هر کس يك چه بود نه روزم زو گام
(ص ۹۰۶، دهنج)

۶۱- مردم این نیست را که میگویند بی پروا در نمایی هر چند
مکن در زمانی دیگر به مثابه يك ضرب المثل در حیات روزمره شان بکار
میآیند و گاهی هم برای کسی که به ناری تازه آغاز نموده باشید
میگویند که بی پروا

پیرا بگزین نه بی پروا این سفر هست پس پرافت و خوی و خطر
آن رمی نه با و ما تورفته ای بی تلاوز اندر آن آشفته ای
پس رمی را که ندیده ای تو هیچ بین مرو تنها از هر سر هیچ
(ص ۱۳۶، داول)

هر که در ره بی تلاوزی رود هر دو روز راه صد ساله شود
هر که تازه سوی نعبه بی دلیل همچو این سرگشته گان گردد ذلیل
(ص ۱۳۳، دوم)

۶۲- سفر انسان را پخته میسازد.

رفت آن مسکن و سالی در سفر در فراق دوست سوزید از ضرر
پخته شد آن سوخته پس باز گشت باز کرد خانه انبار گشت
(ص ۱۵۱، داول).

از سفرها ماه بیخسر و شود بی سفرها ماه بی خسرو و شود
از سفرها بدق شود فرزین راد و ز سفرها بد بوسف و بد مراد
(ص ۳۰۹، دوم)

۶۳ - تا خود را شناسی خدا را نمی شناسی و یا میگویند نه :
هر کس خود را شناخت خدای خود را هم شناسد .

این ضرب المثل را وقتی میگویند که کسی در مورد خود بالا تر
از آنچه که هست حرف بزند و خود را بزرگ جلوه دهد و خود
شناسی خود پایه بلند معرفت است .

هر کس نقش خویش را دید و شناخت
اندر است گمان خود دوام به تاخت .

زان نمیزد به سوی ذوالجلال
کو گمانی میبرد خود را بحال
(ص ۱۰۹، اول)

۶۴ - چاقو دسته خود را نمیزد .
این مثل را هنگامی بکار میگویند که کسی از طرف ادا دوست
صمیمی و یا خویشا و ندان خود متهم به خیانت و گناهی شود و
در مقام دفاع و تبرئه خود این مثل را بکار میبرد .
کسی ترا شد تیغ دسته خویش را

رو به جراحی سباز این ریش را
(ص ۱۰۹، اول)

۶۵ - پوستین چه پوشیدن .
این مثل به گونه گفایه امیر این امر را بیان میدارد که کسی به
خاطر انجام کار مهمی و یا بطارت تصفه حساب با کسی تصمم
تا طمانه و آخرین خویش را بکشد . مثلاً میگویند که اگر بک بار
پوستین را چه بپوشم بازماندن و الانستم .

چون کندجان باز گونه پوستین

چند و او بی برارد ز اهل دین

(ص ۱۶۳ ، داول)

* * *

پوستن را باز گونه گر کند

گوه را از یخ و ازین بر کند

(ص ۱۹۲ ، داول)

* * *

چون بگردانید نا که پوستین

خردشان بشکست آن نفس القرین

(ص ۱۲۷۲ ، دهم)

۶۶ - از گاه گوه میسازد یا میگویند که شتر کجی خود را
نمیپوشند و با گاویند که هیچ خود را در نمیپوشند. تمام این مثلها
در مورد اصطلاحی بکار میروند که پیوسته در مورد دیگران میجوئی
میکنند ، بدون آن که بدانند که خود نیز عیبهای زیادی دارند
و همچنان در مورد چنین اصطلاح ضرب المثلی زبانی داریم که
میگویند کور خود بینای مردم .

گذشته از اینها مثلی دیگری نیز است که میگویند : برگ پیش
پایت میبارد سر کوه را چه تماشا میکنی؟ معنی خودت دنیا را از هیچ
هستی دنبال هیچ دیگرها چه میکردی .

خوبی در آینه دید آن زشت مرد

روگردانید از آن و غم کرد

خوبش این چون از کسی چیزی بدید

آفتی دروی زدو زخ هه بدید

(ص ۱۶۵ ، داول)

۶۷ - سرگین چاشت ها سرگین را چاشت معلوم میشود .
این مثل دوسورد کسی گفته میشود که بر وی اعتماد شده باشد و
بر کاری گماشته شده باشد اما دیگری مطمئن باشد که او سر انجام
خیانتی را مرتکب خواهد شد . چرا که در چاشت مودمی که آفتاب
گرمتر میباشد و وی و تعفن سرگین بالا میشود همانگونه که بوی
و تعفن خیانت او بالا خواهد شد .

پنجم زد با آدم از نازی که داشت
گشت رسوا همچو سرگین و مت چاشت
(ص ۱۶۳ ، اول)

۶۸ - گوشت خرد دندان سگ و یا با کمی اختلاف میگویند که کله
خرد دندان سگ . این مثل آن گاه گفته میشود که دو انسان نااهل
و جاهل روی مساله ای با هم به نزاع برخاسته باشند .
رهش بد را داروی بد یاقت رگ
در سرخر را زد دندان سگ

(ص ۱۸۸ ، اول)
۶۹ - زیره به کرمان بردن و هادر ولسوالی درواز بدخشان میگویند
که دوغ به دولاخ (بهلاق) بردن اگر کسی زیره به کرمان دوغ به
بهلاق و همیگونه بگویم که نمک به قالدان ببرد تحفه بخوده
بی با خود برده است . این مثل را در چنین مواردی بکار می برند .
جه بی را جانب گلشن چون بره
قطره را سوی عمان چون برم

زیره را من سوی کرمان آورم
گر به پیش تو دل و جان آورم
(ص ۱۸۸ ، اول)

۷۰ - آب و آتش به هم جور نمی آیند .

همچنان در مورد دو کس که از گذشته ها با هم دشمنی داشته باشند میگویند که آن دو با هم آب و آتش اند .

نار خصم آب و فرزندان اوست

همچنان که آب خصم جان اوست

آب آتش را شد زیرا که او

خصم فرزندان آبست و عدو

(ص ۱۸۲ ، داول)

ز آب آتش زان گریزان میشود

کاتشش از آب ویران میشود

(ص ۲۰۹ ، د دوم)

۷۱- در دندان کردن .

میکنند دندان بد را آن طعيب

تار هدا از درد و بیماری هچيب

(ص ۱۹۰ ، داول)

* * *

چونك دندان قو كرمش در فتاد

نیست دندان بر کنش ای اوستاد

(ص ۳۳۸ ، د سوم)

۷۲- شتر دزدی و خم خم و یا میگویند که شتر میدزد و خود را در

گوهانش بت میکند .

این مثل با نگراین مفهوم است که این عمل نهان شدنی نیست

پس انسان کاری را که میکند باید مردان و ار کار انجام بدهد از

کار و وظیفه خویش هرسی نداشته باشد .

جاده شویی کرد خواهی ای فلان

رومگردان از معامله کارزان

(ص ۱۹۱ ، داول)

۷۳- پایت راهبه الداره کلامت دراز کن.

این مثل را در مورد کسانی بکار میبرند که آلهادر مورد قدرت
صلاحیت و لیاقت خویش اضافه تراژ آنچه کرده اند ادعا نمایند.

که از آن دوری در این دوری گزیم

با بکلی زیرا در زاست این گزم

(ص ۲۱۷، داول)

۷۴- سگ عوعو میکند مسافر به راه خود میرود.

یعنی انسان باید پشت کار خود برگردد نه پشت گپ هر کس و نا پس

در شب مهتاب به رادر سگ

از سگان عوعو ایشان چه باک

(ص ۲۲، دوم)

* * *

گفت از بانگ و علاای سگان

هیچ و اگر در زرامی ناروان

باشب مهتاب از غوغای سگ

سست گردد پدر را در سر و تنک

به ایشانند نور و سگ عوعو کند

هر کس برخاست خود مستند

(ص ۲۳، دهم)

۷۵- سیاه دهدی گاو خبال کردی.

این مثل را وقتی میگویند که کسی در مورد کسی به شناخت

درون نرسیده باشد و او را آن گونه که است تشقاخته باشد و در مورد

شخصیت او قضاوت سطحی نماید.

گفت شیراز روشنی افزون شدی

زهره اهل پدری و دلخون شدن

این چنین گستاخ زان به بخاردم

کود را این شب گاو سهنداردم

(ص ۲۴، دوم)

۷۶- پشك رانگه‌بان گوشت ساخته است.

وقتی انسان خجالتکاری مورد اعتماد قرار گیرد وامانتی به وی سپرده شود این مثل را میگویند.

تو جگر پندی میان گروه‌ها گان

اندراهدازی وجویی زن نشان

(ص ۲۲۶، دوم)

۷۷- مگس هردوخ . کنایه از انسان شله است که در هر موضوع و مساله بی خود را بدون ضرورت و تلافی اشريك سازد و یاد ر هر کجایی بدون صلا هر کنار سفره بنشیند.

چون مگس حاضر شود در هر طعام

از وقاحت بی صلا و بی سلام

(ص ۲۲۹، دوم)

* * *

رو مگس به گبر قاتانی هلا

سوی دخی زن مگس-هار صلا

(ص ۲۳۱، دوم)

۷۸- دزد هم خدایگوید و کاروان هم خدا میگوید.

کار و مومن خدا گویند لیک

در میان هردو فرق هست لیک

(ص ۲۳۴، دوم)

۷۹- خاك در چشم زدن . این مثل به گونه کنایه به انگیزه فریب

کسی است. مثلاً وقتی کسی را در خرید و فروش چیزی فریب بدهند میگویند در چشمش خاك زدیم .

خاك در چشمش زدواز راه برد در میان چند و ویرا نش سمر د

(ص ۲۳۳، دوم)

* * *

خاك زن دردیده حسن بدن خویش د یده حین دشمن غفلت و :ش
(ص ۲۷، دوم)

* * *

چون بریشم خاك را بر میتفشد خاك در چشم منزه رند
(ص ۱۲۷، دشم)

۸- در کان نملك كه خرمبرده هم بختند نملك میشود.

این ضرب المثل سوار گوناگون استعمال دارد. از جمله میتوان
گفت موامی كه انسانى نااهلى در امر تعام با جمعی از انسا نهائى
هوب و شریف خصملتهائى شایسته وانسانى پیدا شد این مثل را بكار
می برند.

هیزم تیره حریف نارشد تیره كى رقت وهمه انوارشد
در نملكان چون خرمبرده افتاد آن خرى و برده كى بك سز نهاد
(ص ۱۲۶، دوم)

۸۱- دایار آب بگيرد مرغایى را تا به ژانوه.

كسى وقتى مطمئن باشد كه از خطرو حادثه كى كه ممكن رخ باشد
رامان میماند این مثل را بكار میبرد.

انج خوك دیگران آن امن تست بطقوى روز بخر و مرغ خانه مست
(ص ۲۶، دوم)

* * *

بط راز شكستن كشتى چه غم كشتى اش بر آب پس باشد قدم
(ص ۱۲۴، دشم)

۸۲- در روز عافیت هر كس دوست انسان است و با میگویند
كه دوست خود را در روز بد امتحان كن. همچنان در همین مفهوم مثلى
ست كه میگویند روز بد برادر ندارد.

نه نشان دوستی شد سرخو شی در بالا آفت و محنت کشی
دوست همچون از بالا چون آتش است از خالص درد لذت خوش است
(ص ۲۶۸، دوم)

* * *

وقت صحت جمعه یارند و حریف وقت درد و غم به جز حق کوا یف
و قدر در چشم و دندان هیچکس دست تو گیرد به جز در یادرس
(ص ۹۸۷، پنجم)

۸۳- مستی زده لکدی گیر آمد.

یعنی در حق کسی مستی روا داشت، اما خود مستی بزرگتری را
گرفتار آمد.

۸۴- خدای را خدای شد چنان که سده زن کوزه بخور اینک سزا
(ص ۲۷۶، دوم)

۸۵- ملا ملا حافظ است، نیمچه ملا کافراست و یا سبکو بود که
باجاهل جاهل باشی با عالم عالم بر علاوه سبکو بود که از بد عملی کرده
بی عملی بهتر است چرا که انسانهای بد عمل و با بد اصطلاح عوام
نیمچه ملا تصور میکنند که عالم بهفته اند بناچار نظر خود پیش سخن
و نظر کس دیگر را نمیبینند و یا گاهی به مشکلی میبپردازند از
پیشرو هیچگاه حقیقت را در نمی یابند.

دانش ناقص نداد فرق را لاجرم غور می داند برق را
چونک ملعون خوانند ناقص قول رسول بود در تاویل نقصان عقول
(ص ۲۷۲، دوم)

۸۶- دشمن دانا از دوست نادان بهتر است.

دوست نادان باد و ستی ابلهان نه خویش چنان باعث درد سر و
بر پشانی برای انسان میگردد که دشمن دانا نمیکردد. گذشته از آن
دوست نادان نشان دهنده نادانی خود انسان است چنانچه گوید انسان
را از روی دوستی پشامس.

ز انك عاقل را جفا می گرود
ازو نای جاهلان ان به بود
گفت هیمنبرعدا و ت از خرد
بهتر از بهری ند از جاهل رسد
(ص ۲۸۸، دوم)

* * *

جاهل را با تو نماید همدلی
عاقبت زخمت زند از جاهلی
دوستی جاهل شیرین سخن
کم شنوند گان هست چون سم کهن
(ص ۱۱۳، هشتم)

همچنان در مورد دوستی و صحبت انسان نادان میگوید نه صحبت
گداست.

۸۶ - دوستی ادم ابله مثل دوستی خرس است.

مردم مادر مورد دوستی خرس با انسان تصدها و نسیانه های
دی دارند که سرانجام تمام آن تصدها حائلی از این است که خرس
و نه به فکر دوستی و انجام خدمت به دوستش با امان نشسته شدن
آن شده است و با او را به عذاب الهی سردچار نموده است.
از اینرو مردم دوستی انسان ابله را زخمیه به دوستی خرس
انند.

هر ابله مهر خرس امده خون
کین او به راست و به راست خون
(ص ۳۰، دوم)

۸۷ - تا که طفل نه گیرد مادر شیر نمیدهد.

یعنی تا زمانی که از دوست خویش کمک نخواسته ای او را زاهدانه
چشم اند.

دیده مادرها نه چو بود
تا ده کی این طفل و گریان شود
طفل حاجات شمارا آرد
تا بنا آید و هود شیرش بدید
(ص ۲۹۱، دوم)

تا نگردد بر کی دهند چمن

تا نگردد طفل کی جوشد لبن

طفل يك روز همی داند طریق

که بگریم تار سد دایه شفیق
(ص ۸۲۶ ، پنجم) .

۸۸- گنج در ویرانه است .

وقتی چیزی قیمتی را در کابینه هریبانه بی بی ببینند یا دانشمند و
با فهمی را در هکده دوری ببینند و با حسن زبانی را در خانه
هاری ببینند این مثل را بکار ببرند .
چونك گنجی هست در عالم سرنج

هیچ ویران را بدان خالی ز گنج
(ص ۳۰۱ ، دوم)

عقل من گنج است و من ویرانم

گنج گریه را کنم دیوانه ام
(ص ۱۳۱ ، دوم)

* * *

گنجها را در هرابی زان نهند

تا ز حرص اهل عمران وارهند
(ص ۸۰۶ ، پنجم)

گنج و گوهر کی میان خانه هاست

گنجها بیو حقه در ویرانه هاست

گنج آدم چون به ویران بدد قین

گشت طینش چشم بندان زمین
(ص ۹۹۹ ، پنجم)

* * *

چو عمارت دین تو و هم و راهها

گنج نبود در عمارت جاها
(ص ۱۲۳ ، اول)

۸۹- مردم گاهی که هواست به باشند کسی و با چیزی را کم بزنند
و اما کثرت چیزی را با آن بداند : آنگاه میگویند
که هر سنگی را که بالا کنی زیر آن مثل توده آدم است گر چه در اوقات
زیر آن مثل به مفهوم کم زدن نیامده است ، بلکه میگوید چشم
یقین خود را باز کن و در زهر هر سنگ مرهنگه بین و با روی هر گلی
کلیبی را بین که نشسته است . یعنی دنیا پر است از مردان خدا .

گر ترا باز است آن دیده یقین

زهر هر سنگی یکی مرهنگه بین

* * *

پیش آن چشمی که باز و روبراست

هر گلی را کلیبی در راست

(ص ۱۳۱ ، دوم)

۹۰- ناف سراه نام او بریده اند .

این مثل را وقتی میگویند که کسی نخواهد تا دیگر با نار و
وظیفه ای باها کس دیگری و یا با چیزی سرو کار داشته باشد . مثلاً
وقتی کسی نخواهد که دیگر همروش را به مزدوری سپری نماید
میگوید که ناف مرا خوبه مزدوری نه بریده اند .

ناف ما بر سر او بریده اند

عشق او در جان ما کارده اند

(ص ۲۲۲ ، دوم)

(با فدا دارد)

شرح چندستیوال کتہ (۱)

دیک نوح قلمی

محمد نذیر میمنی

جورج مور گنستون زبان ساسی معروف نارویژی در سال ۱۹۲۹ء
حین دیدارش از چترال نسخہ قلمی ہی را دریافت کہ تا اکنون
اولین اثر شناختہ شدہ در بارہ تاریخ و فرهنگ نورستان قدیم از
قلم یک نورستانی میباشد۔ وی بعد از مطالعہ این اثر و انجام تحقیقات
پیرامون آن ، لکچرہای را در این بارہ در اکادمی علوم ناروی
ایجاد نمود و در سال ۱۹۳۳ء چند صفحہ آنرا بہ طبع رسانید۔

مؤلف این نسخہ کہ مور گنستون مستقیماً آنرا از نزد خود
خریداری نکرد ، سردار از ار (نام قبل از اسلام) نام دارد۔ اسوی
بعد از مسلمان شدن بنام شیخ عبد اللہ (۲) یا محمد عبد اللہ
(۳) مسما گردید۔ پدرش سردار کاهیر نام داشت و یکی از
بزرگان قبیلہ کتہ بود کہ در ہر گرامتال (ہر گمتال) زندہ گی میکرد۔
وی در سال ۱۸۹۶ء بعد از فتح آنجا توسط عبدالرحمن باہر وانی و
خویشاوندانش کہ بالغ ہر شخصہ نفر میشدند از درہ ہاکل ارار نمود
و در ہر وستول واقع در چترال مسکن گزید و طی سالہای اخیر قرن ۱۹
و دہہ اول قرن بیست در جلد ر کمپ کتاہش را برشتہ تحریر آورد۔
این کتاب در (۱۳۹) صفحہ بہ دو بخش تقسیم میگردد۔ صفحات (۸۲ - ۱)

آن از لحاظ تاریخ و جامعه شناسی نورستان خلی با اهمیت بود .
 شرحی از جامعه نامه پارسیوم تاریخ و حوادث مربوط به فتوحات
 عهد الامیران را احتوا میکند. صفحات ۸-۱۲۹ - آن به دیوگرایی، دیو
 لوژی و بهشتراز همه به جر بان زنده گی خودش درخارج از نورستان
 خصوصاً هند اختصاص یافته است . آزار کوشیده تا به استثنای
 بعضی جاهای که به سبک عالی نوشته باقی متن را به سبک روان هندی
 با املائی درست و خط زیبای نستعلیق تحریر کند (۴)

کنت کرسیتن مین با استفاده از لکچر های مورگنسترن و مراجعه
 به اصل نسخه مطالب هندی را از آن استخراج کرده در سه بار فرهنگ
 هندو کش که در سال ۱۹۷۰ در سوئگارد دایر گردیده ارایه نمود.

وی در بخش دوم مقاله خود ده شرحی از چند استیوال گفته
 های قدیم را از روی متن نسخه بدون اتمام تدفیر با همان سبک
 اصلی نویسنده اقتباس کرده و واقعاً موضوع خلی جالب است زیرا
 استیوال های قبایل مختلف نورستانی که از لحاظ فرهنگ شناسی
 از پدیده های مهم آن منطقه بشمار میرود. عمیقاً با مذہب روابط
 اجتماعی کار و تولید، روا شناسی و ذوق هنری شان ارتباط میکنند.
 نهایتاً تحقیقات سالهای اخیر در باره تاریخ و فرهنگ نورستان نشان
 میدهد که استیوال ها به گونه های مشابه و تفاوت در مناطق جداگانه
 و در بین قبایل متعدد از لحاظ موضوع، هدف نحوه و معیار هرگزادی
 زیاد بوده توضیح هر کدام آنها که فصل های بسیار مهم و دلچسپی
 را در عرصه تاریخ و فرهنگ نورستان تشکیل میدهد، موضوعات
 مونوگراف های جداگانه را احتوا میکنند. اساساً مادر اینچارج
 اساس مقاله کرسیتن مین شرحی از پنج استیوال معمول در میان
 قبیلہ کته های قدیم را که بقلم یک نورستانی (آزار) در حدود
 بیست و نود سال قبل ثبت شده ناچای که مقدور است با حفظ اسالت
 متن اردو که به زبان انگلیس ترجمه شده پیش از این علاقه مندان

فرهنگه مردم آن دره های و کوهپایه های هندو کش جنوب شرقی
سیندائوم

بقول وی از اردر افرش ویرامون نستیوال ها نهشته که کته ها
چون مسلمان ها عیدوی ها و هندوها همه ساله نستیوالهای خاص داشته
از آن جمله پنج نستیوال درین شان خجلی عمده میباشد این نستیوال ها
موارند از:

کیش نموج Gish Namuch نی لون Nilon - گیچ Cuche

اهتری چل نات Ishtrichal Not

مون ون Munvon

۱- کیش نموج

دراين نستیوال که برای هژده روز در اخیر فصل بهار برپا میگردد.
طی پانزده شب به منظور پرستش و خدمت به معبود قبل از
اسلام، شان کیش (ه) و به استقبال سال نو یوز يك ميخوازند در صبحه
۷ ص از کتاب شرح یافته که مختصر آ اینک طي پانزده روز اول
کته ها از طرف شب سو ز يك ميتوانند و طی سه روز بعدی
در میدان رقص قریه که در يك محل مناسب ساخته میشود بصورت
دسته جمعی میرقصند بزورگان و روسای قریه نیز در اجرای این رقص
هرکت میکنند. دبلول (۶) نیز در آن هرکت میجوید تا در این
مراسم پرستش ، موعظه نماید . در این مراسم مردم لباس های خوبی
پوش میکنند ، عوام و تهی دستان را در آن راهی نیست.

۲- نی لون

این نستیوال شصت روز بعد از ختم کیش نموج ، در گرمای تابستان
برای بیست روز برگزار میشود طی دو هفته اول آن مردم
بعد از شام در میدان رقص دهکده که بشکل يك ستیج وسیع و طویل
ساخته میشود ، با اجرای رقص و آواز که مشابه یکنوع - بوجا
(مهاده) میباشد ، معبودان خود را احترام میکنند . در این مراسم

موز يك اوالخته ميشود و همچا شكل يك نمايش موزهكال را بخود
 ميگرداند از آرد در صفحه (۴۸) اشاره ميكنند كه در اين مراسم كامل
 خاص براي پوشيدن لباس و شرايت دران وجود نداشته و من بخواهد
 در ان شركت نمايد بعد از سهري شدن اين دو هفته در طي چهار
 يا پنج روز مردم يكد يگر خود را با آب آرميسانند كه اين مراسم
 شبيه مراسمي مقدمه است كه هندوها طي آن يكديگر را با رنگ الوده
 ميكنند البته در سه روز اخير و شب هاي اين بختار معبودان شان
 با لباس هاي زيبا و قصي مشابه رادر ميدان ميگذارند كه اجرا ميكنند همچنان
 طي اين شب هار كسي در خانه خود غذاهاي بهتري مي پزند و به
 يكد يگر توزيع ميدهند

۳- اشترى- چل- نات

اين فستيوال چهل روز بعد از نئي لون در اخر فصل تابستان، اي
 سه روز براه ميافتد طي اين روز ها از طرف صبح و شام در ميدان
 رقص ميروند و رقص هاي مشابه الهه رادر بالا گرفته اند اجرا ميكنند
 پوشيدن لباس و توزيع غذا به يكد يگر نيز مشابه آن است

۴- گيچي (صفحه ۴۹)

اين فستيوال بعد از اشترى چل نات براي مدت حد اقل
 دوازده روز دايرو ميشود طي هفت شب اول مراسم رقص را بجا
 ميآورند و روز هشتم همه از خانه ها برآمده قطع كردن و جمع آوري چوب تاج
 سروي بردارند و روز نهمي آنها را با مقداري از چوب سويور بخانه
 آورده قسمتي از انرا دود ميكنند همچنان در شب چهارم به وزنده
 ميبرند رقص هاي نان را به نام معبود ها پخته و بعد از ساعت ۱۲ شب
 آتش را مي افروزند و پارچه از آن نان ها را با لحي و عن و خمچه هاي
 صوبر در آتش ميگذارند و در اين وقت نام معبوداني را كه اين
 نان ها را به نام هان پخته کرده اند ياد آوري کرده از آنها تكرم
 بعمل ميآورند .

در صفحه (۵۰) اثر آزار آمده که آنها بعد از آنکه باقی مانده نان‌ها را خوردند، محبوس‌های ازگاو، یزه گوسفند، و همچنان شبا نان را از شاخچه‌های پند مسازند که شبا نان و مواشی‌ها را تمشیل میکنند. این محبوس‌ها را در یک اتاق بلند و پرامده در مقابل در ورودی‌ها نشخود قرار میدهند. آنها به عقیده خود به این ترتیب به معبودشان عرض حال میکنند، و میگویند تا به چوب‌ها نماند و نان چندین حیوانات را که به‌دوی تعلیق دارند به ایشان بدهند. به‌دادن این مراسم هر کس نظریه مقامش چون عنعنۀ قدیمی با سواهی که طی روزهای گذشته جمع آوری کرده می‌پوشاند تصاویر حیوانات متعلق به خود را روی دیوار خانه اش ترسیم می‌نماید.

از صفحه (۵۱): در روز پنجم آنها شاخچه‌های را که قبلاً جمع آوری کرده برای مردمان دسته‌های بطول ۱۵ تا ۲۰ فوت و برای زن‌ها و اطفال بطول ۶ تا ۱۰ فوت می‌بندند. این دسته‌ها بنام‌های هر شخص بوده و زنان حامله برای طفلی که در بطن اش سوزانده شده تیار می‌کنند. در شب همان روز بنام معبودان شان به استثنای (سون) نان پخته و در ساعت ۱۲ شب بطریقی که قبلاً تذکار یافت، پوچا انجام داده بعداً استراحت میکنند. در صفحه (۵۲) آمده که ساعت ۳ شب همه مردم از خواب بیدار شده، لباس‌های زیبایی به تن میکنند. (دبلول) از همه اولتر به قسمت بالائی بسته‌های شاخچه که در آن شاخه‌های صنوبر بسته می‌باشد آتش زده از خانه بیرون میشود. بدنبال وی دیگران نیز انگاراً را انجام داده از خانه بیرون می‌روند و همه با آواز بلند سچ و سچ صداء می‌زنند که دعای خیر معنی میدهد. بعد از آنکه کی توقف در دره‌ها روا نه آتشکده معبود شان بنام دیساین (۷) می‌گردند در آتشکده اولاد دبلول و پشو (۸) و بعداً عامه مردم داخل میشوند. بعد از آنکه تمام مردم در آنجا جمع شدند یکجا با دبلول و پشو که در این وقت پیروش میشود معبود را پرستش می‌نمایند. معبود از طریق پشور بصورت

در موزی با آنها سخن میگوید و بشو و نام آنها را که دعایش مورد قبول قرار میگردد یادآوری نموده بسته های متعلق به آنها را که تعدادشان از دو تا چهار بیشتر نمیشود گرفته در کنار رواق میبندد. استاده میکنند بشو و آن استدعایی را که مورد قبول میباشد قرار خواهد گرفت به مردم شرح میدهد و بعد مردم با وی یکجا بدستان بسته به پامی ایستند و مردم استدعای خویش را از طریق وی به میبندد اراکه کرده جواب خویش را نیز از طریق او میبندد بعد از اتمام این مراسم آنها دو باره رقص زنان بطرف دهکده راضی میشوند البتة حین اجرای رقص میرا بنیول الی موسیقی آنها را همراهی نمیکند (؟) آنها تا زمانی که مردم آن از آشکده رنگشده اند در میدان متذکره میرقصند و وقتی مردان بد آنجا رسیده به پام یکجا برای مدت طولانی به اجرای رقص باله موسیقی میپردازند بعد از آن مردان به خانه خود رفته غذا میخورند هفت روز بعد از این مراسم مردان به مجسمه های سواشی و شبانان خویش را از چوب بید ساخته آنها را در آتشی که در خانه های خود به منظور بر ستش میبندشان می نهند و می نوازند این مراسم شاید جشن دیوالی هندوها در زمستان است.

این قریه ال برای يك روز در خیر ماه چای فقط بهت روز قبل از استیوال اول برای می افتند در این فستوال صبح بسا وقت آنها از خواب بیدار میشوند و غذای می پزند آنها در حوالی ساعت ده آنرا با خود به شهرستان دهکده برده و مقداری از آنرا با تخم روغن آب شور می نهند و روی مجسمه های خویشاوندان شان میباشند و غذای آنها را این غذاها به مردم می رسد بعد از غذا ای باقی مانده را این خود تقسیم کرده با آواز خوانی به دهکده بر میگردد آواز خوانی شان شکله میگویند لیک دارد. آزار در صلحه (۵۵) میگویند که وقتی که آنها به دهکده رسیده اند به میدان رقص میروند و حین اجرای رقص را از عمو ما

مردان را مسخره میکنند و مردان از گفته‌هایشان احساس خجالت نموده از آنها تقاضا بعمل می‌آورند تا آواز خوانی را توقف بدهند و به خانه‌هایشان برگردند و مانند آنهاییکه آنها به خانه برگشته و مصروف صرف غذا شدند مردان لباس‌های رقص را پوشیده مشاهده‌راسمی که قبلاً از آن‌ها آوری کردیم جهت اجرای رقص به میدان دهکده می‌روند آن‌ها به همراهی سوزیک سیرقصد پارچه‌های را که درباره‌ی پدران، پدر کلان‌ها و پدر کلان پدرشان حین رگ آن‌ها خوانده بودند می‌خوانند و ارشین‌سوده‌گان مقداری از شیرو انواع میوه‌جات را با خود آورده بین هم تقسیم میکنند و عقیقه‌ی آن‌ها غذاهای توزیع شده به‌سوده‌گان میرسد از هر چه چنان در صفحه (۵۶) علاوه میکنند که بر علاوه این فستیوال ها تعدادی از مردم اسم و جشن‌های کوچک دیگر نیز وجود دارد شرحی آن زیاده طولی است و بنا بر این جا شرح نیافته است...

یادداشت‌ها

۱- کاتن یا نته نام یکی از قبایل بزرگی اورستان است که بدو بخش عمده کنه‌های شرقی و غربی تقسیم میشوند کنه‌های شرقی در دره باشکل و غربی‌های آن در کانتیو و اگل‌زنده گی میکنند که سابق بنام کتور نیز یاد میشدند و بنا بر تریه گوسفندان سیاه بنام سیاه‌هوان معروف بودند.

۲- در صفحه ۷۷ نسخه قلمی جا بی که سولف‌جیاسو لوژی خویش را بیان میکنند به همین نام آمده، فرهنگ هندو نش صفحه (۱۱).

۳- پالوال، عناصر اجتماعی و نمادهای نورستان قدیم، فرهنگ هند و کش صفحه (۶۴).

۴- نورستان، سن، کلاتور هندو کش صفحه (۱۵).

۵- کیش رب انواع چنگی نورستانی‌های قدیم بوده.

۶- (دبلول) یکی از پیشوایان مذهبی نورستانی‌های قبل از اسلام است که در میان سایر پیشوایان مقام بلندتری داشت.

دسیان یکی از الهه‌های قدیم نورستان است که به عبادت
ی از محصولات و سواشی شان حمایت میکرد.

. پشوا پنبه یکی از پیشوایان مذهبی نورستانی های قبل از اسلام
قدیمه سابق آنها و قتیکه معبودانی میخواستند ظایر شوند و را این وقت
همیگر دود را این حالت فرغانه معبود به گوش وی میرسد و پشو
ان را به مردم اعلام میدارد، (صفحه ۷ - ۷۲ اثر ازار)
هندوکش ، صفحه (۱۹)

موازین نقد و داوری در باب

انواع شعر و آثار ادبی

گزینش از مجله دانش و مهر ۱۳۰۱-۱۲

نقد و داوری درباره آثار ادبی زبان فارسی دشوار است، زیرا ماهنوز در مرحله اتهام هستیم تا به رسم به مرحله ای ده از خود نیز ملاکهای نقد و بررسی به وجود آوریم بهترین ناقد روزگار ما کسی است که بتواند آرای مفتقدان اروپایی را به درستی با آثار ادبی تطبیق دهد و آنها که دست اندر تار مطلق آثار معاصر اند نیکه بمانند که هنوز از نعمت چنین منتقدی برخوردار نشده ایم زیرا ناقدانی که با موازین نقد اروپایی آشنایی دارند نقص این ساز درها فتماند و راه را منحصر در این میدانند که آنچه از موازین نقد و بلاغت اروپایی کلیت و شمول دارد، باید به فارسی درآید و کوشش شود که بر نهاد آن آثار، ادبیات قدیم و جدید ما منجیده شود و داوری درباره آثار ادبی معاصر ما آسانتر است، زیرا این گونه آثار تشابهاتی با آثار ادبی غرب دارند و به خوبی میتوان بسیاری از آراء ناقدان فرنگ را در باب آثار معاصر خود شدن، بر آثار ادبی معاصر انطباق داد. اما این عمل در مورد آثار ادبی قدیم دشوار است، زیرا شرایط تاریخی و اجتماعی بهدایش آن آثار با شرایط اجتماعی و تاریخی آثار ادبی اروپا کاملاً متفاوت است و پیاده کردن موازین زیبایی شناسی و نقد اروپایی در مورد آن آثار با پدیده احتیاط کامل و با بصیرت فر اوان انجام گیرد

بسیاری از اصطلاحات نقد ادبی اروپایی فقط و فقط در مورد آثار ادبی ملل اروپایی قابل انطباق است و بعضی دیگر با اندکی تغییر و تحول مع می‌تواند بر آثار ادبی ملل شرقی و اسلامی نیز منطبق شود و با تغییرات و دگرگوئیهای که در محیط ادبی بوجود آمده، قسمت بیشتری از حرفهای منتقدان اروپایی را در باب آثار معاصر میتوان پذیرفت.

یکی از مسائل عمده‌ی منتقدان اروپایی از قدیم به آن توجه داشته اند و از خلال فن شعر ارسطو و آثار شاه آندرون در بابات تقسیم بندی آثار ادبی است؛ تالی نه در ادبیات شرقی و اسلامی اصطلاح نیوده است، البته در ادبیات ملل اسلامی (فارسی، عربی، اردو) به تاثیر طرز فکر ادیبان عرب، آثار ادبی (مطهره) از دیدگاه ظاهر آن تقسیم بندی شده است و این گویا، یک خصوصیت ویژه‌ی ادبی است که از رهگذر ادبیات عرب به آثار ادبی دیگر، ملل اسلامی انتقال یافته که صورت ظاهر و شکل ادبی، با وجود تفاوت در ارزش، قرار دهند، نه معنی معنوی و حوزه اندیشگی و عاطفی آنرا از راه تمی که شاعران و ناقدان عرب به مسأله قافیه و وزن دادند و موازنه داوری ایشان که بر محور مسأله الفاظ و وب قافیه و وزن می‌گردد فلسفه هدایی اینگونه تقسیم بندی را به خودی، توان احساس کرد زیرا انگاری که دیدن نقد متوجه عالم لغوی و صوتی اثر است باشد، ملاک داوری و شده تقسیم بندی و از آثار ادبی در چنین حالتی خواهد داشت اینگونه تقسیم بندی که بر اساس صورت و شکل آثار ادبی بنیاد شده است بی فایده نیست (۱) و از جهات بسیاری مانع نقد و داوری درست است همین توجه به صورت و تقسیم بندی آثار ادبی از رهگذر شکل و فرم است که نقص عمده‌ی رادیکال شعری ماسبب شده است و آن فراهم آوردن دیوانهای شاعران است بر اساس

قالب قصیده و غزل و رباعی و آنگاه تقسیم بندی آن قوالب به ترتیب حروف تهجی در نتیجه این تلقی ادیبان ما از تقسیم آثار ادبی این مشکلات به وجود آمده است. نخست اینکه شاعران قدیم ما سیر تاریخی و تحول ذهنی خود را ثبت نکرده اند هیچ دانسته نیست که حافظ کدام شعرها را در جوانی گفته و کدام شعرها را در پیری مگر اینکه قریحه بی خاص، به دشواری بتوانیم در بعضی موارد پیدا کنیم و دیگر اینکه داوری درباره جوانب معنوی کار شاعران قدیم ما دشوار شده است زیرا در تقسیم بندی دیوانها رعایت شکل ظاهری و ترتیب الفبایی، سبب شده است که برای خواننده مطالعه در جوانب روحی و معنوی سیریک شاعر از نثرهای، دشوار و گاه معال گردد و در بررسی ادوار ادبی سیر صعودی یا نزولی یک اندیشه پاک زمینه و جذائی و عاطفی را به دشواری بتوانیم بررسی کنیم. فایده اصلی این کار، یعنی تقسیم بندی آثار ادبی بر اساس انواع این است که به خوبی میتوان علل ضعیف یا نیروها متن بسکی از انواع را در دوره بی خاص بررسی کرد. وقتی بدانیم حماسه یا شعر غنایی چیست و شرایط تاریخی و اجتماعی هر کدام چیست به خوبی میتوان از ضعیف و انحطاط یا اوج و یکفیتی هر نوع در ادوار مختلف سخن بگوییم. بر اساس شناسایی این نظریه علل اوج حماسه در قرن چهارم و انحطاط آن در عصر مغل و باز اوج غنا و شعر غنایی در عصر مغول را خوب میتوان تفسیر و توجیه کرد. حتی میتوان آگاهانه بعضی از ضعفها را، که نتیجه عوامل خاص است) بر طرف کرد و در نقد و بررسی یک اثر، با توجه به شرایطی که نوع آن اثر دارد، از قوت و ضعف آن سخن به میان آورد. سنت ادبی عرب که مورد پذیرش ادیبان ملل مسلمان قرار گرفت، این دشواریها را بر سر راه نقد و داوری تاحدی به وجود آورد. این پرسش به ذهن میرسد که چرا وقتی ملل اسلامی فرهنگ و تمدن یونانی

را از رهگذر ترجمه و اقتباس اخذ کردند و بسیاری از جزئیات تفکر یونانی را به دقت مورد تحلیل و بررسی قرار دادند، از این نکته محافل مانندند که موازن نقد و داوری در باب آثار ادبی را هم از یونانیان اخذ کنند. ظاهر آعلتش این است که قدامت تصور میکرده اند آثار ادبی هر زبانی ویژه گی خاص خود را دارد و قابل انتقال به زبان دیگر نیست و از سوی دیگر، اهمیتی نه به شعر عرب و آرا عرب در باب شعر - که دیوان العرب خوانده شد (۲) - میدادند سبب شده است که خود را از آرا یونانیان در باب شعر بی نیاز بدانند و از همین جهت که وقتی در منطق، نیازمند به اخذ اصطلاحات ادبی یونان شده اند، اغلب حرف های همان پریشان ویی معنی است از قول سخفانی که این سبناود یگران در باب تراژدی (تراژودیا) در تقاضای سیر و شروح خود برخطا به اوسط آورده اند (۳) و نشان میدهند که در کدرستی از این مفاهیم نداشتند اند ناقدان فرنگی، که از میراث تفکر یونانی بهره مندند، آثار ادبی را دور از توجه به شکل ظاهری و چند و چون وزن و قافیه فقط از دیدگاه زمینه معنوی و بار عاطفی و وجدانی تقسیم بندی میکنند به گونه ای که این تقسیم بندی سرژوئی خاصی نمیشناسد این تقسیم بندی که در آثار ادبی همه ملل جهان با تفاوت هایی در جزئیات صدق میکند و در همه ادوار تاریخ ادبیات ملل قابل توجه است نوع حصر عقلی است در حوزه معانی آثار ادبی و خصایص عام اصالب آن که باید اگر گونه های جوان بشری به دشواری قابل تغییر است و چنانکه خواهیم دید از همان روزگار قدیم تا کنون این حصر عقلی مصداق داشته است. بی گمان ذهن تحلیل و تجزیه گر یونانی - همان گونه که بقولاب را در منطق و فلسفه حصر عقلی کرده در این تقسیم بندی تشریح شده داشته است، نظریه انواع، ادبی کوششی است در راه این تقسیم بندی. انواع ادبی عبارت از مجموعه خصایص فنی عینی که هر کدام دارای

شخصات و قوانین ویژه خود هستند . هر يك از انواع شعر حماسی نایبی ، نمایشی و تعلیمی ساختمان و هندسه خاص خود را دارا است مثلا حماسه نوعی شعر داستانی است كه كا ملا دارای جنبه آفاقی است نه انفسی .

در این نوع هیچ گاه هنر مند از «من» خویش سخن نمیگوید و از همین رهگذر است كه حوزه حماسه بسیار وسیع است و در خلال حماسه صویر تمدن يك ملت را ، در مجموع با تمام عادات و اخلاق آن به خوبی میتوان مشاهده كرد و حتی قوای طبیعی و غیر طبیعی موثر در كویین آن ملت در حماسه اش نمودار است برعكس ، شعر غنایی شعری است كه حاصل لبریزی احساسات شخصی است و محور آن «من» شاعر است و سراینده در آن نقش ویژه رند و متأثر دارد نه تاثیر بخش و موثر . بگر انواع نیز هر کدام ویژه گي خاص خود را دارند و این انواع در اثر نیز مصداق پیدا میکنند هر کدام از این انواع ساده بی مخصوص به خود دارد . در حماسه ساده بی وسع كه مجموعه بی از حوادث مهم است همراه با ملوایی نبر و مند و سرشار از نظر قرینه سازی و تصویرها - ضروری است و تا يك حماسه به درجه كمال برسد تجربه چند شاعر در چند نسل لازم است و باید كه شاعران حماسه سرا از تغاییل نور و بیندی برخوردار باشند . برعكس ، شعر غنایی ساده و محدودی دارد كه عبارت است از هر گونه احساس هادی با هم با خفگی كه به گونه شعر در آید . باز در مقابل این دو نوع ، شعر نمایشی نه نیازی به افزونی حوادث دارد چنانكه در حماسه لازم بود و نه سرهاری و لبریزی احساسات میخواهد چنانكه در شعر غنایی ضرورت داشت ، بلكه قدرت در نظم و سرعت و تصویر گری حوادث (با حادثه) را لازم دارد با ملوایی آشكار و استوار . و بر همین اساس شعر تعلیمی نیز ساده خاص خود را ، كه دانی و اخلاق است ، با نظر گاه فلسفی دارا است . این انواع ، ادبی بشو كم به انواع پدید آمده

های هستی شباهت دارند: حیوانات، جمادات، نباتات، انسانها نه در تاریخ طبیعی، هر مجموعهای با خواص مشترک خود جداگانه مورد بحث قرار میگردد. پرنده گان خصایص مشترک خود دارند نه در پستانداران یا مثلاً دسته ماهیها بدید نمیشود.

قطبش را انواع موجودات، تحت تأثیر عوامل طبیعی معطوفتر کیمب خاص در کدام به وجود می آید؛ اما بطور انواع ادبی تحت تأثیر نبوغ آفریننده گن آنرا را ادبی و تمدنهای گوناگون است. همانگونه که محقق تاریخ طبیعی یک درخت صنوبر را از وقتی که گاشکی بوده تا هنگامی که درختی شده مطالعه میکند تا اقل ادبی نورسنوئی از انواع ادب را در سیر تاریخی خود مورد بررسی قرار میدهد نه چگونه به وجود می آید و چگونه راه کمال مییابد و حتی چگونه از میان میرود. بنابراین، از چند نظرگاه میتوان نظراً انواع ادبی را بررسی کرد:

- ۱- بطور هر یک از انواع به طور مستقل و جداگانه،
- ۲- دیگر گونی یک نوع در راه تبدیل به نوعی دیگر،
- ۳- تغییرات کمال در انواع.

۱- بطور هر یک از انواع ادبی!

یکی از اشتباهات ناقدان قرن هفده و هجده امثال بوالو این بود که تصور میکردند انواع ادبی به گونه قالبهای جامد و ثابت همیشگی وجود دارند و هیچ تغییری در آنها راه ندارد؛ اما در قرن اخیر، از هرگز مطالعات تاریخی در این انواع به این نتیجه رسیده اند که هر نوعی محدود به خود سوری و قطبش دارد، یعنی پس از یک مرحله ابتدایی به انواع دیگری آمیخته و نمیتوان یک نوع را از همسایگان معنوی آن جدا کرد، هر نوعی مراحل رشد و کمال خود را میسازد تا میسرساند به مرحله انحلال؛ مثلاً همانکه ممکن است در یک دوره خامه یافته و متانی شود؛ زیرا شرایط اجتماعی به وجود آمدن، دیگر وجود نداشته باشد.

- ۲- دیگر گونی یک نوع در راه تبدیل به نوعی دیگر.

در آثار ادبی بعضی ملل، از قبیل یونان پیدایش انواع ادبی
در گرونی آن‌سور تاریخی و طبیعی داود؛ ولی در بعضی ملل دیگر ممکن
ست جنبه تقلیدی داشته باشد، مثل آثار ادبی ملل اروپا در قهاس
ادبیات قوم یونانی. رو به گرفته میتوان مراحل تاریخی پیدایش
انواع ادبی را در آثار ادبی بعضی ملل از قبیل یونان بدینگونه
رسی کرد:

(ف) حماسه

نخستین نوعی که در ادب یونان ظهور کرده، نوع حماسه است.
در ادب یونانی حماسه‌هاستگاهی اشرافی دارد. این نوع شعر که
موضوع آن صحنه‌های نبرد است، تعبیر درستی است از یک جامعه قطع دار
فیودال) که با همسایگان خود در گرو و دار نبرد است تا حوزه
سلطه خود را گسترش دهد. در این اجتماع فرد وجود مشخصی ندارد،
بلکه بعضی از سر گردگان نیرومند هستند که را هجری جنگ
جنگباره‌گی با ایشان است. این نوع شعر حالت بیداری یک جامعه
را در برابر حیات تصویر میکند. در ادب ایرانی نیز چنین است
این تفاوت که در گریه‌های قومی در شاهنامه بنیاد تجاوز طلبی
نظام فیودالیسم ندارد و تصویر حالت سازنده‌گی یک جامعه است.

(ب) غنایی

در یونان، پس از جنگهای پی در پی، آرامش نسبی برقرار
میشود. نوعی نظام بر شهر حاکم میگردد. مردم به خویش می‌آیند
از لذت‌های زنده‌گی سخن میگویند و فرد در جامعه اعتبار خود را
از سیلابد و انسان در جمع گم شده نیست. درین عصر شعر غنایی شکل
میگیرد. شعر تأثیر، شعر آیه‌نظمه بار قصه و موسیقی. این نوع شعر تصویر
گرمس حله‌ای است که فرد، شخصیت خود را باز مییابد، خواه خود او
شخصیت و خواه شخصیت دیگران البته در ادب دیگر ملل این امر مسلم نیست
وای بسا که شعر غنایی بر شعر حماسی تقدم داشته باشد. شواهد موجود

در ادب حماسی نشان میدهد حماسه پردیگر انواع، مانند یونان
تقدم دارد.

ج) نمایشی

شعر نمایشی، یا شعر دراماتیک، شعری است که در جوامع مترقی
به وجود می آید؛ جوامعی که به مرحله کمال فکری و معنوی رسیده اند
زیرا پیچیده ترین نوع شعراست و شاعر در آن میگوید نه چینه های
پیچیده نفسانیات انسان را مورد تحلیل و وصف قرار دهد و این کار
نیازمند آشنایی به روان انسان است و جز در مرحله بی نیاز اجتماع به
حس و تعالی شناخت و خرد رسیده باشد و از انفعاله و روانشناسی
آگاه باشد، حاصل نمیشود. در یونان قدیم شعر نمایشی رواج داشته،
ولی در ادبیات ملل اسلامی تا به صورت اخیر از شعر نمایشی و اصول ادبیات
دراماتیک نشانهایی نیست، مگر اینکه از بعضی شاعران شعر نمایشی
صرف نظر شود و با تومس، بعضی از آثار ادبی داستانهای ماحضاتی ادب
نمایشی قرار گیرد.

د) تعلیمی

شعر تعلیمی که موضوع آن اخلاق و دانش و آموختن است در
مرحله بی بداهت میشود که اردا و جامعه به سرانجام میرسد
سابقه آن در ادب اغلب ملل دیرینه است و ادبیات اسلامی
شعر تعلیمی از کهنه ترین انواع به شمار میرود و البته در
تاریخی خاص دارد.

دوران نثر

در هر يك از انواع ادبی، نثر به طور کلی دیرتر از شعر به وجود
می آید. اگرچه به ظاهر دشوار و مینمایند ولی اگر به خاستگاه روحی
و معنوی شعر و نثر بپردازیم به خوبی دانسته میشود که موطن
و احساسات (که مایه های اصلی شعرند) زودتر از منطق و اندیشه
(که خاستگاه طبعی نثر ادبی هستند) در انسان بیدار میشود.

در ادبیات تمام ملل این خصوصیت وجود دارد که شعر مقدم بر اثر
به وجود می آید. البته منظور از شعر، شعر به معنی ساده و ابتدایی
آن است.

۳- تغییرات کامل در انواع ادبی

انواع ادبی تنها تطور و دگر گونی نمی یابند بلکه گاهی تبدیل
به نوعی دیگر می شود هنگامی که اجتماع می کند. اشکال تازه بی که
با تمایلات جدید سازگار باشد. به وجود آورد نوعی به نوع دیگر
تبدیل می شود. از ساده نوع قبلی نوع تازه بی به وجود می آید. مثلاً حماسه
هومیروس گونه تاریخ هرودوت درسی آید، یا تاریخ ساسانیان در زبان فردوسی
ما به های حماسی به خود می گردد و با شاهنامه اساس تاریخ نویسی
دوره های بعدی می شود.

البته نباید فراموش کرد که همانطور که در عالم طبیعت و در تاریخ
طبیعی نمی توان مرز زمانی دقیقی میان مراحل پیدایش انواع قابل
شد و نشان داد که در چه مرحله بی جماد و در چه مرحله بی گیاه
حوان و انسان پدید آمده، انواع ادبی نیز چنین است همه اینها را
می توان در کنار هم دیده و تداخل این انواع ادبی، امری است طبیعی
ممکن است بعضی از خصایص شعر غنایی در فصلی از یک حماسه
یا یک شعر نمایشی به وجود آید و این در هم آمیختگی در ادبیات ملل
اسلامی و به خصوص در ادبیات پارسی به گونه آشکاری مشاهده
میشود و بی گمان عامل فرم (صورت) در این آمیختگی تأثیر فراوان
داشته است.

در تاریخ طبیعی برای هر گروه و دسته خانواده نامها و اصطلاحات
دقیقی وجود دارد.

اماد ادب، برای شاخه های فرعی و شعبه های این انواع دقیقاً نامی
نمی توان جست. بر روی هم آنچه در حوزه ادب قرار می گیرد و حاصل
تبرخ هنری انسان الی و گذر کلمات است در دو شاخه اصلی انواع

شعر و انواع نثر قرار میگیرد. شعر خود جداگانه در ران چهار نوع اصلی حماسی، غنایی، نمایشی و تعلیمی است و در کدام از این انواع دارای شاخه‌هایی است، مثلاً شعر غنایی شامل مدح و بیهوشی، مرثیه و غزل است و شعر نمایشی دارای اقسام: تراژید، کمدی و درام جداگانه است و باز هر کدام از این شاخه‌ها شامل آثار است که در جزئیات با یکدیگر تفاوت دارند.

به دشواری میتوان یک اثر از این را از نوع دیگری و یا به خاص خودش قرار داد، زیرا اگر از نظر گاهی به نوعی ترکیب باشد از دیدگاه‌های دیگر به نوعی دیگر است. مثلاً صیغه بی از شعر نمایشی به خود می‌گردد و آهنگ بی از صیغه بی و حتی صیغه بی از شعر تعلیمی به هم هم چنانچه است. در شعر حماسی ادبی در تمام موارد دقیقاً بخوبی است و به دور از شعار و شعار قرار دادی به خود می‌گیرد و در شعر پارسی، اغلب اشعار حماسی به یکدیگر می‌آمیزند، غزل حافظ مجموعه اشعار حماسی حماسه میشود از طنز تا وصف و سروده و غزل در خرد چیده می‌گردد.

شعر حماسی

تعریف و خصایص حماسه:

حماسه شعری است داستانی - روایی با ژانر حماسی و در قوسی و مایه حوادثی بیرون از زندگی عادی انسان - جامعه است و در حماسه داستانی حماسه یکی از خصایص آن است که در آن آمده جنبه داستانی بودن آن است، بنا بر این، حماسه حماسه از حوادث وجود دارد و اینکه در حماسه، هیچ حادثه‌ای که بی از او صاف و خطبه‌ها و تصاویر وجود دارد، حماسه نیست و به نسبت به عنصر داستانی بودن جنبه ثانوی دارند حماسه، تاریخ حماسی

گذشته است به قول لاسارتین : حماسه شعر ملل است به هنگام طفولیت ملل آنگاه که تاریخ و اساطیر و خیال و حقیقت به هم آمیخت و قاع سورخ ملت است، زیرا در آن مرحله از تاریخ هنوز نقد و انتقاد رواج نداشته در آن مرحله ملل نیازمند وصایای بزرگان و قهرمانان خویش اند آنها که ملت هارا از مرحله بی به مرحله بی سوق داده اند و به درجه بی از تمدن رسانده اند.

۲- زمینه قهرمانی حماسه : بیشترین بخش حماسه را اشخاص و حوادث اشغال میکنند و وظیفه شاعر حماسی آنست که تصویر ساز انسانی باشد که هم از نظر نیروهای مادی ممتاز است و هم از لحاظ نیروهای معنوی با تمام رقتی که از نظر عاطفی و احساسی در آنها وجود دارد. تغیل همیشه نمو نه های عالی و ابدیال را در گذشته میجوید؛ اما عقل و منطق این نمونه های متعالی را در آینه جستجو میکند. همانگونه که نه که نستور قهرمان سالفر سودا بیاد هومر میگوید : (هیچ کسی نمیتواند از مردمان زندان روزگار) خود را با آن قهرمانان باستانی مقایسه کند. آنان حتی در خوردن و نوشیدن نیز حالت برجسته و استثنایی دارند.

۳- زمینه ملی شعر حماسی : این حوادث قهرمانی، که به منزله تاریخ خیالی یک ملت است در بستری از واقعیات جاری است و آن عبارت است از خصایص اخلاقی آن جامعه و نظام اجتماعی و زنده گی سیاسی و عقاید او در مسائل فکری و مذهبی.

الف) اخلاق عصر :

ایلیاد تا بلویسی است که جامعه یی که هومر در آن سوزسته؛ جامعه یی با نظام اقطاعی (فئودالی) و خصو صیات ویژه آن : روش

هنگامه و نوع نبرد آزارها، طرز لباس پوشیدن و نوع عمارتها، خصایص
و انی جامعه از درشتنوی و ساده گئی و انتقا مجویسی. شاهنامه نیز
تصویری است از جامعه درجه-زنی ترین خصایص حیاتی مردم
(ب) تصویر مردم:

طرز تفکر مردم و عقایدشان در باب آفرینش و زنده گئی و مرگ
آنچه به حیات آن سرزمین و مردم پیوستگی دارد در حماسه آن است
سرزمین تصویر میشود. ایلایاد تصویری است از مردم یونان. به همین
مناسبت که بعضی از ناقدان آنرا نسوی گفته اند. «شرط حماسه این
است که هم از جنبه تغیل و هم از نظر تصویر عقاید مردم کاسه تر-ین
اثری باشد، همچون دایرة المعارفی از زمانه و مردم با هم. به-ینگونه
پیدا است که جز شاهنامه در ادبیات ما، اثری که مصداق کامل
حماسه باشد، به دشواری میتوان یافت.

۳- زمینه خرق عادت، یعنی جریان حوادثی که به منطق و تجربه
علمی همسازی ندارد یکی دیگر از شرایط حماسه است در هر حماسه ای
رویداد های غیر طبیعی و بیرون از نظام عادت وجود دارد و این
نوارق عادات فقط از رهگذر عقایدی آن عصر توجیه میشود. هر مملتی
نایب و راه طبیعی خود را به عنوان عامل «شگفت آوری» در حماسه
ویش به کار میگیرد و به-ینگونه است که در تمام حماسه ها موجودات
آفریده هایی غیر طبیعی، در ضمن حوادثی که شاعر تصویر میکند،
ور میکنند. در ایلایاد، نقش خدایان کارهای ایشان، به-سته
جلی میکند. در اودیسسه نیز چنین است. در شاهنامه حدیث سیمرغ و دیو
ایله و رویشن تن به دن اسفندیار و عصر هزار ساله زال و... رویداد-

هایی است بدون از عادت الهیه چون رشته استوار ز سینه تخیلی
حماسه را تقویت میکنند.

در نغمه‌رانی حماسه در تاریخ میباید، عوامل «شگفت‌انگیزی»
یعنی عوامل توجه‌خوارق عادت دگرگون میشوند؛ زیرا عقاید ماوراء
طبیعی یک قوم دگرگون میشود. مثلاً در اقوامی که بت پرستانند یا
به بعد خدايان معتقدند، راه توجه خوارق عادات، با اقوام
مسیحی متفاوت است. در مسیحیت، قدسین آیین مسح و فرشتگان
و نه اطنجای آفریده‌های اساطیری را میگیرند. گویند دیگر از عوامل توجه
خوارق عادت وجود دارد و آن اعتقاد به آری از اقوام است به سحر و جاد
و عالم ارواح و جن. در تمام این سه نوع، اساس کلی عقیده است
گاهی تخیل شاعر نیز خود عاملی است در پدید آمدن بعضی پدیده‌ها.
درمان با قدان قدیم اروپا بر سر این موضوع اختلاف نه عامل
توجه به خوارق عادت، یعنی عنصر اصلی «شگفت‌آوری» باید ثابت باشد
میعنی همان الهه اساطیری یونان باشد یا قدسین آیین مسح و خدا و
فرشتگان بدل سود، زیرا عقاید جامعه دگرگون شده است. هوالو
در آن شعر خویش منحصر آ همان خدایان و پدیده‌های اساطیری را میپند
پرد اما شاتو بریان در نپو غ مسیحیت عکس این عقیده را داشته است
در نظر شاتو بریان باید بر اساس عقاید مسیحیت سخن گفت؛ زیرا آمدن
مسیحی، شعری، میباید بود با حقیقت مسیحیت.

همیشه شعر حماسی؛

هر حماسه، ناگزیر باید از وحدت کامل برخوردار باشد. این

وحدت حاصل چند امر است:

نخست، اینکه یک حادثه اصلی در آن وجود داشته باشد تا حوادث

دیگر را در پی‌آورد، دوم، اینکه یک قهرمان اصلی در آن باشد که

حوادث را راهبری کند. حوادث را در چهار اصل میتوان تصویر کرد:

(۱) با قید آمدن

ددلی اوشهی دقصی دوه نور راویان او ناظران

(۲) عبدالباقي:

د دلی اوشاهو د قصی بل ناظم عید الباقی دی، ده هم ددی قصی
زبا لې روایت د نظم په قالب کی راوړی دی، نظم یې خاص شکلی
مکتبته نه لری. هزلی، مقاسونه، رباعی، تنی، مخسې اولسې لوبې او
نور ټکي شامل دی. ددی قصی ناظم هم له فرهنگ ادبیات نه (۱۲) پرته بل
چیرې نه دی، شعرای شوی. پښتو منظوم تذکره ددی ضبط لري، البته
ده عبدالباقي په نامه موندوه تنه نور شاعران به نوچی یوې عبدالباقي
مهدانی (۱۲۲۰ - ۱۳۱۱ ه. ش) پښتو اولسې شاعرو، دیر منظمونکې یې
موندله معلوم دی (۱۲).

بل شاعر عبدالباقي افغان (۱۳۴۴ ه. ق. مړ) ته په سن الو اجهات
لنظریب العادات په نامه دوه اصلاحي منظوم کتاب (۱۳) خاوند
دی، داسې هم پښتو تذکره ضبط لري دی مگر دغه عبدالباقي چې ددلی
اوشهوه قصی ناظم دی بل سړی دی اوله دغودوار و عبدالباقي نور
شاعر انور ته دریم عبدالباقي دی چې تراوسه یې لاسرالی پښتو تذکره
کوتله لاره نه ده پیدا کړی.

داعبد الباقی د دیارلسی پیړۍ شاعر دی او د شمال مغربي سرحدي
صوبې په گڼت (گهت) لوسی سیمه کی اوسېده. ده په خوله قصه کی
د خپل مجرای په باب داسې وایي

نوم عبدالباقي زما گيت نئي سكونت کوم

واره سفتو نه يا نبي ستاد زينت کوم

دي د خپلو شعرونو په سټطعا توکي خپل نوم کله عبدالباقي او کله
باقي راوړي، ده خپله قصه د ۱۳۰۰ هـ کال دشعبان د مياشتي په
لسمه نېټه سرته رسولي ده، ده پخپله ويلي دي:

د يار لاس سوه سټه وه اتمه سياشت

ورځ لسمه دشعبان يي وهلو قال

باقي خپل دستخط پرې وکړه قصه بس کړه

اوريدو ته يي محتاج د گيت اول

د عبدالباقي د دلي اوشهو قصه په تحفته العشاق مشهوره ده، او په همدې
نامه په ۳۲ مخونو کي غالبا په ۱۳۷۱ هـ کال په لاهور کي چاپ
شوي ده.

د عبدالباقي د دلي اوشاهي قصه له حمد و نعت وروسته داسي پيل
کېږي:

يو قصه در ته کوم دعا شتانو

د پخوا زمانې خلقي صا دقان وه

چي يي واورې همون زړه به دي خو شعالي شي

يا دې لوچي دلي نومي وونو ان وه

دي به چې به هزاره به اوسيدو

بهادر و به خپل وخت کي به لوان وه

کوودده وه به شيه کي کلي کي ياره

وړو نئي نه وو ډير اوچت به خانه ان وه

او به دي بهتونوده خپله قصه کړي ده:

د دلي نه دوه پايي گير چا پر شوي

د عاشقوسي چکاره کړودر ته حال

ددلی اود شهی قصه شوه تاسه

میشو ده وی د ساش د زرد ساش

دا کتاب چی تحریر نه ژباوروره

حواله می پدسه د ژباور له

د پارلسی موه مننه وه اتمه مافت

ورخ لسمه د ساجان اوس وقل

باقی خپل دستخط پری و اړه قصه اس نه

اور اتمه پی به حاج دل گبول

قردی پیتو نوورو ستو شاعر قردی عنوان «شاش خراک» جری

نه دخو شعالی «مندره» یوه خوږه مندره غم زړه ل د

لوپه

دنداسه راوړه ماله چاله - وات نه

چی رنگالی وای د پیتو پزیا

انعام به در کړم ډیر پجاری تاسه

چی می به سرو شونو ودا - اوسه جری

شومی زړگی پری پری

دنداسه زه نه راوړم تاله

غم به اړی چو لږ ووتی ماله

نه راوړم داسی دنداسه چاله

د نور وچو نو پدا کړی راته جری

شومی زړگی اری اری

دنداسه راوړه ماله پته

نری نری چی نوی غنډ

مانه به و کړی پکی گته

چی چینگې دچم گاونډه کړی ننداری

شومی زړگی پری اری

۵۵- پشتو منظومې قصې هېدا الکريم پښتنگ ۱۳۰۷ هـ ش کال د کابل چاپ
دولتي مطبعه ۳۲-۳۳ مخونه.

۶- ددلي شهي مقامه ۳۰ مخي

۷- پشتو منظومې قصې ۳۱-۳۲ مخونه

۸- فرهنگ زبان و ادبيات پشتو د زلمي هيواد مل، ج ۱ د ۱۳۰۶

هـ ش کال چاپ تاليف او ترجمي رياست د پوښوڼي او روزني مطبعه ۳۸۱ مخي

۹- پشتو (مجله) د ۱۹۵۹ ع کال گڼه ۲۲-۱۳۰ مخونه

۱۰- پشتو (مجله) د ۱۹۵۹ ع کال گڼه ۳۱ مخي (۱۲) فرهنگ

زبان و ادبيات پشتو ج ۱ ص ۲۹۲

۱۱- هېدا ياني گاونډي زلمي هېدا مل تاليف ۱۳۶۲ هـ ش کال

چاپ د دلاور اکاډمي د پوښوڼي او روزني مطبعه ۲۲۰ مخي.

۱۲- پښتانه شعرا د پوهاند رفعتن د ۱۳۲۱ هـ ش کال چاپ

پښتو ټولنه په عمومي مطبعه ۶۷۲ مخي.

۱۳- تحفته العشاق دلاور چاپ ۲۸ مخي

نقش اسطوره ها در ایجاد آمار هنری

مصدی و خاوری

استفاده از اسطوره ها و به کار گرفتن آن بعنوان قالب برای ایجاد یک اثر مستقل بخصوصه برای تأثیر یکی از بارزترین تحولات نه ادبیات قرن بیست آنرا پذیرفته و در سطح زن و گنجینه های ادبی و هنری ، و بالاترین نمای هنری بر آن مقام داده است .

مشهورترین و ارزشمندترین نمونه این شیوه تما یشتنامه «اولیس» اثر «جیمز ژویس» است ، که معروفترین نقاد جهان تیا تری «اس الیوت» تقریظ شوا و بلند بالایی در مجله «دایان» بر آن نوشته است . الیوت می نویسد :

«ژویس» (۱) در نحوه استفاده از اسطوره برای حالی نمودن مشابهت ها و تداوم حوادث امروز و روزگار گذشته ، روش و شیوه بی را به کار برده که بدون تردید قابلیت آنرا دارد که دیگران آنرا بعنوان یک سرمشق و الیادهایی بمد کار خود پذیرفته و از روش او استفاده نمایند .

چه تا برسد «ژویس» به هیچ وجه مبتدا تقلیدی ندارد و نمی تواند آثاری را که به تعبیر از او گام بر میدارند ، تقلید دانست . درست مانند دانشمندی نه اگر از کشفیات (ااشیتین) برای حصول مقاصد تعلیمی خود استفاده میکند ، کاری بر مبتنای تعلیم انجام نداده است .

قالب گهری از اسطوره ها در نقش خود یک نوع تنظیم و شکل دادن و تقسیم نمایان ساختن ناسامانی های تاریخ معاصر چه دیگر

مت، چنانچه «یا قیس» هم به شکل و گونه‌ی از این روش استفاده کرد. و در واقع او از هنر دیگران این راز را اولتر کشف کرده و اولین کسی است که این ضرورت را ادراک نموده و به این جهت گام نهایت مهم و بزرگ و عملی را برای امکان پذیر نمودن زنجار کارهای با ارزش در عالم هنر برداشته است. چه قبل یا قیس بود که این نحوه را در نمایشنامه منظوم خود به نحوی مبالغه ماییم بکار برد و بعد «اوانیل» نیز از آن پیروی کرد.

«قابل شدن تمایز و ارزش در دایره والا نری بن استفاده از سطوره و نمایش نامه‌های تاریخی آثار سهل و ساده‌ی گوشت و پنبه‌ی بی‌شوی شود بطریقیکه مستلزم است این دو تفاوت سالم و ستیل این شد. مثلاً در نمایشنامه معروف تاریخی «اسپر اطور و سردی از نالیمه» اثر نمایشنامه نویس مشهور «ایپسن» «جوده مشتک زیادی بتوان سراغ نمود که یا همین شوه موردی برای بحث دارد.» (۲) ولی از جهات کلی اگر این منظور مورد ارزیابی قرار می‌گیرد سرابطات به طریقی خاصی آن مطالعه میشود آنچه نقطه روشن و اساس در موضوع محسوب میشود فقط قصد هدف و منظور نمایشنامه نویس است. بدین تفصیل که یک نمایشنامه نویس و یا یک نویسنده از سطوره یا افسانه و یا تاریخ باضوابطی باید تار خود را انجام دهد که سطوره یا افسانه و یا تاریخ نه بهیت سواد و مصالح کار، مشخصاً مورد استفاده قرار گیرد. بلکه از اینها با نسبت بصورت قالی برای تزیین به پایان تجربه‌ها استفاده شده.

اگر از نمایش نامه‌های منظوم چشم‌پوشی کنیم به سراغ نمایش نامه‌های منظوم برویم در بین دایره‌سهم‌ترین نمونه‌های این نوع نمایشنامه‌ها را نویسنده گاه رالمسوی ایجاد کرده‌اند. «کوئتو» در نمایشنامه «ما درین دوزخی»

«سارتر» در نمایشنامه «مگس‌ها» و «مورس ارون» در نمایشنامه «تیری مول لیه» ازین شیوه بوجه احسن استفاده نموده‌اند. (۳)

آنانی که اسطوره را به صورت قالب برای ربط آثار خود انتخاب کرده و پرمینای آن آثار خود را نگاشته‌اند، زیاداند ولی در میان آنان آنکه خود نماهی بیشتر میکنند و جلوه به خصوص در کارش مویدا است همانا نمایشنامه نویس مشهور «ژان انوی» است که نمایشنامه‌های نظیر «اروپئیس» «انتیگون» و «مده» را بوجود آورده و در آن قدرت ایجاد و ابتکار خود را به ثبوت رسانیده است.

«ژان انوی» با این ایجاد، تحولات مهم و شگرف و در عین زمان خارق العاده در تیاتر جدید بوجود آورده که به قول نقادان و تواتر شناسان این نمونه‌های موفقیت آمیز استفاده از قالب اسطوره پرداخته است نه در روند و روند یداد های تیاتر آینده نقش مهمی و تأثیر بسیاری خواهد داشت.

«انتیگون» لوین و ژان انوی :

اگر به تاریخ کهن تیاتر نظر اندازی شود «انتیگون» «اروپئیس» را فقط «سوفوکلس» که بین سالهای (۴۹۰-۴۰۶) قبل از میلاد میزیست نوشته است. و به این طریق «انتیگون» فقط يك اسطوره است، اسطوره ای که آنرا «سوفوکلس» زائیده و بوجود آورده ولی با زحم همین تاریخ تیاتر است که چندین «انتیگون» را به اسناد میگیرد که آنهم مال با اثر چندین نویسنده است اگر روی هر يك صحبت شود، لاجرم صحبت بدر ازا خواهد کشید به طوریکه بحث از دایره يك مقاله مجوز کوتاه بصورت يك کتاب طور و ضخیم درخواهد آمد.

اما چون بحث ما روی «انتیگون» نوشته «ژان انوی» است لذا محور صحبت همین اندیگون است و بس.

«ژان انوی» نمایشنامه «انتیگون» را در سال ۱۹۴۳ نوشت .
در نمایشنامه «انتیگون» شخصیت های بازی بهمان صورت اساطیری
اند ولی هدف و غایب بی نمایش نامه ، بصورت يك كل برای بیان
خصوصیات زمانی در نظر گرفته شده که نویسنده در آن زمان زنده کی
می کند . یعنی حالت بیان معاصر را دارد و این خصوصیت مرابطاتی
را حالی میکند که میان معاصر و حوادث اسطوره موجود است .

اهمیت موضوع فقط قالب اسطوره است و در قدم بعدی ، بازترین
ارزش نمایشنامه در این است ، که ضوابط و معیارها ، خصوصیات
و قرار داد های که قیاس کلاسیک یونان داشت ، در « انتیگون »
نویسنده این ضوابط و قرار دادها به شکل ساده و روان و موافق به
حالت ها و شرایط زمان تطبیق شده است .

مثلاً در « انتیگون » نویسنده یعنی تخلق «ژان انوی» کلمه بازیگران
نمایشنامه در آغاز نمایش ، بصورت دسته جمعی وارد صحنه شده و یکی
از آنان چند قدم جلو تر آمده و خطاب به تماشا چنان می گوید :
دوستان ! اینها هستند هنرمندانی که برای شما « انتیگون » را
بازی می کنند .

سپس تشریحات مفصل تر و بیشتر را در باره شخصیت بازیگران
ارائه داده اشاره به یکی از هنرمندان مشمول من نموده و به صحبت
خود چنین ادامه میدهد .

این دختر که لایزال نام که اینجا نشسته و خاموشانه حوادث
را تعقیب می کند ، چند دقیقه بعد « انتیگون » خواهد شد . این مقرر
است که او « انتیگون » نامیده شود او مکالم است که نقش
« انتیگون » را از آغاز تا انجام ایفا کند . زمانی که پرده قیاس
بالا میرود . او به وضوح می بیند که « ایسمن » خواهرش با جوانی
مصرولی صحبت و خنده است . مرد به سرعت دور میشود . بعد از مدای
شنیده میشود : « یکی از سایبان امشب باید بمیرد » .

دژان انوی، راعقیده براین است که با این حالت رابطه شخصی
بین تماشاچی و صحنه به نحوی مؤثر قایل میشود زیرا تماشاچی بوجه
احسن با نحوه حرکت نمایش نامه و شخصیت های بازی نامه ایشنامه نگاه
افتنا کرده میشوند و در نمایشنامه با ز هم صدایی شنیده میشود که
گوینده را همگان می بینند .

این مرد نوی هیکل و تنوسند « ترپون » نام دارد . آن جوان
که های دیوار تکیه زده و رنگ اصلی چهره اش زائل شده به نظرها
مضطرب ، قاصد است کم حرف ، در میل به صحبت ندارد . حالا همه
تماشاچان تا حدودی اشخاص را شناخته اند و اینان سر گذشتی را
برایتان بازی می کنند که شما بدین (تماشای) آن آمده اید ، برای
سر گذشت «اتاق» و «پولی نیس» دوهر و ادیب» را . قرار براین
بود که هر يك از اینان بصورت متناوب یکسال حکومت کنند
و این اینان باهم جنگیده و سرانجام هر دو پای دیوار شهر از های
درآمده اند .

در اینجا گوینده از صحنه خارج میشود تمام بازیگران بالنوبه
از صحنه خارج میشوند ، لایت صحنه تغییر می کند و بازیگران به
ترتیب نقش های شان وارد صحنه می شوند . (۴)

در خصوص تار و وضوح عمومی نمایشنامه آنچه در خور توجه
است و آنچه چشم گیری مؤثر دارد همانا ، شیوه نمایشنامه است
که نمایشنامه های ناآورد ایستی بصورت عمومی از آن بی بهره
اند یکی از نمونه ها ویاتم های نوین آنرا می توان بهمان یا مقدسه
آغاز نمایش دانست ، این حالت ، مشخصا به خاطر استخفاظ تداوم
و هم آهنگی و یک پارچه گی قالب اسطوره بصورت گرفته و به نویسنده
امکاناتی را میسر می سازد تا از محدوده قالب اصلی عدول نکند .
فصلت سال قبل از امروز موازین و خصوصیات نمایشنامه های
رومانیک را نمایش نامه نویسانی مانند « اپین » و « استراندبرگ »

رهايت نكردند و در هالهٔ اندیشه‌های نوافرينشان، آنچه خواستند
 بوجود آورده و ساختند نه حقاء خوب ساختند و خوب آفر پندند.
 ولی امروز فرم رهايت نكردن و فرار از موازين و قوانين به ديوده
 ديگرى عرض وجود نموده نه بصورت عدوسى مريون قدرت خلاقه
 و نو آوري هاى «ژان انوى» است درست مانند (اليوت) كه قالب
 گيرى هاى اسطوره يى را در نمايشنامه منظوم «قتل در ناسا»
 خود ابتكار كرد.

باز هم نمايشنامه «انتىگون» نه محور اصلى صحت ماست.
 ((انتىگون)) بدون فاصله، بازي ميشود. يعنى فاصله بيان سن ها با
 پرده ها وجود ندارد و از آغاز تا ختم يكسره بازي ميشود ولى مهم تر
 بن وه جان انگيز ترين صحنه يكه در واقع صحنه اصلى نمايشنامه
 محسوب ميشود، تقابل و روبرويى ((انتىگون)) و ((كرون)) است
 درست موقع نه ((انتىگون)) روى لجابت و سخت سري تمام، براى
 پخاله سپردن برادرش با فشارى مى كند، طبق قانون جان خودش را
 در قبال اين كار گرومى نهد. اين صحنه تجربه انسان را در هنگام
 ميكه به سردو راه قرار ميگيرد، در انتخاب يكي از دو راه به
 شكل كاملا بارز و سوار نمايى مى دهد و چه خوب از قول ((انتىگون))
 نقل مى شود:

انتىگون - من نگفته ام هاى! شما اصرار داريد! سياست شما
 ضرورت شما، داستان هاى بيان خالى شما چه تاثيرى ميتواند بر من
 داشته باشد؟؟

من ميتوانم كه به هر چه كه دوست ندارم بگويم ((لى))
 براى اينكه من بگازم قضات كفته استم و... شما... فقط ميتوانيد
 حكم اعدام مرا صادر كنيد... براى اينكه شما گفته ايد (لى) (ه)
 جان مستطاب در اين است كه در ((انتىگون)) اثر ((انوى)) سلطه
 قالب، بر محتوى تسلط كامل دارد ولى در نمايشنامه منظوم

((قتل در کلبه)) این خصوصیت چشم گور نیست و از اینرو قاطع می توان حکم کرد نه نمایشنامه ((قتل در کلبه)) یک ((انتخاب فنی)) است و لسی (انتیگون) یک (تجربه انتخاب) که بین این دو تفاوت های زیاد در حدود حد فاصل موجود است.

بر میگرددیم باز هم به موضوع انتیگون با انتیگون نوین که چه سرنوشتی را دنبال میکند.

نتیجه بی چیر نمایشنامه رعایت قانون است. قانونی که استثنائی نداشته و باید یکسان تطبیق شود. مجری این قانون ((کرئون)) است. اوست که باید تصمیم بگیرد. یکی از اجساد بزرگرمی آفتاب بگندد و دیگرش دفن شود. اهمیت ندارد کدام یک باید دفن شود و کدام یک هم گندیده. این ناراحتی ها با این یافتن شورش مردم باید انجام شود. اینکار به منظور تطبیق قانون و نظم زنده گی اجتماعی باید عملی شود. در اینجا ((انتیگون)) هم باید به حیث یک قهرمان کاری را انجام دهد که هاسته یک قهرمان است و قتی اوسی شود کرئون. بطاظر دیگران نه بطاظر برادرش ۱۱ پس برای کی ۹. انتیگون - برای خودم انتظار برای خودم!

این خود بودن و خود گفتن از لحاظ شخصیت یک نمایشنامه آنهم در حدود یک قهرمان نمایشنامه، به این ساده گی که ادا میشود و پیچیده آنرا می نمود نیست چه این تاکید خاص نمایشنامه است که چه در آثار کلاسیک و چه در نمایشنامه های غیر کلاسیک نقش دروغنده دارد. دروغ بطاظر آنکه در روشنائی آن باید قهرمان نمایشنامه راهی را بگشاید و یا هی را تعقیب کند که برای یک قهرمان ممکن است. قهرمان مرگات عادی ندارد، قهرمان نمایشنامه ها مخصوصا نمایشنامه کلاسیک هیچکاه از میان مردمان عادی که کارها و اعمال عادی را انجام میدهند، انتخاب نشده اند.

«چخوف» نویسنده و دراماتیکست مشهور روسی برای قهرمانان خود
ارج بزرگ میگذاشته و روی این ارج گذاری در پسا سوار دروی
بله تردد می‌است دهرای اینکه قهرمانش با بدیهای قهرمانی را
بشناند. چنانچه وقتی در عمل، قهرمان در شکایت قرار میگرفت
قهرمان را در لایه‌ای کلمات گیر میساخت تا با داخده بی به
مقاسش عاید شده باشد.

مثلا یکی از قهرمانان چخوف وقتی در تردد قرار می‌گیرد چنین
نحوه میکند: بلی‌ا همه ما از یاد می‌رویم - سرنوشت ما همین است و ناری هم
از ما ساخته نیست. همه آن چیزهای نه اسر و نه نظر ما مهم و جدی
و هر معنای است، یک روزی فراموش میشو و دوباره از هدیت می‌افتد.
این مشکل است که ما نمیتوانیم حدس بزنیم چه چیزها در آینده بزر
گن و مهم خواهند بود و چه چیزها هم بوج و ناچار و سرخرو. در این صورت
اگر قهرمان، ناری که شاید و در خور انجام عمل یک قهرمان است
از خود نشان ندیده‌اند، ضعف آن در تشخیص و شناخت عمل است
نه در اراده او. اما «نیکون» با گفتن «برای خودم» وضعیت حالت
و موقعیت خود را تشخیص و توجیه نموده است و به این طریق خود-
شوارادش را نیکو شناخته و برای انجام آن هر گونه فرجام برایش
بی تفاوت خواهد بود همین ترتیب در نمایشنامه «قتل در آنس» از
ژان قهرمان هدیده می‌شود.

در هر موقعیت و در همه شرایط انسانی می‌تواند بهین‌خان بودن
و نبودن یکی را انتخاب کند. این یک تردد است، تردد یکباره از نگاه
ان نمایشنامه نویسی آنرا «کشمکش بیشی بنی شده» هم می‌توان
خواند. ولی این موضوع که چرا قاطع نیست و تردد بکار رفته بحثی
است که در آن کیفیت عمل و خصوصیت عمل ناز قهرمان، وارد شده
است یعنی اینکه حرکت قهرمان در کدام یک مسیر است و این حرکت
با موقعیت و شخصیت قهرمان چقدر سازگار، متوافق و هم آمیز است

وقتی این نتیجه حاصل شد باید در آنصورت تهران و موقعیت آن
تأیید میشود مثلاً از زبان «اتملو» در نمایشنامه «اتملو» می‌نویسم
اول صبح را خاموشی تنم با نور حیات او را . . .

این از لحاظ ادبی يك تردد است ولی منکر چشم‌کشی هم نمیتوان شد
که در هر صورت تهران هنگامیکه در تردد قرار می‌گیرد بر اساس
سنت نمایشنامه‌نویسی، باید تردد هم نتجدا را ارائه دهد ولی نه بیرون
از دایره آنچه که می‌گوید بلکه بموازات آنچه که گفته است .
در «انتیگون» آنچه می‌گوید قاطعیت دارد . اصلاً ترددی وجود ندارد که
این در نفسی خود يك امتیاز است ، امتیازی که يك تهران اساطیری همیشه
داشته است . «ژان انوی» با همه نگرش‌های که دارد این امتیاز را
زایل نکرد و از آن بعضی بعنوان وسیله بیان واقعیت‌ها استفاده نموده
درست موافق به تعریفی که «الیوت» نموده است «لیوت عقیده دارد که
«يك وضعیت و پیاختی از حوادث گاهی سبب می‌شود احساس را بر
انگیزد که واقعات‌های عمیقی میتواند اثر ایجاد کند .»

نقطه مشخص و قابل بحث این است که نویسنده گمان میتواند
افسانه یا اسطوره را قالب قرار داده تعلیلات و تعویضاتی در آن
وارد نماید مشروط بر اینکه وضعیت و سلسله حوادث را به شکل و نحوه
رساند و گویا تردقیق‌تر و زیاده‌تر بیان کند .

در هر صورت فقط کافی خواهد بود گفته شود با قالب‌گیری‌های
ناشایان و مستبدانه اثر اصلی را هم با خود يك جایگزین‌دان خود-
اهد نمود چه رسد به اثر قالب‌دهنده . «ریمولد ویلیامز» معروفترین
محقق و نویسنده عرصه حاضر در مورد استفاده از اسطوره و نحوه برداشت و
احول تجربه و قالب‌گیری از اسطوره چنین عقیده‌ای دارد که در یکی
از مقالات خود آنرا انعکاس داده است .

در برداشت و قالب‌گیری از اسطوره بعضاء يك هدف مشخص را
يك تم‌معین را نویسنده گمان مورد توجه خاص قرار میدهند مثلاً در نما

پیشنامه معروف «مکس ها» که «سارتر» آنرا نگاشته «موضوع قبول و گناه» سختی طرف توجه بوده است و به همین منظور «سارتر» نقطه همین بحث امدف مشخص قرار داده است.

در این بیان آنچه نقطه مشخص و در خور دقت فراوان است نحوه رداشت «سارتر» است که تا ملاء این برداشت به تفسیر فلسفی آن تکی است و اگر تا نید اصالی نما پیشنامه از زبانی شود بدون تردید این به کیدروی اصول فلسفه استوار است که «سارتر» بدان اعتقاد را تکیاشته است.

ولی در نما پیشنامه «انتیگون» وضع به این منوال نیست چه در «انتیگون» قالب اسطوره در نفس امر زبان نما پیشنامه که هدف نما پیشنامه احوالی و رهبری سی شد و این یک خصوصیت است که این خصوصیت به تکی تا مل به طرز اندیشه و تفکر «انوی» دارد.

مثلاً در «انتیگون» یک سنت پاره شده و از آن سرپیچی بعمل آمده که این سنت بسته گی دارد به تا نیدی که مقام «امید شرف» در نما پیشنامه ذکر شده است ولی از آنجا یک که این تا نید موافق به طرز تفکر اندیشه نویسنده نبوده و وجه ریخته در آن احساس نمی گردد از این رو ن تا که در اندیشه و بطرود قرار داده است.

«تسمیکه» «سارتر» به معنای روش فلسفی خود نما پیشنامه را وسیله رای بیان افکار اندیشه ها و عقاید میدانسد.

لذا در هر حالت و وضعیت باید این حقیقت از قائلید دور اما لند که الب گیری از اسطوره ها امریست مجاز و در مواردی هم شاید ضروری لی باید نویسنده گان بصورت عمومی بدلائل فراوانی که موجود ست در اصول قالب گیری روش و اصولی را یک کار ببرند که لازمه تار یک را مانتیست است نه هیوه و روش یک فیلسوف.

در هر صورت اگر عالما نه در این کار قضاوت نشود و بهرامون لفتی و عرضه های اسطوره بی و تجربه های نه از آن حاصل میشود و

تجربانه ارزیابی نگردد بدون تردید آنچه بر «اسکاراوا» نوب
پسیده و در اساتیت مشهور «ایسین» نو پسیده و در امت قاتمت و
ممکنان شان نازل شد بر قالب گیرنده کان دیگر نازل خواهد شد .
و یکبار دیگر گفته های «اسکاراوا» را قالب گیرنده کان در
محکمه تکرار خواهند کرد .

یعنی اگر خراش کرده ام اعدام کنید و اگر زیبا تر و مینو تر
ساخته شده است حق سکافات و استیلا است به با هم که در هر دو صورت ،
هر دو را نسبت به ن مضایقه نکنید .

«مواخذ»

- ۱- تحلیل اسطوره ترجمه محمد تقی فرامرزی کیهان شماره ۱۷۳، ۱
- ۲- نظری به «اسطوره وردی از گالیله ترجمه اهرج زهری مجله
تماشا سال ۲۵۳۶
- ۳- انتیگون آغاز کار بهجت امید کیهان شماره ۱۵۲۲
- ۴- « « « « « « ۱۵۲۳
- ۵- کتاب باز یگر ترجمه بهدخت دولت آبادی چاپ تهران
- ۶- کوشش برای شناخت هنر ترجمه محمد تقی فرامرزی کیهان
۱۰۷۲۱
- ۷- نگاهی به اسطوره نو فتنه فرهنگ اسدی مجله تماشا سال ۲۵۳۶
- ۸- دیالوگ های منظوم چاپ آلمان دموکراتیکه

دملی فرهنگ او ادب تاریخ له شیبوڅخه

(مرحوم عبد الله بختانی)

په ۱۳۲۳ هـ ش. د لومړي ځل لپاره د ادب شمېره لیکل او بدل وکړه. هغه په دې «انيس» ته واستاوه او د «چهاره» په تخلص په زمانه وروسته هلمته خپرېدل.

په ۱۳۲۵ هـ ش. تال «دنگر» د پوهنې په مدیریت کې مامور شوم. دا زما لومړنۍ رسمي وظيفه وه. د «اصلاح» ورځپاڼه په نورو لویو رڼه مامورا نوبته را تیار او زه د «اتحاد مشرقی» په اشتراك مكلف وم. اوس نو د پوهنې چکړه تره او هغه د ټولنیزو ځینو د نوي حالات هم نور او بدل وو.

د همدې تال په مېنې کې به ځل د دفتر کې ناست وم چې اتحاد مشرقی دا وه. نړۍ جریدې نوی گمراه رسیده. هغه رڼه تانوی گڼه وه. هم د صحافت او طباعت او هم د مضا مینواو هم شمرونو له مخې یخې نوی وه او بدلون پکې راغلی ؤ. داسې خبرې پکې وی چې تر هغه وخته پورې مونږ نه وی لوستلې. د داسې انتقادی آزاده لهجه بظالم طرح شوی ؤ چې هغسې خبرې چاته شوای نولای او لیکلای زه ورته حیران هم شوم او خوندي هم را ناوه.

ددې گڼې په تندی اېکل شوی ؤ. د پوهنې د چارو په

سر مقاله کې ځای په لیکي وه چې مطلب یې داسې و:

«... یو وخت شمس الدین خان قلمتکې ددې جریدې مدیر شو

هغه پخپله لومړنی سرمقاله کې لیکلې و چې زه به هغه د ژرم ددې جریدې په قلمی همکارانو کې داسې ښان وروزم چې هغوی

بیا بیا نامه چه زوله دی مدیریت نه ایسته کیرم ددی جریدی
مدیریت مسؤلیت به غار و اختتامی شی . ماهه هغه وخت ،نبی
لوی نام به لاس اختتامی و اودی مدیریت ته و هو سیدم . اوس دغه
دی د ارمان سی پوره شو او زده جریدی مدیریت شوم . زه هم عینا دغسی
ارزولرم او هغه بهو لیم چه دجریدی د قلمی همکارانو کنبی داس
زلمان و روزم چه به را تارنکی کنبی ددی جریدی مدیریت ده غاړه
واخلی . «

دلته ژماده لاره هغه ارزو زمانه زړه ،نبی غزونی و کړی چه ناشکی د
« لشکی » او قلمنکی « به شان یو وخت د (مدیر هید الله بهتانی)
عبارت هم وداخبار به تندی نبی چاپ شی .

داسی هم شوه . دلار می لا ژو ندو او زه دری نیم ناله د
(زبیری) مدیریت وم . دهغوی دوفات نه وروسته دنگرهار دمجلی د
نگرهار (پخوانی اتحاد مشرقی) دور خپانی او نزدی پنځه ناله
« هېواد » دور خپانی دمسؤل مدیریت دمقام افتخار هم راه به برخه
شو .

د اتحاد مشرقی به د کرشوی گڼه کنبی دگل پاچا لفت پوخواندور
انتقاد دی شهر اولسی چهار بیتی به فورم هم خپور شوی وه دهغه
یو بندی تراوسه به پاددی اوداسی و:

د داکتر دانو به دارووی که د طب به اکسیر

د ملایانو به دعاوی که به دم د فقیر

نه به تو تکو با تو یږ ووی که به پیل کوم تدبیر

له لویه خدا به خپل مریض لره شفاغو اړو مونږ

د شعر به لوستلو هر څوک پوهیده چه د شاعر « مریض » دغه بیوزلی

نادره ، ناچاره ، او روسته پاته اولی دی . ا هغه شعر می غوغو

للمه ولوست . بهایه می به هر محفل کنبی لوسته او پخپله سی هم

دهغه اقتضا او لره او هغه خپل شعر می جریدی ته واستاوه .

جریدی در او توبه و روح به منتظر ناست و چه اوس به اتحاد شرقی را وسهزی.

یوه گتمه به بی تربلی او یوسمومون او همر به بی تربلی بنا بسته خور او خونه ورو ماهه هم خپل ابتدایی شعر و نه اوسمومون او نه لیکل او هتله به چاپل و ما عادت د او چه خپلی لیکنی به می د جریدی موزع به لاس استولی یوه ورخ چه هتله ماته جریده را نره ویی ویل:

مدیر صاحب در باندی سلام ویلی دی . هغه وایی چه زه غواړم چه تاوویلیم . نوته ووايه چه زه د معارف مسرت ته در شم او له ته د مطبوعاتو مدیریت ته رالحی ؟ ما به زره ننی ووی چه گوړه تواضع ته یولوی مدیر او عالم او لیکوال او شاعر د یو به چاره عادی ماسور او مستبدی شاعر د ملاقات غوښتنه لوی او وایی چه زه به د رشم ماهنه سړی ته ووی چه زما له خو بهم سلام وروړه ووه او زه به ډیر ژر د مطبوعاتو مدیریت کښی د هغوی خدمت ته ور سړم .

زه ولاړم . یونرم طبعه ته متواضع انسان به ډیر وقار او مستانت د مدیریت به چوکی ناست ووه سره لښمناست و خبری مو کولی له هری جملی هری المی او ان تردی چه له هری موسکا او اشاری نه بی دالفت خواخوږی ، صمیمیت او مهر بانی معنا څرگند بدله . زما د نار لورنی ، تحصیل او ژوند به پاره نښی به بی پوښتنی لولی . زما به یاد دی چه بی راته وویل : ستا تحصیل له مانه زیات نددی کم هم نه دی . دهغه کتابونه چه سالوستی دی تا هم لوستی دی . ریاضی او طب مانه دی لوستی او قالوستی دی نار و نره مطالعه ووه نره خبره ونی ولوله . شعرونه او مقالی ولیکه . قانه لوی سړی جوړیږی . ته وپوهیږه چه زما د لومړنیو شعرونه ستا د لومړنیو شعرونه ډیر ښه او قوی دی . . او زما د تشویق لپاره داسی نوری خبری بیامی وویل ته خواوس به اداری کار ستره بی . له دی لښی هر څومره

مخکبني لارشي تانه به يو اداري سري يا محاسب ميرزا جورشي. ته
خو لوی ملایي، دشاعري اوليکوالی استعداد لری. ته باید لیکنی و
نهی اود ژوند برهابه پوری دتالیفانو خاوند شی. مونودیر میرز
ایان لرو مگر عالمان اولیکوال دیر نیم دی. خصوصاً به پښتو
نښي خو د کوتیر به شمیردی.

ماووی: میرزا فعی قاضی صاحب غوښتل چه زه قاضی نامفتی شم
میرزا ونه منل. معارف ته لار چه معلوم سم. له پوده ژاونه او ورتنه منتظر هم
هغه ووی به عاتبه هم منتظر او سه او زه د لته به مطبوعا تو
سی هم گورم چه در نه نوم مطبوعاتی نارینه اشی.
نودی وروسته ما خپل شعر ونه او مظلومونو ته پخپله د مطبوعا قریب
بریس. ته ول او الفت صاحب به د اصلاح نه وروسته خپول
نامه نا المه دهغوی 'ورته هم قلم او دهغوی صحبت له ارض نه
سی استعداد لوله.

* * *

به همه وخت ښی حق انزحور و اوج نه وو د نال به پای ښی
پوه ورځ الفت صاحب ته ولاړم نو د مطبوعا لوا داری ماسور نه یی وویل
چه هغه د پختانی صاحب جایزه راوړه چه یی ورته وسپارو. داد مطبو -
عانو د مسنقل ریاست یوه رسمي تشکر نامه اودوه کتابونه ووجه
به اتحاد مشرقی کښی (اماد خبرو شوو آثارو به جایزه د مطبوعاتو
مدیریت به ادرس استول شوی وو. کتابونه یو د صدیق المله پښتون
تالیف (د پښتو ادب تاریخ) او بل د صلاح الدین سلجوقی تالیف
(افکار شاهر) و. الفت صاحب ژباړه دار ژبت به باره ښی
هم به پرخه وویل او ژباړه د مطالعی به لپ کی دداسی کتابونو د لوستو
اهمیت یی هم راته څرگند کړ. رښته اهام ددی جایزی به اخیستو او
د الفت صاحب به خبرو زه یی اندازی خو هغه له هم شوم اولیکوالی
او شاعری ته هم نه پیرو هڅیدم.

۱۳۲۶ دحمل دمیاشتی وروستی لمره ده . زه دالفت صاحب
کورتۀ و لارم . په حجره ښی یی وویل نور د لکه موقر-پری
هم ناست و سلام هابك اودروغبروسته الفت صاحب ماته مخ واراوه او یی
ویل پختانی صاحب لکه چه مولانا صاحب نه پېژنی ؟ - ماوی : نه
هنه وویل : داخو مولانا قیام الدین خادم صاحب دی . ماوی :
ماخو ددوی ډېر شعرونه او مقالې لوستی دی خو نډا وېنډی سړی قری
الهیستی دی . ښه شوچه په خدمت یی هم مشرف شوم .

خادم صاحب مانه د مهربانی ډیری خبری و کړی الفت صاحب ته
یی مخ واراوه او وی ویل : هلك لخوان دی خو پوخ پڅکار ی
« خوند اوږند » ته دی یی پام دی . الفت صاحب وویل : هو ا
لخوان دی خو مولوی هم دی ددی وخت کتابونه یی عم لوستی دی
په استعداد لری . موږ اونیاسی باید خو فعاله و او سوچه شعروود
« خوند اوږند » په لار روان کړی دی ...

خادم صاحب پاورته مخ واراوه او وی ویل :

پاچا ا دی دی په خبره یوه کړی دی نه نه ؟

الفت صاحب معناد اری موسکاسره جواب ور ډېر : دی خدای
یوه کړی دی . هغی فکر کوی چه سونډا و قاسی یی لوواوه غصی
لیکی چه باید ووی لیکي .

خادم صاحب پخیلی جدی لهجه وویل : نو کوری ورته غله ؟
کتاب راواخله چه اسفا یی کړی او پښه رویی هم قری واخله ...
الفت صاحب دوینښ زلمیانو د نوی چور شوی پټ حزب کتاب را
واخیست . دهنه سړی امو لوست او لالهك می و ئی . یوه نوم چه
د (وینښ زلمیاو) تر عنوان لاندی د محمد ظاهر صافی د چاپ شوی
شعر غښه معناده ؟ او داچه دالفت صاحب ، خادم صاحب اونورو په
آثار کښی وینښ زلمیان یا ډیری د افسو ك دی ؟ نوی را

وتلی شدن پنجه گز اوت می هم بحق الشعول به نامه ور کپه دی
وخت کبی زما میاشتی تلخوا (۱۶۶) الفانی وی .

هو ا تردی پینی دوه میاشتی دمه ددی حزب بدعت اپنیو ل
شوی و او دهنه لیکوالو شاعرانو غرو به خپلو لیکو ، همرونو، خبر
و او وینا وو کبی د تلخی به معنا دویش زلمیانو و سارت راوړل او
داچتماعی اولی ضرورتو لویه منطق پی دهنه دمرام غو گند و لـه
کوله . یوازی دحزب او دلی دجوړید و خبره پی پته ساتنه او دهنه
مرام پی داچتماعی مطلب او دلیکوال او شاعر دنظر به توگه بهانا
وه دی کبی شک نشته چه در وینا نفکرانو ترمنځ مفاهمی ، تبادل
الکار او مشوری له پوره پخوانه موجودی وی .

ددی میخیلی اومان او ملدس تمهد به رنای زه الفت صاحب
خادم صاحب ، طاهر صافی او اور وویش زلمیانو ته نورهم نژدی
هوم محمد طاهر صافی دنگرهار دتعاونی دیهود موسسی رئیس او خادم
صاحب پی دتفتیش مدیر ویدوی سره می ناسته ولاړه نوره هم زیاته
شوه . دالفت صاحب او خادم داکر له رنای او ادبی پانگونه پی پوره
استفاده کوله . پهل هراړپه می ددوی له لظره تیره کړه ددوی تر
اصلاحاتو او مشوری وروسته به می چاپ ته ورکړ . ددوی هرچاپ
شوی آثر به می غوڅو هله به غور ولوست . دمطالعی دروازه راته
نوره هم پیرته شوه . دلیکوالو نار راته پوره شو . دمطبوعاتو اداره
راته خپله اداره او دخادم صاحب او الفت صاحب کورونه زیاخپل
نورونه هوو .

شومره چه ویش زلمیانو انکشاف کاوه هومره زیاده پی نری هم
نورهم پراخیدله . په نال دوو کبی دی درجی ته ورسیدم چه زما
دلظم او نثر هره پارچه به چی بو لهای کبی خبره شوه . پیاړه نو د
مر نژاوولا پاتو نورو مطبوعاتو هم ا قتهاس کړه . « پاته لری »

فرهنگ سکوت

هنوز ما را اهلیت «گفت» نیست، گاهیکی اهلیت «شنودن» بودی، تمام گفتن‌سی باید و تمام شنودن، بردها سهر است، برزها نها سهر است و بر گوشها سهر.

(شمس تبریزی)

نه در هر سخن بحث کردن رواست

خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

فرهنگ سکوت از مصطلحات بانو لو فرره، نار هنام بزرگ آموزش و پرورش برلینی است. بانولو فرره یکی از چهره‌های درخشان و حماسای عصر ما است که ستاها نه مملکت خودش تحمل فرهنگ مردمی او را نداهت و مدهاست نه او را بسا پر مردم جهان هدیه کرده است و اکنون در ژنو با شهرتی بین المللی زیست میکند او یک کارشناس آموزش و پرورش و در همین حال فیلسوف و مفکری گرانقدر است. کشف فرهنگ سکوت در دنیای مستبدان و استعمار زده‌گان و انتخاب چنین اصطلاحی نشانه دید انسانی و تراوش ذوق سلیم است و نظرش باختصار گویای این مطلب است که در نظامات خود کامه و با ممالکی که در تارهای مخفی و آشکار استعمار محصورند آموزش و پرورش رسالتش منحصر آ «وام سازی» و اسکات مردم است. سکوت و بهر نقش اساسی در بر نامه های آموزشی این ممالک دارد و گفت و شنود (دیالوگ) و بحث و انتقاد نوعی بی ادبی و وفادت است و حتی به دریده کی تعبیر میشود و لی احترام به استاد و اطاعت از او

بر هر دانش پژوهی فرض است. این اطاعت و احترام در محیط
 کارگاه ها و ادارات هم میباید همان نازک و ناز درسا و رئیس
 و مرنوس رعایت گردد و طبیعتاً سلسله مراتبی بوجود می آید که
 در تمام شئون زندگی از آنها عمودی از اسافوق به مادون در وضعی
 آمیخته با احترام و اطاعت میباید اجرا گردد و انتقاد گاهی در عداد
 جرائم محسوب می شود ، سیستم اقتصادی و اجتماعی این ممالک
 بر قدرت سرمایه استوار است و در نتیجه طبقات ممتاز متوسط و فقیر
 نمایشگر در آمد و حیثیت افراد است و همانطور که طبقه ممتاز
 بر طبقه متوسط ارجحیت دارد و طبقه متوسط خود را از طبقه فقیر
 برتر میداند و میجهد می کشد تا خود را به طبقه ممتاز رسانند
 تحصیل کردگانی هم که درجه د کترا دارند بردانش آموختگانی
 که لیسانس هستند و لیسانس ها بر متوسط ها نوعی مزیت و برتری
 احساس میکنند و در هر لحظه کوشش میکنند بهر زحمتی که شده خود
 را به مدارج لیسانس و د کترا برسانند تا در آمد و حیثیت بیشتری
 کسب کنند خلاصه علم مثل پول درین جوامع اسلحه دفاع و نوعی
 وسایله در آمد است و بهمان نسبت که فقیر از غنی حساب میبرد ،
 دارنده دیوالم هم از دارنده لیسانس میباید حساب ببرد و نسبت باو
 احترام آید به ترسی داشته باشد ، بدیهی است علمی که این
 چنین در بازار سود و سرمایه بکار گرفته شود جز ترساندن کم
 سوادان از با سوادان و سواد آفرینی کار دیگری از آن نمیتواند
 برخاسته باشد ، و اگر روزی دیدیم ثروتمندان ثروت خود را خالصاً
 مخلصاً در اختیار مستمندان گذاشتند ، دانشمندان این جوامع را هم
 خواهند دید که دانش خود را بدون چشم داشت منفعت و دور ادعا
 و ارعاب در اختیار مردم بوجه و بازار گذاشته اند و در پی شهرت و جاه
 گام بر میدارند !

پس تا سیستم اقتصادی و اجتماعی جوامعی که در آن پول مقدم

بر علم است تغییر نکند، امکان ندارد دانشمندان دانش خود را بفروشند و فروش نگذارند و در پی سودجویی نباشند. اگر بنا به مصلحت زمان نظام آموزش چنین جامه‌ای تجارب را نفی کرد و دانش پژوهانی تربیت نمود که چون از مطبق تجارب را از غیر تولیدی و غیر دانسته‌اند، این دانش پژوهان در عمل قادر به اجرای نظرات خود نیستند، چنانچه اعتراض کنند اعتراضشان در همان اتاقهای در بسته گم خواهد شد و اگر این احوال تکرار شود از محیط خارج عذرشان خواسته می‌شود و بادران این بایان غم انگیز بائولو فرره حاصل دیگری اشاره می‌کنند و آن «آزادسازی» است که اگر آموزش و پرورش رهائی‌بخش نباشد و انسانها را از قفسه شکلائی که دارند آزاد نسازد امر بهوده می‌خواهد بود.

مفهوم آزادی و آزاد سازی کمی خیال انگیز و دور از دسترس بنظر می‌آید و حال اینکه اینطور نیست در زنده گی روزمره هراصل بود و نبود آنرا احساس می‌کنیم و قتی به تعریف هربرت مارکوزه به آزادی دقت کنیم مساله خیلی ساده می‌شود، او می‌گوید: آزادی تلاش خردمندانه آدمی در جستجوی علت حادثه‌هاست. یعنی مثلاً اگر مردی روستائی محصولش را بفروشد و کمی درایش گفت که نقد در این بوده و باید با فقر بسازد و شاید باشد که خریدن را سعی نکرده است، وظیفه سواد آموزان روستائی اینست که مرد روستائی را آگاه سازند که اگر سبیل بند وجود داشت معجزاتی را برای او پیدا می‌کرد و این از قبایلی به تقدیر و سرنوشت ندارد باید روشنی کرد تا سبیل بند احداث شود و راه اقدام چنین و چنان است، اما اگر سواد آموزان باین اکتفا نکرده اند که مرد روستائی فقط خواندن و نوشتن یاد بگیرد و بفهمد که می‌شود سبیل بند احداث نمود و راه اقدام را با و نیاموختند رسالت واقعی خود را انجام نداده‌اند و این سواد آموزی نتیجه و حاصلی نخواهد داشت که در تأمل این نظر ژان

کالتولک نار هدام بر جسته آموزش و پرورش سوئدی نظر هائولو
لرره را تأیید و در حقیقت تفسیر میکند ، اگر روزی همه مردم جهان
باسواد شوند چه روی خواهد داد ؟ و خودش فی الفور در جواب
میگوید هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد ، چون ساخت اجتماعی و اقتصادی
جهان بگونه ایست که چنین اتفاقی را هضم نمی کند ، یعنی با مواد
فقری نه بدعت سیستم غلط اجتماعی اقتصادی نمیتواند با عوامل
و افرادی نه موجب فقر او شده اند مبارزه کند با شخصی نه چون
اوقیر ولی بی سواد است هیچ ثمری ندارد چون هیچکدام نمیتوانند
خود را از این مشکلاتی که دارند نجات دهند و از فقرهای بی پایند
فقط آنکه سواد دارد میتواند فلان سند را امضاء کند یا خرج
روزانه اش را جمع بزند و الا گری از دیگر مشکلاتش نخواهد گشود
و این بدیهی است نه کافی نیست .

فرهنگ سکوت هائولو لرره یادآور فرهنگ دیگری است که مایکل
هرلیگتن نویسنده کتاب فقر را باالات متحده در کتاب خود عنوان کرده
است و آن فرهنگ است که در مقابل هر پیشرفت و توسعه و رفاهی
«محمولیت» پیدا کرده و محکوم است که همچنان باقی بماند درست
مانند فرهنگ سکوت که در مقابل بحث و انتقاد و اعتراض محمولیت
دارد ، افرادی که این فرهنگ را پذیرفته اند از پائین سایشها و
اختراعاتی هستند که سطح زندگی مردم مرفه را بالاتر برده و سال
هایها را روز بروز پائین تر آورده است ، اینها در واقع حالتی
بازگشته دارند ، زیرا هر قدر قدرت تولیدی در بشر فوقانی جامعه
افزایش یابد ، فقر و گرسنگی درین شهر سهمگین تر می گردد و
طبیعی است که روز بروز از حجم فقر فوقانی کاسته میشود و بر
حجم فقر زیرین افزوده میگردد و لا جرم فرهنگ فقر روز بروز در
گستره است . این حالت گفته حکما نه ژژونده و کاسترو ، اولین
کاشف بدیده سیاه گرسنگی را پیادسی آورد که : «عقب افتاده کی

خود بخود امری نیست بلکه لاهی از توسعه یافتگی دیگر است»
 آزاد سازی و خود یاری که معور سواد آموزی جدید است و
 به ملل عالم بخصوص ممالك در حال رشد توسعه شده است نازینه
 رشد و توسعه حلقه‌ی خود را برپایه آن قرار دهند و از رشد و توسعه
 ناذب که نوعی بازی اعداد و ارقام است بهره‌ن نمایند، توسعه
 لازم نیست، بلکه همه وقت در اعصار و ارون بصورتی دیگر راه
 گشای خردمندی و توسعه فکری بوده است - اگر تاریخ فرهنگ سرور
 کنیم پدیده «عرفان» و نظام آموزشی آن برجسته‌ترین پدیده فرهنگی
 و نظام آزاد سازی و خود یاریست که متاسفانه مثل سایر خصیصه‌ها
 و فضیلت‌های عالی خود نه فقط در تعالی آن نگوشیده ایم، بلکه
 به اثر بندیت گه‌ری آنرا در حد ما ده‌ای مقدار تقلیل داده ایم و
 هائاه و خرافات را پس از این‌های مجلل نزد دوستان اشانده ایم و
 آنچه روزی عامل تحرك و خلافت بود امروز بصورت مسکنی خواب
 آور به‌صرف گرفته ایم - اگر به‌عمل بیدایش این پدیده متعالی نه
 در درجه اول تعصبات قشری مذهب‌ها و سپس ظلم وجود حاکمان
 متجاوز و بالاخره تعامل ذاتی انسان به کمال و رهائی از بندهای
 پیدای و ناپیدای جسم و اندیشه بود و هند ریج انگیزه جهان وطنی و
 فضائی که جان انسانها در آن متحد باشند بر آن اضافی شد، بدقت
 و خالی از غرض و نگرانی می‌بودیم که امروز در جهان چنین قدرت
 معنوی را در خود ندارند، پس اگر روزی ما آواره کمک متفکران
 صاحب نظر دستکاری نمائیم و در قالب‌های متد اول زمان بریزیم و
 بایک زیربنای اقتصادی که خوب پختنا له سیستم تعاونی جهانی کار
 آنرا تسهیل خواهد کرد به عنوان یک سیستم آزاد سازی جهان
 بدنیای سرخورده از تکنولوژی و تشنه معنویت عرضه کنیم،
 با رلع چنین سوه تقاضای بد نیست تشا به اندیشه دارد و امروز
 و دیروز با بدقت به پیچیدگی و درین زمینه نمونه ای از اندیشه

شمس قیصر یزدی را نقل کنیم، شاید باطلایسه اندیشه های نو ما را
برای رهنمون شود :

خیال نمی کنم معرفی شمس قیصر یزدی لازم باشد کافی است نه
بدانیم در اوقات فکری او جوهر اندیشه های مولانای بزرگ است
و مولوی خلیفه عرفان شوق، او در عصر تاریک و پر آشوب مغول و
آپام پره راس و سخن از تقدیر عقائد خلقای عباسی همان احساس
را داشته نه امروز بائولو فرره با طرح فرهنگ سکوت از دنیای
استعمار و استبداد دارد :

هنوز ما را احاطت « گفت » نیست ، ناشکی املات « شنودن »
بودی تمام گفتن می باشد و تمام شنودن - برد لها مهر است ، برزها نها
مهر است و بر گوشها مهر .

آنچه جان کلام شمس است ، نام گمنام - یعنی چیزی ، بدو دم
را ایما داده اند و بیمار اند و به احقاق حق برانگیزد و تمام شنودن
یعنی آنچه انسان از دل و جان گوس شد و از آن لذت برد و خواهان
روحش نباشد ، و این دو برای شمس فراهم نبوده ، همچنانکه برای
بائولو فرره هم در بر زمین سرسبز نبوده است .

« باوقتی به تکرار روزگار در علم و دانش سرزنش خطاب می دهند که :
« اگر در این راه شده مسروری و مسجاده می کنی و شب و روز
میگوشی صادق ، چرا دیگری را راه نمی نمائی و او را بر خواب بزرگوش
می در می اندازی ؟ »

فوری گفته گالتو نک بخاطر می آمد که میگوید : آنها که در
نظام آموزش و پرورش آزادی بخش شکوفا میشوند خواهان آنند
که دیگران را هم بی مفت در دانش خود سهیم گردانند چون دانش
ملك مخصوصی کسی نیست بلکه چیزی است که باید به دیگران انتقال
داده شود .

همچنین وقتی از تحصیل علم به خاطر امرای و پادشاهان می‌کنند و
می‌گویند :

تحصیل علم جهت لقمهٔ دنیوی چه می‌کنی؟ این رسن از بهر آنست که
ازین چه برآیند نه بهر آنکه ازین چه به چاه‌های دیگر فرو روند و در بند
آن باش نه ندانی من بیم وجه جوهرم و به چه آمده‌ام و به کجا بروم و
اصل من از نجاست و این ساعت در چه عالم و روی به چه دارم .

آنا گفته ژان کالتونک به خاطر می‌آید نه می‌گوید: دانش نباید
برای نسیب منفعت یا قدرت گرا باشد، یعنی شخص بدانش خود نیازد
و لفاظی کند و دیگران را به صحت اندازد و از علم خود بترساند، به کس
باید گفت و شنود با تواضع صورت گیرد و اصولاً آموزش و پرورش
می‌باید به روی ارزشها متمرکز شود .

- خواننده گان عزیز ملاحظه می‌فرمایند نه در هر فغان راستین
انزوا و تک روی مذموم است و عارف روشن ضمیر ملزم است که
دیگران را چون خود آگاه سازد و ر آزادسازی دیگران مجامعه
نماید ، همچنین خود باری و به اراده خود دمیکی بودن و احساس
مسئولیت کردن از اصول است، چنانکه شمس بهرامی می‌گوید: هر
مشکلی که شود از خود گله آن که این مشکل از من است و کسی نه
این طریقه راسی به سرد در اظهار عقیده و انتخاب مسلک و مذهب
آزادی کامل دارد ، همچنانکه شمس می‌گوید :

هر اعتقاد که ترا گرم کرد نگذا ر و هر اعتقاد نه ترا سرد
کرد از آن دور باش .

ملاحظه می‌فرمایید که چقدر روح دموکراسی و آزاد سازی و
خود باری درین گفته ها موج می‌زند و جا دارد که آنها را بررسی
نگیریم و به اندیشه های نو تطبیق دهیم و از آن راه تازه بی باز نمائیم
برای اینکه به این بحث پایان دهیم و ضمناً خواننده گان عزیز را

هم در آفتاب نه نگذاریم بیگویم سعدی علیه الرحمه لرزنگ سکوت را نایید
 نمایند چنانچه در شعر آغاز این بحث ملاحظه نمایند حکایتی از
 بوسنان باختصار نقل می‌کنم تا رفع شبهه گردد و بدانند که خطای
 بزرگان گرفته خطایست - سعدی نقل می‌کند که شخصی برای
 برسدن مشکلی نزد امیر بوسنان علی ابن ابیطالب (ع) حلیقه‌وات
 می‌رود و علی چوایی که بنظر می‌رسد و ما می‌گوییم درین میان یکی از
 حاضران مجلس باعتراض می‌گوید با امیرا امیران اشد پناه می‌کنی و
 علی بدون اینکه بر اجدها هفته گردد با معذرات خاص خود می‌فرماید اگر
 تو بهتر می‌دانی بگو و انمرد بقول سعدی چنین می‌گوید :

بگفت آنچه دانست و بایسته گفت

به گل چشمه خور نشاید نهفت

بسندید از او شاه مردان جواب

که من بر خطا بودم او بر صواب

به چشم انسان در نیاید کسی

که از خود بزرگی نماید بسی

آنچه سعدی در تذکره است آغاز می‌کند گفته بنا بر مصالحتی بود
 نه همواره در تمام ادوار برای هر صاحب نظر مصالحت اندیشی پیش
 می‌آمد و بی نظراسلی بالاخره بنحوی گذر می‌شود . اگر سعدی در آن
 زمان بر خطای بزرگان چشم نمی‌بسته ، پس امکان داشته که موجودیت
 خود و زود در خطر اندوخته بهتر نه چنین خطری نکرده تا از آنچه
 دیده آورده آنرا چشم دلها روشن بماند .

«لگین»

امام محمد غزالی در آینه های سه گانه

مکالمه، معامله، مکاشفه

حیدری و چودی

۱- امام محمد غزالی از آن کمال یافتگان نور انسانیت است که حقیقت وجودی اش جواب هر سوال باطل ایمان و منکران حقیقت محمدیست: امام غزالی را درین سه آینه که حضرتش از آنها به مکالمه معامله و مکاشفه عبارت آمده است میتوان دید، حالت و شناخت و همین سه مرحله را حضرت شمس حکمت گفتار، حکمت کردار و حکمت دیدار خوانده و حضرت مولانا دوره های خاصی، پخته گی و سوخته گی یافته است و مولانا جاسی دید، حالت و شناخت تعبیر کرده است و زبان قرآن امام الیقین، همین الیقین و حق الیقین عبارت شده اند.

۲- مکالمه عبارت از آرا گیری دانش های نظری و سیر در آنهاست باین خورده انتقادی در راه رسیدن به حق و حقیقت، و معامله عبارت از عبادت خدای تبارک و تعالی است در جهت رسیدن به ایمان الهی مکاشفه شناخت حقیقت اشیا است فراسوی علوم حسی و عقلی.

۳- ایمان را بطریقه و شکران بزرگی در هر حق و غریب باید صائب و نافع، در حالت و شناخت این سه دوره کلی ژنده گی هر بار امام پورهش های حاصل و کامل نموده اند. و ما میتوانیم با مطالعه آثار آن استاد آن درجه دید و باقیات خویش را با حامد غزالی را بشناسیم در هر توهم و خطای از نظرو عمل آن امام و نت پیروی نمایم

۴- امام محمد غزالی با همه ثلوت استعداد و عشقی که در آرا گیری دانش های روزگار خویش داشت همه دانش های متداول و غیر متداول آن

دور آنرا آموخت، نه تنها آموخت بلکه در هستی اصلی اش هضم و حل نمود
 به به وسیله آن همه قوت در حوزه نظامی به داد به اعتبارات بلند نیاید
 شد اما هیچ یک از آن دانش ها و اعتبارات آن قوت و مایه را نداشت
 که به مرغ دل نا رام غزالی را آرامش نمکین و با تسکین اصلی بدهد.
 زیرا امام با همه قوت های وجودی و تمایل اصلی از دوران کودکی
 درجه تجوی «گشوده» خویش برآورد و باد و درسا از نظامی نیشاور
 تا نظامی به داد در آئینه های مکالمه، مسامله و شکافه سرگرد اما
 حال و چو دی حورا چنانکه به خواست قیامت، کمال و چو دی «گشودن»
 دانش ها در عمل و ظاهر شدن حقیقت در زنده گی عمل انسان می دهد.
 به به این علم بود که غزالی با جهشی از دام و دانه های ابل و قال
 و چاه و چالان لرغی و رسیدن به چاه و چال اصلی با قوت پروبال حال که
 آنرا «ذوق» می خوانند فراموشی معلومیات و معدودات حیرت گرد
 به در صورتی سواد و حرف نیست

چند ل امید همچون برگ نیست

زاد داشتند آثار قلم داد صوفی چیست؟ انوار اقدم

v- حجت الاسلام باور خود و ادویتی چنین اظهار کرده است:
 مرا تو راحت جانی معاینه نمخیر کرامت معاینه باشد بخیر چه سود کند
 هم چنان واقع مدعرواست که در راه جرجان دزدان اموال امام را به قمارت
 بردند، در میان اموال یاد داشت هایی از دوره های تحصیل امام وجود
 داشته و غزالی از دزدان با گرمی و نرمی زبان در خواست که همان
 یاد داشت ها که حاصل بیست سال سعی و تلاشش بود پس بدهند، یاد داشت ها
 را برایش داد و دور قیس دزدان خطاب به غزالی گفت: این تگو له علم
 به چینی کار خواهد آمد که در هر ابر بیست سال کوشش و رنج بدست آید و
 آنرا دزدان به قمارت ببرد!

این نکته هر معنی نیز به روح بزرگ غزالی تا غیر گذاشت و در پی
 آن شد که از خبر به معاینه برسد.

بدینگونه گفته شده خود را که عبارت از به ن قلبی است در روشنی نور سکا شده حالت و با شناخت حضوری فرمود که: تا سکا همه و معامله به سکا شده منتهی نشود یقین واقعی حاصل نمیشود و با این به ن روح جهان وصول و عرفان آورد. این جهش و پرش امام ناگهانی و اتفاقی نبود بلکه با تأثیر پذیری از سطوحات در آثار صوفیه و عرفا و صحبت های حضوری با بزرگان این طایفه، غزالی بزرگ آگاهانه اهل و ثمال مدرسه راترک کرد و باروی آوردن او جهان عرفان به شک و بازوی عرفا و صوفیه چنان قوی شد که هشت و باز وی مسلمانان با اسلام آوردن حضرت فاروق اعظم.

۸- اظهار باید کرد که امام از دانش های حسی و عقلی عام و تمام انکار نه ورزد بلکه آنها را در رسیدن به شناخت های اصلی نیم سازه و محدود بدانند و این دانش های نظری را غرور و پویداد کلاه و علت و پندار کمال شناخته است.

عینی به تر ز پندار کمال نیست اندر جان توای دولتلال
غیرانی معامله را و سلفه تصفیه قلب و سر پوط به سعی انسان
و فضل الهی بدانند امام سکا شده امر پوط به فصل الهی میداند که چه
انسانی در آن تأثیری ندارد.

۹- و این مقوله در اینجا صدق پیدا میکند « به بها نمیدهند
به بهانه میدهند » بهر حال غیرالی بزرگ در هفده سال اخ و عمرش
در اثر ریاضت و تصفیه قلب در ریاضت که نزد یکتر و مستقیم کرد و
کشف حقیقت از هر راه دیگر را مدلل است. غزالی بدین باور است
که اگر جهان ناسوت را بوسیله حواس جسمانی میتوان درک کرد، عام
ملکوت را باید بوسیله قوا و دیگری درک نمود و برای جسمانی این
اساس قوای دیگری که بدانوسله میتوان عالم ملکوت را درک
کرد الهام و کشف است که محل آن دل میباشد. برای بجام جهان
نما دل انسان کامل است.

۱- امام غزالی دل را لطیفه ربانی و روحانی میخواند و آنرا به آیه تشبیه میکند و همانگونه که صورت آینه در آب آینه انعکاس میدهد حقیقت اشیاء در دل به عکس عکس میشود. باین دید غزالی نظمین مرتبه مثالی را بدین گونه طرح نمود که: نقاشان چینی و روسی باهم مطالعه کردند که روسی مادر صفای دیوار کار خوبی پرداخته و چینی ها در تناسب و وزن رنگها نه در نتیجه نار نقاشان چینی در دیوار صوفی بافته روسی ها انعکاس یافت چنانکه بیننده در نار هان تفاوتی را مشاهده نکرد. که این مثال را مولانا در مثنوی شریف به تفصیل بیان کرده است.

۱- پژوهنده بزرگی که حق امام را بطوری ادا کرده است بگوید: اگر چه نارهای غزالی و عطار در معنی و سطح تفاوتی ندارند ولی تعلیم شان فرات بسیار دارد همچنان که تفاوت و ناهمگونی زنده گی غزالی و مولانا تعدیحات این دو بزرگ را همان می بیند و علاوه میکند که هر کس بخواهد به عرفان تصوف خراسانی همه جا نبه آشنایی حاصل کند بدون آگاهی از آثار و احوال این سه مرد بزرگ خاور ممکن نیست.

۲- باین اساس دلی را که غزالی لطیفه ربانی و روحانی میداند و آنرا محل کشف و الهام میخواند و آیه اش ابیات مولانا مطالعه و مشاهده میکنیم و نور کشفی را که در دل های پاک غزالی و مولانا قایم می بینیم و در روشنی و گرمی آن نور چشم داریم که دیده ها و دل های ما نیز گرم و روشن گردند:

آینه دل صاف باشد قاد رو

و آشناسی صورت زلفت و نکو

آینه دل چون هر دو عالمی و پاک

نقشهای بی برون از آب و خاک

صورت بی صورتی بیحد و عیب
 ز آینه سیمانت موسی را زجیب
 آن دلی آور که قطب عالم است
 جان جان جان جان آدم است
 دل اگر هفتاد چو این هفت آسمان
 اندرا و آید خود آنها لهان
 آند لی کز آسمانها بر تر است
 با دل آید ال یا هومبر است
 گر نشاید دل سرانها ن راز
 جان بسوی عرش آرد در کثاف
 در لری عرصه آن پاک جان
 ننگ آید عرصه هفت آسمان
 آسمان را این بزرگی از کجاست
 که دلها نیک ولی الله راست
 گفت هومبر که حق فرموده است
 من نکنم هیچ در با لا و پست
 در دل موین بکنم ای عجب
 گر مرا خواهی در آن دها طلب
 گام در صحرای دل باید نهاد
 زانکه در صحرای کل نهود کشاد
 این آهادر است دل ای دوستان
 چشمه ها و گلستان در گلستان
 ماخذ:

- ۱- ترازو مدرسه، حسین زرین کوب، ص ۱۱، ۷۸، ۷۹، ۱۷۹
- ۲- لب لهاب مشکوی، حسین واعظ

- ۳- فرار از مدرسه ، حسن زرین کوب ، ص ۱۸۲ ص ۱۸۳
- ۴- همان کتاب - - - ص ۱۷۹
- ۵- حدیقه سنائی چاپ ۱۳۵۴
- ۶- مثنوی مولانا جلال بلخی
- ۷- برخی بررسیها درباره جهان بینی ها احسان طهری ص ۲۰۸
- ۸- غزالنامه ، جلال الدین ص ۳۹۹
- ۹- فرار از مدرسه ، حسن زرین کوب ، ص ۲۸۶
- ۱۰- جاسی و این عربی ، مبلغ ص ۳۰
- ۱۱- مثنوی مولوی
- ۱۲- فرار از مدرسه ، زرین کوب ، ص ۱۱
- ۱۳- تئوریها و انکشافات در اشعار مولانا محمد عبادزاده کرمانی ص ۲۰ ص ۲۱

۱۲۴۸۰۳
۳۰۸۰۵

فرہنگ

مجلد دوم احسنی. ادبی. فرہنگی

سال ۱۳۶۸

ہمکاران مسکلی :

ہیات تحریر مجلد :

عربی غنمان : قریبی مدونی

اکادمیسین پروانہ کتور جاویدہ : صدیق رومی

آرین مالک : بٹرا مدنی

زلی پروادلی : دہنور دزیاب : پویا فاریابی

غرضان چٹند

پوہنیا لطیف نامی : واصف باختری

آدیس : سرل چادم سات

حمید اللہ صدیقی : نیب رحیمی

تیغون : ۲۰۵۳

محمود صفت گیزاد : غلط صدیقی

پیر رسول : مدنی دعاگری

پہلی اشعار

۱۰۰ - ۱۰۱

۱۰۲ - ۱۰۳

۱۰۴ - ۱۰۵

۱۰۶ - ۱۰۷

۱۰۸ - ۱۰۹

۱۱۰ - ۱۱۱

۱۱۲ - ۱۱۳

۱۱۴ - ۱۱۵

۱۱۶ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۱۹

۱۲۰ - ۱۲۱

۱۲۲ - ۱۲۳

FARHANG

